بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر خلاصهٔ دودمان سلاطین خلد مکان - و زبدهٔ ثمر شجر
گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زیبندهٔ افسر و
اورنگ ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر پادشاه غازي که بواسطهٔ یازدهم با میر تیمور میرسد
اگر بتذکارهٔ محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دین پرور ابو المظفر
محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردازد
خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعهٔ کمالات صوري و معنوی
علم با عمل و شجاعت با تدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشتهٔ
اختصار دور می افتد اما کلمهٔ چند خالي از تصنع عبارت باحاطهٔ
تحریر می آرد - اولا از ابتداي نشو و نماي ایام شباب اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبهٔ مي نمودند که تا انقضاي روزگار حیات
با وجود مشغلهٔ جهانداري و سلطنت مملکت وسیع هندوستان عشرت
... چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
... و سواي بعضي امور لابدي سلطنت که در حق وارثان ملک
... مات ملک داري و ملک گیري اهم ست و کمتري از فرمان

روایان سلف ازانها ضبط خود توانستند نمود و در اجرای احکام اسلام و تقویت دین متعین محمدی و تبعیت اوامر و مناهي الهي چندان تقید بکار مي برد که صیت نیکنامي دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگي در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگي که با فیل دیونژاد مست جنگي بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده بگذارش در امده و محاربا تیکه در زمان شورش عارضهٔ اعلی حضرت که دریک سال چند چهار پنج جنگ باچنین نهنگان دریاي غیرت که هریکي شیر بیشهٔ شجاعت و تهوری خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر نباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را ازجا بر داشتن و در عین تفرقهٔ معرکهٔ رزم سر رشتهٔ بزم تردد از دست ندادن بجز تاییدات و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود • بیت

دل روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمله اسرار ملک
بآهن رسد گر ز عدلش خبر • بپاي درخت آب گردد تبر
کند سیل اگر خانهٔ را خراب • شود زهرهٔ ابر از بیم آب

باقي ذکر حسن اخلاق آن پادشاه دادگر عالم ستان را بر محل موقوف داشته بتحریر اصل مطالب مي پردازد •

اگرچه خلاصهٔ سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بر آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشتهٔ بیان نکشیده

سلطان را با نجابت خان و جمعي از امرا پیشتر هراو
ساختند - و مرشد قلي خان دیوان دکن را که دستور العم
ملک تا انقضاي روزگار از جملهٔ کار نامهاي وزرا یادگار خوا
نظر بر جوهر شجاعت و جانفشاني او که ضمیمهٔ کاردانی م
مالي داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی
باو فرموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امراي کار زار دی
آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دو
افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور
خود عازم دار السرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور
گردیدند - گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکاني بارادت باطني
خواهش دیدن آن پیرو حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند
ماذون نگردیدند بعد تسلق تام رضاي شیخ حاصل نموده همراه
شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجي ملاقات بود جریده
بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ
در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه
فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروري بخوانید ما هم برفاقت شما د
بدعا و فاتحه نرمي داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنی
انجام زبان بمبارکباد مژدهٔ سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه
کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاري گردید و تبرک داده وداع ن
و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار
مقام نموده بیست و پنجم جمادي الاخري محمد طاهر

...ر خان ساخته برای بند بست صوبهٔ برهانپور گاه
...ت ظفرآیت طرف دار الخلافت برافراشتند، و همان روز اثر
...ن مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید
...بود و اعلی حضرت اورا مرخص و مطلق العنان گردانده
...ه بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن
...راجه جسونت و قاسم خان باجین مفصل اطلاع داد - چون
...اراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند -
و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
صفوی که یک صبیهٔ او بخلد مکانی و صبیهٔ دویم بمراد بخش
منسوب بود در برهانپور مانده و ارادهٔ رفاقت ندارد ، شاه زاده محمد
سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته اورا در قلعهٔ
ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اضافه
و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نربدا عبور واقع
...د محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامهٔ محبت آمیز از احمد
...اد بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
...ز هر دو طرف گرمی اتحاد و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت
...ن آمد و از سر نو عهد و قرار بکفالت یمین کلام الله بمیان آوردند -
...ا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقارهٔ و میر
...ن الدین بنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
...لرحمن واله سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
...خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری
...کم نمودند - چون بر سر معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان بند و بست شده بود که باد و آب را بیحکم تردد عبور متعذر
می‌نمود تا رسیدن رایت ظفر آیت هفت کروهي اجین مهاراجه
جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هردو برادر خبر واقعي
نمي‌رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبرپور راجه شیورام کور قلعه‌دار
ماندو آگاهي یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم
خان که از شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباد باستقبال
شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هیجده کروه
گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت
نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهده
لشکر عدو مال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از آوازهٔ تزلزل افزاي موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بتفاوت یك و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان کب نام برهمن را که در شعر هندي و زبان آوري شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
ملازمت و عیادت حضرت ولي نعمت و مرشد و قبلهٔ دو جهان
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
ارادهٔ مخالفت و جنگ نداریم مناسب آن‌ست که او هم سعادت
همرکابي حاصل نماید والا از سرراه کنار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزي بنده‌های خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصواب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند

هراولي بنام شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را
باجمعي از امراي رزم آزمای مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان
کوه شکوه تعین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندي
از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلي خان را مع توپخانهٔ
پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را
با بعضي دلاوران کار زار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین
دستور فوج یلتمش وچنداول و جابجا از امراي جان نثار ودلیران
شیرشکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هرایك پردازد سررشته اختصار
بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهمعناني فتح و
نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعي از امرای رزم آزمای
کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف
مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانهٔ عظیم
پادشاهي و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسره و یلتمش
آراسته فیلان مست جنگي کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ
هر دو فوج و سردار علحده ساخته خود با چند هزار راجپوت
جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و
دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکهٔ
کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغهٔ توپخانه حکم
[illegible] پیغام بانهای آتش فشان گولهای توپ صف [illegible] که

ساختند - و هر ساعت نائرهٔ قتال و جدال شعله افروز می‌گردید تا کار بتیر و سنان جان ستان رساندند - از جملهٔ دلاوران جانباز چه سرهاي سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانهٔ زین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خو که پدر از خون پسر قشقهٔ نیکنامي بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئي مي دانست چه دلیریهاي بهادرانه که بعرصهٔ کارزار بظهور نیاوردند * بیت *

همه سرکش وجاهل وجنگ جو * چوشمشیر آهن دل وسخت روی
ببحر وغا جملگي همقـــدم * همه بسته چون موج دامان بهم

خصوص از جملهٔ راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاره ورتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیال سنگه جهاله (2) و دیگر راجپوتان بی باك سفاك رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعلهٔ آتش زنند بر توپخانه ریختند و از حملهای پی در پي آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تنگ گردید و کار بجائي کشید که ذولفقار خان بدستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکهٔ جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته بائین بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته برفاقت چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

---

(2) ن - دیال داس چهاله *

قدم پیش گذاشته کار زار رستمانه نموده زخم کاري بر داشته سد
راه سیلاب بلای آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگي میدان
تا کومک فوج یلتمش بدو رسید و صداي دار وگیر از عرصهٔ زمین
بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان
با همراهان بدفع آن ضلالت کیشان پرداخته چون کوه وقار از جا در
نیامدند - و غلبهٔ راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ
میر خوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده
بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تردد وجانفشاني بظهور آوردند
گرد ادبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن
چون آن جلادت و کوشش هردو گروه مشاهده نمود فیل سواري
خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمي
همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدومال هرلحظه اثر
غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و
فیروزي دم بدم مي وزید - و راجپوت بیشمار علف تیغ و هدف
تیر و سنان مبارزان گردید * بیت *

زبس راجپوتان پرکار جنگ * گذشتند از جان بناموس و ننگ
فتاد آنقدر کشته درکار زار * که شد بسته راه گذر بر سو
از خون رخسار و بدن دلاوران صفحهٔ روي زمین را سرخ روئی تا
بر روي کار آمد و براي طیور و وحوش آن قطعهٔ زمین از گوشت
کشتگان هردو طرف ذخیرهٔ طعمهٔ سالها آماده گردید معهذا راجپوتیه
دست از یراق کوته کوتاه نذموده پای ثبات از پای جهالت بر
نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج پرداخت و در انجا محاربهٔ عظیم با راجپوتان وخیم رو داد وجمعي مثل دیبی سنگه و برسوجي و مالوجي و غیره که با هشت نه هزار سوار برای حراست بنگاه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داد مردانگي ازانها بظهور آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش رساندند بیشتری از انها رخت هستی خویش بباد فنا دادند مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان مدبر آن قوم میگرفت نظر بر عاقبت بیني و پاس آبروي ناموس بدر صلح زده از اسپ غرور پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان خواسته مامون گردید - و دیگر ترددی که ازان نتیجهٔ دودمان تیموری در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمهٔ حملهاي صف ربای پیاپي آن بهادر شیر شکار مکند سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره از پا درآمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعهٔ بد انجام راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هرطرف افتاد و ساعت بساعت تاریکي غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تاآنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲ مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ چهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت وخیم جاگرفت و برخلاف دستور راجهای نامدار عار فرار از معرکهٔ کار زار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمی را برخویش پسندیده از طعن همچشمان ناندیشیده قبل از انکه فوج همراه او هزیمت نماید بجای قشقهٔ صندل سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشانی خود کشیده عنان هزیمت و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهی و فوج سردا ران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هریکی بطرفی شتافت - و از طرف صاحب افسر و اورنگ صدای شادیانهٔ فتح و فیروزی بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار قطار اشتران واستران پراز بار وتمام کارخانهٔ پادشاهی ودارا شکوه بعد حادثهٔ تاراج وتصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • بیت •

دلیران چو فارغ زهیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
زدشمن کسي بخت اگریار داشت * همي سربدر برد وسامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست وپادرحنا

در عالمگیرنامه مندرج است فرامینی که بعد این فتح از طرف عالمگیر پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند که شش هزارکس مقتول از لشکر مغلوب با جمعي از سرداران باحاطهٔ شمار درآمدند و ازین طرف سواي مرشد قلیخان دیگری بکارنیامد - و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهاي نمایان بر داشته ازمرهم لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد همدیگر رطب اللسان گشتند - و شاه زادهاي والانسب و امرا تسلیمات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفي بطريق مرهم بها براي همراهان محمد مراد بخش مع چهار فيل باساز نقره و حوضهٔ طلا و قدري جواهر و مرصع آلات ولآلی آبدار در جلدوي تردد نمايان محمد مرادبخش فرستادند آري گفته اند * بيت *

همين تا برايد به تدبير كار * مداراي دشمن به از كار زار

محمد سلطان را اضافهٔ پنجهزاري مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خانان و عطاي لک روپيه خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطاي خدمت ديواني از انتقال مرشد قلي خان و نقاره و ديگر عنايات سر بلندي دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطاي اضافهٔ نمايان و انواع مرهم لطف و احسان تسلي بخش گرديدند - بهمين دستور در مراتب منصب اكثر همراهان افزودند - و بپادشاه زاده محمد سلطان و ديگر امرا كه بعطاي اضافه و خطاب و نقد كامياب ميگرديدند مي فرمودند كه نزد محمد مراد بخش رفته تسليمات بجا آرند - بخواجهٔ كلان خوافي كه خالوي محرراوراق مي شد اصالةً ديواني اجين كه بدار الفتح موسوم ساختند و نيابةً صوبه داري از طرف شاه زاده عطا فرموده حكم نمودند كه آنچه از مصالح نقدي وجنسي مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود كه اولا ارادهٔ غلام اين ست كه از ركاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدويان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر كدام وقت التماس و درخواست مصالح و كومک است تا جان و مال دارم نثار كار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن سعادت خود خواهم دانست بعد ازين التماس بخطاب كفايت

خان و عطاي خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساختند - و عالم سنگه را که زمیدار عمدهٔ آن ضلع بود بخطاب راجگي و عطاي خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیغه و دکدکي و گوشواره در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند - و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتح اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضرب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازي بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهاي آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگي توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غرهٔ رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دویم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقائع دربار اعلی حضرت آنکه چون هوای گرم اکبرآباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پاره صحت یافته بودند متوجه دار الخلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هرش باختگان بالحاح و لجاجت پدر بزرگوار را رنجانده از مابین راه مستقر الخلافت بر گردانید و خود در کمال اضطرار تهیهٔ پیکار گرفته با همه امرای نامدار رکاب بادشاهی و قدیمي و جدیدي خود که از شصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانهٔ جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردون هیکل مست جنگي که دشت و صحراي سبز را سیاه نموده بود

چه تعداد نماید - چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنموني معظم خان دانسته محمد امین خان پسر اورا در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکي نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند اورا بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیاني دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مادهٔ ستیزه وخیره ساختن هردو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن بارادهٔ صلح و فهماندن هردو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانهٔ بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضي نشده بهمزباني و همدمي خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مگرر کنکایش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکان می شد و اخلاص ته دلي بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتي و رشد و مشاهدهٔ اوج طالع او بتقاضاي وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داري خان جهان برده مغضوب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده دو سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهرباني فرموده بتجدید که پاني کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه باوجود بیرون زدن پیشخانه نائده نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره بندهای پادشاهي و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود که به دهولپور رفته اقامت ورزند و گذرهاي آب چنبل را بضبط در آرند و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع بر گشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضي سر انجام سفر نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک نزدیک سموگده بتفاوت نیم کروه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل هم فرود آمدند و فرستادن فوج براي بستن معبر اصلا فائده نه بخشید و دارا شکوه در تهیهٔ فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن فیلان مست جنگي کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدري راه پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کروه عرض زمین را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطهٔ شمار فرو گرفت دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت هوای شش جهت آتش مي بارید و کمي آب و تابش زره و بکتر فولاد پوشان علاوهٔ آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند - و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرفه در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف مي کشیدند چون ازان طرف حرکت سواي نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام شب سپاه بهوشیاري و خبرداري شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین‌کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان ونمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق بر آورد خلدمکان به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان وصف‌شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگي دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان‌خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان بارهه و شجاعت خان وغیره امراي رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختارخان و جمعي دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش باسرداران نامي خود درجرنغار جا گرفت - و سرداري یلتمش به شیخ میر و سید میر برادر او وشرزه خان با بعضي دلاوران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیدهٔ مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار مي ماند تعین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هرقوم خصوص سید دلاور خان خاندیسي که برتهوري و فدویت خاندان او اعتماد کلي داشتند و دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه‌جا گرفته زینت افزاي قول و صف آراي فوج دریا موج گردیدند و بهمعناني توکل و همرکابي فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاري لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوي بیشکوه قدم پیش گذاشته چون کوه شکوه معرکه‌آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگي لشکر پرداخته فوجهاي هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش و چنداول آراسته توپخانهٔ جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگي پیش رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در ان روز باو همرکاب بودند در وسط روز که آفتاب جهان‌سوز عالمی‌را از تب و حرارت بیتاب داشت خود در قول جاگرفته در حالتي که سعادت و اقبال چون سایهٔ زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگي ایام در خانهٔ هبوط و وبال سیاهي میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گولهٔ توپ شرر بار گوش نبرد آزمایان هردو صف گرم ساختند و هردم و هر قدم آتش جنگ در معرکهٔ نام و ننگ هردو طرف شعله افروز میگردید تا کار بکار زار تیر وسنان جان شکار انجامید و از هردو طرف چندین هزار تیر جگر دوز در هواي سینهٔ مخالفان بد روز بپرواز در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت * بیت *

سپاه از دو رو تیغ درهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد
دولشکر بصحرا کشیدند فوج * دودریاي آتش بر آورد موج
دوفیل ازدوسو درخروش آمدند * چودریاي آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول بهمعنانی رستم خان دکهني بود با ده دوازده هزار سوار بر توپخانهٔ محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مرد افگنان از صف آتش بار گذشته نزدیك بود که خود را بشاه زاده محمد سلطان هم اول برساند و تزلزل تمام در لشکر هراول رو داد -

درین ضمن بیاوری اقبال عدو مال گولهٔ از توپخانهٔ دشمن سوزعالمگیر برفیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورد و بخاک هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افگن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب گردید و عنان جرأت از مقابل هر اول کشیده طرف برنغار که بهادر خان کوکه دران فوج بود رو آورده بکار زار رستمانه پرداخت و بهادر خان باجمعي از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هرساعت به رستم خان کومک مي رسید و غلبه زیاده مي شد تا آنکه بهادر خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئي برداشت و بسیاري از هردو طرف کشته و زخمي گردیدند نزدیک - بودکه تزلزل تمام در استقامت فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلاورخان و دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ ومحمد صادق بافوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریز رسیده بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند وصدای داروگیر دران دشت پروحشت پیچید * بیت *

برامد خروشیدن گیر و دار * درآمد بزنهار ازان روزگار
زخون یلان خاک آغشته شد * توگفتي زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بي پایان که از سید دلاور خان خاندیسي بظهور آمد وچند خانهٔ زین را خالي و از خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپي نقد حیات درباخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوري بکار برده شرط جانفشاني بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و عوب بیگ و محمد صادق زخم سرخروئی برداشتند - آخرالامر رستم خان هزیمت یافت و پای ثبات سپهرشکوه نیز از جا رفت - دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار شجاعت و تهوری از توپخانهٔ خود گذشته مقابل توپخانه و هراول پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادران بزدن بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حملهای صف ربای پیاپی چنان بمقابله پرداختند که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید عنان عزیمت طرف محمد مراد بخش منعطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل آن شیر معرکهٔ وغا رسانید و هردو صف باهم درآمیختند و خلیل الله خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ازبک کماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید که هول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل آن بهادر فیل افگن برگردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میان راجپوتان بتهوری شهرت تام داشت سهرهٔ مروارید بیش قیمت بر سر بسته رخت زعفرانی با همه همراهان بدعوی پر دلی پوشیده جلو ریز خود را بفیل سواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی در سرداری و برچهٔ طرف محمد مراد بخش انداخت و بر مهارت بمهابت تمام

بانگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حملهٔ اورا رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانهٔ زین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سر بی ادب بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر چه در عالمگیر نامه درج است که درین حالت خلد مکان خود را بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران نبرده همرکاب آن پادشاه زادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته تا انتهای جنگ رفاقت نمود مسموع گشته و از راویان ثقهٔ دیگر ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت یک گز دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است * حاصل کلام رستخیز عظیم دران عرصهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *

ز بیداد تیغ جدائی فگن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن

راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهای مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ سنگه راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار فوج قول را از هم دریده خود را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل اقدام نمود خلد مکان از جرأت وجلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ
بهادران گردد فرمودندکه تامقدور زنده دستگیر سازنداما هواخواهان
رکاب نظر برسوی ادب او پاره پاره نمودند - و درهمان اوان داروگیر
که بار دیگر رستم خان خود را بمقابلهٔ دلاوران معرکهٔ نام و ننگ
رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود ازحملهای رستمانهٔ بهادران
رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه ازو قوی بود باراجه ستر سال
و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید ناهر خان و یوسف خان برادر
دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیتهل
داس گور و راجه شیورام زخمهای کاری برداشتند - داراشکوه ازمشاهدهٔ
کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم وسراسیمهٔ
مآل کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمهٔ بان
آتش نشان به حوضهٔ فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل
فرود آمده درکمال اضطرارکه فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق
خود را بنسپ رساند - از ملاحظهٔ این اضطراب بیوقت و تبدیل
سواری که سپاه از دور حوضهٔ سواری او را خالی دیدند دل لشکر
نیز بموافقت سردار از جارفت ودر فکر فرار افتادند - و در همان حال
یکی ازخواصان او که ترکش برکمر داراشکوه می بست گولهٔ قضا بدو
رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
هواخواهان اطراف نیز درکمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده
بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدربردن ازان معرکهٔ
جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهدهٔ متفرق شدن سپاه و
استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را بر امید سلطنت نسیه

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که درطریق هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد باهزاران نا امیدی پیش گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد وتسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رساندند

* بیت *

قرین شد بهم این دو فتح غریب * که نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیب

پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازهٔ قیاس از فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمهٔ دارا شکوه آورد چون سوای خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف ودلداری ظاهری او کوشیده جراحان چابکدست را حاضر ساخته سراو بر زانوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه زادهٔ ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می نمودند - گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش بران سوار بود ازبسیاری تیر حکم خار پشت بهمرسانده بودکه زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه آن حوضه درکار خانهٔ دولت خانهٔ قلعهٔ دارالخلافت بطریق یادگار

و کارنامهٔ تهوری آن نتیجهٔ دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ سیر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش مادهٔ فساد آن عهد خواهد پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمهٔ سرکشي سادات بارهه آن حوضهٔ مشبک شده را نشان میداد - القصه از جملهٔ عمدهای خلدمکان خواجه خان و راجه مانسنگه هاره و غیره ده نفر بکار آمدند - و از انکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاد افتاده بود بیست امیر و نوکر عمدهٔ محمد مراد بخش شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبهٔ شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکثر بچنگ اجل گرفتار گردید و از لشکر دارا شکوه سوای عمدها که بزبان خامه داده آنقدر سوار و پیاده کشته شدند که باحاطهٔ حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد مراد بخش و هردو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبذول گردید اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام دارا شکوه با دو هزار سوار بي سروسامان که اکثر دران زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکبر آباد رسیده از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد پدر عالیمقام نرفته در حویلی خود فرود آمد - هرچند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش تازه فرستادند بعذر دفعیه نموده همان شب بعد انقضای سه پهر با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از خدمهٔ محل و از جواهر و زیور و اشرفي وطلا و نقره آلات ضروری هرچه توانست بالاي

فیلان و شتران و استران بار کرده باخود گرفته از شهر بر آمده راه شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل سیوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی کارخانجات فرستادهٔ فردوس آشیانی باو رسیدند *

وحضرت خلدمکان بعد از فراغ فتح عریضهٔ متضمن بر ارادهٔ خود از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف وحشت افزا ومانع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه وبه تنبیه رسیدن او و بازرسیدن دارا شکوه بافوج عظیم بقصد فاسد ورو دادن جنگ و هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از انچه در مشیت الٰهی مقدر بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین خان و خان‌جهان پسر آصف‌خان با جمعی از امرای دیگر که مدار علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان از سموگدّه کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه درجواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب فاضل خان خانسامان و سیدهدایت الله‌صدر رسید - و روز دیگر نواب قدسیه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ نصائح آمیز مع قبضهٔ شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در تیموریه نمیدانستند و پیغامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه سنجان بزم معنی رسیدن شمشیر بنام عالمگیر تفاول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مژدهٔ غیبی برای لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای نسق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان‌جهان پسر آصف خان را که بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر ساختند - و احمد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید شیر خان بارهه و حسن بیگ و عبد النبی خان با جمعی دیگر از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزوی ساختن اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند اما عاقل خان خافی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر کرده خلاصهٔ کلام آنکه کار بمحاصرهٔ قلعه و محصور گردیدن شاه جهان و بند نمودن آب و بمیان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل برکلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و هشت بپادشاه زاده محمد سلطان حکم فرمودند که بقلعهٔ مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان خود گذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی پادشاه مسدود سازد چنانچه بادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید * بیت *

همین است رسم این گذر گاه را * که دارد بآمد شد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز * یکی را زهنگامه گوید که خیز

محمد جعفر خان ولد العوردی خان را برای ضبط کلهٔ میوات که در جاگیر دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و شش لک روپیه مع دیگر لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش تواضع نمودند - و بیست و دویم رمضان داخل مستقر الخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشي و تربیت خان را بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبهٔ ظفر آباد ضمیمهٔ قلعه داري مامور و منصوب فرمودند *

چندکلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارد که چون نزدیک دار الخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمهٔ تعاقب فوج محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظهٔ محصور گردیدن بیرونها فرود آمده درگرد آوري مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار پادشاهی و آنچه از خانهٔ امرا توانست بدست آورده چند روز در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع دربهار پتنه بادیه نورد دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازهٔ تسلط خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجهٔ قهر برادر گرفتار خواهد گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحلهٔ پیماي سمت پنجاب گردید - و هرروز به سلیمان شکوه خطوط مشتمل بر تباهي حال خود و زود رسیدن او بسهرند یا بلاهور

و استمالت نامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مبنی بر وعده و وعید نوشته رزانه می ساخت - و مکرر عریضه بر عذر میسر نیامدن ملاقات از ناموافقت طالع و شکوههای حسدآمیز هردو برادر و امرای همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت - و خلد مکان مکرر ارادهٔ دیدن پدر والا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهورآمده نمودند - آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رعایت واعانت دارا شکوه غالب و راغب است و سر رشته اختیار بحکم قلم تقدیر از دست رفته مصلحت در فسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و رخصت بقلعه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان بعضی پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده پانصد اشرفی و چهار هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان مرخص ساختند - و خلد مکان بتهیهٔ تعاقب دارا شکوه پرداخته پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده دو لک روپیه و شصت اسپ بپادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان را برای معالجهٔ فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عنایت نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابی ظفر و نصرت متوجه برادر مخالف گردیدند - مابین راه بعرض رسید که

دارا شکوه بیست و یکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانهٔ لاهور گردید - محمد مراد بخش را بیست وشش لک روپیه و دوصد و سی اسپ باساز طلا ومینا که فی الحقیقت همه حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید - وسلخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را ازمنزل سلیم پور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دولک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازي یافت وعبد الله بیگ ولد علي مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند *

شرح فرماني که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن
خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل
بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عمدهٔ مخلصان عقیدت کیش مهابت خان بعنایت و توجهات بادشاهانه مستظهر و مباهي بوده بداندکه از ناسازگاری روزگار غدار و شماتت خرامانیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم باین دولت پایدار رسیده و بي سعادتان حرام خوار چه سلوک ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانهٔ لاهور شده درین وقت مخلص درست اعتقاد که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نیفداخته جویای نام و ننگ باشد بغیر ازاین خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بر روی کار و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است وقتی که خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته بودند آن شیر بیشهٔ وغا از کجا تاکجا طی منازل نموده آن غفران پناه را از چنگال دیو ساران بر آورده روزی چند در اختیار خود داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال ازسرنو داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویهٔ خمول و وادی محنت بر آورده بعد از قضیهٔ آن رضوان منزلت بدار السلطنت آورده کامروا ساخت - احوال معامله ازان مشکل تر روی داده و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر با تدبیر سرا پا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین که آن شیر بیشهٔ تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلو ریز بلاهور رسیده بمدد و رفاقت داراشکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورده بهبیند که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای دون چه قدر حاصل خواهد شد

* ع *

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باو گذاشته بهبود حال و مآل خویش در اطاعت آن سپه سالار داند و خلاصي من درین شناسد - مکرر نوشته مي شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی در اقسام بلاگرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده بکام خود ساخته برتخت خلافت کامرانی کند و باین حال اگر آن عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او *

چند فقره از مقید ساختن محمد

مراد بخش بزبان خامه میدهد *

که چون آن پادشاهزادهٔ ساده لوح باکثر صفات پسندیده موصوف بود و در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میکوشید و از صفای باطن وحسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند بخاطر نیاورده فریفتهٔ وعدهای دلفریب و تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده پیهم قبل از جنگ و بعد از فتح نصیت بحال او مبذول میگردید دل خود را خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نگاشت و سررشتهٔ سلوک سلاطین را از دست نمیداد واصلا ازعدم ایفای عهد و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت باوجودی که بعضی هواخواهان مکرر گوش او را از رویهٔ بدعهدی روزگار غدار خامهٔ در سادهٔ سلوک

که ملوک با وارث ملک در زمان سلف نموده اند پرهیز می ساختند فائده نمیداد
و بی محابا با مردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم الخدمت بود و بعبادت
و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
نزد برادر التماس نمود که درخواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
راه یافته مکرر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر نداشت
اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گویان نموده ازو روگردانده
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چندین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن مادهٔ اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصه
چهارم شوال که بمنزل متهرا بیست کروهی عرفی اکبر آباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمي پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضهٔ فیل پرده دار بشهرت
چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دو سردار نامی
مقرر کرده فیلی که بقلعهٔ سلیم گده همراه شیخ میر و دلیر خان
روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند،
این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس
مبتلا ببلا را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمی بحادثهٔ تاراج
نرفت بضبط در آوردند

• بیت •

بتدبیر شایسته هشیار مرد * کند آنچه نتوان بشمشیر کرد

ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت محمد مراد بخش نموده بودند با علی قلی خان نوکر قدیمی محمد مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاه جهان آباد بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال خالصهٔ سرکار سهرند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود داشت در سواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود باقدری زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سوالک فرار نموده بود دارا شکوه که به سهرند رسید براهنمائی زمینداران که آنها را گرفته تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته پیشتر میرود و داود خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلون که معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها روبطغیان آورده - و نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور روپیه خزانهٔ آنجا را باکارخانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد *

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافت نپرداخته نوزدهم شوال گذار باغ آغر آباد که الحال بباغ شالا مار اشتهار یافته مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را باجمعی از امرای کار طلب بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده غرهٔ ذیقعدهٔ سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای نماز درساعت مسعود و طالع محمود که جرم نیر اعظم در خانهٔ دهم

ریاست جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پردازند بنای جشن جلوس گذاشته سریر آرای مملکت پر وسعت هندوستان بهشت نشان گردیدند - و طنطنهٔ شادیانه و صدای کوس و کرنا در گنبذ سبز گون گردون پیچید و ندای تهنیت از زبان جن و انس و ملک بگوش عالمیان رسید * بیت *

چو خلد برین بزم آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * بر امشگری زهره برداشت ساز
چوگل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب

همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذرانیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر فشاندند و خرمن خرمن زر سرخ و سفید بارباب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و بخشش در آمد و دامن آمال و امانی مستحقان و صاحب کمالان از خزانهٔ مکرمت و احسان مالامال گردید - از جمله تاریخها که صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و سزاوار سریر پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمهٔ رسم سریر آرایان می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای دور و نزدیک بعمل بایدآورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از سر معبرهای برداشته کشتیها را بتصرف خود درآورد و معبرقابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - دریخولا بعرض
رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه
هردوار خود را نزد پدر برگشته‌اختر برساند - امیرالامرا و لودی‌خان
و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده
سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذي‌قعده پیش خانه‌طرف لاهور
زدن فرمودة شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کار زار
دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدولت کوچ فرموده متوجه
تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفرخان را از اصل و اضافه شش
هزاري پنجهزار سوار نموده بصوبهٔ مالوا ضمیمهٔ وزارت بطریق نیابت
مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای
منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماهه نمودند - در منزل کرنال از ۱
عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم
که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهي
بفراغ عبور نمود - درین اوان منهیان بعرض رساندند که سلیمان‌شکوه
بسرحد هردوار رسیده از خبر تعین سر لشکران شیر شکار ناچار راه
ادبار کوهستان سري نگر اختیار نمود و از زمینداران آن‌طرف توقعي
که داشت در همراهي بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا
گشته روانهٔ حضور شدند و زمیندار سري نگر او را تکلیف نمود که
مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه
بسر برد و همراهان او که همگي از پانصد سوار زیاده نمانده اند
مصلحت در توقف دران مکان نداده ازانجا طرف اله آباد بر آوردند -
باقي بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز بسبب

عارضهٔ بدني به اله آباد نارسیده با جمعي دیگر ازو جدا شده ببادیهٔ
عدم شتافت - و سلیمان شکوه از آثار واژگون افتادن نقش مراد
پدر و خود او که درین وقت زیاده از دو صد سوار با او نمانده بود باز
خود را نزد زمیدار سري نگر رساند مابین راه که عبور او بر جاگیر
بیگم صاحبه قدسیه افتاد دو لک روپیه بتعدي از کروري محال
بیگم گرفته خانهٔ اورا نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفت
آخرکار بقتل رساند - و باقي مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاه
کوکه و چند نفر شاگرد پیشه و خدمهٔ محل دیگر با او نمانده و
زمیدار سري نگر بطمع زر و جواهر همراه او بالای قلعه برده مثل
محبوسان نگاه داشته بعد عرض باميرالامرا که برای سد راه او
گردیدن تعین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه
ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر
معروض گردید که دارا شکوه بعد از رسیدن لاهور در گرد آوري سپاه
و جذب قلوب سکنهٔ آن طرف میکوشد و بزمیداران و فوجداران احتمالت
نامه با عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین غافل * بیت *
کسي را که ایزد کند یاوری * که آرد که با او کند داوري
ز دارندهٔ نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط
و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله درباب کشور ستاني
که بعد فتح یافتن برخسرو عالم ستان برادرانه ملک میان هم
قسمت نمایند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسیدن آن
عهد نامهٔ پر از افسانه و افسون فریب خوردهٔ باوجود که قبل ازان

از طرف خلد مکان نیز تسلي نامه پر ازذکر عهد و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیهٔ روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و توپخانهٔ عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکرر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خودرا بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برگشتگي ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگرویدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عارفراز اختیار نموده خود را بوطن رسانده بود ازانکه بعضي زنان را خصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگي عذاب نار برعار احتیار مي نمایند زن کلان او که دختر راجه چترسال بود شوهررا مطعون ساخته ترک همخوابي با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان برطعن و کنایهای ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او دربارهٔ راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده براي شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب وکلای مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائي یافتن رو ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمي موار گردید - دریں اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزلزل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه ذو الاقبال با سه چهار هزار سوار و قدری توپخانه راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داؤد خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتي را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند - ومعا بعرض رسید که طاهر خان با دیگر بندهاي پادشاهي خود را بلاهور رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجروپ زمیدار عمدهٔ آن‌دیار از دارا شکوه جداشده نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست اورا روانهٔ حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمله را که مصلحة در دولت آباد مقید ساخته بودند براي خلاصي و روانه نمودن او بپادشاه زادهٔ محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که براي بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجهٔ قبول نیفتاده بود و از رفاقت او خاطر جمعي حاصل نبود براى محافظت دار الخلافت شاه جهان‌آباد مرخص فرمودند - پنجم ذي‌الحجه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتي و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بمرور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم کمجریده بلاهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروري سبک بار گشته بتعاقب داراشکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه‌جیسنگه را که از مدت یک سال رفاقت اختیار نموده بکمال بي سامانی بعسرت بسر مي برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولاني

طی مسافت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده دشت پیمای طرف بهکر گردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضي اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی برسر کشتي دریا رسیده بود حاجي خان بلوچ خود را رسانده پارهٔ را غارت نموده باقي را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر بمیر منزل حکم شد که براي تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه مي نموده باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان وغیره دوسه امیر نامدار ازهمراهان آن سرگشتهٔ وادي حیراني آمده ملازمت نمودند و هریکي مورد عنایات گردید - شیخ میر وصف شکن خان را باجمعي براي تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضاي مصلحت در قلعهٔ ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصي او وعطاي صوبه داری احمد آباد باضافهٔ هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر ارادهٔ محمد شجاع و مراجعت و توجه فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست وپنجهزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر استیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته دو ازدهم محرم عنان ترجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده فیل سواره از شهر لاهور گذشته سیر اندرون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزول فرمودند - سلخ محرم از لاهور طرف دار الخلافت کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به بنارس رسید و رامداس قلعه‌دار منصوب کردهٔ دارا شکوه بموجب اشارهٔ او قلعه را حوالهٔ مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل بارهه قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده محمد سلطان حکم صادر شد که امیر الامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت که قلعهٔ اکبر آباد برعدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و لک اشرفي از خزانهٔ اکبر آباد بر داشته برفاقت پادشاه زاده قبل از رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که براي تسخیر قلعهٔ اله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده خود را رساند ●

هفتم ربیع الثاني جشن وزن شمسي سال چهل و یکم آراسته گردید و بندگان دور و نزدیک بعطاي خلعت و جواهر و دیگر عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان ذخیرهٔ سالها اندوختند - چون خان خانان نجابت خان که از بني اعمام صاحب قران گفته مي شد و در هردو جنگ ازو تردداتِ نمایان بظهور آمدهٔ بود چشم داشت زیاد از حوصلهٔ پادشاهان که ازو مشاهده می‌نمودند بر طبع مبارک گراني مي‌نمود

لهذا قبل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدمان نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده بودند معمور خان از آنکه ما علي الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خلت را ضمیمهٔ آن دانسته پیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در جواب لاونعم آن دو کلمهٔ نصیحت آمیز از طرف خود نیز بي‌باکانه بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیري که بالاي مسند او بود غافل بر کمرگاه او رسانده دوحصه ساخته بود بنابران بعد عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او درگذشته بعطاي خلعت وعفو جرائم و بحالي منصب سرافراز ساختند - و داود خان که از نزد دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطاي منصب چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقي بر افراشتند چون نزدیک اتاوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده وذوالفقار خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثاني براي مقابله مي کشند - محمد شجاع نیز بعد ازگرفتن سه لک روپیه بتعدي از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را که براي تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور بعد محصور بودن چند روز حوصله باخته بر آمده بشجاع پیوست درین ضمن میرابوالمعالي که بتقاضاي مصلحت چند روز بشجاع پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطاي سي هزار روپیه و منصب سه هزاري مع خلعت و فیل سرافرازي یافت - بعد زیارت

مزار قدوة اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک کهجوه مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان که از راه دور مسافت بعیدهٔ دکن را بپاي ارادت و رسوخیت بطریق یلغار طي نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه ساي ملازمت گشت و مورد عنایات بي پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سواي مصالح جنگ اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع دو فیل و خیمه و دیگر ما یحتاج مرحمت نمودند - هراولي بنام پادشاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت خان بارهه و ارادت خان و بیر سنگه را تهور و قزلباش خان را در رکاب پادشاه زاده تعین نمودند - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامي مقدمة الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضي راجهای تهور پیشه طرف برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده محمد اعظم را مع خانه‌زادان و مراد خان و جمعي از امرایي کار زار دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چنداولي بخواص خان و اخلاص خان و جمعي از احدیان و افغانان تیز چنگ قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضي عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواري خاصه در قول مقرر ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم
فرمودند و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و کنور رام‌سنگه
و دیگر بهادران جلادت کیش دست راست و چپ موکب خاص
و پادشاه زادها تعین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ
فیل سواری خود جا دادند فی‌الجمله چنان لشکری آراسته و مستعد
گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا
و سنان دشمن گذار مبارزان لمعهٔ برق میزد - نود هزار سوار موجودی
معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *
زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ وسعت قرض میکرد
چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدی چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران
و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در
شجاعت بر برادر کلان تفوق می‌جست با سید عالم بارهه وجمعی
از امیران کار زار دیدهٔ نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی قرملی را
با چندی معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعین نمود و زین الدین
پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خویشگی را
با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
سید راجی و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را یلتمش قرار
داده اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش سپرد و میر علاول
دیوان خود را بچنداولی و محمد قلي ازبک را با جوقي بقراولي
گماشت - و خود با اله وردي خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعي مبارز پیشگان در قول جاگرفت - و پادشاه فریدون شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومي هفدهم ربیع الثاني هنگامیکه سوار مي شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب کمال و مستعدان آن زمانه گفته مي شد و در نظم و نثر فارسي و اشعار هندي مشق او بجاي رسیده بودکه امیر خسرو ثانیش توان گفت تاریخ فتح گفته وقت سواري گذراند • بیت •
اي حرز تو سورۂ تبارک بادا • پیوسته ترا تاج بتــارک بادا
چستم زپي شگون فتحت تاریخ • دل گفت (شود فتح مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت فرموده بهم عناني فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین با هستگي تمام و آراستگي فوج که در انتظام فوج بندي خلل نپذیرد دو سه کروه فاصلۂ راه در دو پهر بتاني طي کرده سه پهري بفاصلۂ نیم کروه مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت تیغ عالمگیري بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابله بظهور نیامد و از کم جرأتي اقدام بر پیش قدمي ننمود آن روز به پیغام شعله افروزي گولۂ توپ و بان روز بآخر رسید و کار بر حملۂ نبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانۂ زین و حوضۂ فیل و بسیاري از پشت اسپان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر بسته در شمردن ستاره بسر بردند و به خبرداري تمام گوش بر آواز بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانۂ شجاع پارۂ مشرف بر مقابل توپخانۂ پادشاه عدو سوز واقع شده بود معظم خان که در فن محاربات دستور دان با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائي چیده بودند در سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم نصب نموده دراهتمام و پاس داري لشکر آرام برخود حرام ساخته بتسلي دلاوران مبارز پیشه مي کوشید و پادشاه گردون اساس تا سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مختصر مشغول به نیاز تمام از درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذراندند درعمل پاس چهارم ناگاه یکبارگي غلغلهٔ عظیم هوش ربا از لشکر بچرخ برین رسید و غریب آشوب بر پا گردید - تفصیل این اجمال آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز ازل جامهٔ بدنامي فرار برقد آن نابکار دوخته بودند و بدسرشتي آن تبه کار شعار بدسرانجامي او گشته بود بگمراهي عقل‌تباه و ارادهٔ فاسد اول شب زباني محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبني بر ارادهٔ خویش که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم نمود و درین صورت پادشاه بربن حادثه اطلاع یافته بتعاقب من خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهري شب مانده آن تیره روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و مهداس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که باخودبدین قصد به شهرت ارادهٔ جانفشاني فراهم آورده بود از جاي خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست تعدي بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهي و پادشاه زادها آنچه سر راه او بود دراز کرده هرکه قدم ممانعت پیش میگذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت مي چشیدند خصوص بر لشکر و بهیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد و هیچ خیمهٔ خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانهٔ سرکار پادشاه زاده که بروز بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسیاري از مال و ناموس سپاه پامال حادثهٔ راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست تطاول رجپوتیه و اوباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کارخانجات و دواب پادشاهی رسید تا اطراف دولت خانه خیمهٔ نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی سبب هنگامهٔ رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هریکي بغلط قیاس دور از اندازهٔ عقل مي نمود و درتمام لشکر تفرقهٔ تام رو داد و بسیاري حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر بر آمدن سرمایهٔ نجات ازان بلیهٔ ناگهاني دانستند و جمعي رو بدشت و صحرا گذاشتند و برخي خود را بر لشکر خصم رسانده درانجا بتاراج رفتند واکثر امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند براي خبر گرفتن خیمهٔ و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم درثبات قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل وحوصله باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی در بناي استقلال آن شاه گردون وقار راه نیافت - بعده که بعرض رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانهٔ شرف به ببیت هبوط و وبال خود رجعت نموده عمدا سواري فیل را بسواري تخت روان تبدیل دادند تا بر ظاهر بینان دست وپا باخته ثبات

قدم پادشاه بلاتفرقهٔ ارادهٔ تبدیل مکان ظاهر گردد و بتاکید اکید
سزاولان تیز گام و قدغنان چنان شدید تعیین فرمودند که سرداران
فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جاي خود حرکت نمایند و
هرکرا از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن
همه آشوب و برهم خوردن لشکر سررشتهٔ تدبیر رزم و کار فرمائي از
دست ندادند و تغیر در دل و حوصلهٔ آن خسرو کوه وقار ظاهر
نگردید بلکه بشگفتگي و بشاشت طبع که مطلقا آثار بیدماغي وتند
گوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند مي
فرمودند که الحمد الله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بر روي
کار و محک عیار آمد و این معني را از عطیهٔ آلهي و اثر فتح و
فیروزي خود میدانیم و اکثر منافقان کوته اندیش که بداندیش مآل
کار خودگشته‌این‌معني را دلیل و برهان‌عظیم‌و غلبهٔ غنیم‌تصور نموده
خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزاي اعمال و خیال خام خویش
خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بحادثهٔ تاراج و فرار
که بیشتري رفته بفوج خصم‌ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچهٔ‌مشرق
بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشني صبح مبدل گردیده
بعرض رسیدکه آن کافر تیره روزگار دشت پیماي طرف مستقرالخلافت
اکبرآبادگشت و بندهاي‌عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب‌حاضر
آمدند پادشاه خورشید ضمیرسپهر اقتدار بر فیل‌گردون شکوه بتمکین
و وقار کوه سوار شده بي آنکه چین جبین برچهرهٔ مبارک ظاهر
گردد بدستور مقرري بعزم کار زار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجاي آن کافر بدفرجام سر فوج برنغار مقرر نمودند واز سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغیر و تبدیلي که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهري روز برآمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهاي اژدها پیکر رعد صدا و صداي کوس و کرناي رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و براي پردلان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هرقدم مي افزود و هرساعت هنگامهٔ بازار برق افروزي و دشمن سوزی گرمی زیاده مي پذیرفت و از گذشتن مهرهٔ تفنگ از مهرهٔ پشت مخالفان غلغلهٔ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان مي رسید

• بیت •

زغریدن کوس خالي دماغ • زمین لرزه افتاد در کوه وراغ
شدازبرق کین گرم بازار جنگ • ز غریدن اژدهاي تفنگ
دمادم ز خوابیدن ماشه‌ها • همي رفت دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانهٔ ظفرقرین گولهٔ توپي بر فیل سواري سلطان زین العابدین رسید اگرچه براکب و مرکوب ضرر نرسید اما یک پاي فیلبان و یک پاي خواصي که عقب حوضه نشسته بود پرید این معني باعث زهره باختن بسیاري از فوج خصم گردید

بعد ازان که کار از گرمي باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار بآمد و شد تیر و صنعت پردازي ناوک اندازان بیخطاي خطا و روم منجر گردید از هردو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانهٔ کمان و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پرواز در آمد و از بارش تیر بجاي آب جوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از زره و جوشن یلان و تن و بدن پردلان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *

ز بس تیر باران که آمد بجوش * فگند ابر باراني خود ز دوش
بجنبش در آمد دو دریاي خون * شد از موج خونش زمین لاله گون

درین هنگامهٔ داروگیر سید عالم بارهه با سه فیل مست جنگي بر جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمهٔ فیلان کوه منظر و حملهٔ سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در لشکر فیروزي اثر رو داد و از اثر غلبهٔ فوج خصم و هزیمت یافتن مردم میسره تفرقهٔ تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب بادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهدهٔ این حال بفال مبارکباد دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون بکمال گستاخي و بي باکي تاختند و خلد مکاني بمدد تایید یزداني چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از دست نداده بتسلي و تشنیع سپاه دل باخته پرداخته بدست مبارک تیر بر لشکر مخالفان مي انداختند درین ضمن مرتضی قلي خان از میسره و بهادر خان از یلتمش و حسن قلي خان از دست چپ

خود را رسانده هر یکي بدستور همدمان جان سپار و تهور پیشگان جان نثار با معدود چند که بآنها مانده بودند رستمانه سرراه فوج خصم گرفتند و پادشاه عد و مال نیز از مشاهدهٔ آن حال رخ فیل کوه تمثال سواري خود برسر خصمان بدمآل گردانده باتفاق آن نهنگان دریای غیرت و شیر صفتان بیشهٔ شجاعت آهنگ جنگ و دشمن کشي نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را غیرت دامن گیر گشته عنان کشان بپای فیل سواري پادشاه رساند و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد * بیت *

دلیران ز کین در هم آمیختند * بهم رستخیزي بر انگیختند

و ازین جرأت و جلادت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتری کشته و زخمي گردیدند اگرچه پیش قدمي سادات بارهه بحال نمانده اما هرسه فیل مست جنگي که هر یکي کوه مثال بلای سیاه بود زنجیرهای دومني و سه‌مني در خرطوم گرفته هر بار و هرطرف که حمله مي آوردند از مشاهدهٔ آن چشم گردون سیاه و سفید مي گردید هر قدمي که پیش مي گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در آورده بخاك هلاک مي انداختند تا آنکه یك فیل مقابل فیل سواري خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا ازجا در نیامد و سوای حرکت نبض تغیر و تبدیل براحوال و چهرهٔ حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید درپای فیل سواري زنجیر انداخته بیکي از قراولان بي خطا اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان قراول درست انداز و دور انداز صرف رباکار آن فیلبان خیره سر را که بحرکت گجک اوآن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالاي

آن بلاي سياه بزير انداخت و يكي از فيلبانهاي سركار جلد و چسپان برو سوار شده فيل كوه تمثال را باختيار خود آورد و آن دو فيل ديگر از مشاهدهٔ آن حال از قول همايون گذشته بجانب دست راست جنود مسعود حمله آور گرديدند درين حال يلنداختر با چند سردار جرار مثل شيخ ولي و شيخ ظريف وحسن خويشگي كه از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج رو داد و فيل سواري اسلام خان از صدمهٔ بان رم خورد و بسياري ازان فوج رو بفرار گذاشتند - سيف خان و اكرام خان كه هراول برنغار بودند ثبات قدم ورزيده مردانه در دفع مقابل اعدا كوشيدند درين ضمن اگرچه بعضي از همركابان نا آزموده كار صلاح دادند كه پادشاه گردون وقار خود را بكومك فوج برنغار برسانند اما ازانكه بوابر پادشاه نيز فوج سنگين گرم دار وگير بود و ازغلبهٔ خصم اكثر دل باخته در فكر فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحظهٔ آنكه مبادا اگر رخ فيل سواري خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسپ خواري برانها براند احتمال داشت كه پيادهٔ زياده از حساب توپخانهٔ شر بار خصم بشهرت فرار شوخي نمايند درين صورت كه بساط برنغار هم برهم خورده منصوبهٔ فلك لعبت بازچه نقش بر روي كار آورد لهذا تا برداشتن خصم روبرو استقامت ورزيده باسلام خان و ديگر سرداران پيغام ثبات قدم ورزيدن و مردانه بدفع اعدا كوشيدن داده اميدوار رسيدن خود بمدد فرمودند درين حال خبر رسيد كه بختاور (بختيار) بيگ روزبهاني كه كارفرماي توپخانه بود از زخم پياپي درلشكر شجاع وداع حيات نمود و جان بيگ پسرش زخم كاري برداشته از اسپ افتاد

از شنیدن این خبر که غلبهٔ فوج مقابل نیز پارهٔ تخفیف یافته بود شهنشاه عدو مال بلا اهمال خود را بمدد برنغار رساند و از شکوه خصم گداز یکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنغار راتقویت تمام بهمرسید و بهادران رزم جو و دلاوران کینه خو از هر طرف صدای بکش بکش بلند ساخته سیلاب خون از هرگوشه و کنار روان ساختند دران زد و خورد شیخ ولی قرملی که عمدهٔ فوج شجاع بود با دو سه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خویشکی از خانهٔ زین سرنگون گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف تیر و سنان پردلان و علف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر از مشاهدهٔ آن دست و با زوی بهادران گریزان گشته خود را بهناه پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز برقول شجاع تاختند - درین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع اختیار کرده بود ازو جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر حوضهٔ یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان وسنجر بیگ ولد الله وردی خان ازان لشکر دل باخته رسیده بلشکر ظفرقرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح وفیروزی وزیدن گرفت و مژدهٔ فرار شجاع زبان زد همرکابان پادشاه فتح نصیب گردید و ندای مبارک باد و تهنیت از هرگوشه و کنار بلند شد و صدای نقارهای شادیانه و آواز کرنای فرح و نشاط افزا سامع افروز مبارزان گشت • بیت •

ز کوس فتح غلغل ساز کردند • نفیر و کرنا دم ساز کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع برگشته بخت ریخته خزانه و فیلان و اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده فیل با قدری خزانه و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان گردید بضبط سرکار در آمد - و پادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب دران دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده محمد سلطان را با فوج خود او وپادشاهی هرکه توانست رفاقت نموده تعین فرموده عجالةً دوپتهٔ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش قیمت که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت و آن حضرت بود تیمنا عنایت فرموده فاتحهٔ خیریت خوانده رخصت آرزانی داشتند چون اردو وکارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم نموده باسه تفوز خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای پادشاه زاده از عقب روانه نمایند - و یک هفته دران مکان نصرت نشان مجلس آرای عنایات بی‌پایان امرای رکاب عالی گشته هریکی را فراخور پایه و ترددانی که ازانها بظهور آمده بود از عطای اضافه و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معز ز ومفتخر ساختند - ازان جمله معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که دو از ده هزار سوار بر اوردي باشد نموده بعطاي ده لک روپیه و دیگر عنایات پادشاهانه برهمه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

ماه مذکور از منزل کهجره کوچ فرمودند - و راجه جیسنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - و سلخ ماه کنار گنگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رای سنگه و داود خان و فدایی خان را باجمعي از روشناسان کار طلب و توپخانه عظیم بهمراهي پادشاه زاده مقرر و مرخص نموده هر یکي را بعطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره و نقد و مرصع آلات و شمشیر و جمدهر و اضافهٔ نمایان سربلندی دادند *

الحال بذکر شمهٔ از احوال پر ملال دارا شکوه برگشته اختر بزبان قلم میدهد چون حقیقت برگشتگي طالع و ناموافقت ایام دارا شکوه بعرض رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده به بهکر رسیده از عدم میسر آمدن باربردار و ترک رفاقت همراهان بعضي از خدمهٔ محل را مع قدری از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین بار زیاد را بانوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در قلعهٔ بهکر گذاشته پیشتر روانه گردید از تراکم اشجار خار دار و پیش آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار کنار دریای تهته و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج پادشاهی بسرداري شیخ میر وغیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست ورزید و مردم بسیار از بي آبي و صعوبت راه و انواع مرض تلف و از او جدا مي شدند و شیخ میر پاشنه کوب میرفت عرصه بمرتبهٔ بران دشت پیمای بدانجام تنگ گردید که زیاده از هزار سوار با او نماند بعده که بسرحد سوستان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیاری از کمي آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسپ و بار بردار و دیگر صدمات راه ضائع و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان مراجعت نمودن شیخ میر وصف شکن خان صادر شد - و پادشاه انجم سپاه غرهٔ جمادی‌الاولی متوجه مستقرالخلافت گشتند در منزل دویم عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد سلطان مشتمل برمژدهٔ فتح ثانی و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل آن مي نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داري اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعهٔ تعلقهٔ خود رسانده باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول اطاعت نه‌نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده ازو مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضهٔ مشتمل‌بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادرشد که خان دوران را در قلعهٔ اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت نموده روانهٔ حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر که فکر گرد آوري لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهي داشت از سرنو دست و پا باخته مرحله پیماي وادي حیراني گردید - محمد امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان براي تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و راي سنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت مي شد و با عموي

بدسگال خود نزاع ارثي داشت بخطاب راجه و اضافهٔ هزاري و عطای لك روپيه و خلعت و اسپ و فيل و شمشير مرصع و نقاره بلند آوازه ساخته شريك مهم استيصال آن نكوهيده خصال نموده اميدوار بخشيدن وطن جودپور نمودند - و بنام اميرخان حارس دار الخلافت حكم رفت كه بعد رسيدن شيخ مير از تعاقب دارا شكوه محمد مراد بخش را از قلعهٔ سليم گده بر آورده همراه او روانهٔ قلعه گواليار نمايد - هيجدهم شهر مذكور نزديك مستقر الخلافت اكبرآباد رسيده متصل باغ نور مضرب خيام فرمودند - فاضل خان خانسامان لك روپيه نقد و جنس اموال دارا شكوه از نظر اشرف گذراند و امير الامرا و همه امرای متعينهٔ قلعهٔ اكبر آباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زباني بعضي اخلاص كيشان بوضوح پيوست كه بعد رسيدن جسونت تبه كار بطريق يلغار نزديك مستقر الخلافت جمعي از منافق پيشگان گمان بردند كه راجه بمحاصرهٔ قلعه پرداخته براى برآوردن اعلى حضرت استقامت خواهد ورزيد ازين معني وسواس زياد در دل بسياري از عقل و حوصله باختگان راه يافته بود در اخفاي ذكر آن حكم فرموده وقت كوچ اشاره نمودند كه بعضي از آنها را همراه امير الامرا در ركاب تعين نمايند - و بيست و سيوم از كنار مستقر الخلافت كوچ فرمودند درين اوان بعرض رسيد كه چون دارا شكوه بولايت كچهه متصل سرحد صوبهٔ احمد آباد رسيد قريب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهي از تعاقب او بآهستگي طي مسافت نموده بجذب قلوب فوجداران و زميداران سرراه و گرد آوري سپاه مي پردازد و زميدا[ر]

کچهه را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا براي
سپهر شکوه پسر خود نامزد نمود و زمیندار بعد تقدیم ضیافت بدرقه
داده از حد خود گذرانده روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن
احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمدآباد که یک صبیهٔ او
در حبالهٔ عقد پادشاه و دختر دویم در خانهٔ محمد مراد بخش بود
برفاقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکیان برآمده استقبال نمود بعد
ملاقات شرط اعانت در سر انجام ضروري بجا آورده قریب ده لک
روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد
آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه
پرداخته مردم را بعطاي خلعت و اضافه و خطاب و جواهر خورسند
ساخته جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال در بندر سورت وکنبایت
و بهروچ و پرگنات سیر حاصل تعیین نموده بضبط خود در آورده
و در فرصت توقف یک ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم
آمده - و بحکام بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام براي طلب
نقد و جمعیت بمیان آورده و براي رفتن طرف دکن و پیوستن
براجه جسونت فکرهای مختلف مي نماید - و در همان گرمي
اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت لشکر فیروزي اثر که شهرت غیر
وقوعي و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم علاوهٔ آن گردیده بود نوشتهٔ راجه
جسونت مشتمل براشارهٔ طلب داراشکوه رسید و غرهٔ جمادي الاخری
با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت سي چهل توپ
طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشتهٔ ابله فریب
راجه جسونت بدمیدن افسانه و افسون رسیدن خود مي رسید واین

معني باعث تقويت مادهٔ عزم آن بر گشته اختر مي گرديد بعد استماع اخبار مذكور راي عالم آراي تقضاي آن نمود كه رايت ظفر آيت طرف اجمير افراشته براجه جسونت كه شفيع جرائم او ميرزا راجه جيسنگه گشته بود استمالت نامهٔ عفو تقصيرات او و بحال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگي باستصواب راجه جيسنگه مرحمت نمايند و فرمودند كه از جانب خود مكتوب درين ماده بار نوشته مصحوب قاصدان سريع السير روانه سازد *

الحال عنان كميت تيز خرام خامه از تحرير احوال دارا شكوه سوخته اختربه تسطير ديگر واقعات حضور معطوف مي سازد پادشاه زاده محمد اكبر با ديگر پردگيان حرم كه در دولت آباد بودند اواخر جمادي الاخري از دكن رسيده شرف اندوز ملازمت گشتند - چون چنپت بنديله از كم طالعي در سفر پنجاب بيحكم از ركاب جدا گشته بوطن آمده طريقهٔ راه زني اختيار نموده بود سبهكرن بنديله را كه هم چشم و هم جدي آن تبه كار گفته مي شد بعنايت اضافه و خلعت و اسپ و شمشير مفتخر ساخته فوج ديگر با او داده براي تنبيه آن تيره روزگار مرخص فرمودند - سيد قاسم شجاعي و بهادر خان كه بموجب حكم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسيد كه تربيت خان صوبه‌دار اجمير از خبر نزديك رسيدن دارا شكوه بسرحد جود پور حوصله باخته خود را بحضور رسانده - محمد امين خان را كه براي تنبيه راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقضاي مصلحت موقوف فرموده طلب حضور نمودند سيد قاسم را بعطاي منصب سه هزاري

هزار سوار و خطاب شهامت خان سرافرازي بخشیدند - طاهر خان را برای قراولي و خبر تحقیق دارا شکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن بمنزل آنبیر تعلقهٔ راجه جیسنگه حکم فوج بندي فرموده راجه جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلي خان و جمعي دیگر از دلاوران هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانهٔ مامور فرمودند و شیخ میر را با امیر خان برادر او سر فوج یلتمش ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلي خان و بعضي سرداران رزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداري جرنغار بنام پادشاه زادهٔ نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قرار گرفت و بهمین دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در میمنه و میسره و قول و چنداول مقرر گشتند و فرمودند که تا مقابل شدن بفوج خصم بهمین ترکیب در راه وقت سواري تفاوت راه نیابد •

شمهٔ از احوال پر اختلال دارا شکوه آنکه بعده که منشورنجات و رقم عفو زلات خفیه بانوشتجات راجه جیسنگه و دیگر هواخواهان براجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست کروهي جودپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت دارا شکوه بر آمده بود فسخ آن عزیمت نموده زحل صفت رجعت بمکان خود نمود - خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید متردد خاطر گشته رسل و رسائل درمیان آورده مکرر باظهار تملق و ابرام پیغام نموده فائده نداد و این معني زیاده باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشتهٔ وادي حيراني گرديد - و بيست كروهي جودهپور رسيده
چند مقام نموده ديچند نام هندوي معتمد سركار خود را كه با راجه
رابطهٔ التيام نيز داشت نزد او برسالت فرستاده تكليف ايفاي
وعده به لجاجت تام بميان آورد - او در جواب از روي غدر گفت كه
من بر قول خود راسخم اما في الحال آمدن من مصلحت
نيست - دارا شكوه باجمير رفته استقامت ورزيده براجپوتان
ديگر پيغام نموده نزد خود طلب نمايد بعده كه دوسه راجپوت نامي
ديگر نزد او جمع آيند من نيز خود را خواهم رساند - بدين جواب
ياس غدر آميز ديچند را مرخص ساخت - دارشكوه عقل و هوش
باخته طوعا وكرها باجمير آمده بار ديگر ديچند را نزد آن غدار مكار
فرستاد - ديچند باز پيش راجه آمده بهزاران توطيهٔ كلام ذكر پيام
نموده هرچند افسانه و افسون برو خواند فائده نه بخشيد وتحقيق
شد كه همه جواب اوغدر و دفعيه است - و خبر رسيدن فرمان عفو جرائم
او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذير سراپا تدبير نيز در زبانها انتشار
يافت - ازانكه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتياج شيران
را روباه مزاج مي سازد باوجود علم سختي اغماض او سپهر شكوه را
نزد آن سست عهد غدار فرستاد و سپهر شكوه چندانكه بلابه والحاح
ودلبري كوشيد و نوعده و وعيدها بذكر آورد آن كافر فاجر ناشنيده
انگاشته بدستور ديچند مايوس مرخص ساخت - و سپهر شكوه
باديدهٔ پر آب و جگر كباب كه همه از انقلاب فلك كج رفتار مي
دانست نزد پدر آمد

* بيت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار كه چرخ * ازين فسانه وافسون هزار دارد ياد

داراشکوه بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست که چاره کارچه‌سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار زارداده بتقاضای وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبهٔ درآمدن بکوهستان نواح اجمیر بخیال مور چال بستن دران جبال پرداخته و از جای خود حرکت نموده در دره درآمد بعضی راهها را به بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشاندن تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرده و سه امیر دیگر با قریب هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران وهمراهان باجمعی از برقندازان چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتی که بشجاعت و تردد کارطلبی او اعتماد کلی داشت بامصالح توپخانه و جمعی دیگر از مبارز پیشکان سپرده و رو بروی خود سپهر شکوه را بابسیاری از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف ربا قائم ساخت و خود درمیان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نموده که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولی نموده نگذارند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقسیم مورچال پادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع دیوارئی که ازانجا اجمیر سه کروه مسافت داشت و ازمکان مورچال خصم نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

مامور گردید که توپخانهٔ آتش بار را پیش برده جابجا مقابل مورچال خصم چیند و عقب توپخانه شیخ میرو دلیرخان شیر نبرد را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو و دلاوران شعله خو مکانهای قابل مورجال بستن بدست آورده دست و بازو بزدن گولهٔ توپ کشادند و هریکي بر دیگري در تردد کارفرمائي سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمي نمي دادند خصوص بهادر خان و شیخ میر و دلیرخان و سید نصیرالدین خان دکهني و دیگر فدویان جان سپار کمر جانفشاني قائم بسته تا سه روز تردد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و امیرالامرا سعي تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهاي کوه ربا زلزله در دل محصوران مي انداخت لیکن چون مورچال خصم در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود تردد بهادران پیش رفت نمي گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال بر آمده سپرها پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهي ریخته آدم و چار پا ضائع و زخمي نموده باز خود را به پناه جبال مي رساندند و گولهٔ توپ آن طرف که مي آمد بي آنکه از صدمهٔ ضرب آن جانداري تلف و زخمي گردد برخاک نمي افتاد - و گولهٔ مورچال پادشاه سواي اینکه بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روي کار نمي آمد - شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهاي اخلاص نشان را طلبیده از روي تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش نمودند روز دیگر راجه را جروپ زمیندار جمون که همراهان او در کوه نوردي و شبیر نبردي ضرب المثل بودند پیادهاي خود را از

عقب پارچهٔ کوهي که به پهاڑي شهرت داشت و ازان طرف که
کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولهٔ توپ وتفنگ و انداختن
سنگ که متصل هم مي باريد لمحهٔ فرصت نمي دادند روانه ساخت
و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت برکمر بسته افتان وخیزان
با اسلحهٔ جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده
هرکه در راه اجل او مي رسید زینهٔ زیرپا ساخته نشان راجه
راجروپ بالاي کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که ازعقب
جان بازان مستعد گشته چشم براه آواز بالا برآمدن آنها بود باوجود
فرود آمدن قریب هزار نفر جنگي مخالفان درمقابل بهادران راجه
راجروپ آن جلادت کیش قدم پیش گذاشته درمقابل باریدن گولهٔ
تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر
آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان
افغانان دربهادري ویکه تازي شهرت داشت از مشاهدهٔ جرأت راجه
را جروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده
داد تهوري داده خود را بدم گولهٔ توپ و سنگ باران زده از طرف
دست راست بالا بر آمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و
شجاعت روز پیکار بي نظیر روزگار گفته مي شد باهمراهان خویش
قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار
جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بر روي کار آورد و امیرالامرا با
بسیاري از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان
از طرف جونغار با جنود خود سوار شده از هرطرف صف در
صف معرکه آرا گشتند اگرچه دران یورش تردد جانفشاني از همه

بندهاي جان نثار بروي كار مد اما در ابتدا پیش قدمي از مردم راجه راجروب و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار نمودن شیخ میر و جلادت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله تگرگ گولهٔ بلا و ژالهٔ تفنگ اجل مي بارید و جمع کثیر از مردم هردو امیر بکار آمدند و از غریدن توپ که اصداي کوه همدم گشته بود و سرداد بان و توپخانهٔ هردو طرف آنقدر دود و صداي وحشت انزا دران کوه و صحرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن دشوار مي نمود * بیت *

برانگیخت رزمي چو بارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
بر آمد زقلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش

از هرطرف چندان سر و تن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید که نشان از سر و صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیر ژیان مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیري که بدست راست او رسید از تردد باز ماند - و دارا شکوه بر بلندي کوه ایستاده مردم خود را باوجود مشاهدهٔ آثار هزیمت ترغیب جنگ بسرزنش نام و ننگ مي نمود هرچندکه از کوه نشینان رزم جو بوسیلهٔ پناه مورچال و بعد بر آمدن از عقب احاطهٔ دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمده فائدهٔ بزروي کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتي امید نجات ازان جنگ جان ستان محال می دانست و در خدمت هر دو ولي نعمت خصوص درجناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه نقد حیات در بازد و از خجالت دائمي نجات یابد رو برو آمدن

وزیر سایهٔ آن ظل الله سبز گردیدن بر خود گوارا نمي‌توانست نموده مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئي از معرکهٔ دار وگیر رخت هستي بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک بغروب آفتاب بود وخبر آثار فتح و بالا برآمدن نشانها ازهردوطرف سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود شیخ میر که از شهامت ذاتي و ارادت باطني در جان فشاني مي کوشید و بوسیلهٔ قتال و جدال باستقبال اجل مي شتافت آن چنان مستانه وار جلادت را کارفرموده در عالم پاس حق نمك وقت رسیدن گلولهٔ تفنگ که بسینهٔ او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را بدین زمزمه گویا ساخت • بیت •

جان دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که نسبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست درکمربند من زده مرا چنان نگاه دار که تا بلندي شدن صداي شادیانهٔ فتح که همین دم نسیم فیروزي برین لشکر عدو مال بیزوال خواهد وزید و علامت و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل‌بستگي و الفت است که باوجود برباد دادن نقد بی بهاي جان که درین ضمن سخن در ایمان نیزمي گذرد باید که در چنان حالت سواي یاد ذات پاک

پادشاه حقیقي در خاطر خطور نکند و بجز کلمهٔ طیبه و اسم معبود برحق بر زبان او نگذرد براي مزید اعتبار که شاید در بارهٔ فرزندان و وابستهاي او وسیله ترقي باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه منظور مي دارد - گویند بسبب چنان جان فشاني که بدان ارادت و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زاد پرور را نسبت بهمه مردم خواف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که درعهد خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خواف که محقر ترین الکهای خراسان است پیش آمدند و ترقي نمودند در هیچ عهدی از پادشاهان سلف درتواریخ بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه مردم خواف نسبت بهمه مردم خراسان در ظاهر درشت و بیرو واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و درطریقهٔ پاس حق نمک آقا از جملهٔ ثابت قدمان مي توان محسوب نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهدهٔ برگشتگي طالع خود و استماع افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا برآمدن نشانهای فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش وتدبیر و حوصلهٔ خود داري باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و بعضي خدمهٔ حرم اول پاس شب تار بهزاران یاس بهمعنائي غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار اختیار نمود و از مردم عمده سوای هردو نام برده فرصت وتوفیق رفاقت نیافت و قدري از جواهر و اشرفي و محل خاص و صبیه و چند خواص که باخود توانست گرفت با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و دوازده فیل و استران و شتران پر از بار خزانه و دیگر اسباب انتخابي مالیت دار و بسیاری از خدمهٔ محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشي پیش آمدن چندین روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما باخود نتوانست گرفت و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادهٔ برقنداز یکسر حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشتهٔ وادی حیرانی بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه اکثري از لشکرهزیمت یافتهٔ بي مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعي بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس پرداختند وبعضی از رسیدن زخم کاري و برباد دادن اسباب وسامان که فرار نمودن نفران علاوهٔ آن گردیده دران کوه و درهٔ حیران و سرگردان گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو وکارخانجات داراشکوه مع همراهان بحادثهٔ تاراج رفت - وچون دران شب تار و درهٔ پر از دود باروت خبر تحقیق دارا شکوه تا دو سه ساعت نجومی درهردو لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هردو طرف در بعضی مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضي امرا درجای خود گرم داروگیر مانده برقندازی مي نمودند تاآنکه برفرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از جملهٔ همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعي دیگر که از رفتن آن برگشته اختر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبوح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلیچ خان که میر بخشی داراشکوه بود بزخم تیری که بر شکم او رسیده روز دویم در گذشت - اگرچه بسعادت خان پسر شهنواز خان سه‌چهار زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و عمر خان و سید ابراهیم باجمعی ازهمراهان دارا شکوه بابدن زخمی و دل پر خون که سوای رخت بدن همه اسباب مایحتاج بتاراج رفته بود بوسیلهٔ صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوزملازمت گردیدند و مورد عنایات گشتند *

بر منصف پیشگان کار زار دیدهٔ تجربه کار ظاهر است که چنین چهار جنگ بچنان نهنگان دریای غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت که هرکدام را در روز رزم رستم وقت توان گفت نمودن و در وقت انقلاب چنان حادثات که بزبان خامه جاری گشته از جا در نیامدن وثبات قدم از دست ندادن و غنیم و خصم غالب آمده را از روبرو برداشتن بجز تایید و فضل الٰهی و مدد طالع عالمگیر پادشاه غازی حمل برچه توان نمود - القصه بعد استماع آوارگی داراشکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکرو ستایش پادشاه حقیقی کشوده از واقعهٔ شهنواز خان و شیخ میر افسوس زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعهٔ مبارک روضهٔ حضرت خواجه معین الدین باعزاز و اکرام تمام برده مدفون سازند - و خود بعد از زیارت مزار آن زبدة العارفین و مبلغ رساندن بخدام آنجا از انجا کوچ نموده برسر تالاب اناساگر حکم سه چهار مقام فرمودند و راجه جیسنگه را یک لک روپیه و بهادر خان را سی هزار

روپیه عنایت فرموده باجمعي از مردم کارزار دیده دیگر بار براي تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطاي خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت تقصیرات زیاده از اندازهٔ قیاس روي بحضور رسیدن نداشت بموجب التماس راجه جیسنگه از سرنو فرمان عطوفت عنوان مبنی بر تسلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن منصب هفت هزاري هفت هزار سوار مع خلعت برای او عطا فرمودند - و فرزندان و نورس بیگم اهلیهٔ شهنواز خان را نظر بر نسبت صوري و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافهٔ نمایان عطا فرموده رعایتهاي دیگر بعمل آوردند - از اموال دارا شکوه صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که دارا شکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن دارا شکوه از راه خطا بخشی و جرم پوشي بدستور سابق صوبه داري اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم رجب سنهٔ مذکور پیاده از روي نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین الدین تشریف برده متوجه دار الخلافت شدند - درینولا بعرض رسید که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبوح آوارهٔ جهانگیر نگر گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزول

واقع شد پيشكش عادل خان مع عرضداشت مباركباد فتح از نظر گذشت - و سلخ ماه رجب باكوكبه و دبدبهٔ پادشاهي داخل مستقر الخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار اله آباد بطريق فال نيک مشتمل بر اينكه قلعهٔ چنار كه در فساد داراشكوه بتصرف شجاع درآمده بود بتصرف پادشاهي در آمده

ذكر جشن جلوس ثاني مشتمل بر ذكر

تعيين سكه و خطبه و لقب پادشاه غازي

چون اصل جشن ثاني آن برگزيدهٔ دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ريشهٔ مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درين ايام نصرت انجام كه مراد از بيست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و في الحقيقت بحساب تاريخ فتح اول سال دويم جلوس بوده است حكم فرمودند كه ابواب عيش و عشرت بر روى هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درو ديوار حجرهاى اطراف دولت خانهٔ بيرون ديوان عام و اندرون غسل خانه از آرايش اقسام فرش و اقمشهٔ طلا باف و كلابتون دوز آرايش دهند و آنقدر زربفت ولايت و احمد آباد و مشجر كار فرنگ و ديگر بلاد بصرف درآمد كه تجار هفت اقليم از منافع آن ذخيرها اندوختند و رامشگران طناز با هزاران عشوهٔ و ناز محفل آرا گرديده باصول گونا گون هنگامهٔ پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند

* بيت *

مغني ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار وزار

شرارى برانگيخت تار رباب * كه گرديد انگشت مطرب كباب

تخت مرصع که از مدت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود
می نمود بر خود بالیده از شرف قدمبوس آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف بر جیس وکیوان کشود و منبر از فخر ذکر اسم
و لقب ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و
روپیه از کلمهٔ طیبه و اسم خلفای راشدین - مزین میگردید فرمودند
که چون نقش کلمهٔ توحید بر درم و دینار که اکثر جای نا مناسب
می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه
مبدل سازند * * بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر * شـــاه اورنگ زیب عالمـــگیر

و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند * بیت *

از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از سکهٔ او غلغله درچرخ فتاد * گردید زر از سکهٔ او عالمگیر

چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هرهفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اسامی خاص اختصار می نماید سوای آنچه بارباب
طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
ببخشش در آمد پنج لک روپیه بپادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب النسا بیگم و دو لک روپیه بزینت النسا بیگم و یک لک
و شصت هزار روپیه ببدر النسا بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزبدة النسا بیگم عطا فرمودند و دولک روپیه به پادشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نموده تسلیم منصب ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و بپادشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
و فیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزی و جمدهر
مرصع باعلاقهٔ مروارید و دو اسپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و فاضل‌خان خانسامان را اضافهٔ هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
بپایهٔ چهار هزاری دو هزار سوار رساندند و رای رایان که از تربیت
کرده ها و پیش آوردهای سعد الله خان بود و نیابت وزارت
سر براه می نمود بخطاب راجه رگهناتهه سر بلندی یافت و زیاده
از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بعنایات خلعت و
اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو و نیم ماه کشید و
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی صنعتها بکار میرفت واز
انواع فانوس و چراغ اقسام گل بری و چمن و طاق بندي نمایان
می نمودند و کشتیهای مملو از اقسام آرایش و روشنائي نقاره زنان
بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشائیان جلوه گر بودند. ملا
شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
تاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالي
از انداز تصوف و اشارهٔ ابطال ارادت مرید کامل نیست * بیت *

صحن دل من چون گل خورشید شگفت
کامد حق و غبار باطل را رفت

تاریــــخ جلــــوس شاه حق آگه را
ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعهٔ ملک شرقي بعرض رسید که اهتمام خان عرف محمد قاسم در جنگ شجاع نقد حیات در باخت •

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب بنای سال و ماه دفتر و جلوس خود را از غرهٔ فروردی که مراد از تحویل نیز اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی بماه الهي ساخته بودند ازانکه بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده حساب سال جلوس و جشن بر سال وماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال عربي بر سال شمسي مقدم باشد و جشن نو روز را بالکلی از میان بر داشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهرهٔ دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و اسم ماهای آنها بهمین نامهای فروردی واردي بهشت تا اسفندار زبان ند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماهای آنها بقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته می نویسند و شادی نوروز که غرهٔ فرودی آنها باشد در کرمان و بندر سورت مجوسیها مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطاني نیز نامیده می شود اصلا کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران بران ما هاي فرس قدیم است و نو روز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندحتي پادشاهان توران و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و بوشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میوهٔ هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربی دریافت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نخواست که بسبب مشابهت بشادی نوروز سال و ماه مجوسی اهم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه را که از فضلای مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد •

الحال بذکر باقي احوال پرملال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ درهٔ کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامهٔ صدق بیان جاری گشته خود•داراشکوه باسپهرشکوه و زوجه و صبیه و قدری جواهر و اشرفي و چند اسامي خدمهٔ محل باخویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقي خزانه و اسباب و سرانجام ضروری باخدمهٔ اناث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حوالهٔ بعضي نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه سرای معتمد نموده بود که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج کروه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم مشت و گریبان شدندو هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و استران سبک رفتار پراز نقد و جنس گران

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرودآورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هرطرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا سیمگی و ملاحظهٔ تعاقب افواج پادشاهی دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایهٔ آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشتهٔ وادي سرگرداني در کمال تشویش و حیراني که بی سروسامان و غارت زده آوارهٔ آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سواي سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داري در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت ننمود باهم مصلحت عاقبت بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه برآمدن بخانهٔ سید احمد آمده اورا در همان خانه مقید ساختند و باستحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیرپادشاه بلند آوازه ساخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت آن برگشتهٔ وادی حیرت گشتند - بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمي مینماید دل از تصرف شهر برگرفته

بپرگنهٔ کری بعد گردهی احمد آباد رفته از انجا بکانجی کولی که
از جملهٔ سرکشان دره زنان مشهور آن ضلع گفته میشد التجا
بردهٔ پیغام اعانت نمود * بیت *
آنکه شیران را کند روبه مزاج * احتیاج است احتیاج است احتیاج
و کانجي رفیق او گشته از سرحد گجرات بر آورده بتعلقهٔ حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر سورت و بهروچ ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دو صد پیاده
برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با حمد آباد شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد سپهرشکوه بامید بهبود کار خود واو نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت درین سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پرملال او نگردید بلکه خود را آشنانساخته
بکمال بیروئی پیش آمده ملاقات نه نمود * بیت *
بوقتی که دولت ورا یار بود * زره پیش تیرش نمد می نمود
بوقتی که بختش نشد دستگیر * نکرده خدنگش گذر از حریر
آخر دو سه روز بمایهٔ مستمال ساختن زمیدار سعي بیهوده بکار
برده ناچار بادیهٔ اخکبار و دل پر از شعلهٔ نار راه بهکر اختیار کرد -
چون بکنار حد مقن رسید فیروز میواتي که تا این روز رفیق ایام
بد فرجام ابود از مشاهدهٔ نا موافقت روزگار از رفاقت آن بر گشته
اختر دل بوداشته گشته بطریق فرار راه دارا الخلافت اختیار
نمود بعده که آنه پی گشته وادي حیرت بولایت جاریان رسید صحرا
نشینان آن دیار سرداه گشته بارادهٔ دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت وبولایت مکشیان سربر آورد میرزا مکشی که سرگروه آن قوم بود باستقبال بر آمده باعزاز تمام بخانهٔ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی روانه ساختن ایران خواست که بدرقهٔ راه گشته از انجا بقندهار که دوازده منزل مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت بآرزوي باز زود بدست آوردن تاج و تخت و بخیال محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ارادهٔ سمت تعلقهٔ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان دارا شکوه بود و ادعاي بندگي و اخلاص خاص در عرضه و پیام می نمود پیش نهاد خاطر ساخت * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همان او کند کش نیاید بکار

چون بحد وطن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون اجل ناگهان استقبال نمود * بیت *

اجل راه سر کرد و افتاد پیش * کشان صید دام فناسوي خویش
همیرفت شادان و دامن کشان * کشید از قضا تیغ کین ازمیان

چون میزبان مهمان کش حق نا شناس بخانهٔ خود برده فرود آورده کمر بمهمانداري بست از اتفاقات درهمان دو سه روز نادره بیگم زوجهٔ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت حیات نمود از واقعهٔ او که باهم محبت بافراط داشتند و آن مغفوره درین معنی از غصه کاهیده مرده بودکوه کوه اندوه بر دل داراشکوه راه یافت و غم برغم و الم بر الم افزود - از انکه در ایام بد مددی چرخ عقل نیز بحال نمی ماند نظر برعاقبت اندیشی ننموده تابوت اورا

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسي و سیاهي
با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانهٔ لاهور
ساخت که در مقبرهٔ شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
خود با چند خدمتگار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقهٔ ملک
جیون بارادهٔ ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک جیون که
بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
وترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشتهٔ تیه سرگردانی بود
قابوی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چند کروه مسافت
طی کرده برادر خود را باجمعي از مردم طرار و راه زن آن ضلع در
خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضي اسباب ضروری
سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلي میرسم رخصت
گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر
سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پازدن نداده دستگیر ساخته
باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
سرشت آورده در جائي که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
خدمتی خود براجه جیسنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بباقر خان فوجدار بهکر
نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما
روانه ساخت باقر خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعده
که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا
رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار
شعف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم ننمودند
تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود
برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ
عالی شادیانه بنواختن درآمد وضمیمهٔ جشن جلوس تا عیدضحی
گردید - ازین خبر که انتشاریافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
داری دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور
فرمودند و برای ملک جیون خلعت وفرمان بعطای منصب هزاری
دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - دریناولا بعرض رسید که
سلیمان شکوه درتعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسرمی برد
براجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح
بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
از تعلقهٔ خود بر آورد و الا پامال غضب سلطانی خواهدگردید *

از وقائع ملک شرقي بعرض رسید که شجاع وقت رفتن
از اکبر نگر به پانده برادرهٔ جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او
رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه
وسپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

دارا الخلافت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان هردو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیر قلعهٔ ارک تشهیر کنان درده بدهلی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت خواص پورهٔ آنجا مقید سازند - بهادر خان بعد رساندن داراشکوه درمکان مذکور بحضور امده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان گردید روز دویم آن ملک جیون که بخطاب بخت یار خان سرافرازی یافته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار از مردم اوباش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حرفه پیشگان هر کوچه و بازار و تماشائیان هر قوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده بودند برسر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خس و خاشاك نجاست آلود و سنگ وکلوخ ریختند و زدند که چند نفر مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند تا بختیار خان که برسر او سپر در سپر بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدر مایهٔ فساد و هنگامهٔ برهم خوردن شهر بر پا گردید نزدیک بود که از سرنو فتنهٔ عظیم از مادر دهر زاید و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال بامتابعان رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون جان بدر نمیبرد واز بالای بام زنان آنقدر خاکستر و کوزهای پر از بول و نجاست برسر افغانان ریختند که اذیت آن بتماشائیان رسید - روز دیگر که کوتوال بموجب حکم درپی تحقیق بانی آن فساد پرداخت ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته مادهٔ فساد و آشوب تمام شهر گردیده بود بفتوای علمای زمان اول

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرهٔ شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده بود مذبوح ساخته نعش او را بر حوضهٔ فیل انداخته دو باره زنده و مرده او را از رستهٔ بازار چوکها گذرانده در نظر تماشائیان که اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبرهٔ همایون مدفون ساختند آری

* بیت *

تخت دارا پایدار ار دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان .

* بیت *

عیش دنیا احتلام خواب غفلت بیش نیست
در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را درقلعهٔ گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک وعبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی بمیان آمد که بعضی جاکمی باران نیزعلاوهٔ آن گردید غله رو بگرانی آوردنظر برفاهیت حال خلق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی راهداری که برسر هرگذر و سرحد و معبر آبهامی گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پاندری که در هر ماه و سال بصیغهٔ کرایهٔ زمین و مکانی که همه اصناف گران وکاسبان ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سر رسته نشسته و دکان

ساخته خرید و فروخت می‌نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردید و ابواب مشروع و نامشروع دیگر مثل سر شماری و بزّشماری و برگدی و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاترهٔ کفار که در معبد خانهای هنود پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین لک آدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان می شد و غیره قریب هشتاد بابت که از همه ابواب زیاده از کرورها داخل خزانهٔ سرکار میگردید از قلمرو هندوستان معاف فرمودند - و سوای آن عشور جنس غله که بیست و پنج لک روپیه ازروی دفتر دیوانی محصول شرعي آن بعوض رسید برای تخفیف گرانی غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا درصوبجات احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه فرمودند اما نفس الامر این‌ست که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت پرور حکم معافي ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد پاي تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن فوجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن کوتاه نه نمودند اولا پاي سیاست که ترس و واهمهٔ آن در دل جاگیر داران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد بادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسهٔ هندوستان نماند دویم آنکه دامهای
اند ابواب ممنوعهٔ مذکورهٔ از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی
دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخهٔ دیوانی منها نموده
وقت تنخواه بارباب طلب در پروانهٔ جاگیر عمل حشو و منها نموده
تنخواه مینمودند بعمل نیامده و جاگیرداران عمده بدین حجت
که دامهای این ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زیاده
طلبی و ظلم علاوهٔ آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره
بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی میستانند اگر از روی
سوانح و وقائع بعضی پرگنات بعرض میرسید بکمی منصب و تعین
گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز
اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیلهٔ
مربی و ساخت وکلا کمی منصب بحال میگردید لهذا بندوبست
معافی بیشتر ابواب بظهور نیامده خصوص زر راهداری که نزد خدا
ترسان حق آگاه بد ترین ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاریست
و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسهٔ قلمرو
هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت وره نوردان محتاج
فوجداران و جاگیرداران زیاده ازسابق بظلم وسختی میگرفتند والحال
هم میگیرند وزمینداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن درتعلقهٔ خودها
زیاده از راههای تعلقهٔ حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته
کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک
و بنادر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرچ درمی آمد
و سرسر سماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آبرو طلب بباد فنا میرود خصوص مرهتهٔ مفسد پیشهٔ دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختي و ظلم راهداري بجائي رسانده اند که از احاطهٔ بیان بیرون ست مگر حق سبحانه و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستي را برین طائفهٔ بدعاقبت تسلط بخشد که چندین را بجزای کردار رسانده بانواع سیاست مبتلا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداري مرفوع القلم گردد •

ذکر محاربات که با شجاع رو داد و فریفتن پادشاه زاده محمد سلطان و صبیهٔ خود دادن باو

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقي و سپه سالاري معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که درین مابین چندین مقابله و محاربهٔ عظیم روی داد میرفت تا آنکه شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سر نو بسر انجام و گرد آوري فوج و توپخانه پرداخت اگرچه دو سه جنگ سلطاني که بتحریر تفصیل آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هربار مغلوب گردید اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعین امرا بتجویز معظم خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گراني مینمود و برین معني شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زاده طرف خود افتاد و از راه زمانه سازي غدر آمیز اکثر اوقات بارسال رسل و نامه و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان نا تجربه کار است خلل در نیت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته رشتهٔ تدبیر تذویر آمیز را بمرتبهٔ استحکام داد که بقبول از دواج صبیهٔ خود که از سابق نامزد بود پیغامهای ابله فریب دیگر رخنه ولغزش تمام درثبات عقیدت پادشاه زاده راه یافت ازانکه جوانان را از رفاقت وصحبت ونصیحت پیران آزموده کارنفرت می باشد و بصحبت بی کمالان بدمآل که مادهٔ زوال عقل و دولت و آبروانند زیاده رغبت بهم میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازي جمعي از نمام پیشگان واقعه طلب وغمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و معظم‌خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردید کاربجائی کشید که پادشاه زاده از اثر نغمهٔ افسون مخالف و دمکشي همدمان عرب وعجم قصد ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشهٔ دور از صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان ومقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب باتفاق امیر قلي داروغهٔ توپخانهٔ خود و قاسم علي میر تزک که مادهٔ شعله افروزي این فساد بودند وچند خواجه سرا باقدري از خزانه که توانست و جواهر و خدمهٔ محل خود را بکشتیهای آب گنگ که درمیان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این معني را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را باجان بیگ نوکر عمدهٔ خود و چند کشتي و کهار بسیار برای استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاده بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند افشای این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم‌خان رسید ازین سوانح فتنه انگریز که خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جنود پادشاهي راه یافت و اکثر بندهاي پادشاهي ثبات دل و پا باخته حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم پادشاه زاده را مساوي دانسته سر رشته استقلال از دست نداده باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلي سپاه و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت لیکن چون ایام برسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل افواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت و سواي این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام‌خان و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهاي کار زار دیدهٔ تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال شده رسیده بودند بتفاوت سي‌کروهي از اکبر نگر درمکان وسیع‌مرتفع فرود آمده براي رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند - داود خان صوبه دار بهار که برای کومک مامور گردیده بود بورین خبر اطلاع یافته بقصد ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران و طغیان‌آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته برسر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضي کومکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و پاي استقامت
بسیاري از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعي از قول
برآمده بدلدهي دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردیده
و دو سه امیر نامي شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن
و گردهر راتهور کشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف
لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت
باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو
بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردیده و
خبر نزدیك رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان
را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار
افغان جلادت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان
ار عطاي چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد اورا
معزز ساخت - کوتاهي سخن شجاع باکبر نگر رفته صبیهٔ خود را
بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر وافر و اسپهای
عربی و عراقي و فیلهاي آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقره
در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان
چند روز در اکبر نگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده
خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابلهٔ
معظم خان نموده بآراستگي لشکر و ترتیب توپخانه خشکي
و چند هزار کشتي نواره که مدار جنگ آن سر زمین بر مصالح نوارهٔ
وجنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشي نمود اگر بتفصیل
محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانهٔ معظم خان که بعد

انقضای برشکال و پیوستن دلیرخان ازو بظهور آمده پردازد سررشتهٔ
کلام باطناب میکشد حاصل کلام درفرصت پانزده بیست روز محاربات
عظیم بمیان آمد و هربار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی
گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نوارهٔ جنگی که بیشتر برروی
دریا از شبخون زدن کار زارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت
و درین مابین یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی
بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیر خان و داود
خان ترددات نمایان بروی کار آمد خصوص بعده که پادشاه زاده
محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم
پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هربار از هرطرف غالب
و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند رو داد و کشتیهای
جنگی بسیار ازضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جملهٔ جنگها
که مابین هردو لشکر رو داده نقل یك جنگ که خالی از غرائب
نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان خامه
میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداری بلند اختر
دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانهٔ جهان آشوب که کنار آب برسر
معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار
گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعده
ه فوج معظم خان که هراولی او بطریق قراولی بآغر خان تعلق
داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید
بنشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
ز ملاحظهٔ بسیاری آب و بار یدن آتش گولهٔ توپ و تفنگ از روبرو

قدم جرأت پیش نمي گذاشت آغر خان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سواري خود بآب راند بعد آن پسر دلیر خان که براسپ سوار بود با دیگر دلاوران بطریق یورش جان بازي را کار فرموده مقابل توپخانهٔ آتشبار بدریا در آمدند وبغیرت همچشمي تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندي که براي نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت که فرصت چشم وانمودن نمیداد و بهرکه میرسید سواي آنکه سر بآب فرو مي برد نشان ازو پیدا نمیگردید و درین هنگامهٔ عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندي بحال نماند و از بسیاري تردد سپاه و چهارپایان ریگ زیرها خالي گردید و پایاب بالکل برطرف شد لهذا سوار و پیادهٔ بیشمار غرق بحر فنا گشتند در همین حالت پسر دلیر خان از تموج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مردهٔ او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمي شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعي راکه اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضي که شناوري میدانستند و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند آغرخان که پیش فیل دلیر خان شمشیرزنان انبوه هجوم سوار و پیادهٔ فوج خصم را ازهم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آغر خان باشارهٔ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار رو بروي فیل حمله آورده شمشیر بخرطوم فیل رساند و فیل آغر خان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتفاوت ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمهٔ ضرب رسید اما رودهٔ اسپ گسیخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع ساخته به چستي و چالاکي تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر فیل نبرد قصد مقابلهٔ فیل نمود اما ازانکه در اسپ طاقت تردد نیافت و دانست که باز روبري بلای سیاه آمدن رایگان جان بباد دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته بر گردن فیل سوار شد اما ازانکه کجک فیل بدست نیامد و فیل در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکي از نوکران او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخلاند درین حالت دلیر خان که فیل او بفاصلهٔ ده بیست قدم عقب آغرخان می آمد وازدور تردد رستمانهٔ آن بهادر فیل نبرد مشاهده مینمود فیل سواري خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گویان اطراف فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل را براي سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و براي سواری من از اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین کشاده گفت که فیل هم بشما آرزاني باد ودو اسپ عربي و ترکي باغرخان تواضع نمود و بیکي از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان جلادت کیش و افغانان قدم پیش بمقابلهٔ فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهاي کمان در آورده صدای دارو گیر بچرخ برین رساندند

* بیت *

دهاده بر آمد ز هر پهلوي * چکاچاک بر خاست از هرسوي
تو گفتي هوا تیر بارد همي * سراسر جهان تیغ بارد همي

وبعد حملهای پیاپي و چپقلشهای بهادرانه که دو مه سردار شجاع با بسیاري از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعي از فوج پادشاهي نیز بکار آمدند و زخمهاي سرخروئي برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدي نام شاعري بود که شعرهاي بر جستهٔ آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجاي مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند *

* بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
برسر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپکي
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهزید و رفت
گرد بادي بود از خاشاك وکه جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطهٔ روز مرة بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع یافت دانست که شعرکیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدی گریخته بلشکر شجاع رفت وبعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست بر و مال بسته بخدمت دلیرخان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصه بهمین وتیره محاربات صعب برسر نالهای قلب و بر روی دریای گنگ بجنگ نواره و بمقابلهٔ صف در سواد اطراف تانده که از معمورهای مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامی بسیار طرفین کشته و زخمی میگردیدند *

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردد‌های فدویانهٔ معظم خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند - درین آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افگنان طی مسافت میفرمودند - بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضهٔ طلائی بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان‌سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانیده بر فیل بسته سوار شده بداروغهٔ زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه وفیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیهٔ میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی باسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهي درحق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملي از تفصیل آن مي نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهي شیطاني که لازمهٔ ایام جواني ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بدعاقبتي که باوجود عاصي گردیدن درخدمت پدر بزرگوار نظر برمآل کار عموي برگشتهٔ روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمناي آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماري محل او رسید ببهانه و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهي آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهي سوار شده جواهر و قدري که توانست اشرفي با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتي سوار گشته طرف معبري که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتوپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهاي مخالفان پرداخت و از هردو طرف توپ زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتي که بران بعضی کارخانهٔ و قدری از خدمهٔ محل بودند و گران باربود دوسه گوله بسبب عقب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهاي آن کشتي چند نفر از ذکور و اناث ببحر فنا فرورفتند و بسیاري بمدد ملاحان و رسیدن کشتي اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمهٔ مختصر و حاضري و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتي و شغف در خورده پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن بادشاه زاده بفوج پادشاهي شجاع دست و پا باخته بفکر فرارا فتاد اما باز محاربات صعب میان هردو لشکر رو داد و درهمین ایام چهارده لک و پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ مونگیر و اطرف آن ضلع نزد معظم خان رسید و براي لشکر قوت سر بازي تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملي از تفصیل آن بزمان قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادي گمنامی گردید ـ و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده محمد سلطان را با فدائي خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح لازمهٔ خبرداري و ارادت خان مغضوب که مادهٔ شریک فساد پادشاه زاده گردیده بود روانهٔ حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان ـ

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده برده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارک دهلي کهنه است رساند - باز فرمان رفت که ارادت خان‌را فدائي خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب برطرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهاي خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است و نقل مسودهٔ خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب آ خواجه سراي چهتي نویس رسیده بود نوشته شده - بعد اداي مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سراسر نکاشتهٔ قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید واز مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا وقدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهاي ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

44256

نمایدکه بر اعلی حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزدمسئلت
مي نماید که توفیق استرضاي خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافي
و تدارک مافات عذر خواهي زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتي
که موجب خشنودي قبله وکعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از ذره پروري و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعاي
خیر این گناهگار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاري
ولي‌نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضي امر
چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه‌شرمندگیها
که ندارد - خواجه سراي چهتّي نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامهٔ دویم در ایامي که شجاع دفعهٔ اول در مقابل عالمگیر
پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلدمکان گرفت و گیر قاصدان مي نمود اعلی حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشتهٔ بودند و براي آبدار
خانه و غسل خانهٔ اعلی حضرت که ممنوع و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات درهمان ایام نوشتهٔ خط هندوي
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفهٔ که بخط خاص پس
از تمادي ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعهٔ ارقام
سرمایهٔ سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت وگیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مقاطر پوشیده نماند که ازین مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع
مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت
عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار
گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته درشکست کار
این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت
کوشش نفرمایند سلوك را بنهجي مستحسن قرار داده بود و
میخواست که بعد رفع شورش در استرضاي خاطر والا کمر اهتمام
بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند
مي‌شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگي مهمات عباد
بتحریک آنحضرت است و برادران بفرمودهٔ اقدس دست وپا
میزنند و جاني میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشهٔ
انحراف از شاه راه عقیدت نمي نمود لیکن ازانجا که اخبار
بي‌توجهي حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتهٔ که بخط هندوي
بشجاع قلمي گردیده بود و خان و مان او برسر آن خراب گشته
هویداست یقین حاصل شدکه آنحضرت این مرید را نمي خواهند
و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و
سعي و تردد این فدوي که مصروف بر اجرای احکام دین متین
و انتظام مهمات مملکت امت ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر
باز نیامده درین کار مصرند ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته
و از حدوث مفسدهاي ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه
بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوي
خداي توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتي صورت خواهد گرفت که دو فتنه جوکه دوباره بیغیرتي بر خود قرار داده گریخته انداز ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الهي دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *
سروارث ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه پیراهن است
انشا الله تعالی بعد از انکه کار معاندان بیکي ازین دو وجه ساخته شود چرا این همه عبث احتیاط خواهد نمود - درباب آبدار خانه قلمي بود آب خاصه در غسل‌خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته در محل مي‌باشند چه درکار است - و مهر برکارخانهٔ ملبوس نمودن از رهگذر تصدق شدن خواجه معمور مي شد الحال که دیگر بدین عهده مامور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بي‌تعلل خواهد رسید *

نامهٔ ثالث در جواب خطي که اعلی حضرت مشتمل بر عفو نمودن تقصیرات مع قدري جواهر بابت پوشاک داراشکوه که در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته‌شده -
بعد اداي وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت عنوان که در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود دراسعد زمان و بهترین ساعات عزورود ارزاني داشت از وصول نوید عفو زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف عمیم مرشد و قبلهٔ خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنة لله که اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدرداني عفو را بر انتقام ترجیح داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب مصلحت امري که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
جملهٔ ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز
ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضي طبع مقدس نبوده و نیست
و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلي رعیت
باظهار نیابت امکان نداشت لهذا نا گزیر برای پاس ملک و حال
رعایا روزي چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا
جوئي و نیکو خدمتي نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه
چگونه راضي میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندي ایشان است بجمعیت
نگذرد و مردم محل از خدمت وافي سعادت جدا باشند از آنجاکه
شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله داد رسیده شورش بر
انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان قدري خاطر
جمعي حاصل نموده نفسي فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهي
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقي نموده هفدهم شهر حال
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهي و اعانت
حضرت رسالت پناهي و توجه باطني آن حضرت پیر دستگیر
عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضي مبارک

باشد نگردد - بر ان حضرت هویداست که سبحانه و تعالی ودائع خود را بکسی که از عهدهٔ پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برایا برآید میسپارد بر عقلا ظاهر و هویداست که از گرگ شبانی نیاید و هر کم حوصله از عهدهٔ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهرحال حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت برآرد - تسلیمات عفو تقصیرات و دلالت و عنایت فرمودن جواهربابت پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم میرساند *

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردیده که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن نیافت فردوس آشیانی بعد پرخاش و تجسس و طلب آن را مع نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچهٔ بذکر درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوای آن یک تسبیح مروارید که صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند بعده که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بسماجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسي را از گردن بر آورده حواله نمودند و براي تسبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاون کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه‌سرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب ننمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکان تا روز واقعه روداده قابل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار وهفتاد
هجري مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سیوم جلوس چنان آراستگي یافت که نمونهٔ روضهٔ رضوان گردید و در هرطرف و کنار آن عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند * * بیت *

صداي مطربان با نغمهٔ ساز * درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسوشوخ وشنگي * بکار دلربائی تیز چنگي
همه‌رنگین‌دهان‌ازصوت‌تهي‌تهي * چو مینا از سرود قلقل مي

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه و اشرفي بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
بنظر گذشت و هرچه اضافه ونقد و جنس بسلاطین و بیگمان و امیران
مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ کلام دور افتادن
است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت ٭

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ
فتحهای پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشای
دوبالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نکبت
مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
گردید آخر بار دوکشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
طلا ونقره وجواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده
خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگی برقعها
پوشانده درکشتی جاداده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از صدمات
افواج پادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پارهٔ بتاراج و دست برد
اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود
که هرچه از هرجا از نزد تا راجیان توانند بدست آورده داخل اموال
ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خویش
و بیگانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

.شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائي اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقي مانده نمودند •

• بیت •

بقهر خدا چون کسی اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند
جوبینندکه اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست برسر نهند

پسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه عاقبت بیني قبل ازان با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل محبت انزا بارسال تحف و هدا یا بمیان آورده باعتقاد خود بنای دوستي را استحکام داده بود و نمیدانست که کسي را که مآل کار او خواری و زاري و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جاني و فرزند و جگر گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دیني و دنیوی چه رسد •

• بیت •

کسي را که اقبال ازو رو بتافت • نهیب قضا برسرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهي رفت کزوي بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددگار نماند وباقي همراهان و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسي میدانست از و جدائي نمودند تمهید گرفتن قلعهٔ از قلعهاي سرحدي متصل ولایت راجهٔ رخنگ بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالي از قصهٔ ملالت اثر نیست آخرندامت کشیده منصوبهٔ مرکوز خاطر را پیش نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری وبی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار ساخت و بقول مشهور دران ضاع مفقود الاثر گردید که احدي ازو

نشان نیافت - و لغایت انتهای ایام نکال سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام با دوازده نفر که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجاآوردند ٭

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجه کرن

درین ایام که جشن وزن قمري متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم اثر خانهٔ زهرهٔ چنگی بر روی اهل نشاط گشاید بهزاران اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروي تازه بخشید و بارباب استحقاق قسمت گردید ٭

٭ بیت ٭

از دولت وزن شاه فرخنده سیر ٭ زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلهٔ میزان چو درآمد گوئي ٭ خورشید نشست در افق تا بکمر

پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دو لک و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفي بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقي نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل مي آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاري و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عنایات برای او روانه فرمودند ـ نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر کشتی معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یراق بحضور می‌آمد حکم شد با یراق بمجرایی آمده باشد ـ راجه‌کرن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بیحکم از دکن بر خاسته آمد و روی ندامت باین درگاه نیاورده از روی کوتاه اندیشی درجواب احکام بعذر غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ نکال خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسرسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن و قوم مرهتهٔ آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او بسلسهٔ رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و همه هندو مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد باو نسبت و کد خدائی نمی نمایند اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود ،

او مي نمايند مثلا اگر زن قوم بقال بخانهٔ قوم کمتر از و يا دختر بکر برهمن بتصرف کهتري و کايت باشد هر فرزندي که از و بوجود آيد همان اعتبار کنيز و غلام دارد - گويند از اجداد سيواي مردود که از ملقب به ببهوسله است در اطراف ملك رانا مسکني داشت با يکي از زنان غير قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بي عقد بدستوري که ميان آن قوم مي باشد مدخولهٔ خود ساخت از و پسري متولد گرديد از ملاحظهٔ طعن خويش و تبار آن مولود را در گوشه و کنار جبال بامرضعهٔ که براي او مقرر نموده بود نگاه داشت و از مردم پنهان اورا پرورش ميداد چون بآن زن رغبت و دلبستگي تمام داشت هر چند مادر و پدر او خواست که ميان قوم خود کدخدا نمايند قبول ننمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و پرورش يافتن پسر ميان دوست و بيگانه زبان زد گرديد لهذا فرزند خود را از مکاني که پنهان نموده بود خفيه بر آورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دکن گرديد چون بملک بيگانه رسيد با وجود شهرت کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحيح النسب هيچکدام نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نيز خود را از راجپوتان غير مشهور ميگيرند نسبت پسر خود نمود از ان نژاد نيک پشت هفتم يا هشتم ساهو بهوسله بهم رسيد و وجه تسميهٔ بهوسله که بگهوسله نيز زبان زدست بروايتي اين ست که بزبان هندوي گهوسله مکاني را گويند که جاي بسيار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال زادهٔ صحيح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان ازان پرورش ميداد ملقب به بهوسله گرديد و وجه ديگر هم منافي اين قول شنيده

شد - الحاصل بعده که ملک نظام الملک بتمامه بتصرف صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطهٔ وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعض تعلقهٔ کوکن نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و دندهٔ راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد بضبط بندهای پادشاهي منصوب کردهٔ دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریای شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضه هردو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جملهٔ اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوري و معنوي آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و درهمان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیوای بد سیر از طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هر دو پرگنهٔ گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تدویر فرزند رشید ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق
زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعجات
کوهي و حصار گلي که باصطلاح هندوي دکن گدي نامند مي
پرداخت ودر همان ایام عادل خان بیجاپوري بعارضهٔ بدني گرفتار
گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام درمملکت
بیجاپور که‌نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت‌مسافت ومداخل
زیاده دارد بهمرسید و چون ملا احمد که در همان ایام‌ارادهٔ حضور
اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن بر خاسته آمد
سیواي بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالي یافته در ان فلع
از جوهر ناپاکي که علاوهٔ آن جلادت ذاتي داشت قدم جرأت بی‌باکي
در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او
چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ آن ملک باقي و
در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و سیر حاصل
پراز رعایاي مال دار مي شنید تاخته بتاراج و تصرف خوددر آورده
قبل از انکه فریاد جاگیر داران دران ایام پر فساد به بیجاپور رسد
عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر
آنکه فلان محال گنجایش افزوني محصول داشت و از جاگیردار
ومنصوبان او چنان و چندین تقصیر بظهور آمده بنابران به تنبیه آن
پرداخته و بجمع اضافه مبلغ کذا مرا درجاگیر خود یا بطریق خالصهٔ
سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور درآن آشوب‌که هیچ احدی
بدیگری نمي پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیر داران که
میرسید فائده نمي بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشي متوجه

او نمي شد و ازین که ملک دکن همیشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بتاثیر سرزمین بمرض حسد و حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه برپاي خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع کارپردازان علاوهٔ ایام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواي آن ولایت گردیده موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احکام اختیارزمام آن ملک بنام او مي رسید رفته رفته کار بجائي کشید که از جملهٔ سرکشان مشهور گردید و از قوم مرهتّه مردم انتخابي قزاق پیشه جمع کثیر فراهم آورده کمر همت بر تسخیر قلاع نامي بست و اول قلعهٔ چندن را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبهٔ تام بر دیگر قلاع که از ذخیره و وجود قلعه داران و حارثان تجربه کار و کارآزموده خالي بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و سکندر علي عادل خان ثاني که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گردید و بي نسقي و خرابي ملک بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگي بحکم حضرت اعلي و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیواي مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام صاحب مکنت و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبال و قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههاي دور و نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعهٔ راجگد و چاکنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزیرهاي دریا را بمدد فراهم آوردن

گشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن گردید بعده که سکندر علي عادل خان بحد شعور رسیده و بپرداخت ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن افضل خان را با لشکر گران براي تنبیه او تعین نموده افضل خان که از امراي عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن برسر او کار برو تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در جنگ صف و محصور گردیدن صرفهٔ او نمي کند بحیله و تزویر روباه بازي پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار ندامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرري زیر قلعهٔ خود سیوا با سه چهار خدمتگار بي اسلحه و کمرها آمده ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکي با چهار پنج خدمتگار بي یراق دربای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و بمیان آمدن بعضي عهد و پیمان بالمشافه اورا خلعت داده مرخص نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت روانهٔ بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلي یافتن در خدمت ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن انواع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله فریب اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطي که بزرگان گفته اند بعمل نیاورده

بی یراق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهان خود را در فوج بمفاصلهٔ تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان نمودار شد چون بپای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلابه وسالوسی سراپا تر، و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگردید که دیگر مردم اسلحه دار وخدمتگار که همراه پالکی اند دورشوند و حربهٔ که باصطلاح دکن بچهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده بود که اصلا معلوم نمی‌گردید و مردم خود را مسلح ومکمل در بن و کنار هر غار و اطراف نشیب و فرازکوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز را بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می‌آید وجود وعدم او را مساوی دانسته از جملهٔ چند نفری که گرد پالکی او بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پای افضل خان انداخت وقتی که سراورا برداشته خواست دست شفقت برپشت

او گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربهٔ زیر آستین را
دشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف وگوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند ودست بقتل وغارت وتاراج
کشودند وآن ستمگار خونخوار سالم جسته خود رابمردم رسانده فرمود
که ندای آمان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در
آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت ونسبت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چون این خبر
بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود بر و تعین نموده در نواحی قلعهٔ
پرناله میان هردو جنگ روداد رستم خان مغلوب گردید القصه ازین
دست بردها که فلک سفله پرور غدار درهمه کاربمدد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها
احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دور دست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بودکه هرجا لشکرتاخت
می آورد نسبت بمسجد وکلام الله و ناموس احدی دست اندازی
نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

آن نبودکه نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عوض او داده خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او ظاهر می شد از ملك زرخرید خود دانسته متصرف می شد و چنان نسق نموده بود که هرجا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست هرکه هرچه می افتاد از و بود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک وغیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هرکه در می آمد زهرهٔ آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار وعهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبهٔ او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه‌دار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد ٭

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار وهفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ملجای او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غرهٔ رجب سنه‌مذکور بموضع سیوگانو که‌از‌محال تعلقهٔ آن ملعون بود رسید و سیواکه دران روزها طرف قصبهٔ سوپه آوارگی داشت از شنیدن خبرامیر الامرا آنجا راخالی گذاشته دشت پیمای‌سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبهٔ سوپه را بی قتال و جدال متصرف‌گردیده جادورای را در آنجا گذاشت و برای‌خبرداری آنجا و رساندن رسد غله بلشکر

پادشاهي تاکيد نمود و آن ناپاک بي باك لشکر خود را مامور نمود هرطرف که کهي فوج امير الامرا بر آيد بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخي نمودند امير الامرا ازين معني اطلاع يافته چهار هزار سوار با سردار هاي کار ديده به بنوبت همراه کهي مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهي بر مي آمدند دکنيهاي آن نابکار از اطرف نمودار شده بطريق قزاقان ناگهان برسر کهي ريخته از شتر و اسپ و آدم هرچه بدست مي آمد تا خبردار شدن لشکر ميکشتند و بتاراج مي بردند و مبارزان فوج پادشاهي تا مقدور تعاقب نموده باتيغ سر افشان و دست ياري برقندازان حکم انداز و تير اندازان بيخطا دماغ از دمار آنها بر مي آوردند و آنها جنگ بگريز نموده هر طرف متفرق ميگرديدند تا به پونه و سيوا پور که آبادکردهٔ آن سگ بود رسيدند از جمله بهادران يکه تاز هردو مکان را از تصرف سيوا بر آورده در پونه داخل شده جاي ماندن خود قرار داده از انجا سوار شده بپاي حصار چاکنه آمده برج و بارهٔ آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعين و بخش نموده به بستن دمدمه و کندن خندق گرد لشکر خود و دواندن نقب امر نموده آن حصار را نگين وار درميان گرفتند و کمر سعي و جهد بر تسخير آن بستند - باوجود وفور بارش که دران سر زمين پنج ماه متصل شب و روز مي بارد و فرصت سر بر آوردن از خانها نميدهد و از فراهم آمدن غبار تيره که روز روشن را چنان بشب مبدل ميسازد که اکثر بچراغ احتياج مي افتد وآدم را آدم درمجلس واحد نمي بيند و باوجود از کار رفتن بندوق و باروت و از چله افتادن کمانها چنان تردد و سعي بکار رفت

ده از ضرب گولهاي پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید
و مفسد انرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تبه کار در شبهای
تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد هاي غریب می
نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون
روز روشن غلو آورده شوخي بجاي میرساندند که مورچالها را
در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال +
گذشت برجي که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده
بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت
و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و
بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهي را پیش رو گرفته یورش
نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی
شرط سر بازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشتهٔ
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت
پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم پادشاهی
جمعي کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار
بر خود قرار نداده بیخور و خواب تمام شب بهزاران تب و تاب
میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر
سر از دریچهٔ مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر
بحملهای پي در پی جمعی کثیر کافران را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان
ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را
بتصرف در آوردند و بقیة السیف بهزاران هراس خود را بقلعهٔ ارک
رسانیدند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدار

و غیره عمله و فعلهٔ قلعه گیری بکار آمده برتبهٔ شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان بمحضر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک تیزکار بر محصوران تنگ گردید راو بهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بندهای پادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و ذخیرهٔ و سامان ازبک خان را درآنجا گذاشته خود از انجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیوای مردود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباد موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند *

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و کار فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در ائینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگ که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا بخشي بادشاه جرم پوش روانهٔ حضور گردیدند - و در همان ایام عشرت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج پادشاه بسر کردگي تربیت خان ملک اورا پامال سم سمندان باد پیما می ساختند بوسیلهٔ راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حوالهٔ نمودن سلیمان شکوه فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از ارادهٔ میزبان اطلاع یافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه راکه با او مانده بود بکشتن داده خودمقید گردید و همراه کنور رام سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان بخطا بخشي و امان جان او درر بار فرموده به تسلي آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سلیم گده بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه‌داری گوالیار نیز باو فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتهي سنگ زمیندار سری‌نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود دو هزاری هزار سوار منصب و سي و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسپ عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند وخلعت و پونچي و اربسي و فیل برای پرتهی سنگ حوالهٔ پسر او نمودند-

واجه گون بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم آقا فرستادهٔ حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت سلطنت و اسپان عراقي و ابراهیم بیگ ایلچي سبحان قلی خان با نامه و تحف توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفته خبر هرسه ایلچي بعرض رسید ابرهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و کمر و پتکهٔ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده بود زود ازین جهان رحلت نمود و براي بداق بیگ ایلچي شاه عباس ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان ضیافت نموده طریقهٔ مهمان پرستی درهمه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت غله و عسرت حال بی بضاعتان بجاي کشید که اکثر پرگنات رو بویراني گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سواي بلغور

خانهٔ خام و پختهٔ مقرری ده لنگر خانهٔ دیگر در شهر و دوازده بلغور خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و برسر مزار ها مقرر نمایند و داروغهای خدا ترس و متدین بر آنها تعین نمودند و بهمه امیران عمده نیز حکم شد که هریک فراخورحال تا هزاری موافق مراتب لنگر جاری سازند و برای گرد آوری غله معافي محصول چنانچه بذکر در آمد جابجا احکام مجدد صادر شد و سزاولان منصوب گردیدند فی الجمله تفاوت درحال خلق روداد *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد ویک هجري

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پردازان ترتیب یافت و حجر هاي که تهاری آن از زربفت و اقسام بادله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک حجره نمونهٔ روضهٔ پروین و پرن گردید و هر گوشهٔ و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا ومغنیان حورلقا و مطربان با صفا باصول گونا گون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم ازمیان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای جوش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلک سیوم رسانیدند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر پادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت *

* بیت *

اصول شاهدان رقص پرداز * هزاران دل رباید دریک انداز

زدست افشانی رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش
حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر در خانهٔ شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نذار و پیشکش از نظر
گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بذکر آن
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعا میپردازد
بعرض رسید که بداق بیگ درملتان داخل شد و تربیت خان بعد
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نموده
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهارصد قاب که اکثر از نقره بودند ۱
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات ودیگر لوازمات بر
سرسفره آورده وطعامها آش با ظروف نقره آلات وغوریهای بیش قیمت
بهمراهان ایلچی وا گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نمود - وتا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز ۲
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
تمام فرش سرکار نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
که برای گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

دستش اسپ عراقي و عربي مع ساز مرصع مروارید و فیروزه و یک دانهٔ مروارید غلطان آبدار بوزن سي و هفت قیراط که جوهریان شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و شتران واستران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت شصت هزار روپیه و یک مادهٔ فیل ببداق بیگ و ده هزار روپیه بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دویم پنجاه هزار روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضهٔ بندوق ببداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای او عطا نمودند - روز عید الضحي سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله و سه عدد روپیه بوزن پانصدتوله ببداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس بایلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و براي جواب نامه فرمودند که از عقب همراه یکی از بند هاي حضور روانه خواهم نمود - و عاقل خان استعفاي منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه مقرر نمودند - چنپت بندیله که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا طریقهٔ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعین افواج قلع ریشهٔ فساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه عالمستان از دکن متوجه دارالخلافت بودند باظهار ندامت و ترک اعمال شنیعهٔ سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همرکابی اختیار نموده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگهٔ بند ها حاضر

بود ازانجا برهنموني بد سرشتی ذاتي بحکم چون بند هاي عامی گریز پا راه فرار اختیارنموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق بقطاع الطریقي پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه شوخي زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت مي نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبهکرن بندیله را برای تادیب او رخصت فرموده بودند فائده نبخشیده بعده که دیبي سنگه را برای استیصال و قلع آن مفسد با دیگر امرا تعین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده بزمیداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر اورا بریده بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای عالمیان گشت * * بیت *

بسی دیدم درین دیر پر آفات * بدي راجز بدي نبود مکافات

صبیۀ راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظار گیان عالم بالا بهزاران چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رستهای بازار چوک درهر طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شعاع افروز زمین و آسمان گردید * بیت *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد افروخته

چراغان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت دردهر یک تیره روز

قریب دولک روپیه مروارید و مرصع آلات بپادشاه زاده محمد معظم عنایت فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسپان باساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهر گشت از سر دادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستارهای درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمد آباد خود را بدکن نزد امیر الامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمد آباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت بلاون که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعهٔ قلب درتصرف زمیندار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در منصوبهٔ فرار و اضطرار زندگانی مینمودند بداود خان فرمودند - ترددی که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کار زار های رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعد که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیر خان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرسامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر
گذراند - از شنیدن خبر واقعهٔ خلیل‌الله خان بخانهٔ آن مغفور مرحوم
تشریف برده در تسلی امیرخان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ
او کوشیده بعنایت غیر مکرر معزز ساختند - هشتاد فیل فرستادهٔ
خان‌خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی
زنده شکار بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسرداری عمدهٔ امرای
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن
جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل
است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن
در صد کروه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال
جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده
گویند وطن پیران ویسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا
خود را از اولاد پیران ویسه میداند که ابتدا آتش پرست
مجوسی بودند بمرور ایام ازکافران بت‌پرست غیرمکرر هندگشتند
و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نسناس
صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آن جا
چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و
کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت
خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود
و مشک وطلای ریگی از جملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

کماب است که بر چهرهٔ هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه
بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند
و غلهٔ آن سرزمین بجز برنج گندم و ماش دیگر جنس کمتر
می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک
می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و
مایهٔ داد و ستد و محصول دیهات بر آنست سوای آن آنچه رعایای
مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می
سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف
زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک
خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه
بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بسرکار راجهٔ
آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجار طرف خطا دربندر سورت
برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل
و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و اناناس زیاده از اندازهٔ قیاس منجملهٔ
مداخل آنجاست اسپ کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمیرسد
و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونت که اسپ
خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری ازانجا بدیار دیگر هند
بتحفگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور
ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خوردهٔ مسلمانان
نفرت و احتراز ندارند - وهرگاه زمیندار عمده و راجهٔ آن سرزمین بمیرد
زن و خدمهٔ را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره
غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند وزیوری که زن

و صرف عمدهٔ آنجا می‌پوشند و ازجنس عطریات و فواکه بقدرکفاف
چند روز ایام حیات همراه او برده دردخمهٔ که زیر زمین بوسعت
خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره وتوشهٔ
آخرت او نامیده در نا امیدی بر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خان‌خانان که باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خان‌خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داد حاصل
کلام چون زمیدار آن‌حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم
سرکشی و فساد بر افراخته اکثرجا های تعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر
از مسلمانان هرسال دستگیر ومقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام اورا طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم
بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیدار رخنگ که
یکی از زمیداران آن حدود بود رساند و اثر از مآل کار شجاع ظاهر
نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقهٔ بنگاله
وجه همت بر مهم‌آن مرز و بوم‌شوم بسته بگرد آوری سپاه ومصالح
تسخیرآن دیار پرداخت چون راجهٔ آشام و زمیدار کوچ بهارباسم
بهیم نراین‌که بسبب اتصال سرحد باهم‌عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای
استقلال هر دو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان
سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری
نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر
بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانهٔ و همسایه
راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان
ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب
حکم قلع ریشهٔ شجر هردو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام
قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر
بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی روبآن ولایت گذاشت
آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار ازان شیر بیشهٔ شجاعت
دران دیار بر روی کار آمد و برصفحهٔ روزگار یادگار مانده و تدبیراتی
که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار سر
بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور ازانجا محال مینمود
دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار
فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی برتبهٔ شهادت رسیدند آذان
دین محمدی که هرگز بگوش دد نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود
دربتخانهای هر بیشهٔ پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث
قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطهٔ
تحریر درآورد دفتر وجلد علاحده مطلوب گردد اما سامعهٔ مستمعان
و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقرهٔ چند از
تردد آن رستم زمان برصفحهٔ بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار نخچیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی
و همت بر بست و چون لفظ نراین باعتقاد باطل آن گروه بلاتشبیه
قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند
و دران سر زمین بتها همه بنمونهٔ اسم نراین تراشیده و نصب کرده
پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را
تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که درانجا میزنند صورت همان
معبود بران نقش نموده باسم نراینی رائج می سازند و راجهٔ آنجا
دائم مست بادهٔ غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل
خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند - و در کمال زشتی
صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق
ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنهٔ آنجا در زشت روئی
بریکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه وفرش خوب و
حوض و مکانهاي مرغوب و مطربهاي محبوب که از اطراف می
آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر وسنان
و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حربهٔ دست ناپاک
آنها بهرکه میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردد و علاج
دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از
نباتات لذیذ آن سر زمین و از جملهٔ میوهای خوش طعم بلاد هند
است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار مي آرند
می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم
فرمود که نوارهٔ مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم
از راه دریا بیارند ومخلص خان و احتشام خان را باجمعی ازکومکیان

در اکبر نگر وجهانگیر نگر گذاشت - و ازانکه بملک نراین سه راه بود که ازان هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور ازان راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازوی قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر مشت خاک آن بوي خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی مینمودند و با مصالح مقرري همراه خود آن سردار باوقار مصلحة پیاده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی تردد و تدبیر دلاوران کهن سال از راه دور می ساختند و هرجا رود خانهٔ دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هر پشتهٔ کوه و قلعهای سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پژوه پاپش آمده سد راه مبارزان شیر شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعهٔ حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظهٔ

خطر سیلاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصحرا و کوه گذاشت بلا تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران در آمد درابتدا هرکه هرچه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جابجا قدغن چنان ضابطه تعین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهیم نراین یابد بضبط آن و بت شکني و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنهٔ آنجا هیچ احدي نتواند گردید و سیاسة برای نسق حکم قطع ید و گوش و بیني غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روي بت نراین کلان بضرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدي را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرز و بوم انداختند و مکرر منادي منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایاي دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سپه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف وقوم شروع بآمدن نمودند وخانهای ویران رو بآبادی گذاشت و بشن نراین پسر بهیم نراین که از پدر دخیرهٔ ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکالیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمده و رهنمائی بدست‌آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه‌آن اسفندیار بیگ وفرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت وجنگل ودر هاي کوه بخبرداری و هوشیاری تمام‌تفحص نمایند - و یک صد و شش توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران سال‌خوردهٔ معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آن مرزبان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیرآهن‌موافق عرض‌آن ناله ساخته هردو زنجیررا در هردو کنارآب بمیخ و بیخ درختهای‌قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند ومابین آن هردو زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالاي آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم بآساني بگذرند وتمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور وتردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان‌خانان آن مکان حاکم‌نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل برپنج‌چکله بجمع ده‌لک روپیه بحساب نرایني رائج آنجا داشت موسوم به‌عالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف‌کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه‌دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغر خان را هراول ساخته میر مرتضي را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای نا هموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبهٔ تردد ازان بیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبر داران و عملهٔ جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستیاری تیشه وانواع اسلحه کوشیده آن بیشه وجاده را وسیع برلشکریان ساخته طی مسافت وقطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوهٔ نورد آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودارمیگشتند می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نسناس صورت آن سر زمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار بر گفته و حرف آن جماعهٔ نا بکار ننموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هرجا نالهٔ قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشتار های بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج مي گذشتند بدین کساله گاه نیم کروه و گاه یک‌کروه راه بهمعنانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیاده شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همدمان اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد نا پدید *
* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان محنت و ترددیکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظهٔ شبخون بسیار بود تمام تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبردار بوده صعوبت تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیر کوهی رسیدند که سر او بفلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند وسی صد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لنگر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابیها اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نوارهٔ زیر قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که حابجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقندازآن دیار را باغرخان معروکار مقاتله و پیکار افتاد وتیراندازان بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت تردد بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی‌که‌درانوقت مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود وچند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند وزخمی گشتند و درچنان حالت زخم تیر زهردار بپای آغرخان رسید و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت و چند نفرآشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل‌نداده دل و حوصله باخته وقت شب از هرگوشه وکنار راه فرار اختیار نمودند- ازانکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده وجنگ دریاست و در خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر ازان‌کوه فرودآمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ پادشاهی بفکر کار زار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیرآب غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند- روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج برآمده پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه و دبدبهٔ زهره شگاف بقصد مصاف آن مخذولان تیه ادبار سوار گشته روبجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افگن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردیده و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب
گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم
آوردند و از طرف خشکي نیز بانهای آتش فشان غرش کنان آوازهٔ
مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند ازانکه
از هردو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افگن دل مخالفان
آن بر و بحر گردید و صدای توپ وتفنگ هم آهنگ آوار کوه گشته
درگوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرهٔ نیلگون
روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید
چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای
دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار
و مرو جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا وا نموده راه
فرار اختیار نمودند و نوارهٔ پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را
از زدن بان وگولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبهٔ کار و عرصهٔ
نبرد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب
بر آمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از
صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود
آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی
که بوسیلهٔ شناوری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان
شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه
و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف
بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمد
و چنان مکان قلب و قلعهٔ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدو مال پادشاه ذو الاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چنین بآسانی
بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهي و
ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی
و نفري ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعهٔ کورتهي که
آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
۱ تصدیعات و صدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
و منازل پر تعب نموده بجای رسیدندکه دو قلعه هر دو طرف آب
مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوي همسری
می نمود و نوار ها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هردو قلعه
در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیادهٔ میان
هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب
و هراس در دل آنجماعهٔ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
سنان که در خشکي بمیان آید صدای دار وگیر در دریا بلند ساخته
هر دو قلعه را خالي نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها
مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هردو قلعه را ملاحظه
نموده زبان بشکر وسپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
هردو قلعه گذاشته پیشترمرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری
بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمهٔ سم اسپان مبارزان
کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان
جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغر خان که همه جا پیش
قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوارهٔ

جنگی و قلعهای آسمان شکوه آن ضلع را که مور و ملخ وار پر از مردان شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطرار فکر فرار اختیار نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف سپاه پادشاهي مي آوردند - راز انکه بعضی سر فوجان مبارز پیشه را برسر مکانهای تسخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز مقابل هزار سوار و بیست هزار پیادهٔ آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل برسر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس شب که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت ودران وقت آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفیدهٔ صبح برفاقت جمعی مژهٔ چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد نمایان می نمودند بمعرض تلف در مي آمدند و بسیاری کشته و زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم زخمهاي عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بافواج پادشاهی می رسید - آری سپه سالاری که امریست خطیر منحصر بشجاعت

و افزونی سپاه نیست بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعهٔ بهیم گد که از اعظم قلعهای ولک پائه آن ضلع و حاکم نشین بود روزی قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره و ریختن تگرگهای کلان و ژالهای جان ستان که چند گهری متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و برسر و روی آدم و پشت چارپا می ریخت و هرجامی رسید مجروح و زخمی می ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای قلعه رسیده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال استواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند و قریب سه لک پیاده در آن جا فراهم آمده باهم عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج پادشاهی می کشیدند ومکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی دران پای قلعه بحادثهٔ تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از استماع ازدحام آن گروه و ملاحظهٔ سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پارهٔ متوهم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیده فرود آمده بدلدهی همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دمدمه دایر

خان و دیگر امرای کارطلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چهار پای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیر خان ترددی که بشرح و بیان راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پارهٔ چهار پای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر رزم جو قرار برآن یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده سپر فضل الهی را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و رویهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

او خورده راهنمائي فوج با او فرمود بعده که دلیرخان و دیگر بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامي بد انجام پیغام باهل قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد لشکر اسلام را بدم تیر و بلاي دام شما مي آرم و در وسط شب رهگراي سمت مقصود گردیدند - چون محاذي دروازه که در وسط او دیوار چون کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضي داروغهٔ توپخانه را گفت که بزدن گولهٔ رامچنگي و تفنگ پیهم اشقیا را طرف خویش مشغول سازد تا از طرفي که من براي یورش مي برم غافل گردند و مراد آن شقي ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضي باهتمام برق افروزي توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژالهٔ اجل باریدن گرفت و جمع کثیر تلف وشهید گردیدند و دلیر خان را صبح ناشده برسر خندق برد که آب آن از هرطرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ کارزار گردیدند و از اطراف گوله وحقهٔ آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بي امان بچشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهور میدادند خصوص دلیر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان و خروشان اسپ انداخته شناکنان اختیار عنان بحافظ حقیقي سپرده توکل بذات پاك او نموده آنچه نهایت شرط جانفشاني و طریقهٔ پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش بلا اصلا نه اندیشیده درمیان آب و آتش که از سرگذشته بود فیل

میراندند هرچند بعضي افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات ازمیان آب و آتش باشد معهذا اگراز غرقاب این بحر خونخوار برآمدیم سواي سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضاي راى صایب آنست که هنوز قابوي وقت باقي است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیرخان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگرمثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازي زدند * بیت *
نه تیغ نهنگي بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست زرمي زبالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فروبرده باز سربالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبرکه در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند ازرسیدن گوله غرق بحر فنا گردید و جمعي دیگر ازان نهنگان بحر جلادت اززخم بندوق و سنگ سرخروئي ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که به بدن او نرسیده سردگردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد شناکنان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمي رسید رسیدند و دلیرخان بزور بازوي خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ شجاعت مانند شهبازي که خود را بقصد صید زند بالاي دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم دستان شمهٔ ازان داستان مي شنید زبان بانصاف کشاده اسم رستمي بر خود نمي پسندید و اگر افراسیاب آن جرات و جلادت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین که آن دلاوران را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندي بقتل رسیدند و از بیرون قلعه صداي شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضي و جمعي از مبارزان بانام وننگ بلا فاصلهٔ فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از هرگوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیاردر وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان دربغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود وفرمود منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننمایند و اطفال و عورات باسیري نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضي کارخانجات که هر روز هزار ها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خورد سال و عیال رعایاي بعجز
در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازي بر آنها تقید
زیاد می نمود ومي گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده
مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان براي مسمار ساختن
بتخانه و بلند ساختن صداي اذان دین محمدي و ضبط اموال و
توپ خانه امر فرمود و جمعي که از رعایاي بلاد پادشاهي در قید
آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانهٔ اوطان آنها
ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلادت بهادران که
بقلعهاي اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهاي خود را خالي
نموده و ذخیرها را سوخته وبآب انداخته - توپها را در دریا غرق
نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتي جنگي
مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ پادشاهي غافل
رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نوارهٔ
همرهان خان خانان را درمیان گرفتند ازان که دران روز قریب صد
کشتي از جملهٔ نوارهٔ پادشاهي براي امور ضروری اطراف رفته
متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان
آمده بود و مردم نواره سردار کار فرمانداشتند از بسیاري نوارهٔ کفار
کار بر مردم نوارهٔ پادشاهي تنگ گردید معهذا استقامت ورزیده
چهار پنج پهر ترده و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند
چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کروهي جریبي بود و مردم
نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد
انقضاي دو پاس شب صداي توپهاي هردو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانهٔ همراه خود عجالة هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداري ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقي است اسپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صداي نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیري که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقي بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشني طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نوارهٔ پادشاهي بشام غرقاب مبدل گردد و کشتي استقلال آنها درگرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گولهٔ چند کشتي دربحر فنا فرو رفته بود و بسیاري قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقي کشتیهاي نوارهٔ پادشاهي که اطراف پراگنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیده اول کرناچیهاي همراه را فرمود که صداي کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ شادیانه را بگوش هوش باختگان نوارهٔ پادشاهي رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزاي دل مخالفان گردید و در همان حالت از صداي تفنگ و رامچنگي و غرش بان تزلزل تام در نوارهٔ آشامیان راه یافت ومردم نوارهٔ پادشاهي را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکي نمودار گشت و سردار نوارهٔ آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد آري تدبیر بر وقت که از سپه دار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه کار داشته باشد چنانچه خان‌خانان
بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز
براي بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جاي بلخانه مسجد
عالي بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیماي سمت قلعهٔ
گهرگانو که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجهٔ آن
ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجهٔ آنجا برهمنان
چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل‌بر اقرار تقصیرات
گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا
بخدمت خان خانان روانه نمود و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر
اظهارعجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه
هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا
خان‌خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام
دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالي از تدبیر تذویر آمیز
نیست وجواب داد که اگرچه راجه برگفتهٔ خود راسخ‌امست و امان جان
و ملک خود مي خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه
بنگاله گرفته نقد وجنس را مع دختر خود براي پیش خدمتي
پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش
روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقررنماید التماسات او را بحضور
معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن
عریضهٔ یکي از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ
خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهاني رسید مشتمل‌برین که راجه
از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر آشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین
مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده
توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره
دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام
سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام سیر و گشت
جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و
اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که درانجا مانده بود
داخل نوارهٔ پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بنای مسجد
گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک پادشاهی
که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده
بوطنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و
سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانهٔ سرکار
نمود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره
و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر
از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله
آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر
نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین
از سر رشته کاغذ یافتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای
مدفون بعد تفحص بهمرسید که ازانجمله چند انبار که بوزن در آمد
هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات
کم بر نیامد و از بر آمدن و بهمرسیدن انبار های غله که باعث رفاه
خلق الله و سپاه گردید خان‌خانان نهایت مشعوف گشت و قدغن

نموده‌صد و پنجاه انبار با احتیاط تمام برای ایام برشگال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقي و فراخور حالت بهمراهان قسمت نموده مندمان و رعایاي مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلي آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده خطبه بنام نامي عالمگیر پادشاه عالمستان غازي خوانده سیم و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالمگیر سرخروئي بخشید و رواج نراینی را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجهٔ آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز مي بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود مي گردد رسید و دیگر امور ضروري از نسق مالي و ملکي درپیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زباني کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجهاي گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع بیلداران بسیار تعین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بي شمار سواي آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغهٔ توپ خانهٔ را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگانون وگرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمدهٔ آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضي و امنا و کروري معامله فهم و متدین و آبادان کاو و فوجداران کارزار دیده جابجا تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهانه

بندي همه جا نموده خان‌خانان سه ونیم کروهي کهرگانون در موقع متهرا پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظهٔ رسیدن سیلاب نداشت براي بسر بردن پنج ماه برشکال چهاوني مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کروهی فوج معقول با سرداران کارزار دیده تجربه‌کار برای خبرداري و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون نیارند بطریق تهانه تعین نمودند معهذا مکرر کافران خونخوار مردم آزار در شبهاي تار مانند مور وملخ فراهم آمده بر سر لشکر غافل شب خون مي آوردند و اسپ و آدم ضائع و شهید مي ساختند چون این تردد کافرکشي و تسخیر ملک و قلعجات از عرضه داشت خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید باعث سرور وخوشوقتي تمام خاطر پادشاه گشت ومحمد امین‌خان خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند و عنایات دیگر که دربارهٔ خان‌خانان بعد و رود خبر اضافه و فرمان آفرین وتحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر مي آرد ٭

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار وهفتاد
دو هجري مشتمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش وتوجه
رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجري غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکي از وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان را در عوض حسن ترددي که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

لرور ۵م ده م.ر و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضهٔ بدنی روداد و بسبب انحراف مزاج که دریک هفته اطراف دار الخلافت انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضی متمردان مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت و وزن قمری سال چهل وششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند جهاني کامیاب فیض گشت - هفتم جمادي الاولی بعزم سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده دهم رجب نزدیك سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران براي صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را موافق مرضي قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر بتحقیق آن پرداخته و زباني والد مرحوم که از نوکران معتمد روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه درپاي قلعه نشسته در فکر منصوبهٔ کمند بستن و فرود آوردن آقاي خود بسر برده بود و بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زباني مردم ثقهٔ آنوقت مسموع گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند سرسن بائي را که محبوبهٔ محمد مرادبخش بود بحسب درخواست او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند وآنچه برای خرچ آن گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعي از مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلاني که

مسافر وارد می شدند میخوراند تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه بانواع
تدبیر یک طرف بفصیل قلعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشارا
وقت و مکان معین خبر نمودند وآن ساده لوح غافل از دغل بازی
فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهی درخواب بودند
سرسن بائی را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت باین مضمون
بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسید
و الا بخدا سپردیم سرسن بائی از شنیدن چنین کلمات بگریه وفغان
آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازین گریه محصلان و نگاهبانان
حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته دری جست
وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر
قلع ریشهٔ وسواس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنمائی بعضی
هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش
کشتهٔ بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیختند پسر
کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر
مغضوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد ازانکه
در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنهٔ هزار و هفتاد و
دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص
رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون
پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدردان از فرمودن
خدمات حضور و دیگر عنایات متوجه حال او شدند ۱۸ محرم پورنمل

زمیندار جام فوت نمود پسر او بنام ستر سال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجاي پدر قائم گردید راي‌سنگه برادر پور نمل باغوای بد سگالان آن مرز و بوم و رهنمائی نفس شوم جمعي از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن راتهور را که جد مادري ستر سال و مدار المهام خانهٔ او بود مقتول ساخت و سترسال را بدست آورده مع‌مادر ونوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر پادشاه نیز پیچیده‌شروع بمفسدي و راه زني نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقهٔ سرکشي او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال براي تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد وهفتاد نفر از کفار کشته گردیدند وجمعي زخمي و اسیر گشتند وبعضی از مردم پادشاهي نیز شهید وزخمي شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاهي در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال نقرهٔ چند ازباقي ذکرمهم ومآل کار آشامیان و خان‌خانان بزبان قلم میدهد اگرچه خان‌خانان در حق جلادت پیشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کار زارهای بهادرانه که از آغرخان وهمراهان او در رفاقت خان خانان بظهور آمد اورا بدل و جان دوست مي‌داشت و درپرورش‌پرداخت او بود اما ازانکه‌بعضی‌مغلان همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمودند باوجود منع آغر خان ممنوع نمیگردیدند و این‌معنی خلاف مرضي خان خانان که درتاکید منع دست اندازي نهایت

تقید مینمود بظهور می آمد متوجه حال . و پرداخت آغرخان نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب دربارهٔ همراهانش می باشد درحق او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر آزرده خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد و وقت تلاوت قران و اوراد خواندن خان خانان بود آغرخان با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمد چوبداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بي محابا اندرون درآمده جاي که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضرگشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آغرخان بدان هیئت وسواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و دلبري تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغرخان در جواب گفت که درین مدت در تردد جانفشاني و تقدیم خدمات مامورهٔ از مایان هرگز کمي بظهور نیامده و الحمد لله به نیروي اقبال بیزوال پادشاه عالمگیر و سعي و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملك مفتوح گردید و کاري نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن کار فرمای قدردان درمادهٔ مانا بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن خود معطل محض دانسته براي رخصت آمده ایم امید داریم که فاتحه بدرقهٔ راه خوانده دستك رخصت عنایت فرمایند که خود را نزد آقاي خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلافي ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغرخان براي مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستك پيش آمده خواست بدفعيهٔ وقت پردازد آغرخان كه دوات و پارچهٔ كاغذ سفيد عمدا همراه برده بود پيش خانخانان گذاشت و گفت التماس آن دارم كه نواب بدست مبارک دستک نويسند خانخانان نظر برينكه حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلادت دثار كه بارها ازو كار دست بسته مشاهده نموده بود رهائي نداشت طوعا و كرها ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما برسر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دواند كه بعد رسيدن آغرخان كشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند كه از آبها عبور نمايد ليكن هرجا كه آن دريا نورد شير نبرد رسيد و ملاح و كشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان اسپان بحافظ برو بحر سپرده شنا كنان گذشت و در بعضي درياهاي قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان كه اجل آنها دامنگير گرديد غرق بحر فنا گرديدند بعده كه بحضور رسيد چون نوشتهٔ خانخانان بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا غيرت مشتمل بدين مضمون رسيده بود كه آغرخان اگرچه از شجاعان عالي نسب كار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن است اما از آنكه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را كارفرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم نمائي برطرفي منصب نموده باز بدلاساي او پرداخته كار ازو بايد گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشتهٔ خان خانان بعمل آورد و ابتدا پاي اعتراض پادشاهي بميان آورده چند گاه ازملازمت

ممنوع و از منصب برطرف ساخته باز خود بخانهٔ آغر خان رفته
نزد پادشاه آورد وشفیع جرائم گردیده تسلیم بحالي منصب فرموده
از جملهٔ کومکیهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان
خانان که بعد فرار راجهٔ آشام متهرا پور را مکان چهاوني قرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب فیل رفتار از
هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت پروحشت پیچید و از ملاحظهٔ تیرباران
آب و فرو ریختن یکه تازان قطرات نالها و رود خانها بجوش وخروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سرگذاشت و تیغ آزمایان
جو پبارو ترکش بندان آبشار وسیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر
طرف به ترکتازیها در آمدند و روي زمین را آب فرو گرفت و راه
تردد سپاه و اسپ ناپدید گردید بمرتبهٔ سیلها اطراف لشکر
زور آورد که خیمها بالاي پشتها حباب آسا بشنا در آمدند آن تیرا
بختان بد فرجام وآشامیان خون آشام که در انتظار قابوي چنین ایام
بودند از هرگوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بمدد همدیگر برتهانهاي
پادشاهي شبخون آورده و در بعضي جاها روزانه هجوم نموده
دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و دره
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسپ ضائع و تلف
مي ساختند و بمرتبه هنگامه و فساد برپا نمودند که مردم بسیار
بدرجهٔ شهادت رسیدند وچارپاي بي شمار بدزدي بردند و انور بیگ

نام تهانه دار کچهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که یك نفر بی آنکه کشته و زخمی نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و شوخی تمام پیش آمده بعد بلند گردیدن صدای داروگیر گه جمع کثیر از انها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکرر برسر مورچال دلیر خان ریخته رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابلهٔ کار زار افتاد تردد بستمانه و سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست او ورم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار بر نداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میان آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا برسر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم پادشاهی بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخی از حد گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران نصرت نشان نظر برکثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت نشان خویش ننموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب می آمدند ومیر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن کفار در خبرداری وبیداری شبها را بروز می آرد معهذا بعد مکرر شبخون آوردن وهزیمت یافتن یك شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجاي حصار از چوب باریک دران سر زمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تایید الهي که دلاوران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقهٔ بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتداء براي جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروري جابجا تعین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالي با رعایا سختي و بی‌اعتدالي خلاف مرضي خان خانان بظهور آورده بودند رعایا ازین معني بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سر هردو حاکم منصوب کردهٔ خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتي خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیهٔ کارزار افتاد بعد مقابله و مقاتله که روداد باجمع کثیر همراهان که کمتر کسي ازان غرقاب بلا نجات یافت بدرجهٔ شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن دیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باختهٔ او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگهورا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقهٔ پادهي بود رساند این خبر که بخان خانان رسید مادهٔ مزید بیدماغي و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جرأتهاي دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضاي ایام

بظهور آمده و ترددانتي كه از بهادران اسلام در دفع شرو ضرر آن جماعهٔ بدنام بوقوع پيوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول كلام ملال انجام منجر ميگردد اما بذكر يكي ازان ترددات كه خالي از غرائب نيست مي پردازد كه بعد رسيدن خبر تسلط يافتن آن جماعه بر محمد بيگ و تصرف نمودن بعضي كشتيهاي نواره و بندنمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و ديگر افواج براى مدد محمد بيگ و رساندن رسد غله تعين نمود فرهاد خان چون نزديک كهرگانو رسيد يک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله باريد كه از شورش آب و تلاطم نالهاي خون خوار هشت پهر شب و روز در يک مكان ايستاده ماندند و سواران بجز خانهٔ زين يک و جب زمين براي پاگذاشتن نيافتند و پيادها سواي آن كه تاكمر در آب ايستاده بودند و بعضي را شدت صدمهٔ سيلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ كار ديگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپديدگرديد كه هرچند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند ميسر نيامد تير انداز خان كه دران نواح تهانه داري مي نمود و ازان سر زمين پارهٔ واقف گشته بود خبر يافته شتافته شناكنان خود را با جمعي از واقفان آن مكان رسانده رهبر سمت كهرگانو گرديد قدري راه كه بتصديع قطع نمودند جائي رسيدند كه آشاميان بد كردار كودالها و جدولهاي عميق كندهٔ اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد كارزار گشته در انتظار صيد تير خورده جو ياي قابوي وقت بودند درين ضمن چند كشتي جنگي نيز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسيد و شروع بانداختن گولهٔ

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعهٔ که بر پشتها دام مورچال بسته
در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم پادشاهي را
درمیان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعي که دران
گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بهزار تصدیع
طرف بالاي آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاوه از صدمهٔ گوله و
تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع
گذرانده بودند در کسالهٔ و زیدن باد سرد زمهریر بیخور وخواب
بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه کههیچ
زنداني بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع شراعدای خود
پرداختند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته یکه تاز خان را
با محمد مومن بمدد آنها فرستاد وآن هردو جلادت پیشه که خود را از
یکه تازان کارطلب میگرفتند هرچندسعي نمودند بفرهاد خان نتوانستند
رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب وممانعت کفار در ماندند
ویکهفته آن دلاوران دران گرداب عذاب درمیان گل و آب بهزار خون ناب
دل که گاه از غلبهٔ خواب ایستاده مژهٔ چشم برهم گذاشته مي شد
بسر مي بردند درین هفته درمیان قلعهٔ آب سوای غذای خون
دل خوردن که باعث رفع فاقهٔ پی در پی تواند گردید و ازان قوت
سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه مذبوح
ساخته بر آتشي که از شعلهٔ دل بوسر دست روشن مي نمودند بوي
آتش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب مي گردید و جمعي
که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جاني مي
گذراندند و کافران از اطراف نائرهٔ قتال مي افروختند و دست از

مزاحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ آبرو در دفع‌شر آن جماعه مي کوشید ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت حاصل نمودن بمراتب به از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بباد دهد دست از دل و جان برداشته بمدد توکل فضل الهي خود را بران تیره بختان زدند میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشت و گریبان رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت که صلاح کار درین است که مصلحة کفار را بطریق هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم پس پا گردیده آشامیان را طرف خود مى کشید تا آنکه پارهٔ از نوارهٔ خود دور افتادند و از راه غرور غلبهٔ که داشتند بیبا کانه قدم از قدم بر نمي داشتند درین‌حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعي آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جاني که داشتند داد جلادت و تهوری دادند ازانکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ صف مقابل شیران نبرد جو از روباه کمترند بتدبیر مبارزان دین تقدیر موافقت نمود و درفرصت نیم‌ساعت نجومي که معرکهٔ دارگیر گرم بود آن جماعهٔ بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دادن درماندند که یکي از آنها خود را بنواره نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوا نستند پرداخت و دلاوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران گذار بسیار بودند بریده در لا و گل برای پا قایم‌نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاري بزور بازوی
شناوري بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
کفار بر آوردند و قریب چهل کشتي بدست آوردند از جملهٔ غنیمت
میان کشتیها از جنس خوردني خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله
آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقي مسلمانان
قسمت نمودند خورده آبي بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعدازان که
بارانها رو بتخفیف گذشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاده میگردید
و دران سر زمینهاي قلب هرگاه و هرجا شب خون مي آوردند
بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار مي گردیدند
و هرطرف از اطراف هزار ها بقتل مي رسیدند و بسبب قحط و
وبا که علاوه لشکر کشي و کافر کشي گردید آن قدر آشامیان بجهنم
واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
اسلام نماند یکي از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچي زبان
فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح
بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
سابق مبني بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله
طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر
سال داد ازانکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
کارطلب داشته بودند وخان خانان برخوبیهای بهوکن وزیر راجه که در
اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهي طرفین بسیار میکوشید و راجه
با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستادهٔ خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقت آب وهوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر اختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمي سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه مي یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار مي باشد و بیخ درختها که سمیت دارند شست و شو مي یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر مي باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم مي رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت مي بخشد چنانچه مابین صوبهٔ خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساپن یعني مارکه آب آنجا في الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم مي رساند هر مسافری که دران موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روي احتیاط نخورد هواي آن قطع زمین کار خود مي نماید و ممکن نیست از صد مسافریکی بدون عارضهٔ تپ رهائي یابد مطلب انواع مرض جسماني و تپ محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکي برای خبرگرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائي مهلك علاوهٔ مرضهاي دیگر گردید و گراني و کمیابي غله مزید علتهای جسماني گشت و

صد وهفتاد وسه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهي آمده بود ازان جمله چند ابنار بخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقي آن انبار ها برای ذخیرهٔ چنین روز تاکید نموده بودند بیشتر انبارهابسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقهٔ محافظت آن عاری بودند ومردم آشام وقت شب خون و یورش قابوی وقت یافته بکندن دست بدست آب در انجا ها سر مي دادند و هرجا غله بالا مي یافتند آتش مي زدند و ضائع و نا بود مي ساختند بوسیده و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسید عرصهٔ زندگاني و آرام جسماني و روحاني بر تمام لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزار ها هر طرف افتاده جان بدشواری مي دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگي جان برگشته باشد یا مذبوح شدهٔ غذاي غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده باهمه پیه او که نام روغن وچربي ونمک ناپدید بودکباب ساخته باقدری برنج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم مي نمودند و در امتداد ایام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودائي است علاوه اختلاف آب و هوا گشت وکفن و دفن مرده ها و بیمار داری مریضهای نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردیده و بهمین آفتهاي غیر مکرر همه تهانه داران رو بعالم بقا گذاشتند یا با نیم جان باردوش دوآشامي گشته خود را بلشکر رساندند ـ وگمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاده شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسیه و که میوهٔ مشهور آنجا است و لیمو و نارنج که درانجا بسیار است می نمایند و از آب نارنج که صفرا اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها می گردید و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفي که راجه بود برآرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در دلا سای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخي زیاده از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه آنجماعه پرداخته هزارها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان‌خانان میفرمود که سر مقتولان را بر گردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند - درین ضمن بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بیني خود و اصلاح کار راجه باوجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان‌خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی بهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هردو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح ...

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله
طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی نیک اختر خود برای خدمت
پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و
جنس دیگر بدهند و برای دلیرخان که در اصلاح و تنقیح مقدمه
میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آوردند و عذر ویرانی ملک
و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم
خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل
گرفتار گشته بود وعمدهای لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند معهذا آزار
خود را پنهان می نمود لهذا راضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر
گشت که از جملهٔ مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبهٔ سیر حاصل
که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و
تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که درهندی
اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
بهمدیگر دادند وبندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی
الاولی سال پنجم ازجلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض
و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عمدها مرحله پیمای
سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم
نراین از راه محالاتی که منجملهٔ محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ
مقرر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را پا برکاب
سفر دار القرار میدید نظر برینکه تا نفس واپسین در کارولی نعمت
کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک وامی نمود و
شب و روز در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوبارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طي مسافت مینمود تا انکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر انها اعتماد فدویت ونظربر کار سرکار پادشاهي داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم براي تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار درمنزل خضر پور رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شر فاني بدار السرور جاوداني انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکري که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که اورا بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید وباجود رو گردان شدن پادشاه زادهٔ در مقابل وارث ملک چنین مهمي را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه وآن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولي نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم ازجلوس مطابق سنه هزار وهفتاد و سه هجري و حادثهٔ که بر امیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسي بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلي بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه نا ملائمي مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمور های آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبهٔ پونه رفته در حویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهته را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههاي دشوار گذار هر هفته وهر ماه جائي بسر میبرد

روزي جمعي از مرهتّه که در جرگهٔ پیادها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهتّه همراه برات کدخدائي غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امروی را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقارهٔ شادي و جمعي از مرهتّه اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکي از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سر هاي برهنه که جمعي دیگرسر ریسمانهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده ومسلح گشته در حالتي که نوبت دوپهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل دیوار محل سرا واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچهٔ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند وآن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ایام صیام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحور و دیگدان درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقي را در خواب یافتند ازانکه ازراهي که میدانستند هرقسمي که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بیدار یافتند بخواب موت آشنا ساختند وهر کدام را که بربستر خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شگافتن دریچهٔ طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان یکي از خواصان که حجرهٔ او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بیرون مطلع ساخت امیرالامرا

در جواب ازروي اعتراض گفت باورچیها پختن سحور و دیگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سهیلیان پیهم خبر شگافتن و دریچه بهمرسیدن در دیوار آوردند امیرالامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهي در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهتّه از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیر بر یکي ازانها انداخت مرهتّه خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که انگشت نر دست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهتّه در حوض پر از آب افتادند و یک مرهتّهٔ دیگر را امیر الامرا بضرب برچهي انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جاي محفوظ برده رساندند و جمعي از مرهتّه برسر چوکی خانه رفته غافل ریخته بربالین هرخفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ مي گرفتند ومي گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صداي نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدي آواز دیگری را نمي شنید وشورش داروگیر نابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمي ساخته بدرجهٔ شهادت رسید و یکي از جماعه داران عمده که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنیه پارهٔ بشایشته خان

شبیه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا
بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکي را چنان از
هم گذرانده بودند که در سبد انداخته بکفن و دفن او پرداختند
و دویمي را باوجود سي و چهل زخم رسیدن ازانکه اجل او کوتاهي
نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال ومالیت خانه چندان نپرداخته
جلد ازان خانه بر آمدند - صبح آن راجه جسونت که عمدهٔ کومکیان
بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار
بزرگ نژاد همین یك کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه
بکار پادشاهي آمد که برما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض
گردیدن بر امیرالامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده صوبه داري
دکن و مهم استیصال سیوای بد سگال بپادشاه زاده محمد معظم مقرر
نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت
نا نموده بصوبهٔ بنگاله برود و راجه جسونت را بدستور سابق داخل
کومکیان در خدمت پادشاه زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ
بکوچ متوجه کشمیر گشتند - غرهٔ ذی قعده وسط خورداد در سواد آن خطهٔ
دلپذیر شرف نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان
فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش
و خروش رود و سرود ضمیمهٔ زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه
رگهناتهه نائب وزارت گرفتار پنجهٔ مستوفی اجل گردید و بجاي او فاضل
خان خانسامان را اصالة خلعت (نیابت) وزارت مع قلمدان مرصع
مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت ودیعت حیات
نمود - فاضل خان که از اعیان ونجباي خراسان بود در تدین ونیک

سرشتي نظير نداشت و در علم تنجيم بهرۂ تام داشت اكثر احكام كه
بخدمت اعلى حضرت و عالمگير در ايام پادشاه زادگي نوشته داده
بود كمتر خطا دران راه يافت چنانچه صدمۂ كه بپاى حضرت خلد
مكان اواخر سن چهل جلوس درخواص پور مهم دكن رسيد برمحل
بگذارش خواهد آمد نيز نوشته داده بود - بعد بندوبست كشمير و
تنبيه بعضى افغانان جهالت كيش آن ضلع مشهور بافغانان نيازي
كه فدائي خان براى تاديب آنها مامور گرديده بود اواخر محرم
الحرام متوجه لاهور گرديدند هرج و كسالۂ بسيار بلشكر و مردم بهيد
روداد خصوص در منزل پير پنجال عجب تهلكه بر سواري خادمان
محل گذشت و آدم بسيار و چارپاي بيشمار در غار ها افتاده
تلف شدند اين معني بر مزاج پادشاه عادل رحيم نا گوارا نمود
فرمودند بدون امور ضرور ملكي آمدن پادشاهان درين سرزمين
بقصد سير و شكار خلاف راي صائب است - از سوانح احمد آباد
بعرض رسيدكه شخصي مجهول النسب معذور العقل خود را داراشكوه
ناميده جمعي از صحرا نشينان ضلالت كيش باخويش فراهم آورده
بخيال باطل مادۂ فساد و شورش گرديده بود بجوهر شمشير و سفي
مهابت خان صوبه‌دار جمعي ازهمراهان آن تبه‌كار بدار البوار پيوستند
و خود آوارۂ دشت نا كامي گرديد - درين سال اسلام خان صوبه‌دار
و كفايت خان ديوان اكبر آباد وديعت حيات نمودند صفي خان
پسر اسلام خان راصوبه دارمستقر الخلافت مقرر كردند وجعفر خان را
براي وزارت طلب حضور فرمودند ونجابت خان را بجاي جعفرخان
بصوبۂ مالوا منصوب نمودند - تربيت خان را مع نامۂ و جواهر و

تحف دیگر هندوستان قریب شش لك روپیه نزد شاه عباس روانهٔ ایران ساخته از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار نمودند - امیر الامرا که بعد مغضوب و تغییر گردیدن از دکن مامور برفتن ملک شرقی گشته بود از همانجا خود را بصوبه داري بنگاله برساند - درمنزل پاني پت جعفرخان ملازمت نموده بعطای خلعت وزارت وقلمدان مرصع سرافرازی یافت - ملایحیي برادر ملا احمد نوآتیه وزیر عادل خان بیجا پوري بحضور رسیده و بمنصب دو هزاري هزار سوار سر افرازي بخشیدند - سلخ ماه ربیع الثاني داخل دارالخلافت شدند وعاقل خان خافي را داروغهٔ غسلخانه از تغییر اله یار خان نموده بعطاي خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال هفتم جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

از عرضه داشت سلطان محمد معظم برخبر و مژدهٔ تولد فرزند مبشر گردیده بسلطان معز الدین موسوم ساختند - از واقعهٔ دکن بعرض رسید که سیوای نابکار علم طغیان زیاده از حد بر افراخته و روز بروز ریشهٔ فساد او از تاخت محالات پادشاهي وتاراج نمودن قافلها دران سر زمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیرهٔ که کنار دریا مائل بندر سورت است بتصرف خود آورده کشتیهای راه کعبه را در دریا تاخت می نماید و چند قلعه در دریا احداث نموده باستظهار آن خلل عظیم در بحر و بر انداخته و در قلعهٔ راج گده سکهٔ پول سیاه و هون می زند هرچند که راجه مهاراجه جسونت در استیصال او سعی نمود فائده نبخشید بعد عرض راجه*

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگهه سودیه و احتشام خان و راجه سجان سنگهه بندیله و پورنمل و زبردست خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگهه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیر خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند - درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُجین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگهه بمهم سیوا رفاقت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس
مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگهه که برای استیصال سیوای خسران مآل مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت بادشاهزاده محمد معظم گشته روانهٔ پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست پرداخته همه کومکیان را جابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات مرخص نمود و خود برای مفتوح ساختن قلعهٔ پونده‌ر و رود مال (4)

(4) ن - نوندهر و عرود مال *

که از قلعهٔ مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرز و بوم بود
و هردو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را
مقدمهٔ الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران
که از اطراف نمودار شدند جنگ کنان مي رفت و آدم و مال
و عیال بسیار کفار کشته و دستگیرده غازیان مي گردید تا آنکه
نزدیک و مابین هردو قلعه بتفاوت گوله رس دلیر خان فرود آمد
و بترده قلعه گیری پرداخت وقلعه نشینان هردو کوه محصور
گشته شرط قلعه‌داري از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم
میرساندند بعد محاصرهٔ چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به
یورش ناگاه تاکمرگاه قلعه رسیده بازي‌پایین هردو کوه را آتش زدند ۱
و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و بر
مورچال ریختن و از بالاي کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و
اتمام آتشبازي کمی نه نمودند راجه جی سنگهه نیز خود را مع
کیهر سنگهه پسر خودرسانده از طرف محاصره یورشهاي پی در پی
و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برنگارد از سررشتهٔ اختصار
می ماند عرصه بر محصوران تنگ‌آورده هرروز مقابل باریدن تگرگ
گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشبار مورچال پیش می بردند بعده
که برج یک طرف را از باروت پرانده‌نه تزلزل تمام در بنای کوه و
قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه
برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و
دلیرخان عهد بعدم‌ضررجانی بآنها دادندقلعه‌داران هردوقلعه بر آمده
با دلیرخان ملاقي گشته متخلع شدند بعده که دلیرخان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه یراق همه را گرفته قلعها را
بتصرف پادشاهی در آورد و دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی
از پیادها و عملهٔ قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمي
گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداري
داود خان و راجه رای سنگهه و غیره براي تاخت و تاراج
معمور هاي ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود
در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد
و تا پنج ماه فوج پادشاهي ازمقابله و محاربه و کافر کشي نیاسود
که تا سیوا پور که آبادکردهٔ آن مردود بود و قلعهٔ کندانه و کنواری گته
نشان آبادی نگذاشتند و مواشي بی شمار بدست آوردند و
بسبب تاختهاي ناگهان کفار و دست برد های نمایان آن گروه
بد کردار و شبخونهاي شبهاي تار وگرفتن سر راه و درهای
دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه ترود بر لشکر
اسلام تنگ ساختند آدم وچارپاي بسیار لشکر بادشاهي تلف شدند
آخرکار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
نمودند و قلعهاي نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
بعده که کار بمحاربه و محاصرهٔ قلعهٔ راج گده که حاکم نشین آن
بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادري او درانجا بودند
کشید کوتاهي سخن کار بر محصوران از سعي بهادران قلعه کشا
تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هرچند
آن محیل خواست قبائل را ازانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
رساند لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ماوای مستقر الریاست آن واجب السیاست تمام مال و قبیله و عیال آن بدسگال پامال مکافات کردار او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجه برای التماس عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعجات باقی مانده و ارادهٔ دیدن راجه فرستاد راجه نظر بر عیاری و مکاری او اغماض نموده برای یورش زیاده از سابق تاکید فرموده تا آنکه خبر رسید که سیوا جریده از قلعه فرود آمد و برهمنان معتمد او رسیده قسمهای شدید بعجز و زاری تمام بمیان آوردند راجه عهد امان جان و آبرو داده بشرط رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکري درگاه فلک بارگاه بوعدهٔ عطاي منصب عمدهٔ قبول مصالحه نموده براي آمدن و ملاقات نمودن ماذون ساخت بعده که نزدیک رسیدن سیوا بکمال عجز ظاهر گردید راجه منشي خود را باستقبال فرستاده راجپوتان مسلح همراه داده تاکید نمود که از غدر آن مکار خبردار باشند و با او پیغام نمود که اگر بصدق دل حلقهٔ اطاعت بگوش و ردای فدویت بردوش انداخته آمده درسپردن قلاع وقبول احکام حضور سرافگندگي خواهد نمود التماس او قبول بارگاه خطا بخش عذر پذیر پذیرا خواهد گردید و الا الحال هم ماذون است که برگشته بمکان خود رفته بسرانجام جنگ با مهلت خاطرخواه پردازد و خود را درین باب مختار داند بعد رسیدن پیغام آن سیه نامهٔ بدنام بزبان انکسار و نیاز گفت که میدانم در اطاعت و عبودیت جان بخشي و امان عرض و ناموس من است باز راجه مردم عمدهٔ دیگر را فرستاده باعزاز نزد خود طلبید بعد رسیدن او راجه برخاسته معانقه نموده نزد خود جاداد و آن

تبه کار بهزاران اظهار سر افگندگی و خجالت دست بسته گفت بطریق بند های ذلیل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش و خواهی بکش رای رای تست و التماس نمود قلعهای کلان نامی را با ولایت کوکن حوالهٔ بندهای پادشاهي مي نمایم و پسر خود را در جرگهٔ بند هاي جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم وخود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول سعادت آستان بوس و دریافت ملازمت بدستور بند های مطلق العنان که در اقطاع خود و صوبجات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو قلعهٔ خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمدهٔ پادشاهي امر فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقهٔ جانفشاني بتقدیم خواهم رساند راجه در تسلي او کوشیده نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهي بقلعه در آمدند بعد ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کمروا بود شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ عربي مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و نزد راجه آورده دست اورا گرفته براجه سپرد و راجه نیز خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده مطمین خاطر ساخت و سیوا ازراه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته بازوا کرده گفت از جملهٔ کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا درمیان بود راجه

بحضور نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار
ورود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گرز بردار مع فرمان
و خلعت از حضور رسید راجه سیوا را طریقهٔ آداب استقبال و
تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود سیوا مطابق آن بعمل آورده سه
کروه پیاده پا باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده از گرفتن فرمان
جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان رسانید و از
سرور فضل و عنایات پادشاهی درجامه نگنجید و برای سپردن قلعجات
بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جملهٔ سي و پنج
قلعه که درتصرف خود داشت کلید بیست وسه قلعهٔ مفتوح گشتهٔ
سابق و حال بجمع محصول ده لک هون که چهل لک روپیه باشد
به بنده های پادشاهی بسپارد و دوازده قلعهٔ خورد کم حاصل در
تصرف مردم او باشد و سنبها پسر هشت سالهٔ او که بنام آن منصب
پنج هزاری از حضور به تجویز راجه عطا شده بود بافواج شایسته تا
روانه شدن حضور همراه راجه خدمت نماید وخود با عیال خویش
دران جبال بآبادی ملک پامال گشتهٔ خود پردازد و هرگاه برای
کار پادشاهی بطلبند حاضرگردد و وقت رخصت باز خلعت و اسپ
و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر اورا
تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - درینولا ملا احمد نواتیه از
مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت
برای عفو تقصیر تاخیر باقی پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات
از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد ارادهٔ بندگی درگاه آسمان
جاه داشت - مع ملا یحیی که بحضور رفته بمنصب سرافرازی یافته

تعینات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه دو اسپ با ساز طلا و فیل و دو تقوز پارچه تواضع نمود بعده که خبر آمدن سیوا نزد راجه و مفتوح گردیدن قلعجات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردید و حکم بلند آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافهٔ دوهزار سوار دو اسپه وسه اسپه وعطای خلعت وشمشیر با ساز مینا ویک زنجیر فیل مفتخر ساختند پسر راجه کنور رام سنگهه که در حضور بود مورد عنایات گردید وبدلیرخان وهمه همراهان او اضافهای نمایان عطا فرمودند - بعد از استیصال خان جهان لودی که افاغنه را مغضوب گردانده احدی را بپایهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید. بنام راجه جی سنگهه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعلقهٔ عادل شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته تا پای قلعهٔ بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه جی سنگه و واقعهٔ دکن بعرض رسید که ملا احمد نواتیه که اصل از شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نوآتیه گویند و بیشتر شافعی مذهب و فاضل می باشند خصوص موسی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادل شاه آمده و ارادهٔ بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه براجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک ولي نعمت قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده ودیعت حیات نمود *

چون مرزبان تبت که ولایت علحده متصل بسرحد کشمیر واقع شده در زمرهٔ سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه‌دار کشمیر رجوع نمي آورد و سکه و خطبهٔ بادشاه اسلام جاری نمي‌ساخت بنام سیف خان صوبه‌دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکي از معتمد فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت ازراه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه وسکه و بنای مسجد اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار عنایات پادشاهي سازد و الا برو مهم فرموده ملک اورا پامال سم موکب افواج قاهره سازد و بدین مضمون فرمان وعدهٔ و عید آمیز بنام آن زمیدار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان محمد شفیع نام بندهٔ پادشاهي را همراه فرمان روانهٔ تبت ساخت مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکر های فاسد افتاده آخر بهبود مآل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعهٔ اول سکنهٔ شهر را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامي پادشاه حق پرست محي الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن خلعت فاخره برآوج برین رساند ومسجد بنا کرده نقشهٔ آنرا با دو هزار اشرفي و نه هزار روپیهٔ تازه سکهٔ اسم عالم گیر وتحف دیگر

آن ولایت روانهٔ حضور ساخت و عرضه داشت مع نذر درجواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حوالهٔ محمد شفیع نمود و خدمتگاری محمد شفیع و همراهان بائین شایسته بجا آورد *

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبهٔ بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضي جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دوماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبهٔ دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنهٔ میر حاصل کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبهٔ دیگر نیست و هیچ مکان لاینفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبهٔ آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردیده اسد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن بحضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهار لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

درهمین اوان معروض گردید که تغیر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانتقال روضهٔ جاودانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

رسیده بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو سیر ازین زندان سرای
بی اعتبار فانی بدار القرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود
نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و الم
دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک
سال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال معزول و مجبور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزهٔ زرین است * گه آب درو تلخ کهی شیرین است
بیهوده مناز اجل زیر زمین است * تو غره مشو که عمر من چندین است

(شاه جهان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند *

شمهٔ از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری
خاصه در آبادی ملک و نیکنامی دوجهان کوشیدن از جملهٔ سوانح
آخر سال سلطنت در مقدمهٔ متصدی معزول بندر سورت بگذارش
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران و توران
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آبادکاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبرآباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
برقبر پدر بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهر یار گشته فاتحهٔ
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف برده همه

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - ونقل نمایند که درحالت نزاع اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات بادشاه التماس نمود و دو دفعه ادعاي بیگم صاحبه بدرجهٔ اجابت نیامد کرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنت عرض نمودند طوعا و کرها قبول فرمودند چند گاه در اکبرآباد توقف نموده حکم بداروغهٔ تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضي خدمهٔ محل همراه گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت بیارد *

دیگر ازسوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعهاي طرف رخنگ تعلقهٔ بنگاله است که مرزبان سنگرام‌نگر و چاتگام سرازاطاعت پادشاهان گذشته پیچیده بصوبه داران آن‌ولایت رجوع نمي آورد و در تاخت و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعي تعین کردهاي بزرگ امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد نواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد که بعد محاربهٔ چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمیداران آنجا با سیصد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هردو طرف کشته و شهید گشتند و یک صدو سی و دوکشتي و هزار وبیست توپخورد وکلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چاتگام را باسلام آباد ساختند و سر زمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نتافته بود از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه با سر مقتولان و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید۔

امد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت - یک مد و بیست فیل فرستادهٔ امیرالامرا مع تحف دیگر از نذر گذشت و پسند افتاد •

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد وشش هجری و رسیدن سیوا بحضور

درشروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و ده هزار اشرفي که درانوقت هفده روپیه اشرفي بود نقد مرحمت فرمودند واضافهٔ دو هزار سوار مع دولک روپیهٔ نقد بپادشاه زادهٔ محمد معظم وبهمین دستور بدیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت نمودند - چون راجه جی سنگهه بعد تاخت ومحاربات بیجاپور که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آرد باتفاق سیوا تردداث نمایان بظهور آورد سیوای ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات بادشاهي ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشي و جرم پوشي ازطرف پادشاه گشته روانهٔ بارگاهٔ آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن وحشی‌خصال بد سگال‌را بحضورآورده ملازمت بفرمایند - چون سابق بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعهٔ مستقر الخلافت بقلعهٔ دار الخلافت طلبیده بودند دریفولا بازهمراه نامدار خان بقلعهٔ اکبرآباد طلبداشتند - و در همین روز ها هزار و چهار صد ارابهٔ هشت گاوی

پراز اشرفي و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم
آن کافر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعهٔ
اکبرآباد گردید - و هیجدهم ذی قعده سنه مذکور که جشن وزن
قمری سال پنجاه از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال
۷ نگوهیده سگال باسنبها پسر خورد سال که نهسال عمر داشت بحضور
رسیده باخجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار
و پانصد اشرفي و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیهٔ آن
زمان باشد نذر و نثار گذرانده باشارهٔ عالی در جرگهٔ پنجهزاریها
استاده نمودند ازانکه پسر هشت سالهٔ اورا غائبانه پنجهزاری نموده
بودند و نتهوجی خویش اوکه در ذکر تردد راجه جي سنگه در خرابي
ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب سر افرازی
یافته بود ادعاي آن خیره سرتهی مغز غدار کمتر از پایهٔ هفت
هزاري نبود و مهربانیهای که راجه بآن وعده اورا خوشدل و امیدوار
ساخته بود ازراه بغضی که نظر بر افعال وکردار آن نابکار در دل پادشاه
دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده ننمود و برای استقبال
نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل ازانکه عطاي خلعت
و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت
و خجالت آمیز بر چهرهٔ حالش ظاهر گردید و لمحهٔ بلجهٔ فکر فرو
رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشهٔ رفته خود را
چون صید تیر خوردهٔ تازه بدام آمدهٔ بر زمین انداخته بعد ساعتی
باظهار ساختگی و پخته کاري بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب
بکلمه و کلام شکوه و قصد ضائع نمودن خود ساخت و هرچند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسیدن از روی کم توجهی بی آنکه عنایات بادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانهٔ که برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرده بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته مجملی از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه شدن سیوا بحضور و بعد ازان روداد می نگارد چون راجه جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمی و راه نمائی ملا یحیی بیجاپوری و پردل خان و سیوا و نتهوجی که از خویشان و جز ولاینفک و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل اختصار رویداد آنکه بعده که راجه دلیر خان را هراول نموده چند منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سپاه را گرفت از جملهٔ سی و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود درین ضمن ابو المحمد نام نبیرهٔ بهلول خان که از شجاعان عمدهٔ بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کاربل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال
سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی
سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
گشا سر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص
سیوا و نتهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار
کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه‌چهار هفته سه قلعه منگل
پهره و غیره از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
قلعه را مامون ساخته سوای غلهٔ ذخیره و مصالح وتوپخانه و اسلحه
بآنها وا گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین ویسار زیاده از
شمار نمودار گردیدند وهر روز جنگ گوله وبان بهم نبردی قراولان
بمیدان‌می آمدآخر غلبهٔ دکهنیان بجائی رسیدکه اکثر شبها دلیرخان
باتمام‌سپاه بر پشت فیلان و اسپان بروز می آوردند و جمع‌کثیر ازهردو
طرف کشته و زخمی می‌گردیدند و شب و روز خورد و خواب و آرام
طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاد ازحد نموده
کهی اصلا‌نمی‌گذاشتند‌که به‌لشکر برسد هشت نه‌منزل‌که بدین‌دستور
طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از سرداران
نامی و ده دوازده هزار سوار و پیادهٔ کرناتکی بیشمارکه در شبهای
تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج‌سابق
بیجاپور پیوست و اطراف فوج هراول فرو گرفتند و جلو ریز مانند

سیلاب کوارها خود را بر فوج پادشاهي زدند ودلیر خان شیر نبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هردو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهاي دکني چهار فوج شده باستظهار سرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هردو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و مادیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم بر چنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو راي نامی دکنی باهمراهان بانام ونشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل بیره (5) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

(5) ن - پهره - هیره - در عالمگیر نامه بیده نوشته ٭

بیجاپور قریب بیست هزار سواریکه تاز تادروازهٔ قلعه رسیده ازدم گولهٔ توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قائم نموده اند هر روز فوج دیگر بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد رفت - سرافراز خان بمدد آن قلعه‌دار تعین شد بعد رسیدن کومک آن قلعه‌دار نیز از قلعه بر آمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها بر داشته جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعه برداشتند همچنان بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان به پنج کروهی بیجاپور رسیدند و دویم رجب سنهٔ مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک پادشاهی شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلهٔ فوج راجه و زدن کهي مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالي نمودند و در چاهها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پر نمودند و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالي متصل قلعه را بریدند و مسمار نمودند و بمرتبهٔ باغات و عمارات را خراب از هر طرف ساختند که دران سال باز نام آبادي بران شهر گذاشته نشد و عادل‌شاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی بذکر خواهد در آمد مزهٔ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان خواجه سرا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ صاحب اختیار حیدر آباد گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثهٔ بخشیدن یکي از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی نشاء شراب بخانهٔ او فرستاده بود و او برای خلاصي جان خود از غضب شاه ایران که اگر خود را خصي نمي ساخت جانبر نمي

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ ظن
بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چارپای که برای کهي میرفت کمتر بلا آفت
بر میگردید و هرطرف که بر فوج پادشاهي غلبهٔ دکنیان ظاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه سرهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهاي صفدران که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر بانام و نشان
هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ و تفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجي و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته ازانجا برخاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند ونتهوجي راسرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبیدآخر بتردد و منصوبه
بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجي با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور ماند بعد روانه شدن میوا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهي گشته بود دو ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتلهٔ قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهي در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گولهٔ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي وسنگهاي فیل ربا که ازبالای قلعه متصل تا سه روز وشب می آمد برکارزار چنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت سرخاریدن و چشم وانمودن نمی دادند و هرطرف که حمله مي آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر اوابوالمحمد خان بلشکر پادشاهي پیوسته دلاوریها بکار مي برد هردو بهادر شیر نبرد را علي رغم همچشمي مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکی مي خواست حق نمك قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و موسی خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند وهیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

(6) ن - ابو علي *

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز درمیان گرفته را کومک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را بحملهٔ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار و پیادهٔ بیشمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیرخان گشت وشکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چهتری و علم زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد وتا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهورآن دیار بودندکه هر کدام مبلغ دادهٔ خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد وسی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ و پیاده از تردد نیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان کاه و علف نمانده بود واز نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبهٔ دهارور که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن دم شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بعجز و امان کشادند و ازانکه فی‌الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و راوتان صاحب لاف و کذاف سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره ومزاحمت حال عادل‌شاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد •

الحال عنان‌کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کار زار صعوف پای قلعهٔ بیجاپور بتحریرسوانح حضور معطوف می‌سازدکه بعده‌که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده سراسیمهٔ کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پرتذویر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطهٔ التیام را استحکام‌داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و هرزه بي تابي زیاده
نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار منجر گشتن بمرض دق وسل
بمدارا و علاج اطباي هند مي کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و
نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته
پر از اقسام شیریني نموده بخانهای امرا و خانقاه فقرا مي فرستاد
تا آنکه دو سه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکي از همراهان
جان نثار که پارهٔ بشکل و شمائل او مي ماند و از مدت در عالم
عاقبت بیني برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود مي پوشید
دار پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچهٔ باریک
برسر خود کشیده کرهٔ دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
مترددین اندرون و بیرون خودرا بخواب وا نماید و خود با پسر در
دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیریني برای برهمنان و فقیران متهرا
آخر روز اواخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده
خود را باسپان رساند و ازانجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده درانجا
ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روي خود و پسر مالیده مع قدری
جواهر و اشرفي که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار
نمود و باتفاق هرکارهاي تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و
صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار
طی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر
بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود
بر داشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که
بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه
سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که
حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او
نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای
کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده وکرهٔ دست اواز زیر پارچهٔ
یکلائی باریک پیدا است کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره
التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی ننموده
باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار
نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده
بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بوپن جرأت اقدام نموده
اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز
برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه داران
و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید
ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام ازمهم
بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت
که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ماخذه روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوي آن مرغ از قفص جسته بردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بدکن تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه موجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضاي هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر باو نمی توانست رسید اما چون منبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن باپدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون باو داده سفارش نمود که تاخط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد ٭

درینولا چون خبر هاى ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخفت و ناخوشي و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضاى مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانهٔ او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغی شاه و خفت خود گردیده محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانهٔ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایهٔ فساد افتاد عجالة پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار وپیادهٔ بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوای انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتهیهٔ سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای صوبجات د

تیاري کارخانجات فرموده جابجا گرز بردار تعین نمودند *

دربن اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از نضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنج هزاري رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستي و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و فیض رساني اهل زبان نزد پادشاه آشنانمي ساخت و دیگر از سختي سلوک مطعون عالمي بود و درهمان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوري و شجاعت و سر کلمه زدن باميران نامي آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و در بزم و عیاشي صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهاي نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امراي ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او مي نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغي با رود و سرود مبلغها صرف مي آورد هرگاه‌ها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهر ساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیري چنان اوقات بسر مي برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گري و پیشهٔ دزدي زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوري و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان برو گمان جاسوس شاه ایران برده بکوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهي سخن بسعی بسیار او را دستگیر ساخته طوق درگردن و زنجیر درپا انداخته هردو دست او را در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز دیوان استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت و نفس الامر ازو استفسار نماید اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبیده گفت اگر جان خویش را عزیز میداري براستی حقیقت بمعرض اظهار بیار او درجواب گفت فقیر سیاح گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که بهیچ وجه رهائی نیست و راستي مقرون بقبول نمي افتد التماس نمود که اگر جان بخشي نمایند در گوش نواب حقیقت واقعي ظاهر مي سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که لب گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون ساخت سوزني که زیر پاي اعتماد خان ته کرده بطول و عرض نیم درعه یکسر مي انداختند و بالای آن نیمچهٔ شمشیري گذاشته بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هیچ عضو او بسوای انگشتان پنجه قادر برحرکت نبود وقت خم شدن و خود را نزدیک گوش او رساندن بجلدي و چابکي تمام بسر انگشتان شمشیر از بالاي مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر بسر او رسانید که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

در روایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر بر آمدن بود که از واقعهٔ ملتان و قندهارها خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصرهٔ مالک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهای مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج وبارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد از عبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیدار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با رندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و قادرداد خان و زبردست خان وآتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاده هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیدار مذکور کمربند منت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات براي پادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس در فرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیهٔ مقرري در سرکار عائد مي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیر خان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهرپناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیدار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت وجیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیدار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حمس نموده متوجه تادیب زمیدار دیوگده که بسرحد چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته و نه لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قادرداد خان را گذاشته روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جی سنگه بحضور رسید حکم شد که باحتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزارسوار که بر آوردی پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت *

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میر خان صوبه دار کابل و کامل خان فوجدار اٹک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمك صوبه دار نکشیده با جمعیت خود براي تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن نمي پردازد بکار برده کار زار هاي صعب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ پادشاهی بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغانان که مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میر خان که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسید و از و نیز برفاقت کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زنی ومفسدی ومردم آزاري زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمهٔ بخشیگري

حضور نیز داشت وسط ذی‌قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دار کابل نموده برای تنبیه آن گروه شقاوت‌پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده‌هزاری هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بي منصب ساخته بپاي اعتراض آورده بودند بعطاي خلعت ماتمي پدر و بحالي منصب چهار هزاري چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیواني خاصه از تغیر راي لعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقي خان بخشي دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدي بندر سورت بود بخدمت بخشیگري دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خاني سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیدار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والي کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزي ملازمت بکمال بی سرو سامانی بآن حدود رسیده و معدودي چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز مینا

و طلا و ماده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ نقد بر خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر گردید - بعده که نزدیک دارالخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروري موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده روانهٔ بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتگاري و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود لغایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد *

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال پادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار
بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازروی
اطناب رنامربوطي کلام گردد و بعضي سوانح خلاف نسخهٔ دیگر
مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئي آن چشم پوشي نموده
معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه
بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضاي ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن
بادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضي مستعدان خصوص
مستعد خان بطریق خفیه برخي از احوال مهم دکن را مجملا بلا
تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده
و بندرابن احوال چند سال عشر ثاني و ثالث را مجمل نوشته
تاریخي که احوال چهل سال باقي مجمل و مفصل دران درج باشد
دیده ویافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک
جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم راني عشر ثاني
حضرت خلد مکاني تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد
اما بعده که بسعي و تفحص تمام هر انچه توانست مقدمات عمدهٔ
لائق تحریر از روي دفتر وقائع و زباني راویان ثقه و بعضي محرمان و -
مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی
بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سي
چهل سال برائ العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید
قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهم رسانیدن آن تاریخ نهایت تفحص بکار برد - بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف جمع ساخته درین اوراق باحاطهٔ بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معاني التماس دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحي قصور بنظر آید یا بر اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روي تاریخ و راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی عیب پوشي معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجرای امور شرعي و پاس اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام برای منع اخذ راه داري و پاندوي و غیره که لکها حاصل آن هرسال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هرسال در روز و تاریخ معین در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هرقوم فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغ کلي محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند - و کلانوتان و قوالان بانام ونشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوال بازدحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازهٔ با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکهٔ درسن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاونتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنیاید *

درزمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درسن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه وگاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بردریای جمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند هر از جهرکه بر می آوردند سوای امرای هجرائی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکهٔ درسن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نا مشروع دانسته درپای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند *

درآغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهان پور بعرض رسیده که در ایام عاشورا جمعی از مردم محلهٔ احدی پوره و کهڑکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند ومردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهڑکی پوره بلکه اکثر

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچي بسیار همراه تابوت وقت گشت بر مي آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهڑکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهڑکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پوره از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهڑکي پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهڑکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهڑکي پوره بر در و بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانهٔ هیچ احدي از دکان‌دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدي پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شده های احدي پوره بتاراج رفت - بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن درهمه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص درعهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر مي بود و منجمین را جزو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بنده هاي پادشاهي روشناس نوکر مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهای شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را مرقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار
ساخت ازروي تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند
اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسي که محرران
از روي تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب
طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روي *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * لل کط وکط لل شهور کوته است
سر رشته ماههاي شمسي نگاه دارند اگرچه ازان سال محرران دفاتر ازروي
لا ولا جنتري نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب
تحویل آفتاب راست آید و در غرهٔ شمسي تفاوت راه نیابد محالست
چرا که موافق قاعدهٔ منجمان اگر لمحهٔ قبل از وقت زوال تحویل شود
آن روز را غره حساب مي نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشیر ساعت
زماني از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند
و این باریکي حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت
مي گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهاي این عهد
نیز میگذرد لهذا آنچه محرر اوراق ازروي دفاتر دیواني صوبهٔ دکن
و دار الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف
تفاوت دو سه روز تا نه و ده روز از روي استخراج منجمان بنظر آمد
که بمرور ایام تفاوت راه یافته اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه
شمسي و قمري اطلاع دارند آن تفاوت را از روي غور حساب نمایند
براي ارباب طلب منصبداران که بعد سرگرداني سالها تنخواه مي
یابند مبلغ کلي علاوهٔ نقصان ایام گذشته مي شود - و قضات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمدهٔ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه امراي با نام و نشان از و ملاحظهٔ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمده بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدهٔ زیاده از مرضي پادشاه بمیان آورده بود دربن ضمن خبر باو رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضي همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد بر آمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي دربن باب سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیاورد - روزي از نوشتهٔ اخبار نویسان دکن شوخي و فساد زیاد سیوای مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه را بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست اعلام دغمی نفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن کافر محیل از متهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه منبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکار ها و دیگر وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هنود ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدري از اشرفي و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدري زیر کفشهای کهنه دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگي و گسائین و اداسي[1] شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند و یک دانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته در رخت پوشش هرکار ها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار سیوا و تعین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همهٔ آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده إقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لك روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده ارسال داري و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سر من و الا دست از ما سر گشتگان وادي ضلالت بردار. علي قلي سودای نقد را بر امید نسیه مجرا که آخر چه نقش بر روي کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته مبهم آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافرین برداشت و سیوا خلاصي خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغي که بقفص آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیماي سمت بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روي در پیاده رفتن گرو از شاطران مي برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پاي او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پروهت موروثي جد و آبای او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته مي شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم ورسم بهر مکاني که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینمایند نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفي حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهي و قسمي که بنویسم خود را بمن خواهي رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما باختیار وخواهش پسر ونوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

سمائي و برهمن معتمد قديمي خود را كه بسبب او كبكلس را بهمرسانده بود باخرچ چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختيار نمود قضارا روزي كه داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و لوزمي كه هنود بجامي آرند دوگهري شب مانده بكنار دريا رفت هنوز از ريش تراشي و شست و شوي بدن فارغ نشده بود و اثر تاريكي بود كه شور و غوغاي خبر گريختن سيوا از حضور و رسيدن گرز برداران و صداي گرفت وگير بلند گرديد •

در ايامي كه محرر سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار طبيب پيشه نقل مي نمود كه چون در قوم ما ضابطه است كه براي تحصيل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بي سز و مايه از دور و نزديك ببنارس رفته يكي از برهمنان آنجا را استاد خود قرار ميدهند و نزد او درس ميخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود كنار آب گنگ رفته موافق دابي كه مقرر است مردمي را كه براي غسل مي آيند بدستور و آئين مقرري خدمت مي نمايند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خيانت نزد استاد خود مي برند و خرچ خوراكي و پوشاك شاگردان بر ذمهٔ استاد است كه بقدر كفاف ضرور خبر مي گيرند من به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت يكي از برهمنان مي نمودم و هرچه كنار دريا بدستور ديگران بهم ميرساندم در خدمت استاد ميبردم و او بسيار به تنگي و سختي خبر قوت من ميگرفت تا آنكه روزي كه هنوز اثر تاريكي بود كنار آب بدستور هر روز رفتم شخصي دست مرا گرفته مشتي پر از جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از
خوشوقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر
و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم
هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت وگیر و ریلی
گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت
او می نمودم در طرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم
که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس
جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم
که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بلده
سورت رساندم حویلی ملکی که دارم از همان زر است *

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر از تراکم
اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوپاری قولی
و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که میرسید خود را و
همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد
عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای
مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته
حرفهای او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدی قطب شاهیه بتصرف
عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت
با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه
من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوری
رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما که
همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعهای شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منصوبان عالمگیر پادشاه رفته هرچه بمدد و کومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در اداي حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقي عمر خود را از جملهٔ بند هلي دستگرفته و غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بيني و افعال آن عيار پيشهٔ بدسگال ننموده جمعيت شايسته با مصالح قلعه گيري و چند نفر قابل قلعه‌داري را سر فوج قرار داده سفارش اطاعت و رفاقت سيوا نمود و سيوا آن فوج را همراه گرفته بپاي هر قلعه که ميرسيد بانواع حيل و تدبير که در فن قلعه‌گيري يد بيضا داشت در محاصرهٔ ايام معدود به تسخير و تصرف در مي آورد و منصوبان عبد الله شاه را که براي قلعه سپردن و قلعه‌دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني که في الحال شما بازوي مدد به ازين قلعهٔ ديگر بشماخواهم سپرد اميدوارساخته برعايت نقد و جنس که ازان قلاع بدست مي آمد فريفته بر سرقلعهٔ ديگر مي برد تا آنکه ستاره و پرناله و غيره ده دوازده قلعهٔ نامي مشهور بيجاپوري را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خود آورد و به تسخير قلعهٔ راجگده و غيره که از سعي راجه جيسنگه و دلير خان و ديگر بند هاي پادشاهي که خود کليد هاي آنها را سپرده بود بر همه دست يافته يک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روايت زباني مردم حيدر آباد در سنه اول يا دوم فرمان روائي ابو الحسن سيوا بحيدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله فريبي باخت - القصه بعد فراغ قلعه گيري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردیده و از سرنو علم طغیان بر افراخته درایامی که هنوز حصار شهر پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک وقماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوی بانام و نشان و مسلمین آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعهٔ شهرپناه اطراف بندر سورت بسازند ودلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کار طلب مبارز پیشهٔ دیگر تعین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهی و عربی فراهم آورده بود که هرجا فوج تعین می نمود بیشتر سواران بارگیری خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهای جنگی ساخته درپای قلعها نگاهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجای قدیم او بود جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تر از راجگده برای ماندن خود بهم رساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت بآسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر قلهٔ آن که تیغهٔ آن بناف چرخ زمردی فام رسیده بود سه کروه ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه می شمردند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکی واقع شده و راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سربفلک کشیده دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل باران دران سر زمین میبارد وتعلق بکوکن نظام‌الملکي دارد اختیارنموده بتعمیر و عمارت آن قلعه پرداخت و دروازه و برج و باره درکمال قلبي قرارداده ترک ماندن راجگذه نموده قلعهٔ راهیری را ملجا وجاي ماندن خودمقرر ساخت از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه‌گرده اطراف‌که همان‌یک راه قلب‌گذاشت روزي مجمعي ساخته خریطهٔ زر و کڑه طلای‌صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادي نمایند که هرکه سوای راهي که مقرر نموده شدبراهي دیگر بالاي قلعه بلا مدد زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکڑهٔ طلا بخشیده شود یکي از قوم ڈهیڑ آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالاي کوه مع نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ڈهیڑ بانشان بالاي قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا و ثنا بجا آرد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کڑهٔ طلا باو بدهند و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهي که آن ڈهیر بالا رفته بود آنرا بند سازند چون راهیري ابتداء اطراف آن تعلق‌بکوکن نظام‌الملکي داشت بعده‌که ملک او را و بعضي تعلقهٔ بیجاپوري را صاحب قران ثاني متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان‌شدند عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعهٔ ڈنڈا راجپوري که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکي است حاکم نشین او بود و باز قلعهٔ جزیره که برڈا پوي جزیرهٔ اندرون دریاي

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده
بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا
مي برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوري بیست کروه
مسافت داشت حاکم نشین و جاي ماندن خود مقرر نمودهٔ
هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت
بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح
خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله
باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا
بقصد تسخیر جزیره نیزعرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین
فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان
بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و
سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که بازهمراه
هرکدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کردهٔ آنها بودند و
اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها
بود هرسه غلام حبشي برغلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي‌خواهد
قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند
که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان
چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و
سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در
سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر دریا
انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت
خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار براي سیدي سنبل و سه صدی صد سوار براي سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگي دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبي تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگي که مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد ازانجمله صد نفر که از قوم مرهتّه و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب باستحکام قلعهٔ قلابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحداث آن مردود برروی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ واقع مي شد و اکثر حبشیها غالب مي آمدند تا آنکه سیدی سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن سیدي یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را براي اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروري و آباد کاري و منصوبه بازي
میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهاي
پر از مصالح جنگي و تعمیر برج و بارهٔ قلعه و تردد دریا نوردي
پرداخته شب و روز مصلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجاي
ضرور و مقاربت با نسا کمر وا نمي نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
بر روي دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت مي نمود واضافهاي نمایان پیهم
براي او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
بود که قلعهٔ دندا راجپوري را از تصرف آن ملعون بر آورد و
توپهای هوائي بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف
دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع
تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیرهٔ مي کوشید و بسرداران همراه که در فن
قلعه کشائي ممتاز بودند یك من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
مي نمود تا آنکه در ایام هولي که سیوا در مکاني که بفاصلهٔ سه کروه
از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست
یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
دندا راجپوری هولی بازي نموده و مست و لایعقل گشته بودند
سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و آینه
و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نمود
و خود با سي و چهل کشتي پر از مصالح یورش از طرف دریا
خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرري که سیدي یاقوت و سیدي
خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

بادا ناب یافتند همین که ابتداء سیدي خیریت از طرف خشکي
صدای یورش بلند ساخت وکفار خبر یافته بهیئت مجموعي
بدفع آن طرف پرداختند سیدي یاقوت با جمعي از جانبازان تهور
پیشه و پردلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهاي آسمان رفعت
که از کشتیها بپاي حصار رسانده بودند بجلدي و چابکي تمام
که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
وبعضي از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
رسانده صداي بگیر وبکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفري
که با سردار برای وا نمودن کوتهه باروت خانه و بر آوردن باروت و
تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
و جمعي که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
خانه پریدند وده دوازده نفرهمراه سیدي یاقوت در جرگهٔ جانبازان
داخل شهیدان گردیده و سیدي یاقوت که لفظ خسو خسوتکیهٔ کلام او
بود از مشاهدهٔ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو
برکشتن و بستن کفار بقیة النار کشادند درین حالت سیدی
خیریت نیزبا بسیاري از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
رسانده قلعه را مفتوح ساختند ـ محرر سوانح که مدت دران ضلع
بود مکرر از زبان مردم آنجا و زباني یاقوت خان شنیده که وقتي که
سقف باروت خانه باعمله و فعلهٔ آن پرید سیوا باوجود مسافت
بعید کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعهٔ

دندا راجپوري آفت رسید و جاسوسها و هرکارهاي تیز رو براي آوردن خبر تعین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگي آن جهنمی براي تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش‌هفت قلعهٔ نظام الملکي که چهار پنج کروهي دندا راجپوري واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدي یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زدگردیده بود قلعه‌داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند وقلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسیده از زدن توپهاي هوائي و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیر و بدهیئت را آزاد نمود وباقي مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگرراه یافت‌که نگاهداشتن قلعهٔ راهیري را غنیمت دانسته بفکرقلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زادهٔ محمد معظم صوبه دار دکن وخان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت وخطاب خاني برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردیده - باقي ذکر ترددداتي که از حبشیها بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد •

الحال كلمهٔ چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله‌آباد نزدکبکلس زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضي امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستي شود بمنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمي که براي میت مي باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس کم جهان پاك) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها باکبکلس از آله آباد رسید و صداي شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمین خاطر نمي ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقي آن کافر جهنمي و تردد حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور مي پردازد حکم معافي محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلا بعلت محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال تجارت خود برای معافی محصول بدفعات آورده میفروشند و مال هنود را بنام خود می نویسانند وزکوة که حق کافهٔ انام موافق شریعت ست تلف می‌شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق شریعت غرا فی‌صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجروپیه از هنود می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئی سمت کابل در عمل صوبه داري سید میر خان چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید وآغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان میر جمله بي حصول رضاي او بپاي اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طلبي او مورد عنایات ساخته بطریق کومکي تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند و آغر خان بعد رسیدن به پیشاور آنقدر شمشیر زد و افغان کشي نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع و افغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند• بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغر خان ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبهٔ فساد سیواي بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض می رسید مهابت خان را مع آغر خان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکي سردار مستقل ساخته روانه فرمودند واز مهابت خان کافر کشي زیاد در دکن برعرصهٔ ظهور رسید خصوص

آغرخان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ پهول پتّنه جلادت وتهوري بکار برده و ترددي که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز در قراولي و هراولي دلیر خان شیر دل نموده اگر مفصل برنگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ ترددات بگزارش مي آید که دریکي از محاربات که دلیر خان را بافوج مرهتّه اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهتّه است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعده طرف جنگل و آب کنهاي دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغرخان هراول باوجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادر شیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهتّه فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغرخان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازد هر طرف که رو مي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را شست و شو میداد و حملهاي رستمانه مي آورد بعده که عرصه بر مرهتّه تنگ گردید و دوسه سردار نامي مرهتّه که از راوتهاي مشهور بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغرخان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - دریں ضمن دلیر خان که از بسیاري غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یك ازایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند درجحیم
چنان کشته شد از عدو بیحساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز زجنگ * براه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بکرد آفرین بر جهان پهلوان

في الجمله دو نشان و چهتري بسیار بدست آمد و تا پونه که مکان و ملجاي اصل سیواي بد اصل است تاخته تعاقب نموده غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند چنانچه تا حال نشانهای مرهته که آغر خان از سرداران سیوا گرفته آغر خان ثاني خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان پدر با خود نگاه میدارد *

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمدهٔ محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهي بکار آمدند و بسیار افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد وکار بجائي رسید که تمام بهیر وخزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت و قبائل وناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند د

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه بر آمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از علم والدهٔ محمد امین خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن زراه غیرت وخجالت نزد شوهرآمدن قبول نه نموده همانجا لباس مله وکرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبرفساد ایمل خان بد نهاد بمرتبهٔ انتشاریافت که آن مردود ددنژاد سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال رباد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود درسنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغرخان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمودند *

دریں ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت ارثی او راه یافت و فساد و نزاع وتعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بی شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عنایات

---

(7) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ در آغرآباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خانی یافت *

ساخته پنجهزاری چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کومکی همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که دران سال با بهلول خان بیجاپوری محاربه و کار زار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند ◆

درین سال (8) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متاخرین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزی هندوانهٔ کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعده که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نموده قدری خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفرخان گفت آری درشیرینی و شادابی و سگندگی وبیجرمی و کلانی به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی ازو وقت خوردن می‌آید ازانکه در کوکن فالیزی که می کارندگرد آن ریزهٔ ماهی که در خاک آغشته کرده گندیده می‌نمایند میدهند و بقوت همان ماهي فالیزبمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند ◆

قاضی ابو الفتح نام قاضی دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

(8) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته ◆

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان
ارمصور ارزاق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق
افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت
تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی
تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین
خوب می بافند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه
بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور
جامه‌وارمفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور
بهمرسانده باو مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطرجمع
نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه
طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را در دست گرفته روبرو
رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت
مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائی آن برداشته قماش
آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر
می‌آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری
گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندني دانسته جرأت نموده
آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که
همانوقت چاندني قطع نمایند *

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور
وزارت خود وا میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله
قطب شاه وقائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک
با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل داشتند پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالي منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد رفیع برادرزادهٔ وزیرخان را بخشي سرکار پادشاه زاده نمودند - و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهراولی دلیرخان و رفاقت اسلام‌خان آن‌طرف آب بهمبره نزدیک سوادقصبهٔ ملکهیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول بیجاپوري مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی تردد نمایان می‌نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف افواج پادشاهی‌را پرگار وار فرو گرفته بودندهنگام‌قسمت نمودن بارت نزدیک‌فیل سواري‌اسلام خان آتش در باروت افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور برد اطراف‌فیل او فروگرفته از فیل فرودآورده بقتل رساندند - و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی از فوج دلیرخان و خان جهان بهادربکار آمدند وبمرتبهٔ آتش پیکار شعله‌ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلاوران گردیده بود *

فگنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سرجنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان‌وگوی

آخرالامر کاربرفوج پادشاهي بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود کمال غلبهٔ دکنیان خیره هر در استقامت سرداران‌خلل راه نیافت

اما راهي که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - في الجمله بعده که ازروي وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن اسلام خان بعرض رسید چون خلد مکان درهمان ایام متوجه تادیب افغانان گشته اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بر وقت دیگر موقوف داشتند - آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بندهٔ کارزار دیدهٔ دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده ونوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاورشیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوارمعرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود ومغلان جلادت

پیشه بهرکه میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می
نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلي آنها
رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و
هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر
نمودند و مال و مواشي بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به
پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران
رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند یها را بردند - خبر این فتح که
بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که
بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد -
فدائی‌خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پیشاور نیز مامور فرمودند
که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند
و هرطرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان
پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری وغیره
فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان
آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند وجنگ
عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردیده
استقامت فوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف
کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد
اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن
حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در افواج افغانان
افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی
جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و حلقهٔ منتوان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برسفها دست ا
آنها امده پیش اسپ انداخته میدوانند و بشمار هزارها افغانان
اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان گشته بقیة السیف
رو بکوه و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آغر نامه درج
است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نداورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آغر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسارای بسیار
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافه و مومیائی و تعوید بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زروی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آغر خان و دیگر بندهای بادشاهی
بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مور و
ملخ نواهم می آمدند و درهای، قلب را ملجا و پناه خود ساخته
سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد
و نفاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی
خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آغر خان بموجب حکم

هراول فدائي خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ
کنان و سر افگنان صوبه دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازان
فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری
که از سلاطین زادهای کهکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه
و افاغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالي نژاد شیر نبرد
تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل
رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالي نژاد در تنبیه افغانان
بدنهاد غلزئی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب
روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزنهار در آمدند
و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود
و در تهانهٔ گندمک رفته استقامت ورزید - و باز افاغنهٔ ددنژاد که
در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن صفدر ندیدند
سي چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع‌شده غافل بطریق شبخون
بر آغر خان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته
بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی
که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاده
از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید
افاغنهٔ بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سدراه گردیدند و محاربهٔ عظیم
رو داد ازانکه فدائي خان براه نمائي حاسدان و همچشمان آغر خان

که محتاج بکومک و همراهي مغلان نگرديده يکي از روس الوس حرب را که از تهور پيشگان مشهور گفته مي شد هراول ساخته بود و لو بعد ترود نمايان کشته گرديد وچنان هزيمت بر فوج هراول افتاد که تمام فيلان و توپخانه و بهير و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد و بعد از ترود تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سريع السير نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهباز وار باچند هزار سوار ايلغار نموده خود را رساند و بر سر کتل چلك که درهاي قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تير و گولهٔ بندوق و سنگهاي فيل ربا از بالاي کوه مي آمد که کار بر افواج پادشاهي تنگ گرديد

* بيت *

افاغنه زبالا و ايشان ز زير * زدندي بهم بندق و سنگ و تير
چو باران ز بالاي آن کوهسار * فرود آمدي سنگ و ناوک هزار

آخر از ترود رستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزيمت يافتند و فدائي خان بجلال آباد رسيد - و بموجب حکم درتهيهٔ نشاندن تهانجات واحداث قلعجات مابين راه گرديد - درين ضمن پادشاه عدو مال بعد انقضاي مه مال اواخر سنه هيجده يانوزده جلوس از حسن ابدال متوجه دار الخلافه گشته امير خان پسر خليل الله خان را از تغير فدائي خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امير خان در کابل توقف ورزيده بامداد و معاونت او کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکي بسرداري چند امير مبارز پيشهٔ ديگر همراه امير خان مقرر نمودند و امير خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعهٔ آغر آباد وغیره مشغول گشت و بگرد آوری مصالح و تیاری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای آن باتمام رساند * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغر آباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که در بنای فساد آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو بر انگیخت سر * همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اتک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تولشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقریب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی بکومک آغر خان روانه ساخت و آغر خان نیز خبر یافته بترتیب فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار دیدهٔ خود و جمعي از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری وردي خان برادر حقیقی خود را بابسیاري از مبارز پیشگان نبردازما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش بسرداری سلطان زادهاي کهکر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل خان بدنهاد باچندي از سرداران افغان و تومن داران بانام و نشان که با هریک پیادهٔ جنگي بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهي پرداخت و محاربهٔ صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صداي دار و گیر دران دشت و کوه پر وحشت بپیچید و هر طرف سرهاي سران چون گوي غلطان در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو بر افغانان پلنگ خو بهم آوازی صداي کوس و کرناي رزم حمله مي آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدسگال مي ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهي آورده عرصهٔ تردد بر مغلان تنگ مي آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که مي تاخت از کشته پشته مي ساخت و چندین سردار نامي آن تیره بختان را با دیگر افغانان بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که درین جنگ لمغان بنظر آمده چند بیت نوشته مي شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از زره جزو کل
همان اعظم خان شجاعت شعار * سراپا بگرد اسلحه استوار
بیاراسته شمشیر مثل هلال * به پهلوی خود خان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن نرو
چو کردند اسباب جولان درست * سواری نمودند چارک رجست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه * که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد * ز هر دو طرف فوج آماده شد
زهر جانبي صف بیاراستند * دلیران پي جنگ برخاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغرید طبل و فغان کرد نای * تو گوئي بجنبید کوها ز جای
صدای نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدي گزند
چنان سنج زرین فغانها بگرد * که برجان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب * بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان * زهم یکدگر مي ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف * تزلزل بیفگنده در کوه قاف
صدای تراقا تراق و تراق * ز لمغان رسیدي بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیري در آغوش جان
چنان گشته هریک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هر دو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ * که مي سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و فغان سر زد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
فغانها به پیچیده باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رسانده چاکش بداماں هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تگی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدل * که دریای لمغان بخون شد بدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشاده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف

گویند باردیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چندان رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانهٔ زین به زمین باقي فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیری که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد

نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان باظهار تهوری بجاي خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد افگنان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم زمان درآید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت جمعي از افغانان که یار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی خود را بکشتن دادند و بعضي اورا عنان کشان از رزمگاه بدر بردند۔ و از غارت و تاختي که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل برزبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر * به بردند غارت گرانش امیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زره
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ رو بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعي که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت پیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکندها مي سازند میرساندند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا ر
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *

القصه آغرخان بعد فتح نمایان یکهزار وهفتصد سرمقتولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت ومورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطاي نقاره بلند آوازه ساختند و بتنگری وردی خان برادر
و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازهٔ شمشیر و افغان کشی آغرخان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن وازگریه باز داشتن بنام آن و الاقزاد شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغرخان را و راجه جسونت را بکومکي امیرخان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رساند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - بادشاهزاده محمد سلطان را

صوبهٔ تهته مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - درهمین ایام پادشاهزاده باجل طبعی ودعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضهٔ جاودان انتقال نمود و از چهار پسر ماندند ازانجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیهٔ صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیرهٔ عاقبت‌بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وفی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگهٔ قضات کم بعرصهٔ روزگار آمده‌چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد درآمد ازجمله متروکهٔ پدرخود که دولک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصهٔ او رسید دام و درمی ازانجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هرچند که از قبول تعلقهٔ قضا ابا کرد خلدمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیرخان را از تغیر خان‌جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه‌دار سالیر که از قلعهای آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش کروهی قلعهٔ صلهیر بقلعداری مقرر نموده بودند ازاتفاقات ناموافقت ایام درسنهٔ هفده جلوس عمل صوبه داری خان‌جهان بهادرقبیله و وابستگان قلعه‌دار که از خدمت بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت غبار بر سر ناموس قلعه‌دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجهٔ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه‌دار را بافوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الافضیحت و بی ناموسی تمام برسر ناموس شما می آریم قلعه‌دار هرچند که سعی نمود و جهد بکار برد که بتند بیرو دادن مبلغ درخلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان گوشد فائده نداد آخر کار قلعه‌دار دید که درصورت بر آمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست میرود و بی ناموسی زیاد تمام برسر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد . چنان قلعهٔ سربآسمان کشیده مشهور صوبهٔ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان بتصرف مرهتهٔ نابکار رفت و فی الحقیقت از بندرصورت تاخجسته بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطهٔ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه دو سه قلعهٔ دیگر باسم ناهیه وغیره تعلقهٔ سرکار بکلانه به تسخیر کفاردرآمد بعد عرض قلعه‌دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضورنمودند درینولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را بپای قلعهٔ سالیر رسانده از تصرف غنیم لیئم بر آرد و دلیر خان مع توپخانهٔ سنگین و دیگر کومکیان کارزار دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدهٔ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضلع علاوهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت ٭

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکه برذمهٔ پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست برسر نگذارند و حکام نیز باطائفهٔ انام و مردم خاص و عام همین سلوک شرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنود را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمدهٔ تجار بندر مذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

ازانکه در ایام شورش حبس البول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مرادبخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود درینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالة و وکلة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علي خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چندین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستاند - محمد علي خان که مربي او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هردو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علي خان روایت

از روی فتاوای عالمگیري که در همان ایام بموجب حکم از
مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت
در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده
معمی بفتاوای عالمگیري ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده
بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکهٔ میت را یکی از وارثان
او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت برو واجب و لازم
است و نرد دیگر بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب المال و
ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفي منجملهٔ زر
مندرجهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجي
زاهد و پیرجي تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد
مطالعه و تامل قبل از انکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب
بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته
عرض نمودکه مطلب فدوی آن بود که حق بند ها موافق التماس
که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین
پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد
علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک
اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را
از بندر سورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علي
خان ازین فضولی محمد محسن که مي بایست بصلاح مربي نذر
نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه
از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد
پادشاه برکرسی نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصلحت

نپرسیدی که عوض آن برای تو کاری از معافي عشور و غیر ذلك میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوي حق خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاري حکام نیز بسبب عدم سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هنود بر طرف شدند و بجاي آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحي که دران سال روداد بغي ورزیدن و فساد فرقهٔ فقیران ستنامي است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران هنود مشهور بستنامي که مندبه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج هزار خانه دار اطراف پرگنهٔ نارنول و میوات میباشند و آن مندبها اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشهٔ آنها زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشگان کم مایه است و در طریقهٔ ملت خود مي خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سواي کسب حلال اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدي و ظلم بدعوی شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزي يکی از آنها را که نزدیک قصبهٔ نارنول زراعت مینمود با پیاده که نگاهبهاني خرمن می نماید گفت و گوی سخت میان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامي شکست جمعي ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعي از پیادها برای گرفتن و آوردن آنجماعه تعین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته و غالب آمده یراق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت و غلبهٔ آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نارنول خبر یافته سوار و پیادهٔ بسیار براي امداد شقدار و تنبیه و گرفتن آنها تعین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعي را کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائي کشید که فوجدار بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمیداران پرداخته با تمامي فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمیداران اطراف سوار شده بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاري نساخته رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار کشته گردید و قصبهٔ نارنول بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشاندن تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور تعین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت ازانکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو
منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهامست و کار بجائی کشید که
راجهای نامدار و امرای کار زار دیده با فوجهای سنگین مقابل
آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم
دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
جانباز تردد رستمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیة
السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ
اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر
و نواح اکبر آباد گشته بود وحکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند بارادهٔ

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که
درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود
کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف
نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام
از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکل صوبجات صادر
گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت و اطراف زیاده از
شمار لکها فراهم گردیده زیر جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعف نالی
التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی
شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در
قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه
سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود
گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفهٔ
شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد
سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سرودست
و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید
و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی
سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری
در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان
گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود
آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک اسد خان را برای بند و بست
مقدمات صالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزبان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهررا فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد وقاضی علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به‌بندو بست استحکام در و دیوار و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا و باشندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم حکم فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصلح رکاب میدانستند عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد ظاهري و باطني آراسته بود وفوجداري جنوب که از لاهور مسافت قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حوالهٔ وارث قاضي نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را همراه‌گرز برداران که براي آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد بعد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفاي آن احتیاط نموده خودرا بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کاررا نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشاي حکم پیغام طلب او نمود بعده که کوتوال طوعا وکرها آمده حاضر شد حفیظ الله خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالهٔ وارثان قاضي نمودکه بقصاص رساندند چون برقوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاد آورده بودند سلامت بر آمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهي مردم عام از راه شهر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لهذا مصلحت درین است که از راه دریا خفیه درپالکي پرده دار بر آمده روانهٔ حضور گردد بدین دستور اورا روانهٔ درگاه معلی ساخت - بعده که بحضور رسید پسر قاضي باتفاق جمع کثیر مدعي خون پدر گردید - فرمودند که بشرع رجوع نمایند اگرچه وارثان قاضي بسیار برسر شدت بودند و نمیگذاشتند که قوام الدین خان وکیل ازطرف خود براي جواب دعوي نماید و بر پالکي و اسپ سوار گشته بمحکمهٔ آید و در پي خفت آن گرفتار سرپنجهٔ بلا بودند اما ازانکه خود قوام الدین خان بهرهٔ تام از فضیلت داشت و قاضي شیخ الاسلام که طریقهٔ نیك نفسي و خداترسي او نسبت بقضات دیگر زمانه بتحریر راست نمي آید حکم بر اثبات خون درحق او نمي نمود بنابران مدت مقدمه در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید ومرض جسماني علاوهٔ غم و الم روحاني گردید بآنحالت نیز بمحکمه مي آوردند تا ازین تنگناي سراي فاني درگذشت • • بیت •

خلاف راي سلطان راي جستن
بخون خویش باید دست شستن

چون قبل ازانکه مقدمهٔ قوام الدین خان رودهد خبرفوت راجه جسونت که در کابل کومکي گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هردو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بي آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانهٔ حضور شدند - بعده که بمعبر اتک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او بپرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمي ساختن میربحر و جمعي رسانده بسرپنجگي عبور نمودند - بعد ازانکه نزدیک دار الخلافت رسیدند ازانکه از اداهاي خارج سابق جسونت غبار ملال درخاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخي راجپوتیه علاوهٔ آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعي از منصبداران و متعینهٔ توپخانهٔ اطراف خیمهاي وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظربند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعي از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه در طفل موافق عمر پسرهاي راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته باحتیاط تمام که افشاي راز نشود درخیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعي از راجپوتان جانباز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بافوج شايستهٔ تهور پيشهٔ جانباز که اگر زود خبر يابند و قصد
تعاقب نمايند شرط جانفشاني بتقديم رسانده يک دو پهر سدراه
توانند گرديد نزد خيمهٔ پسرهاي جعلي راجه نگاه داشتند بعد دو
سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقيقت بعرض رسيد و مردم
عمدهٔ معتمدان براى تحقيق تعين نمودند مکرر معروض گرديد که
رانيها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهاى راجه را
اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کيش باتفاق آن کنيزان که
بدستور مردان جلادت پيشهٔ آنها نيز بجنگ پيش آمدند و سينها
را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدويت
بتقديم رسانده بسياري بقتل رسيدند و جمعي راه فرار اختيار
نمودند ـ هرچند که رفتن رانيها بثبوت نه پيوست اما مزاج
بعضي اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر
کرسي نشانند در اثبات گذاشته برونتن پسران بمرتبهٔ مصر بودند
که راى مير وزير بر دستگير گرديدن پسران راجه قرار گرفت و
فوج بادشاهي تا بيست کروهي دار الخلافت تعاقب نموده
براجپوتان نرسيده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل
سپردند و هردو را حجله نشينان سراچهٔ عصمت بفرزندي برداشتند
و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن
مي نمودند که براي اثبات نسل جسونت شهرت داده اند
تا که راناي چتور با اجيت سنگه نسبت نه نمود اين شبهه ازدل
خلد مکان بر طرف نشد •

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر وجودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست ودو جلوس بقصد گوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي و جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت درقید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر بوینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداءً در دیوانیي لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ مرحد جود پور برانای چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتي قدس سره حکم تعین افواج دریا امواج براي تاخت و تاراج معمورهاي تعلقهٔ جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلاي معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را براي باقي و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معاودت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما ازانکه باز معروض گردید که راناي کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بندسق واقعي نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطاني بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باجین رسانده چشم برراه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را براي تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطاي اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعي دیگر از امراي کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهاي دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاري از بهادران کوه نورد شیرنبرد که در حضور کمتر کسي از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندي از دلاوران کارزار دیده را براي تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقهٔ رانا که از سواد اجمیر هشتاد کروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف تعین نماید که هرجا اثر آبادي یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد پامال سازند درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طي نموده جریده با فوج جنگي خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهاي قلب رانا و تعلقهٔ راتهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانا تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده نموده شرط جانبازي بتقدیم رساندند و تاخت برگهي و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهي را طرف درهاي قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهاي جهالت کیش سر راههاي درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل برسر لشکر بادشاهزاده شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان باتهور پیشگان دیگر داد جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملک و مسمار نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي قلب پناه برده بودند خود را معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد نیز صادر فرمودند که باافواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعهٔ سالیرکه بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت وکار زراعت متعذر گردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند پادشاه زاده گوش برحرف آنها ننموده و نواب بائي یعني والدهٔ پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمده که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و دمیدند و امیدوار رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند وبعضي همراهان بد عاقبت نیز بدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید ٭

٭ بیت ٭

با بد منشین و باش بیگانهٔ او ٭ در دام افتي اگر خوري دانهٔ او
تیر از ره راستي کمان را کج دید ٭ دیدي که چگونه جست ازخانهٔ او

چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده بود دریں باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت در کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان ازطرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم درحسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان که درین ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر برتخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاري نمودن و مخاطب باميرالامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضي مجبور گردیده مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج براي تنبیه کفار برفاقت محمد اکبر تعین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با جمعي از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامي نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص براي پادشاه زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لمحهٔ و لحظهٔ تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بحافظ حقیقي سپرده نه ده روزه را بطریق ایلغار طي نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زاده معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدي از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضي هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور بیني وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روي توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر پادشاهزاده محمد اکبر واقعي نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر که اثر جوهر رشادت وشجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولي تعین فرمودند - آن شهسوار معرکهٔ جلادت همین که رو بفوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضاي وقت ومصلحت رفاقت اختیار نموده درانتظار قابوي برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقي اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هردو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلد مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نموده تعلیم بفرماید و از زباني مجاهدخان که او نیز مورد عنایات بیکران گردیده بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع
گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر
محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان
معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر
رسانده بعد دست بازي که میان فریقین روداد و خواجه مکارم
زخم بر داشته دو سه نفر آن طرف را زخمي ساخته آمده خبر رسانید
که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراده حضور از فوج
خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال
باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور
خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره
بر گشتن آن بر گشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض
رسانید که تهور خان باظهار تهوري و ارادهٔ فاسد برخصت و مصلحت
و فرمودهٔ محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ
آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه
آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینهٔ
آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروي او زده
بر گشت دران حالت پاي او بطناب بند گردید و او برو افتاد از
چهار طرف صداي بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او
ریخته کشته سر او را بریدند - اگر چه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او
زره بر آمد اما در باب اصل ارادهٔ او روایت مختلف ضد یکدیگر
مسموع گردیده اما از زباني خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان
مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال گفته مي شد راقم حرف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان تن بود و خسر او میشد از روي ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن یراق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه افتاد و پاي ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ حضور شدند و بسیاري رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتهار یافت که پادشاه از روي تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و قراولي و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید وحسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشي نژادان را از هردو طرف بوسر تیر می آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی ثقه‌مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاري فوج که محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوي الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم‌بر لشکر او افتاد - و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهي یافت بغیر از درگاداس بدآساس و یک‌دو نفر دیگر معتمد رافاکه‌مع‌فوج قلیل دو سه هزارسوار‌از جملهٔ‌مردم‌قدیمي او باو مانده بودند‌دیگر رفیقي‌وفوجي‌که بکار او‌آید باخود نیافت و سررشتهٔ تدبیر وعقل و هوش‌از دست‌داده ودل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند •

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجری

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را به خجسته بنیاد رساند - ازانکه سیوای جهنمي با فوجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر بر مي آمد •

درین سال بهمعناني اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته برسر قصبهٔ دهرنگانو که از جملهٔ پتنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده
تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چوپره و دیگر پرگنات را تاخته و
سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهاي معمور پر از مال تجار
تعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق
و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب
ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبآن قصبه مي آورد
جمعي از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید
والاقدر میبردند و از آفت کافران وخیم العاقبت محفوظ مي ماندند
دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان
واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمي اطلاع یافته پاس ادب آن سید را
منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند ء بسیاري را
امیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر
و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که
در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطني آن بزرگ
حکم تیر اجل ناگهاني داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل
گردید تا باجل طبعي بدار البوار پیوست - بهرحال در همان
سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن
(کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا
و سنبها بجاي پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از اله آباد
همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت ونسبت بپدر خود
که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ
بغي که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که باسیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضي او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بدبخت او خلاف پدر در گرد آوري زنان غیر قوم خود و دست اندازي بر ناموس رعایای مکاني که می ماند بدنامي تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمي نمی نمود اما بر خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته مي شدند هرگز دست اندازي ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند ازراه دور بیني و عاقبت اندیشي مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه این ست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزهٔ پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدار البوار پیوست سنبها پسر نا کار او خواست درین بدنامي نسبت به پدر قدم جرآت پیش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و۴ جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجري که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به نیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سي و پنج کروهي راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت مي آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگي فوج کفار هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلو ریز برسر بهادر پور که یک ونیم کروهي برهانپور از پورهای معمور پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران

ـ ـ وک درانجا مي‌بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس
ه دت بم ومال بیشمار همه بذادر لکها در هر دکان موجود بود تاخت
ـ ـدور ندو چنان بی خبر رسیده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي دیگر شهر
را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر
بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بیخبر رسیدند که احدي
دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عیال و ناموس بیرون
نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند که دود
شعلهاي آتش سوختن پور هاى مذکور بآسمان رسیده بود و
نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نیافت
محصور گردیده و باستحکام درواز ها و برج و باره پرداخت و مثل
حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و
غیره هفده پورهٔ نامي دیگر را که پر از مال متصل حصار شهرپناه
بودند و حکم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار
مشهور موجود بود فروگرفته دست بغارت و سوختن پور جات
کشادند بعضي شرفاي صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده
خود نیز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاري تن برضا و
قضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه
بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بي ستري تمام خود را
دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز
پورجات مذکور را بخاطر جمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای
خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که
صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساختا

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها
نمودند چون جمعي از منصبداران بر سر مورچال و دروازها و برج
و باره داد جلادت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه
نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و
زیور مرصع واقمشهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال
دیگر مستغني گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي
و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و فوفل و دارچیني و
جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر
قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر
زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست
نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم
سمت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاس
رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب
و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو
کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پاسه چهار
پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوی ظن در حق خان
جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل سنبها رجوع آورده مبلغ
خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع
شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب
گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور
دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بکلانه که
نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان
بهادر از نرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو
و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف
رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر
فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات
واقمشه توانست برداشت و جمعي از اسیران با خود گرفته تا
رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در
چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر
مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و
آینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند
بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه ماخود بدولت
برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر
صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و
اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف
دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر فساد دکن و فرار
پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که
سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج
و جمعیت با او نماند از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر
ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامي دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت
رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بنام نیکو سیر و با دو
دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده
بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر
هراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره
سازد گاه بارادهٔ شاه‌جهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد
همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد
هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن
حکم پادشاه سد راه مي گرديدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور
گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد امابروایت مشهور پادشاهزاده
محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی
مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته
برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما
گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتفاوت هشت کروه نزدیک
سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر بحري محرر سوانح بود
عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نوراللّه پسر میر میران قلعه‌دار
تهالیز رسید ازانکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر
صوبه‌دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر
هرطرف که سر برآرد سدراه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند
و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر
ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده
کروه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید وفرمان اعتراض امیز در ین ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقهٔ راجه دیبی سنگه بندیله قلعه‌دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا و زبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار برسر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔ کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که از پای قلعهٔ راهیری سه کروه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر بر محل بزبان قلم خواهد داد *

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبهٔ دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي بیجاپور و قطب شاهي و مرهتهاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب و اسپ و فیل و جواهر میگردیدند ازانکه کفار بلده و پرگنات در اداي جزیه بسیار بسختي با منصوب کردهٔ پادشاهي پیش مي آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزادهٔ پادشاه میشد و بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هرکه در اداي جزیه تکاهل پیش آرد بسزا رساند- در سرائي که متصل قلعهٔ ارک و چوک واقع است و دران مطالبه داران سرکار محبوس مي بودند و تنور پادشاهي پخته میشد آتش گرفت و از چند کلهٔ باروت که دران سرا بود سقف خانه پریده

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانهٔ
که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کلهٔ باروت است بعده که
بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که
پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان
توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت ازانجا بر
نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک پای
اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار ۱
خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر
جهانگیر پادشاه مي بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت
مي پراند آري از وسعت خلق و دینداري که حضرت خلد مکان
اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم
در اندک مدت بکارسازي و شفاعت بخشیان عظام بحال مي شدند •
سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامراني بسر برده متوجه
خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض
رساند که جزیهٔ تمام بلده برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار
روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از
پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته
الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه
بدیگری مقرر شود بعد عطاي اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت
جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید
که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام
و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدني ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیرخان
رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خودرا مسموم ساخت
و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را
برای تسخیر قلعجات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده
محمد اعظم را براي تسخیر سالیر متصل قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه
که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر
در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای
رفتن طرف رام درهٔ کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کردهٔ کفار
را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهاي قلب و کوههاي
سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذار گردید
و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از
نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار
خان شد و دیگر بندهای پادشاهي تردد های نمایان و کفار کشي
زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس
و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر
میشود و نارجیل و فوفل بهم نمي رسد و باسپ و شتر اصلاً آب و هوای
آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند
و از بي اسپي کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زادهٔ اسپ
قابل سواري نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسدکه
کفار از هر چهار طرف سرراه را گرفته بودند عرصهٔ زندگاني بر لشکر
بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید
بعد ازانکه بعرض حضرت خلدمکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر
بادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

بادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعهٔ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعهٔ سالیر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعهٔ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن بادشاهزاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهای التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلي از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاري برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصرهٔ محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم بادشاهي درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضي بادشاهزاده بوقوع آمد و شکوهٔ زیادهٔ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد و سعی نیکنام خان موافق مرضي حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشي منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثاني شاه جهان بادشاه دفعهٔ ثاني بدکن رسیده برای تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکي افواج تعین نموده بودند اول بار قلعهٔ رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیدهٔ دیگر کوهی ست مختصر
قلب که اعلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای
پادشاهی درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعهای
نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصرة بتصرف درآمده بودند این
دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
بسرداري شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند
و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعي در محاصرة نمودن و کندن
نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهتهای آزموده کار و تجربه دیدهٔ
روزگار بود درمقابل خبرداري وتلاش او تردد افواج پادشاهي بجائي
نرسیده - محرر سوانح از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه‌توپ
آهني نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
گرفته بر وقت قابوآتش‌میداد که‌کارده توپ ازان بظهور می آمد بعده
پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده
خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداري و تردد در ایام محاصرة
بفعل آمدهٔ اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب
فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
آتش بار و جمعي از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعلهٔ بازار
باغلوي عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آرنده
همان طرف شرط قلعه‌داري و احتیاطي که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان فلکتاز که در فن قلعه گیري خشت بر منارة می بستند و در قلعه کشائي یدبیضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائي اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاري قلعه باجمعي از تهور پیشگان با نفیري ونقارة و فریاد و غوغا در دفعیه می کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چپر های آتش‌زده و لحافهای کهنهٔ چرب نمودهٔ نیم سوخته تقصیر نمي نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه‌دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهني بی هنگامهٔ شور و شر که صدا و نداي آدم بر نمی خاست نشاندة انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمدة سر ازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم ربا چنان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سررا مع چشمها از کاسهٔ سر آنها برآوردند بصدمهٔ پیاپي از راهي که بدشواري تمام باختیار خود آمدة بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب می آمدند بپایین رسیدند - بعدة روزي یکي از سائس طویلهٔ خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یك مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من دادة مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان
سن چنان بر سینهٔ او رسید که مارطلا از دست او پرید و خود او غلطک
زنان تاپایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری
نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا
برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بمتن
بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند
مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و
نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که
در سپه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت
مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد
آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را
بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه‌دار
رام سیج را بفرستادن خلعت وکرهٔ مرصع و مبلغ نقد بر قلعه‌داران
دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعهای نامی دیگر
مقرر فرمود نیک نام خان قلعه‌دار ملهیر معرفت عبدالکریم نام که یکی از
زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه‌دار جدید آن قلعه را
بتصرف و تسخیر پادشاهی درآورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که
محمد اکبر براهبری زفته مهمان سنبهای جهنمی گردید
اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور
نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم
بروفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفي و خوش‌آمد بیجا بسنبها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضي را بحماقت مخاطب ساخت و بسنبها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداري اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان براي تسخیر قلعهٔ رامیري نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه درجهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداً سیدي یاقوت خان حبشي که دران اطراف دریا کوس اناالملکي میزد بملاحظهٔ توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگي براي گرفتن همراه پادشاهزاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعي و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفري نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه وحادثات عظیم رداد که بشرح و تفصیل آن نمي‌پردازد - آخر جهاز ازناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد ومسقطیان پادشاهزاده‌راگرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداري با پادشاهزاده با دارومدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدي تمام بخدمت حضرت خلدمکان عرضه داشت نمود دران درج کرد که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافي عشور آنچه جنس مسقط بندر سورت بالای جهازات میرود همراه یکي از بند های پادشاهي بفرستند محمد اکبررا حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندر سورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدي سورت حاجي فاضل نام را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات پادشاهي و خانه‌زادان موروثي پادشاهي باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط وارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید والا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن وتعین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه‌زاده محمد اکبر راحوالهٔ مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زباني محمد هاشم تبریزي که بخشي و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفي الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته مي شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسرانجام مهمانداري تعین فرمود و مصور چابک دست ماني نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را با شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته روانهٔ اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروري و آنچه مرغوب طبع پادشاه‌زاده و همراهان

او باشد خصوص برای بهمرساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده
در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر
ماکولات و ملبوسات وخوشبوئي که درهندوستان بهم میرسد تاکید زیاده
فرمودبعدازان که محمداکبر سه کروهی اصفهان رسیده درباغ پادشاهی فرود
آوردندو شاه سلیمان خود تاباغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ
باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده
گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در
دست گرفته بابزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست
خالي بخدمت مربي آمدن ترک ادب ست شاه باظهار شفقت تمام خیر
مقدم گویان شعري از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده
دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار
خودگذاشت و محمداکبر هم شعري از شعر های حافظ در جواب شاه
خواند و بعد از خوراندن حاضري هردو بر اسپ سوار شده بالای
پاندازي که از زربفت و مخمل کار کاشان و چهینت بندري تا مکان
فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند -
نقل مي نمود که چون شاه براسپي که سوار بود بسیار هموار راه
میرفت و اسپ پادشاهزاده شوخي و جلدي مي نمود و چابک سوار
محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدي رسانده و محمد اکبر هم
بچابکي تمام چندین خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل
سواري نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده
که بشهر رسیدند شاه از مکاني که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا
می شد جلوي اسپ کشیده باحترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته لمحهٔ نشسته کلمات دلبري و دلداري بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانهٔ خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهاي نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز دو ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بباغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجائی شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندي نمایند بعده که پادشاهزاده محمد اکبر بباغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد روبشاه نموده گفت چون دریاهاي مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار شگوفه کرده و ثمربار آورده اما در جواهر خانهٔ هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندي باغ می توانند نمود - روزي از بنادر تعلقهٔ شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن بپادشاه زاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداري براي آوردن او تعین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جه آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هرچند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من جه

داري بنویس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پسری و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او مبالغه از حد گذرانید تا آنکه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمد اکبر ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از حلق او برآوردند و شاه روز مرهٔ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر بقبول پسری او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مائید بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان حسین قائم مقام او گردید در تیمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زیاده کوشید - روزي پادشاهزاده بدستاویز نوشتهٔ جمدةالملک اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلدمکاني داده تکلیف امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین درجواب گفت که واقعه نگاران خفیهٔ ما در تهتهه و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را می نویسند بعد رسیدن خبر واقعي آنچه از ما خدمت بیاید خودرا معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زیاده کشید و در عزت و آبروي او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف این معني بمیان آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتندکه‌هرگاه پادشاهزاده محمداکبر را با برادران سرکار پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگارمقرری رعیتي همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان زنده بخوشي و ناخوشي اوقات بسر مي برد تا آنکه در آروزی سلطنت هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان از ین تنگنا سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت * بیت *

نزاع برسر دنیاي دون مکن درویش * نه‌عمر خضر بماندونه‌ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجري *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کماهو اطلاع حاصل نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسودهٔ تسطیر احوال این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعینات بودن برادر غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهاي حضور بود و بر اقوال او اعتماد کلي داشت و خود در سفر رام دره و حجابت حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش رکم بزبان قلم مي دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف فرمایند *

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام دره که در تصرف منصوبان سنبهای جهنمي نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورده های پادشاهزاده معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر پادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل‌دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ وفیل و خلعت و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد بعده که جمعی از مردم پادشادهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و درمه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رام‌دره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یك طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیم کهی میزد و چارپا و آدم کمتر بلاآفت ازکهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غلهٔ کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غلهٔ دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبهٔ رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جملهٔ مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسپ در طویلهٔ هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تابسپاه نامراد چه رسد بعده که خبر این صعوبت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دریا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیم خبر یافته مابین راه که همه جا در دریا قلعجات احداث کردهٔ آنهاست سرراه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از سی چهل پله غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر بخدمت حضرت خلدمکان رساندند *

همینکه بحضور رسیدند ازانکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روای حیدر آباد بافعال قبیح از سپردن ملک بمادنا و آکنا که هردو کافر شدید العداوت بودند وسختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و لهو و لعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام وزبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپای وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائي مادنا و آکنا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب و رهنمائي مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصي وطلب سید مظفر پدر خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که چند پرگنهٔ سیر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفر نگر بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران کشور کشا بود با راجه رام سنگه وجمعي از امرای دیگر برای تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سر افرازي بخشیده
برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند *

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقي پیشکش ارسال دارد و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت برای دریافت و تحقیقات بعضي افعال قبیحه که ازطرف او بعرض ما رسیده مي فرستیم و کلیة غرض ما این ست که چون ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفتهٔ او نشوی و موافق مرضي او بخوش آمد او نپردازي بلکه درکلمه و کلام چندان بي محابا و درشت پیش آئي که او هم باتو درشتي نماید و برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد و تامقدور با او برهم زني و اصلا رعایت ادب او در هم کلامي خلا و ملا منظور نداري - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود ابو الحسن باظهار قسمهاي شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم- چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان بر آمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود - و چند پارچهٔ الماس تراشیده و نا تراشیدهٔ بیش بها مع یاقوتهاي رماني که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بي محابا در سوال و جواب پیش مي آمد و قائل مي ساخت اما روزي بتقریب بعضي مذکورات از زبان ابو الحسن بر آمد که ماهم پادشاه این الکهٔ محقر گفته مي شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمي رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیادهٔ مادهٔ گراني خاطر مبارک پادشاه مي گردد - ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تاکه ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل مي نمود شنیده میگفت که در هیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعیین افواج قاهره بسرداري پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاس بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسیني بیگ را که از امرای عمدهٔ و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زناردارانِ صاحب
السیف و القلم و مشیر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر
بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سی چهل هزار سوار
در مقابل فوج پادشاهي مرخص فرمود - بعده که فوج مابین
سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک هم رسیدند ازانکه پادشاه زاده
محمد معظم نمي خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله
خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفوتقصیر
پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکي کوتاه نموده
مقید سازد و دویم آنکه پرگنات سیرم و رامگیر وغیره که بغصب از تصرف
بندهای پادشاهي بدعوي بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز
حوالهٔ منصوبان پادشاهي نماید دیگر آنکه باقي پیشکش سابق و
لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد برای عفو
تقصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از
راه غرور بجوابهاي مهمل پیش آمده در دفعیهٔ غضب پادشاهي
نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشي طرفین منجر
گردید و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که
با خان جهان بهادر کوکلتاس روي داده اگرچه همه را درین انتخاب
کلام بزبان خامه نمي توان داد اما مجملي از ذکر یک جنگ باحاطهٔ
بیان مي آرد - روزي محاربهٔ که با خلیل الله خان روداد همراه
خان جهان بهادر زیاده از دوازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر
مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربهٔ عظیم رودادکه تا سه‌پهر روز از هرطرف پشتهای کشتها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمي گشتند وچهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ تردد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصي خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هات بهنه که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گولي بندوق می نمود اسپ تازان بهاله در دست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواري خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهي عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید وهیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه‌رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمنی در دهن او داده اورا واکرده میان فوج همت خان بهادر
هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل
تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین
بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرموده
و غنیمت بسیار و اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
پادشاه زاده وبعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد
تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نموده
و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند وجان نثار
خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصهٔ مادنا و رستم راو که در
اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل‌الله خان رسید و
فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج بادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید ازانکه پادشاه مدتی بود که از پادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و در تعاقب پادشاهزاده محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن پادشاهزاده پهلو تهی نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر میر میران فوجدار پرگنهٔ تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلدمکان میرسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت می نمود و سر دیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر او نیز بر غبار مزاج می افزود *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجري

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه آنها تعاقب نه نمودند و مجراي حسن تردد باعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معني باعث ملال خاطر پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهي نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرسانند اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمي گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درانجا نشسته گذرانیدند و این معني بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند •

• مصرع •

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکایش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم بر صلح و دفع مایهٔ فساد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بو انسردگی خاطر از طرف پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا بالا درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت میذمایند سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشاني بتقدیم خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداري هراولي بنام او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل شاه بمحمد ابراهیم سرفوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان آورد شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق اللفظ گشته بزبان دکهني ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که قلعهٔ سرحد سیرم برسر فوک شمشیر و سنان نیزهای ما وا بسته است و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز توپخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالي بسیار آتش داده صدای شلک پی درپی سامع افروز پادشاه زاده و مردم لشکر ساختند و دست اندازي برکهي فوج پادشاهی نمودند ازین شوخي دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برفاقت راجهای جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و یلتمش مقرر کرده سید عبدالله خان را باچند تنی از بهادران شعله خو چند اول ساخته ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را درقول با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند ازانطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران دانستند که بهیر را از مکاني که بود سه چهار کروه جانب دست راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

درمغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دریم یلتمش قرار دادند و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله خان مقرر کردند و یکبارگي جوشان و خروشان جلوریز مانند سیلاب بلا بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی کارآوردند و از هرطرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کار زار آمد و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصهٔ کار زار از خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیا پی ز تنها روان

سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوري داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار پرداخت تا دوپهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهي فرستاده پیغام نمود که محاربه و دعوي قتال و جدال میان ما و شما است

میان پادشاهان سلف اهل اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضی پدر حاصل نموده عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازی مال و عیال تعین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار نموده طرف گدهی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردیده و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج و رستم راو زخم بر داشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمهٔ چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندرابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضهٔ فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما وسه چهار سر فوج شما بي آنکه پاي فوج
درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و تردد سپاهگري
امتحان زور بازوي خود بروي کار آوریم و به بینیم که خدا
کرا یاوري میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت
آري شما از راه غرور استعمال شمشیر بازي که میان شمایان زیاده
رواج دارد جرأت بدین خواهش مي نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست
که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ مي‌گردد ننگ فرار
بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاه گري میدانند و نزد
مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان
و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپاي فیل سواري خود زنجیر انداخته
بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپاي فیل سواري خود
زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت
و تهوري بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره
پا بزنجیر جنگ نمي نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز
نمي‌توانیم نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از
دریچهٔ مشرق بر آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن
فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند
آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ
بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضي همدمان
او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم
برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد
ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبرکه بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
ابو الحسن حوصله‌باخته خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت
نماید یا درفکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم‌دیگرپردازد
یکبارگي وقت اول پاس شب با جمعي از خدمهٔ محل و
صندوقهاي جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ
گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کارخانجات ابو الحسن و مال
تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج در آمد و عجب هنگامهٔ
قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
سواري و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان
خودگرفته که بسیاری را مجال برقعه وچادر پوشاندن نماند رو بقلعه
آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد
تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر برشهر تاخت
آوردند چون از هرمحله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
و اقمشه و چیني خوانهای امرا و تجار و قالینهاي فراش خانهٔ
ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل‌که موجود بود وقت
غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور بر افراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني
زدیبا و زر بفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشك و عبیر
بسي زیور از گوهـــر آبدار * بسي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود بامیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و قالیچهاي گران بها که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاده هاي ابو الحسن بهزاران عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده نزد پادشاه زاده آوردند و شاه عالم عجالة سزاولان شدید براي زجر و منع تاراجیان و تنبیه جمعي که آتش میزدند تعین نمود پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لك

روپیه سواي وجه مقرري هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا ر
آکناکه هردو برادر مایهٔ فساد خرابي سکنهٔ حیدر آباد بودند و دست
برداشتن از گدهي سیرم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که
بتصرف پادشاهی درآمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت
پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و
رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل
داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار
محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشي و مسلمان کشی از
نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند
سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای
صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته
اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان
بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار
جفا کار نمودند درحالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانهای
خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر
آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان
خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال
زنار دار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده
مضحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که
درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالي
از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملهٔ دو سه دختر که خدا باو داده بود یکی را بسید احمد نام که از سادات و فضلای موروثی عرب بود منسوب ساخته بپایهٔ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلبیس است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زادهٔ مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلهٔ درهم اندازان نمام پیشه که به تیشهٔ سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر مادهٔ فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزای در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان هردو همچشم بعرصهٔ ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم عمده فهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان از طاق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته می شد بنا کامی میگذرانید ازانکه مردود خلق منظور نظر خالق مي باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهرهٔ مروارید گران بها برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همزبان بمایوسی تمام سر خود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ایام رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در بارهٔ آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید ازانکه میر احمد از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ خلیفه سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محلدار سلوک نمی نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند بر خلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هر گوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محلدار و سعی و تردد مادنا و آکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی ساخته ابوالحسن را بسلطنت بر داشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقی میر احمد حسدی که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بنای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکي گردد خلل تمام در دماغ او راه مي یابد و میخواهد که در مقدمات جزئي و کلي بر آقاي خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و مادهٔ فساد آماده مي شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر مي کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر برسر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت مي افزود و کار بجائي کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکي کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بي آنکه هنگامهٔ فساد و خونریزي برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر نمي آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضي جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر را باستمالت امیدوار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعي از نوکران صاحب فوج را براي امور ملکي بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بي پر و بال گردانیدند قلمدان وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلي اورا بحال داشته منزوي ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او باکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک حرامي که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزاي اعمال رسید ٭

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوسان منزوی بود بموجب نالش میر هاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعین نمود - و نصرت خان بقصبهٔ کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبة الله حاصل نمود و بقولی در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلدمکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشاني بر افراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت
خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
پسر صلابت خان و خواجه ابو المکارم و غیره دو سه خان زاد جوهر
تهوري و کار طلبي که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها مي
کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل
بر تعریف اعتقاد خان وتهور خان بدین عبارت که خانه زاداني
که هنوز بوي شیر از دهان آنها مي آید نسبت بآن پیر سال
خورده زیاده شرط فدویت و جان فشاني بجا مي آرند پرداخته
بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعینهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان
بهادر بغض این معني را در دل خود جا داده خفیه بسرداران
مذبها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوري و حیدر آبادي
میکوشیدند خطي نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گراني
لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان
و غیره را براي آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج
زیاد چنان تاخت برسر آنها آرید که اسیر یا قتیل گردند از اتفاقات
آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
داروغهٔ هرکارها نیز بود افتاد ازانکه سعادت خان را باوجو سابقهٔ که با
خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاري کل دکن بود طرف
حق نمک پادشاه و خاطر جمدة الملک زیاده منظور میداشت و
بادشاي راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
خان رفته بعد گرفتن قسم اخفاي آن برحقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
خان نهایت متوهم گردید و بناي مصلحت بران قرار یافت که درخلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده ازین معني اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گراني و کمیابي غله وکاه زیاده از حد روي داد میخواستند تا رسیدن جواب ثاني بعضي مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادي که بعد از شرف نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد عنایات گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندي از بندهاي نامي پادشاهي باقدري جواهر و خلعت که مصلحةً براي ابو الحسن بموجب التماس شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت براي ابله فریبي و تسلي ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعي است و بادعاي مدد فوج پادشاهي و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده فوج ابو الحسن بسرداري شرزه خان و عبد الرزاق خان لاري و غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ پادشاهي زدند ازانکه آنها غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر هاشم زخمي گشته دستگیر گردیدند و باقي فوج بغارت رفت و شاه عالم از کذار حیدرآباد بشهرت گراني غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت ورزیدند درین اوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضي مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیشکش بادوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زادهٔ را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالي رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه برسر پالکي گذاشتن خانه جنگي و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهمانیدن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها براي معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم‌خان را غارت‌نمایند و این‌معني‌نیز خلاف مرضي حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوهٔ بیدماغي سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدهي سنسي (9) احداث کردهٔ آن کافر که بعپناه آن گدهي در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج مي نمود و نواح اکبرآباد مي تاخت مرخص فرمودند - چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعني سکندر والي آنجا که وارث ملک هم نبود معهذا باغنیم رفاقت مینمود متواتر بعرض رسید و مکرر

---

(9) ن - مستي .

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبد الروف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهي آوارگي داشتند
و دران سال از رسیدن آفت بر زراعت در همه بلاد گراني رو داده
بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبهٔ گراني و کمیابي غله در لشکر رو داد که ناني بجانی
بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجي که برای کهي میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را
بامجاهدخان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که
غازي الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار گاو نزدیک پرگنهٔ
ایندي تا پانزده شانزده کروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهي از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائي رسیده بود که جاني بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالاي فیل بدست خود تیر میزد و در تسلي
و دلداري امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیادهٔ جنگي کرناتکي مشهور باستقبال غازي الدین خان بهادر

شتافتند بعده که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوای برق تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی نمود بنظر نمی آمد اگرچه از زور فوج دکن که دهم حصهٔ آن فوج پادشاهی نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هردوبرادر از بسیاری فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصرمن الله و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدهٔ چرخ بوقلمون بر سطح زمین پرتو افگن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربهٔ جان ستان یاد ندارد و بمرتبهٔ صدای دارو گیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشانی نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هرطرف رود خانهٔ خون پیدا گشت • بیت •

بران گخت رزمی چوبارنده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

آخر از چپقلشهای پیاپی بهادران خصوص ترددی که از مجاهد خان بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصهٔ شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را بر داشته رسد را بلا آفت بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصرهٔ چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازی الدین خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زبانی هرکارها بعرض رسید بعد عطای اضافهای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از ترده فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد *

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیج خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفتهٔ کار طلب بودبرای بعضی مقدمات امور عمدهٔ ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر عبد الکریم تهتهی که مخاطب بامیرخان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتندو بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام‌گردید و تزلزل تمام‌در دل‌محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح‌الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای‌کارطلب رزم آزمارا برای‌محاصره وتسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هریکي براي اظهار فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمودند وجوهر شجاعت و تهوري برروي کار مي آوردند ازانکه شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال داشت میخواست که بسلوك و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان بي باک گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتام آمیز نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند •

نهان کی ماند آن رازي کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود اوباش مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال شاه بپاي حصار می آمد محصوران را بآواز بلند مخاطب ساخته میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد ازطرف قلعه بشما آفت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه گردید ونیز خبر رساندند که روز هنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختندکه سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده بپادشاه زاده در خلوت هم کلام می گردد بعده که زبانی روح الله خان کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت خان صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعي و جاسوسی نموده سید عالم را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن شاه قلي نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبهٔ آنکه شخصی را نزد قاضي بر شاه قلي استغاثه نموده اعلام کرده دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو استفسار احوال آمد و رفت و سوال وجواب قلعه نمودند او انکار بلاغ نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثاني و سید عبدالله خان بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک بد نامي خود ساخت حضرت خلدمکان شاه عالم را در خلوت طلبیده گله و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه عالم که شاه‌قلي نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مادهٔ کم توجهي پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حیدرآباد بود الحال که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب ولوازم ولی عهدي شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهي روز بروز می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصي او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعده سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی ریو و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه‌دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت‌آباد قلعه‌دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجا پور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بنام ابوالحسن د

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم
و رجای تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمهٔ آن
تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام
سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم
تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت لجهان کشا بآن
طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای
کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن
را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش
مزاولی و تقید زیاده بکار برد ابوالحسن بامید مامون گردیدن
باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت
خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملهٔ
جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه
سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس
مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالهٔ او نمایم سعادت خان
از فرستادن خواجه‌سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن
پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا
بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور
و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعیین قیمت بطریق امانت در
پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را
سعادت خان در خانهٔ خود برده نگاه‌دارد و در دوسه روز زر نقد نیز
هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته‌دار جواهر
خانه بخانهٔ حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حوالهٔ او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت
او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس
عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند
بهنگي میوه براي پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز
کهاران ڈالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر
برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب گلکنده
بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص
و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا
بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور
ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر
یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي
برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نمانده خوانچهاي
امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون
بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین
سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر پاس حق نمک و خانه زادي آن درگاه
خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان ڈالیهاي میوه که همراه
بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض
خوانچهاي جواهر مروجان من حاضر و فداي نام پادشاه است و برسر
مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن
فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان
بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دراینکه درین ماده
حق بجانب شماست و من نظر بر مرضي و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصي خود در روانه نمودن خوانچها دانستم هیچ گفتگو نیست لیکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و براي کار ولي نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقي است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاري در رستگاري شما بحد مقدور خواهم بست - ازانکه سعادت خان در بعضي مقدمات خلاف مرضي پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود *

در همان ایام روزي در مجلس ابو الحسن فضلاي حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهاي پادشاه دین پرور بمیان آورده سررشتهٔ سخن باینجا رساندند که با این همه ادعاي صلاح و اتقا و دانائي عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامي که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکي خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هردو طرف کار بلشکرکشي کشید درین ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعاي تقوي بچندین اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل برچه توان نمود بایستي که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغي شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و بزبان مردم عام جاري گشته غلط محض است اصل حقیقت این است بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتیکه آخته بیگي اسپانرا برای نذر گذرانیدن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت طلب است باقي معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتي نماز فرض قضا گردید حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت سلیمان عمل نموده لذت سواري آن اسپان برخود حرام ساخته بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس نمایند - علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند دریں صورت فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاري

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکي از امرای نامی ایران دران محله حویلي نساخته باشد درصورتیکه یکجا ذبح مي نمودند ازدحام بسیار مي شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع مي گردیدند بنابران حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبوح سازند وبمستحقان قسمت نمایند بعده که ازروی نوشتهٔ واقعه نگار این سوال وجواب سعادت خان بافضلای حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بر سعادت خان آفرین نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالي گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بفاتحهٔ مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضهٔ مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که * ع *

باران بي محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطهٔ تحریر بیرون است اما از صد یکي و از بسیار اندکی بشمار مي آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن وسادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از باده پرستي برپاست و بدمستي دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربي اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مناهي الهی خصوص در مادهٔ منع معاونت دار الحربي که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتهٔ حضور صادر شد و پنبهٔ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگي فرستادن لکهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستي بادهٔ ناکامي نظر بر افعال و زشتي اعمال خود ننمودن و امید رستگاري در هر دو جهان داشتن • مصرع •

زهي تصور باطل زهي خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین عساکر بقصد استقبال افواج ذوي الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاري و دیگر سرداران مبارز پیشهٔ دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد مي نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابند تا مقدور سعي نمایند که زنده دستگیر گردد و باعزاز بیارند و امراي جهات نشان معذور العقل او مي گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمر پر از ابله اخگر بهمرسانده
بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که دو منزلی حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پایی لاحاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره
نمودند - غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصرهٔ ابراهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل بر مژدهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای
حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزي گولهٔ توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمدمهٔ آسمان رفعت شرف صدور یافت و پیهم
اخبار انتشار یافتن فوج ابو الحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخي
پیش آمدن معروض مي گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله
میان هردو فوج روداد و از بالاي قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخي زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
با چندی از مغلان و سادات نامي بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم
زخمي و جمعي از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوری

داده بمقابلهٔ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند.
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکنده مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بنکبت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هرد و صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولی عهد انفصال یابد و بحد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
برین مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامی بعضی بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد برده اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پرساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده بتغیر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغهٔ پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده برمورچال گاه بیگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند برراز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که سوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو برجریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر درآید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بی تقصیري پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در چوکي خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد - آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب التماس حیات خان یکي از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد عظیم پسر میاني بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای منزوي ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضي مذکورات در خلوت باید گفت و شاه را باخود گرفته بمکاني که مقرر نموده بودند برده تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
۲ القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکي

از پسران شاه خواست بارادهٔ باطل پیش آید شاه بچشم زهرآلود بر او نگاه کرده باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته محالات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه‌سرا که آخر خطاب محرم خان یافت و در درشت گوئي و بیروئي مشهور بود مامور گردید که نور النسا بیگم را با رختی که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید ساخته کارخانجات او را با زیوري که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار درآرند آن خواجه‌سرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي و سخنان نالائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کردهٔ او بود حالا که می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمي رسد که با من چنین سلوک و سختی نمائي بعده که شکوهٔ نور النسا بیگم زباني خواجه یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیرهٔ بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

مادهٔ شاه روز بروز سختي زیاده بکار میرفت - گویند بعد از چند روز ازقید بشاه پیغام‌نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف تقصیرابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلدمکان بیشتر از پیشتر شعله‌ور گردید و حکم منع سر تراشي و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و راني چترباني و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نوید خواجه‌سرای محلي را که محرم راز نور النسا بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نمایند و برای تحقیق ارادهٔ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بیگم و آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و بسیاست استفسار کردن نمودند هرچند او را بانواع زجر وتوبیخ بند ودیگر عقوبت سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور النسا بیگم از زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید دست ازو برداشتند و میرزا شکر الله عموی نور النسا بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محبوسي و خلاصي شاه بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعهٔ گلکنده می پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روز ها که غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ نظام و مصطفی خان لاري عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج پادشاهي بشوخي پیش آمدند و زد و خورد غریب بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاري برداشته از اسپ افتاد و جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آوردند و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهي جلادت بکار بردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و ازان روز باز کمتر چنان شوخي بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه هدایت روآورده بودبمنصب هفت‌هزاري‌شش هزار سوار سربلندي یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند -

از جملهٔ نوکران عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابو الحسن رو نتافت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددي که از
اندازهٔ قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد
درآمد مصطفی خان لاري عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت
محاصره بامتداد کشید و از بسیاري ذخیره و باروت و اسباب
توپخانه که درقلعه بود شبانه روز لاینقطع از در و دیوار و برج و بارهٔ قلعه
گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار در کار باریدن بود
و از بسیاري آتشبازي و برخاستن دود روز از شب فرق نمی
گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهي تلف
نشدند و زخمي نگردیدند و بهادران فوج پادشاهي تردد نمایان برروی
کار مي آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین
خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و مهابت خان با چندي از بهادران
قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشاني ثبات قدم
ورزیده بودند کاري که در مدت یکسال صورت بستن محال مینمود
در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانیدند و
حکم پر نمودن خندق نمودند گویند اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته
کیسهٔ کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست
مبارک دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای
اژدها پیکر کوه ربا بر بالاي آن برده بمحازي قلعه مجرا بستند و از
صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد
اما گراني و کمیابي غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان
حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال درتمام‌دکن ازکمي باران بوقت برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غربائي آن ملک است از گلوي اطفال نباتات بر نیامده خشك گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشي و کمي باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان وفوج سنبهاي جهنمي که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي وبي برگي نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتدادکشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین واکبرآباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند اورا نیز بحضور طلبداشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که درامانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایت بادشاهي خطاب و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدرداني باو حکم فرمودند میرزا یارعلي نظر برینکه از صدمات چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذر می نمود سر اطاعت امراز قبول آن بپیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوهٔ او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت باجی را چه یارا که از فرمودهٔ ولی نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقهٔ جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار ازو پرخون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله ترددّاتی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و صدمت بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوهٔ صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علیحده مطلوب گردد •

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهرهٔ تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصرهٔ حیدر آباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشتهٔ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطهٔ تحریر می آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته سپه سالار -
با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دوتن روئین‌تن از دلیران شیرجنگ دست بردامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدمت یاری نزد بانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع ببالا
برآمدن نموده ند همینکه هردو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هردو بهادر
شیرپیکار جان سپار دو چار شده بفریاد درآمد از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه‌داری از دست نداده ببریدن
رشته‌های کمند قطع رشتهٔ حیات جمعی که در نیمهٔ راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمد
دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود
بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراده آنکه بر
رساندن خبر فتح دیگری بروسبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود
را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن
اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت
و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان
بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت
فرمودند وحکم طلب سواري و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای
حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب
نشهٔ سرشار خوشوقتی برروی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید •

• ابیات •

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائك بر آسمان کر شد
ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید
شگفتگي ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقاه قاه رسید
بصحبتی شده مشغول هریك از طرزي
که کیف شادي شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکی دواند پی ساربان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
چپر شکافتم این‌ست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولهٔ امتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد ببارگاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به‌بینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دوربین طلبید
بدید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد
که چشم زخم عظیمي بفوج شاه رسید

روز دیگر از زباني جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن قبیح کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده رو بروي خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبي بر مردم لشکر رو داد و هر یکی یکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بتحیر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازي پاك نموده دامن خنده و بازي بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعولن فعولن فعولن فعول
آله است الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز گار * ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * ولی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر وزبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
رقبه شش قفا حیره و وجه روی * همه شد ز آسیب گوله تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیر اشتر است و جرس چه درای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از همدگر سال و ماه
کران عود و بربط ترنم سرود * شکست این همه بتقریبی گداه
ولی منع چنگ است و مزمار نای * که در خواب بیند کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو واه واه
چون حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار رسیده و درین زودی کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *

سابق اشاره بدین رفته بود که خلد مکان از قاضي شیخ الاسلام درباب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون خلاف مرضی جواب داد قاضي که از مدت شوق زیارت بیت الله دردل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفای قضا نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضي عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزي بعرض رساند که ابو الحسن مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ که بمیان آمده هر روز جمعي از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند اگر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض فرموده حکم نمودند که چند گاه در بنگاه بتنقیح قضایا مشغول بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیدهٔ که نعمت خان مشتمل بر شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مثنوی بشهر آشوب ساخته نوشته می شود *

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری
که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده با دودستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخوانده‌ام هیچ گه لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی ازتنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش برجیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد بیرهٔ پانی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینهٔ بفروشد
که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
زگهزیالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پهری ساعتی آنی
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی
یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای قلعه گلنده بکن ایجاد طوفانی

یکی می‌گفت بهر قرض دادن خالق‌کن یارب
یهودي هندوی نصرانئي گبري مسلماني
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیارامت
بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایاني

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد وبرای مردم لشکر واردو رحمت الهي بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوري ننماید و چادر و سراچه بنظر نمي آید که از صدمهٔ باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افگن غني و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهي رسید و محنت و سعي که در بر افراشتن دمدمهٔ آسمان‌رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سرمرحله گذشت و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهاي حصار بر آمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جوالهٔ شمشیرهای آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار برسر مردم توپخانه و عملهٔ مورچالها و کار خانجات آلات ناری و خاکي که هریکی بحال خود درمانده و بفکر بلاي گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را مي گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان برداخت بعده که دانست که صرفهٔ کار درجان سالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه مي کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاري رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیعار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیري در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که از جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخي طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برساند اما باوجود رسیدن فیلان عفریت منظر
بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات
خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف
شب گذشته بخیمهاي خود مراجعت نمودند - بالجمله جمعي که
باسیری در آمده بودند همهٔ آنها را بقلعه بردهٔ نزد ابو الحسن حاضر
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیلهٔ بندوق به
پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دو سه
روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده
غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز
مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانهٔ
غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفلک کشیدهٔ غله
را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال
رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که
هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن
کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی
التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت
آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
رسید آنکه من خود را از جملهٔ بنده های جان نثار آن درگاه
میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده
بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می
نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و
بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک
برهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده
من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیاده از
محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر
اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن
این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد -
بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم
که از ورود عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند
بنده هر آنچه بوکلای درگاه فلک بارگاه سلاطین سجده گاه میرسانم وصول
آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت
هر منزلی که در سرحد این الکهٔ محقر مضرب خیام گردد کرور
روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد هر یورشی که قدم مبارک
بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریق نذر قدم مبارک میگذارم
این همه خدمات برای آن بجامی آرم که زیاده ازین خونریزی
مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائي نیابد و خواهند مدت دیگر تضیع اوقات بندگان عالي گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلهٔ سرکار در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرند آنچه تقاضای مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برداران صادر شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرباس بطول دو درعه و عرض یک درعه دوخته با گاو وسوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور سازند که از سرنو خندق انباشته شود و سامان یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق بر روی کار آید کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و نکال روز گار بفراغ بال درخواندن نصاب درین بحر اشتغال داشتند • * شعر •

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبری
چار موج بحر خوش موج است گر بشمری
بسکه برهم خورد دنیا جملگی برباد رفت
هر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
اجر مزد و عشوه ناز و غرم تاوان دین وام
بی سروپا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام
خان‌ومان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
عام وحول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
منقضی در قحط و بیماری و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
لیك از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غین و غیم میغ
زرد و مذنی تندو نا خوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
فراغ کار نقابان تیز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

کشتۀ ناري که مراد از همه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن
چشم بر راه حکمند فرمودندکه اول آن جماعۀ که درمورچال استقامت
دارند بشهرت یورش و اظهار تهوري اطراف حصار نعرهای رهزن
بهادرانه بلند سازند تا محصوران دابا ختة خبریافته کنار برج و
حصار مانند کنگرۀ کوکنار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زنند
ازانکه عبد الرزاق لاري و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته
در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین
فرصت چندروز بسعي و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده
بدستیاري سنگتراشان جلدپیشه و بیلداران چابکدست دست
بدست خاك و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع
فتیلۀ آن دزدیده برآوردند و از دو نقب دیگر قدري باروت بدست
آورده آنقدر آب در هردو نقب انداخته بودند که خاطر آنها
از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن‌طرف حصار پارۀ جمع
گردید و درانحالت صداي دار و گیر مدار زان قلعه‌گیر بلند گشت
و جمعي بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا
برآمدن آن‌جماعه بودند بچشم اشارۀ آتش زدن یک نقب نمودند
بمجرد آتش دادن ازانکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب
ضائع گشته بود و پارۀ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت تندي
باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در
طرفة العین بیشتر از عملۀ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان
و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریز های آدم ربا
آمدند و جمعی کثیر که قریب بصد سال هجرت آن سال تعداد

میر سید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مرد
بکار آمدند و معدودی چند ازان طرف نیز نقد حیات در
بهادران مرحله برای یورش چشم براه پدید آمدن رخنه و ر
و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رودان
واویلای کشته شدن و زخمي گردیدن و دست و پا باختن مردم
کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج
مردم پادشاهي پیش نظرهای مبارز پیشگان گرفت که مرد
فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جا
چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان
عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند. بعد
تنبیه و اخراج آن گروه به مآل نمودند و بعد سعي بسیار
از هردو طرف کشته و زخمي گشتند مورچالها قائم گردی
جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در
نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد
طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بیشتری
پادشاهي فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گش
سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد
موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله

خواهید داد جمعی با دل زار و سر و پا شکسته میگفتند که هرچند
سر بسنگ بر سر می زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران
هربار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از
حصار بر آمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار
جمعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
مرحل اقامت ورزند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
دلیران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه
پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کفار برروی کار آمد و دران
و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشرگاه پر وحشت برپا
گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشرگاه
موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه
بظهور آورد علاج شوخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
این خبر آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب سواری
فرموده فوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلادت
شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم
جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته
اصلا اندیشه باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواری خاص

بتکان گوله
بمعرکهٔ کارزار
دست بکی
هراس بخاطر

ازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند •

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان
بود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه
وجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلای ایران که همدم
مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان
سادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه
سعي و تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بیناموسي عیال و
فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین
خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این
کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي
که میان همچشمان مي باشد واز اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق
با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد
مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته
اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو بر جریدهٔ اعمال او کشیده
بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختگان
تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نا
بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند • • بیت
کسی در مقسم اقبال و ادبار • بغیر از قدرت حق نیست مختار
یکی را ساخت با توفیق دم ساز • به پیش آرد سرفرازي سرا
یکي را بي سعادت کرد بد نام • که پستر رو تو ناکامی تو نا
سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعض

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند
چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب
آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل
جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و ش
منهاج را بسبب شهرت آمده او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاه
دارد ابو الحسن مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نموده بود و از امرا
سوای عبد الرزاق لاري که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
خان پني افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اوآخر شوال که مراد
از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
می کوشیدند و شرط جانفشاني بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله
خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام
دمساز و همراز گشته وعدهٔ افتتاح دروازه بر روي لشکر پادشاهي
بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاري فرمان و قول شش هزاري
شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهي رفت از قبول ابا نمود بلکه
آن بی ادب وفا کیش ملاحظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان
رسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روي
ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره
نموده انداخت و زباني جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده
بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند
عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقيست در جرگهٔ بیست و
هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن ازروی اعتراض ظاهري فرمودند زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ انتهای سرانجام کار نمک حلالی آن او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق از چندین هزار خریطهای پر از خاک و خس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که ازقحط و وبا مرحله‌پیمای سفر آخرت مي گردیدند و در یورش و مرحلها بکار مي آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآساني طي نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازي کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان مي آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوختهٔ اختر مقید گردید ٭

ذکر سوانح سال سی و یک جلوس عالمگیر پادشاه مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدهٔ شروع سال سي و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعي روح الله خان که بوساطت رندست خان افغان پني برسل و پیغام با عبد الله خان پني نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهرکي بود ساخت بمیان آمده پاسي از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رنمست خان وصف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان در جلدوی تردد یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاری زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههاي اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پني داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتي که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاري اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتي و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید بارجود که دران آشوب رفقاي عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا اندازد یا ذره که با خورشید همسري نماید برفوج زد وازراه جلادت و تهوری که بعقل راست نیاید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو مبزدند باخون خویش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کاسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاري بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ارک از پا در نیامده جنگ کنان

میرفت دوازده زخم نقط بر چهرهٔ او رسید بعده که پوست پیشانی پیش چشمها و بینی او درگرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخود داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ اورا بباغی که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت نارجیل کهن سال رسانید و او باتکای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده ازراه مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار پایه برداشته بخانهٔ او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او پرداختند - این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر انتهای نمک حلالی آن بهادر شیر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش خواهد آورد •

بالجمله بعده که از صدای دار وگیر به ابو الحسن برگشته اختر خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته با دل باخته خودرا جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظیم داده بهر کدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سروکار پیکار رو نماید و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کاربکار زار کشد حوصلهٔ بردباري از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چارهٔ کار نجوید * نظم *
با تیر قضا سپر نجوید هشیار * بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم * با خیل حوادث چو بیفتد پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکاول خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضي بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان بایک دوکس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا درجواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقهٔ جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدائی که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او باو میرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام
برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من دربن بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوی در دلم نگذاشت لکها بخشیدم وکرورها بصرف در آوردم الحال هم که مراد در مکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده

• نظم •

سر ارادت ما آستان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر دروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار مي کشید نزد او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در گردن داشت برآورده نذر گذرانید - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت اورده بتسلی و دلاسای آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوك که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده باعزاز نگاهداشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح‌الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهي و برداشتن زخمهاي بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتي که از خود خبر نداشت و رمقي باقي داشت برداشته نزد روح‌الله خان آوردند - همینکه نظر صفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان لاري ناپاک بی‌ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بحکم بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضي نمودند همین که حضرت خلدمکان برسرگذشت جرأت و جلادت و انتهاي شرط نمک حلالي او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر داني حکم نمودند که دو جراح فرنگي و هندي از حضور براي علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقاي حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح‌الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاري یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهاي او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار مي آید سواي آن زخم بالاي زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت برسد باز براي علاج و تیمارداري او تاکید فرمودند بعد انقضاي سیزده روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف میزند و امید رو به بهي دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبد القادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند بعده که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطابخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رساندن مراسم نوکری متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدری اثر ملال برچهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتری بحادثهٔ تاراج رفت و قدری بتصرف متغلبان درآمده باقی را بدو بخشیدند تتمه ذکر او برمحل بذکر خواهد در آمد ٭

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین ترود مخاطب به ملتفت خان شد وآخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته مي شد (فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد) گفته گذراند پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب وهوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز فام و سیر حاصلی آن مرزبوم اگر پردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آباي راجه دیو راي است که سلاطین بهمنیه بعد مدتی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمانیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلي نام مخاطب بقطب الملک از امراي سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالاي تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتي نام از زنهای خود محبت و تعلق سر شار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهي قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمي به بهاگ نگر ساخت بعد از چند گاه که بهاگمتي فوت گردید و بر تبع اسم

بهاگ نگر بي برد اسم مذکور را بحيدر آباد مبدل گردانيد اما درالسنهٔ عوام تاحال ببهاگ نگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زياده درانجا ساخته بود وفرمانروايان آنجا مدام عياش بودند بانواع فسق علانيه تعايش مي نمودند و ابوالحسن زياده برسلاطين ديگر بعيش و عشرت ميل داشت لهذا شهر مذکور بزيادتي فسق و فجور بدنام گرديده بود بعده که بتسخير حضرت عالمگير بادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم ساختند - بعد ازانکه نوبت سلطنت شاه عالم رسيد چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنياد در دفاتر ثبت گرديد - در گرما و سرما هواي معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذاي آن ملک بدرنج است اگرچهار ماه ايام بارش باران نرمک نرمک نبارد زراعت نميشود اگر يک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا مي نمايد *

القصه چون مابين بيجابور و حيدرآباد قلعه سکر که ازمعمورهاي مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پريه نايک نام که از قوم بدترين مردار خوار دکن گفته ميشد و مرزباني آنجا ارثا بدو تعلق داشت و درايام محاصرهٔ بيجاپور و حيدر آباد با دوازده هزار سوار و پيادهٔ بيشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رميده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زياده نموده بود پادشاه آفاق گير در ايامي که بمحاصرهٔ گالکنده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان ا که در شجاعت و کار طلبي گوی سبقت ازاکثر بهادران رزم ديدهٔ آن عهد مي برد براي تاخت

و تاراج و خرابي ملک پریه نایک وتسخیر قلعهٔ سکر تعین فرمودند.
بعد رسیدن خانه زاد خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج
معمور هاى اطراف سکر بعرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخیر قلعهٔگلکنده
انتشار یافت - آن بدنام گمنام سرانجام نیکنامي خود در امان
خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجي
بخانه زادخان گردید - و خانه زاد خان اورا مامون و امیدوار عنایات
پادشاهي ساخته بحضور معروض داشت - درماه صفر همین سال
پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود
و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدي دران دیار که هرگز
بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت
و مسجد بر بالاي تپهٔ کوه سر بفلک کشیدهٔ آن قلعه بنا نهاد و
قلعه‌داري آنجا را بموجب حکم حضور یکي از بنده هاي پادشاهي
مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
پریه چنانچه بدي آفرینش درقوم کفار که از جمله مردارخواران
بي اعتبار مي باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتي صورت
عجب کریه منظر بدهیئت واقع شده بود بخاري بود از خم نیل
و دیگ قیر فراهم آمده به نمونهٔ انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
ملازمت بتقاضاي مصلحت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار
سرفرازي بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکي از امراي حضور برو مي
افتاد آن‌صورت مکروه او را مي دید و آن مراتب منصب را بنام آن
زشت صورت بدنام مي شنیده بي اختیار بخنده مي آمد وکلمهٔ لاحول
بزبان او جاري مي گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلي خود شتافت - و پسر و همراهان اورا بمنصب زیاده ازحوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ ادهوني که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوري بود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را مرخص فرمودند - و بیست هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر فرمودهٔ نظر بر عدم پایداری و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه فیروزجنگ مقرر فرموده تنخواه نقدي حکم نمودند - و ازعقب فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت باندرو شکوه عالم ستانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاد حیدر آباد اوائل ربیع الثاني رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال بسبب بعضي موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند - و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی درسواد گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه مذکور حوالي بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاوني و تعمیر عمارات و دلهاي شکستهٔ مکنهٔ آنجا نمودند *

ذکر سوانح سال سی و دوم جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و نود و نه هجری

بعدهکه پادشاه زادهمحمد اعظم‌شاه وقت عبور بقصد تسخیرقلعهٔ ادهونی نزدیک قلعهٔ ملگانو (10)که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوری حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاونی فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپای قلعهٔ ادهونی اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعده که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و اسیرنمودن وکشتن جمعي که ازقلعه بشوخي برآمده دستگیر مي‌گردیدند شروع نمود و کوشش وکشش بسیار و ترددهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدآن مدهوش بیهوده کوش پنبهٔ غفلت از گوش بر آورده ازراه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود وخود

---

(10) ن - بلکانور

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکري بمیان آورد ازراه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاري بعرض رسید حکم بنام صوبه‌دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امید وارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانهٔ حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام طلبیده پناه‌گاه با خود نگاهداشته بدلبري او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزاري سه هزار سوار بجرگهٔ بندهای پادشاهي درآمد *

ذکر سوانح سال سي و سه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد هجري

در آغاز سال سنه سي و سه از جلوس فرزندان سیدي مسعود مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدي مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاري هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتي که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضي مقدمات

نمیخواست که آتش امروزي زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای در سه مقدمه خلاف مرضي حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود از ان جمله فرستادن مبلغ خطیر براي سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یک مقدمهٔ دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین مروت دور دانست بنابران بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای اعتراض آمد و صدي صد(11)سوار از منصب اوکم و از خطاب بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ادای حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند اما نه عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت بجانبازي تمام سر بمهر نزد خود نگاهداشته بود و در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها در گرفتن خوانها بلا دست آویز سررشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی می باشد بلاحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از را ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن متزلزل خاطر می بود چنانچه برین منکور یکسال گذشت آخر متصدیان جواهرخانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچهٔ جواهر که نقش مهرموم آن پیدا نیست و دستاویز سیاهه آن بمهر متصدیان

---

(11) ن - دو صدی دو صد سوار

بو الحسن ندارد بجواهرخانه مي سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد پروري فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعي ما است و در دوش وکنار ما بازي کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضي ما ازو بظهور آمد چشم نمائي ضرور بود چنانچه همان روزکه‌ي او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلي خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازي بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر میزند و بعزل خطاب پاي اعتراض مي آئیم مدت باید که تا اصل اسم در السنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمي دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند ٭

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بر وضع و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود بدیدکه هر چند بعضي همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جوهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ منش نظر بر امانت ولي نعمت راضي نشد و اصلا تصرف و خیانت درو ننمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ایام که ملاحظهٔ کلي آبرو بحال نماندن درمیان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت ٭

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمهٔ چند ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - هر چند بسیاري از متصدي پیشهاي این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را فعل لغو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به[1] امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي بازخواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان پدر دیانت و کم ازاري خلق الله است • بیت •

آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري او محض براي رضای خدا و عدم قصد ایذا و فرساندن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه برای خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن • بیت •

امین باید از داور اندیشناک • نه از زجر دیوان و رفع هلاک

و الا نه جمعی که برای نفس پروری خود یا برای خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها بر آرد - بدین تقریب جمعي که از جملهٔ پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امراي عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همهٔ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد •

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت
حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان
میداد ازجملهٔ نیکنامي احسان او که در بارهٔ رعایای مالگذار و
زمینداران صوبهٔ خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیوانی دکن
بکار برده معاف نموده دوازده لک روپیه است که بابت باقي سنوات
برذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هرسال منصبداران و
و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و
درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خودگرفته طومار ندارد ۱
نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلي
پیشکش برذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و ۲
بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع
میگردیدند یك قلم معاف نمود - روزي بخدمت خلد مکان تقریبا ۱
صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف
امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگري
نخواهد بود که هرسال چندین لک روپیهٔ مال ولی نعمت را برعایا
و عمال که باقي دار بودند معاف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا
بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما
خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزي رشید خان دیوان
خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت
پروانهای معافي جزیه را که امانت خان با دست آویز های
مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را دراجرای جزیه نهایت تقید
بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان سنه عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضی بظهور آمده و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه سند معافی بمردم میدهند مختار ید اما جزیه که بهزار دشواری برکفار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامهٔ گندهٔ سفید نمی پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدی پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجی شفیع خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید *

بعده میرزا یارعلی که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند می خواستند اورا بعطای اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا می نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت گیری ودقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جاری می نمود اما آخرکار در همه امور ملکی دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و در داروغگي کچهري تا عین میرزا یارعلي برکل اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید - بچشم پوشي و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزي جوان امردي را براى منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهي ریش سفید خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه براى او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او دادند یادش رفته بعد اداى چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي شهادت تورانیی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معني را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا می نمود و نظر برفساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراساني که مدتها دیوانی تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندید و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازي یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ درپستی غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که ازطرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطرداری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمدة الملک اسد خان و عنایت الله خان برسر خیمه وجای مثل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغی بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد ٭

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکنامی و دیانت زیست نمودند ٭

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کارسازی تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید ٭

دیگر امیر خان عرف میرعبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود ٭

همچنان حمید الدین خان پسر سربراه خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند ٭

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختي زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیشهاي کم منصب عبد الوهاب استر ابادي که دیوان حیدر اباد بموده بودند دیانت دار واقعي بود وسوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهاي حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیك انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز مي ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدي نجبت نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائي کشیدکه چون هریك از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسهٔ مهمان کش فلك خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرذی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائي همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخي حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسي را کفن و قبر میسر می آمد - از مردم نامي که بوسیلهٔ اجل ناگهاني و با رخت هستي ازین جهان فاني بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد و انتها بهفت و هشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی عمده های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پارهٔ تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سي و چهارم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و یك هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعي از مردم نامي و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گري و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته ده برابر موذي تر از سیوای جهنمي پدر خود بر آمده خود را

بصنعتهای سوائی ملقب ساخته علم شهرت بدنامي زیاده از آبای
ملعون خویش بر افراشته بود تعین نمود از اتفاقات آن بد اصل
از اصل مکان خود که راهیری باشد پراگنده گشته پناه بقلعهٔ
۸ کهیلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
اطراف براهنمائي طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهي
غافل بود بارادهٔ سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنهٔ
سنگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در درهٔ کوهای قلب
دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار والهزار احداث کرده
بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعي از
هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشهٔ شاهین قضا
و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سرا پا
نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود ازانکه
خلاف طریقهٔ پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبینان لاله
رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هرکارهاي بادپیمای
تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعب که خانه
ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادهٔ
قلع ریشهٔ آن شقي لعین ملاحظهٔ جان خود و مکان قلب ننموده رستمانه
کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل
چهل وپنج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار
پیادهٔ قدرانداز جانباز انتخابي روان شد - باوجودیکه همراهان مانع
آمده از قلب راه آگاهي داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیدهٔ مثل انبا کهاتهه و غیره درهاي قلب واقع شده اگر سي
چهل پیادهٔ بي یراق سرراه گرفته بانداختن سنگ پردازند عبور
فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد
جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگهٔ
غازیان علم شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی
مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان
تنگنای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته
طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهاي آن سگ ناپکار او را از رسیدن
فوج پادشاهي که باصطلاح مرهتها فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامي بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواري و مورچال
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سرمست نشهٔ بیخودی بعده که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجي که همراه او بود و بیشتری روپوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن پرداخت وکبکلس و زیر او
که از همدمان و ندیمان شجاعت نشان فدویت کیش او گفته

میں شد اورا پس پشت خود داده با جمعی از مرهتهای نامی
بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر
بازوی او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ
افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود
او نیز از اسپ جسته گفت پانچی من هم ماندم - و همینکه
چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و
کبکلس دستگیر گردید وسنبهای برگشته اختر خود را بپناه
عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست وجوکه سراغ
اورا یافتند دست و پای لاحاصل زدن گرفت آخر چندکس از نا کسان
خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام
گرفتار سر پنجهٔ تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و
شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا
و همدمان صاحب مدار سوای رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از
قلعها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دسگیر گشتند - و همه را دست
بسته موکشان تا پای فیل سواری مقرب خان آوردند باوجودی که
دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغیر لباس داده
بود بعلامت آنکه مالهٔ مروارید از زیر رخت - او نمودار گردید
و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پای اسپ بود
شناختند اورا بر فیل سواری خویش ردیف ساخت بعده بعضی
را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار
نموده نقارهٔ فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را ازانجا بحزم و احتیاط
سپاهانه برآورده روبه بنگاه خودآورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل ازانکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت وشادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه‌گردید - و درهمان زودي خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري درچشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش وخوشوقتي این مژده که غمزداي دل چندین لک هندو و مسلمان‌که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجرباغي طاغي بودندگردید واثر فرحت جان فزاي روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا بر آمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادي نواخته مي گردید و هرجا گذر مي نمودند دروبام پراز زن و مرد گشته شادي کنان تماشا مي کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجا مي آوردند و چند روز و شب برای عالمي شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلائق خاص و عام جمعي آمدند حکم شدکه آن گروه شقاوت پژوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن شکر گویان از بالاي تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند دران حالت کبکلاس بد بخت که در شعر گفتن هندي طبع موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضاي او در شکنجهٔ عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده باداي دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ چشم و زبان سنبهارا مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که اي راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فر و حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از انکه بزندان خانهٔ مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهاي قلعجات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه‌داران تعین نموده آنهارا در قلعه محبوس ابدي سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کارسر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت وخواري محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هرروز براي

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي
حرفهاي ناشايسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
هرزه گوئی نسبت بهبندهاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان
از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه
گيري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمود که فرصت نداده بقطع
شجرحیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت
قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول
امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
هردو ملعون را ازدهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازندبعده چشمهای
آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
دیگر بانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای
مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای
مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ
بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال
بار نگاهدارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعین نمودند و بمنصب
هفت هزاری سرافرازي بخشیدند و دیوان و بخشي او بتجویز
مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاهداشتن
و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان
چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحواي اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمي بزرگ شود

و دیگر بعضي عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مآل بودند بقلعهٔ دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محرر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاري در حویلي متصل قلعهٔ راهیري که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق افتاد از زبان مردم آن جامسموع شد که آن ناپاک مادهٔ فساد عالمی بود و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهاي بد خصال اطلاع یافته در سه فقره مي نگارد - که چون آن قطعهٔ سرزمین که نمونهٔ قطعهٔ جهنم توان گفت و همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب میگردد بر سکنهٔ آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمي متصل مکان نشیمن خود باولي مختصر کنده برسر باولي قالیچه وار نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار ساخته درانجا نشسته هرگاه زنان ساهو کار و دیگر غربا برای آب مي آمدند بطفلان آنها میوهٔ فصل آن هنگام میداد و بزباني که با مادر و خواهر حرف مي زنند بآنها حرف میزد بعده که نوبت راج بسنبهای ناپاك رسید برسر همان چبوتره بر باولي نشسته زن و عروس رعایاي آنجا که از لاعلاجي براي آب دران باولي آمده سبو پرکرده برسر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر برکمر زده بالاي زینهٔ متصل نشیمن آن سگ بد بخت مي رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدي دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهري دو گهري نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبو را ازسر خود انداخته بعد فضیحتي تمام از دست او نجات مي یافت تا آنکه رعایاي آباد کردهٔ پدر او رو بولایت فرنگیان که ازانجا نزدیک است آوردند و خود جزاي کردار خود یافت *

ذکر سوانح سال سی و پنج از جلوس عالمگیر پادشاه سنه هزار و صد و دو هجري

اگرچه ازانکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از اجمیر بصوب دکن محض براي تادیب و استیصال آن کافر حربي بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمد از هیچ پادشاهزادهٔ نامدار و امرای ذي وقار دیگر من ابتداي شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مکان می خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطاي اضافهٔ نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امراي حضور و دکن سرافرازي و امتیاز خاص بخشند بعضي مقربان پاي تخت و خانه زادان قدیم الخدمت ازراه حسد همچشمي که مي باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندي حاصل گردد بهرحال مقرب خان را اضافهٔ هزار سوار داده و خطاب خان زمان فتح جنگ و عطاي پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دهوپ و پرتلهٔ مرصع سرافرازي دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهارهزاري چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاري هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندي بخشیدند و همه منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند •

در همین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغي حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند ـ درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعي بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاري رسیده مدتي قلعه داري قلعهٔ خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داري ممتاز بود بقلعه داري راجگده مقرر ساخته بودند درینولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابوالخیر خان پیغام خالي نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائي از جنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع دو سه دولي سواري زنانه که باقي همه مستورات

پیاده بودند و چند پتّاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور
وغیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهتّه که اطراف پراگنده
گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان
جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف
شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال
بیحرمتي گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ
رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست افسوس برهم می سائید - بعد عرض
فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف وگرز بر دار شدید رفته او را روانهٔ
بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان
بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را درخدمت حقائق و
معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ
ابو الخیر خان و همه و ابستهاي عبد العزیز خان نیز از مریدان و
معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ
عبد اللطیف مشتمل بر استدعاي عفو تقصیر رسانده عجز و زاري
بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر
گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندرسورت فرستاد -
اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود
ولنگر جهاز بر داشته بودند - في الجمله پادشاه از اکلوچ کوچ فرموده
رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکار پور توابع سمت پونا برافراشتند
بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت دیوان

(12) ن - کوش گانون - کوره گانون

برسر اهتمام که سهراب خان میر تزك دوم بود برسر یکي از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخي تمام پاش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریك اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده به تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکمی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند •

چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جات برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو هاى عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورت باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولهٔ بندوق بدو رسید مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن برمهم مامور باوجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و درمسمار ساختن گدهی سنسنی(13) و دیگر مکانهای قلب ساختهٔ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاری ساخته نشد بنابران ازانکه از سابق بسبب بعضی اداهای ناخوش او پادشاه بدو کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبهٔ دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبهٔ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هرجا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعده طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازانکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخی و قیمتی که

(13) ن - سستی

خواهد بفروشد حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهي که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشتهٔ چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند - ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکاربرذمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند - بعده که از قلت پایباقي و بسیاری منصبداران خصوص مرهته و دکنیهاي بي شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاري یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و در عوض این بدنامی که بنام موسوي خان بناي بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننمایند

---

(14) ن - موسی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود هچلکاي عدم تقاضاي طلب من ابتداي ایام تنخواه نیادتن وقت محاسبه مبلغ کلي طلب منصبدار در سرکار پادشاهي بر مي آمد لهذا هرچند منصبداران براي محاسبه رجوع مي نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشته تن بگرفتن محاسبهٔ منصبدارنمی دادند و درصورتیکه منصبداران بجوهر سعي و بهم رساندن مربي و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت مي نمود چهارم حصهٔ آن بزور و تلاش تمام از سرکار مي توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه درمیان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجري

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکارپور کوچ فرموده رایت ظفرآیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجاپور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاونی فرمودند چون ایام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدمکان برسر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و ارادهٔ صافي الضمیر او را در یابند روزي قلمدان باساز فروي و همراه آن قلمتراش بدست یکي از خواجه سراي محرم براي پادشاه زاده فرستاده ازانکه کارد و حربهٔ خرد و کلان براي محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد وا نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگربلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظردر آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارك گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوي گردیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند بادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده ولطف پادشاه در جواب مرسولۀ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سوتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهم رسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معمورها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله مي نوشتند میرهادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرند و ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طا ظا و عین و غین و قاف باشد درکلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هندي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا نمی آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتداي اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و درین سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بگلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعوض

رسید که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمي که في الحقيقت
در قید سنبها مي بود بعضي نامردان مرهته او را بجای پدر
و برادر جهنمي او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده
باراده باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود
خلعت و کره طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمده فوجها
کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامي را برای تاخت
و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی
اشاره بر حقیقت نصارای کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان
خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر
بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهاي قلب قلعها
ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروري
و عدم تکالیف شاقه با رعایاي آباد کرده خود میکوشند و برای
مسلمانان پوره علیحده قرار داده مسلماني را میان آنها بجای قاضي
سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئي و نکاح با او گذاشته اند
اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافري نامراد در
تعلقه آنها وارد شود هرچند ضرر دیگر بدو نمي رسانند اما اداي
نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقه انگریز
برجهازات دست تعدي دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها
موافق دستور مقرری حاصل نمموده باشد یا جهاز عرب و مسقطي که
مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و برقابو بر جهاز همدیگر تاخت
مي آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباه

گشته بدست آنها افتدشکار خود میدانند - و ظلم عمدۀ آنها این است
که اگر یکي از رعایای تعلقۀ آن طائفۀ بد کیش باجل خویش
وفات یابد و اور فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال
او را بیت‌المال سرکار پادشاه خود دانسته‌در معبدخانۀ کلیساکه همه
جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که‌مقتدای آنها باشد او را احکام
ملت نصراني تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا
برهمن هنود باشد بمذهب خود مي آرند و بدستور غلامان ازو
خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعۀ
معمورۀ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان
مستقل از طرف پرتگال درانجا می باشد و دیگر بنادر و دیهات
سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده
کروهي بندر سورت مائل طرف جنوبي تا سرحد قلعۀ منبي
تعلقۀ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهي مي نامند
درپناه کوهاي عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن
آباد هفت هشت قلعۀ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله دو
قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلۀ قول
و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده
اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در
عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پاي دامن کوهها
را کشتکار می‌کنندواز جنس اعلی مثل‌نیشکر و انناس و برنج می
کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلي محصول ازان بر
میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفي وضع کردۀ آنها که مراد از نقرۀ

قیمت نه آنه باشد و سکهٔ فرنگ است رواج مي نمایند و وانج آنجا سوای اشرفی مزبور پارچه ریزهٔ مسي است بنام بزرگ نامند که یک یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت مي شود و حکم پادشاه اصلا دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامي گذارند وزنهاي آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن زن دیگر و سریت در ملت آنها نمي باشد - بعده که حقیقت زشتي اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که تابع کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوري که در عهد اعلی حضرت ذکر او بگزارش آمده بود و در شجاعت وکار طلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیري فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یك دو قلعه خرد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه درجنگ میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دمن و بسي رساندند و جمعي از فرنگیها با زن و فرزند باسیري در آمدند و دو قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعهٔ دمن و
بسي فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این
خبر بکنپان گوره تعلقهٔ کوکن عادلشاهي که خود را بجاي
صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال مي‌گیرد رسید ازانکه آن جماعه
خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز برروی دریا
ترددی که ازانها مي آید از هیچ قوم دیگر نمي آید عرضه داشت
از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران
درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان
روي دریا هستیم پارچهٔ زمین ناکارهٔ کنار دریا که حکام و فرمان‌روایان
ملف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت مي نمائیم
در صورتیکه خلاف مرضي مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم
خانهٔ ما و مکان اصلي ما روی دریا است بر جهازات سوار شده
بموجب حکم پادشاه خودکه برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه
هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - ازانکه مبلغي
تحف و هدایابرای‌خوشی و صاحب مداران حضور نیزفرستاده‌بودند
مقربان پادشاهي‌خاطرنشان نمودند که‌تا از بندوبست خشکي و قلع
ریشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دریا
را بشورش نمي توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصیر آن
جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبهٔ ملتان بعرض رسید که سید شاه
سلیمان که مدت سي سال فرمان روای ایران بود و ودیعت حیات
نمود و بجاي او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غنا و دیگر سرمایهٔ فساد ازقلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چندروز هر دو برادر را تسلیم بحالي منصب فرموده همراه شاه زاده معز الدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنبهای مقتول و از قدیم منجملهٔ ملک رام راجای بیجانگر گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام در سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کام بخش را باتالیقي جمدة الملک اسد خان و هراولي اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودندو بهره مند خان را نائب جمدة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداوي کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل گووه تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاهداشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثر ارادهٔ وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختي سلوک می نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهیری مامور فرمودند •

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم عاجزو نامراد مي کارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و سرشتهٔ زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نمودندو او برحقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي مي شود و بضبط در نمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و نامرادان بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بنابران جمعي که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند. و دیگر بنای بدعت بد عاقبتي این گذاشت که سابق دروازهای باغهای پادشاهي که محض برای تفرج و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمودکه باغات صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعي که چیزي بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گردد • بیت •

ذیگوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقي سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد •

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسي منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بردست ریختن در حرم محرم شرعي خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقي اذات دنیاوي اجتناب دارم لهذا یومیه براي او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد مذکور بیجاپوری درآورده باو در حبس همدم ساختند ودختر دیگررا بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منصوب نمودند که خلاف رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشي که از امرای مزاج گرفتهٔ موروثي گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات نمود تاریخ وفات او (روح درتن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشي بود و نیابت وزارت ضمیمهٔ ان داشت میر بخشي نمودند و مخلص خان راکه خدمت عرض مکرر داشت تن بخشي مقرر کردند وشریف خان بخدمت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از ارادهٔ باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف واکن گیره که از اردوی پادشاهي سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعد ه که محمد اعظم شاه بکمال آراستگي فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان هست که بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت مامورة باید رسید وسواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ اتم داریم اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار مي آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل شدن لشکر نباشد و میر تزکان را مامور فرمودند که اژدحام عام و تماشائي را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده صادر شدکه جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت دوصد سوار خود را برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زبان‌دان پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعد که پادشاه زاده همراه والاجاه و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق قتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - درین حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکهٔ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهذا پیالهٔ ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذراند از روی عنایت بپادشاه زاده مرحمت فرمودند و چندکلمهٔ و عظ و نصیحت آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه شمارا گرفته خلاص نمودیم و خبر بوابستهای شما رسیده باشد و همه درکمال مایوسی مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص ساختن پادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر بیگمان و خدمهٔ محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ برروی همه آمد - نقل نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر می شد و از نوشتهٔ وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن باستقبال فرمان تا بر مضمون اطلاع یابد چنان متزلزل خاطرمی گردید که رنگ برچهرهٔ او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغهٔ ڈاک بود و بکمال دیانت واستغنا خدمات مرجوعه‌را سرانجام میداد سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانده بودندکه فی‌الحقیقت شریک غالب صوبه‌داران و فوجداران گردیدند - درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع تقصیری تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله که از جملهٔ فضلای متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت اقلیم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند و سیدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد می نمود

درباب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما درجواب خلاف هربارکه بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که درمادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول خدمت برنفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظالم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای یافی و بسیاري ارباب طلب ازحد گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داري نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است ازما عرض نمودن امریست واجب‌قبول نمودن و جواب آن‌باختیارآن ولي‌نعمت است - بعده درهمان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروی خلق الله کشاده گرده و در مثل گذراندن جرات زیاد ازاندازهٔ خود بکار میبرد دو سه دفعه بزبان نصیحت آمیز منع فرمودندفائده نه بخشید تاآنکه روزی ازروی بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجرنمودند که هردوبخشي آزرده خاطرگشته بخانه آمدند - وبه پیشکاران گفتند که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاري نسازند ودر تردد برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعي که از سالها مي دویدند مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلی و نقلي بهرهٔ تمام داشت و آثار رشد بر چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد و آبای توبه بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر داني

فرمودندکه از طرف ماهم چند لک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برساند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله که از قلعهای فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بگردد وسعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک گردن بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه‌دار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصددارد که خود را باعانت مرزبانان چنجی رسانده درگرد آوری فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روی داد پارهٔ ببحر مراقبهٔ فکر فرو رفته‌بعده به بهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - وخواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتعاین مزاولان پیشخانهٔ بهره‌مند خان برامد - درین اوان خبر رسیدکه شاه زاده معزالدین خود را بپای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت بران قرار یافت که خود بدولت تابیدرم پوری تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری بر افراشته شد بعده که ویرانهٔ آن سر زمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را اسلامپوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غیر با انداختن چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبویها بدست مبارک بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نموده بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نزدعیال و اطفال
بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت
بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ
قبول در آمد و مخلع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر
قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعین فرمودند
وحکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودهٔ حضور در بهادر گده
چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود
را بتنبیه اشقیا رساند وقلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد
دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی
مرهته ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغاز شوخی
ودست اندازی ازحدگذرانده کارهای دست بسته نمودند - که بتفصیل
آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان
جمله سنتا گهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده
بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج
دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از انها
بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت
و تاراج معمور های مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده
چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می
افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت
یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند
چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او کمر نمي بست و هر سمتي که با فوج جهان آشوب رو مي آورد دل شیر مردان رزم آز ما را در تزلزل مي انداخت چنانچه اسماعیل خان یکه راکه از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته می شد وبشرح و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلي گرفته خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را رستم زمان و شیر شرزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله بار نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بجنگ آن کافر گرفتار آمده بعد مبلغ کلي دادن نجات یافت - هم چنان علي مردان خان عرف حسیني بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر بتاراج رفت بعد کشته و زخمي گشتن جمعی از مردم نامی همراه فوج و علی مردان خان با چند نفر نامي زخمی و دستگیر گردید و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغي از همراهان او گرفته دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه عالم ستان مي افزود - در ایامي که خان جهان بهادر را از صوبجات بنگاله و غیره معزول ساخته بي پروبال نموده بحضور طلبیده بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می آمد شهرت تردد و جان فشاني جان نثار خان و تهور خان پسر صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجاي رسيده بود كه خلد مكان بظهار حسن تردد انها مكرر خان‌جهان بهادر را مطعون ساخته ازروي قدرداني زبان بتوصيف شجاعت وتهوري هردو آشنا مى ساختند - در همان اوان بعرض رسيد كه مابين سرحد كرنا تک سنتا را با جان‌نثار خان و تهور خان وغيره كه به تنبيه اشقيا مامور بودند سروكار مقابله افتاد و بعد زدو خوردي كه بميان آمد جمعي از هردو طرف كشته و زخمي گرديدند بمرتبهٔ‌هزيمت‌بفوج پادشاهي روى‌داد‌كه‌تمام فوج و توپخانه و بهير بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعي فراوان جان بدر برد و تهور خان زخمي گشته خود را ميان مردها و زخميها كه در لو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره يافتن غنيمت دانست - هم چنان باكثر مردم عمدهٔ روشناس كه دران فوج بودند چشم زخم بدنامى مآل و آبرو بباد دادن رسيد و بسيارى دستگير گشتند و بعضى بحيل جان بدر بردند - بعده كه‌اين خبر بعرض‌پادشاه رسيد‌گرچه نهايت بركدورت‌خاطر افزود اما در ظاهر برزبان‌آوردند كه اختيار بنده نيست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز محمد مراد خان كه مدت با خان جهان بهادر رفيق بود از دربار برگشته بديدن خان جهان بهادر رفت از انكه اين خبر نا خوش‌خيمه بخيمه انتشار يافته بود‌خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد مراد خان استفسار نمود‌كه حقيقت شوخي‌سنتا و تردد خانه‌زادان كار طلب پادشاهى كه بعرض رسيد چه فرمودند - محمد مراد خان گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد كه آنها چه تقصير دارند همه ازجانب خداست - خان جهان بهادر گفت خير در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و بازستانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی در سر لشکری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بد نور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه باد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جملة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام بنام علحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال برداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بند و بست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل دردل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سر کهی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاده مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل برسر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روي کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحي که درانجا از ترددات فوج پادشاهي و محصوران بظهور آمده پرداختن خالي از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکي کفار روز بروز زیاده مي گردید ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائي امور ملکی و مالي و بند و بست آن ضلع بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمدکام بخش گراني می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاهزاده که لازم وملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ بزبان می آوردند و این معني باعث رنجش خاطر محمد کام بخش مي گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعي داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده مي گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلهٔ افروز پادشاه زاده بمیان آورده
علاوهٔ آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمدآمد سنتای
نابکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر
پادشاهي و سرراه را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز
برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از پادشاه
زاده و جملة الملك بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را
برحقیقت و خبر سلامتي حضور اطلاع حاصل مي شد - و پیغامهای
توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه
در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جملة الملك و
نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جملة
الملك و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه
زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که مادهٔ فساد و آشوب لشکر
پادشاهي آماده گردیده بود سنتاي نابکار با بیست و پنج هزار
سواریکه تاز جنگي رسیده اطراف افواج پادشاهي را چنان فروگرفت
که تزلزل عظیم در دل بهادر پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ
بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را
با اکثر کارخانجات سنگین بار بدام تاراج سنتا داده خود را به پناه
جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضاي وقت باهم
ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب
احوال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند کروه مصلحة جنگ کنان خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجانی ازان کافر غنیمت دانستند وبعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتي مبلغی بدانها رسید قلعها را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت وپادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پارهٔ کلمات نصیحت آمیز به جمدة الملک گفته اثر کم توجهي بظهور آورده حکم خلاصي پادشاه زاده نمردند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روي دریا و مهم نمودن سیدي یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ منبي و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهي مسمی گنج سوائي که کلان تر ازو جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه ودولك روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلهاي آهني ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم
نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر
جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز
رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهي بسیار خرد بود و سیوم
و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا
گردید بعده که بتفاوت گولهٔ رس نزدیک هم رسیدند توپ اول
دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقیده
و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و
تلف گشتند و در همان اثنا گولهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج
سوائی که باصطلاح دریا نوردان دَول جهاز نامند و مدار سلامت
روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز
اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهي
رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن
نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند
آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهي بود که اگر ناخدا
همت می ورزید از عهدهٔ دفع شر آنها بر مي آمدند اما بمجرد
غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز
میبود خود زیر تختهای بخن جهاز گریخت و اول بار کنیزهای
ترکی که در مخا خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه
چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می
نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه
نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهي را کنار خشکی
نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی مال
و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان
کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت
قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندي
بکارد و خنجر در هلاك خود کوشیدند - بعده که حقیقت ازروی
وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت دوبیهٔ سکهٔ انگریز
که در منبی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه اخراك سوانح
بحضور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر
سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبي بنام اعتماد
خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و مقدمهٔ
این فساد بسالها کشید اما ازانکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا
برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق
آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود
ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندر سورت که نظر بر بند و بست و
استحکام قلعهٔ منبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کاوش و
شورش باکله پوشان سوای مادهٔ فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر
خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت
و نمي خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هرچند
بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
بتدبیر دفع گفت وگوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجائه نام منصب دار پادشاهی بروی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میرسید گرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با انگریز منبی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبی در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ صحبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه بااو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی برفتن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و ازبرادر دیوان او پرسیدکه بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهازها درمیان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب [illegible] یا براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریزکه در اصلاح مقدمه نصیحت آن شقی سیاهی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطرجمع ازروی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمهٔ وکلامه نه نمایند.

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پیش رفت جوانان خط آغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دو طرف بنظر درآمدند بازکه گامی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز همعمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان متمرش جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد ازان جائي که خود او برکرسي نشسته بود روبرو رسیدم باظ[...] خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معا[...] نموده مقابل خود برکرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم د[...] فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شم[...] شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماندکه باوج[...] آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش[...]

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند
تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر
فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز
بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم وداغ پیدا بود وبزبان
خود میگفتندکه این داغیست که در وقت محاصرهٔ سیدی یاقوت
خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
رفیق آنها بود و زبان هندي و فارسي میدانست ترجمهٔ آن
خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
آنها جمعي ازان انگریز ند که در ایام محاصرهٔ یاقوت خان زخم
[illegible]ر داشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضي خود از نزد ما جدا
شده بدان حبشي پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند
الحال نزد ڈینک مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
اندازي بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقي
[illegible]ده اند و مردم پادشاه شما از عهدهٔ آنها بر نمي آیند و
[illegible] آن برما مي بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
[illegible]اضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم
[illegible] شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثي بیجاپور
و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند
پناه جزیرهٔ منبي معلوم وگفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه
اظهار سرکشي است درجواب آن گفت که هر سال مبلغ کلي از منافع
مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکهٔ پادشاه هندوستان
را بنقصان برمیدارند و دیگر در روپیهٔ سکهٔ هند قلب و غش بسیار بر
مي آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان مي
آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقهٔ خود رائج مي سازم -
دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارهٔ بر خاطر او
گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار
امان برخود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتي
که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که
در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصی
خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیرهٔ منبی
که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمي رسد
و از بیست لک روپیه مایهٔ تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد
باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه
کعبة الله است که یک دو سال درمیان دست اندازي مي نمایند و وقت
رفتن جهازات به بندر مخه و جده که پر از جنس مال هندوستان
میروند سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید
و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده
جهازي که زیاد مالیت دارد بران تاخت مي نمایند اگرچه مرهته

که قلعهٔ کهندیري و قلابه و کاسه و کتوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ حبشیها نو احداث کرده کشتیهاي جنگی اطراف قلعه فراهم آورده بر روی دریا بر وقت قابو دست اندازی مي نمایند و هم چنان از قوم سنگنه که بواریل نیز زبان زد است و از مفسدان سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از بندر عباسي و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما جرأت مقابله و دست اندازي جهازات کلان راه بیت الله ندارند و انگریز بدنامي خود بر همان سنگنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان مخاطب به روح الله خان ثاني و صف شکن خان و دیگر امرای نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پرهٔ نابکار گردیدند - تفصیل این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار تاخت و تاراج سنتا پیهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش مع فوج پادشاه‌زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و دیگر امراي دکن با طومار فوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش هزار سوار موجودي آن عهد باشد براي تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیري که سنتا در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که امراي مذکور بقاسم خان که فوج جنگي شایسته و توپخانهٔ آراسته داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسافت دور باستقبال شتافت روزي که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق
هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام
مي آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم
برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهي تنگ آورده اند و
هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
دیگر رساند از هر طرف صداي دار و گیر بلند گردید وآن روز تا غروب
آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم مي کوشیدند باوجود آنکه دلاوران
تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهي
بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني برای آدم و چار پا میسر
نیامد سرداران بالاي فیل و سپاه تمام شب جلوی اسپان بدست گرفته
از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رسانیدند
همین که خاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق برآورد فوجهای مرهته
ازاطراف شوخي آغاز نمودند ومحاربهٔ صعب روي داد و دران جنگ
میرزا حسن با جمعی از مردم نامي و جماعهٔ کثیر از مردم غیر مشهور
بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند
نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر
محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهتّه بدفع شر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدّهی دندیری تعلقهٔ فوجداری قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهتّه حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گدّهي مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گدّهي کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدّهي روبرو مورچال بسته دردفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرساندند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهتّه میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گدّهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوري علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهي گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند وبست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کارخانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت
برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
کمند بالای دیوار برآمده خود ر اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان وصف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام
داخل گدهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگی بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
دران چار دیواری محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبوح نموده می خوردند
از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاههای گدهی باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همرهان مردم نامی که

بقید اسم نوشته بر آوردند فی نفر نیم پاو آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پیواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر فرقهٔ گدهی رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و قلت آب علاوهٔ کمیابی غله بمرتبهٔ گردید که عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نوشیدن معتاد افیون که علاوهٔ غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالیتی که همراه است از لک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخرگفتگوي هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکي از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار برسر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختي که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقي زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط درآوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ وجه قرار که اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهي که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهي باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتي از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا ازطرف فوج مغلوب پادشاهي فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد یا و رسیده دو فوج نموده از هردو طرف

مقابل همت خان شتافت بتفاوت شانزده کروه بافوج اول که سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرهتهٔ بیشمار بدارالبوار پیوست و بسیاري از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهي را طرف فوج دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بپناه اشجار جابجا براي سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر پیشاني او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سي و نه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهریه رفته بود از اختلال آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور براي علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطي که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معني بعرض رساندند و مرض چندان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختي سلوک بدنام و از راه شرم وچشم مروت صد مرحله دور بود و بخدمت اتاليقي پادشاه زاده کام بخش سرافرازي داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستي بادهٔ ایام جواني حرف اورا بسمع رضا نمي شنید و از بیروئي و بد خوئي محرم خان پادشاه زاده وهمراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر می بودند و ادا هاي ناخوش از طرفین دربارهٔ همدیگر سر میزد - وسط ماه جمادي الاولى سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار که محرم خان از عقب مي آمد ناگهان تیري که پیکان او دو زبان داشت از طرفي که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالاي شکم حائل بود اجلش کوتاهي نمود و قدری دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردهٔ اندرون شکم ندرید و بپرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوهٔ تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذراند - کوتوال حضور براي تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکهٔ پادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامي او باظهار بی تقصیری او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده اورا بحضور بیارد والا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بي آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده راضي ساخته تابدر دولتخانه وا آورد ازانجا بسبب وسواسي و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را بدرمیان ازدحام مردم که همراه پاشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همراهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط در آرند پادشاه زاده اورا بوعدهاي لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفي و خیمهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از محالات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشك ریزان گردیده در بغل گرفت - از زباني محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید بار دیگر باهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسید - بعد عرض فرمودند که ازرا بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمدکام‌بخش در جواب گفت که من اورا ازخود جدا نمی‌نمایم و بالا بند کمر خود را وا نموده دست خود واو را باهم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هردو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام ذیر فائده نه بخشید بلکه زیاده مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین‌خان بهادر مامور گشت‌که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حوالهٔ کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتّار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انکشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

درین ایام‌که ستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوي بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاهزاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروری و لابدی باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاهزاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افزایند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این معنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید •

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد ادای صلوات خمسه از خدا درخواست می نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر وضهٔ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا از ترکهٔ قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دامی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا بار نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتوای جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بزبان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بنای خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقهٔ سلطانی نداد تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضي القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائي بیغرض هم راضي نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابستهٔ بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم پر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعي مینمود که مدعي و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت * بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتي داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آوردهها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار پادشاه زاده بسبب عدم بندو

بست که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاه ندارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا که منجملهٔ شش هزار سوار فوتي و فراري بعمل نیاید تنخواه او جاري نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور آیام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکري پادشاه زادها حکم پایدافي سرکار پادشاهي بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفي خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقضبهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت اونمي نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضي پادشاه بظهور مي آمد ازان افغان پخته کار مي دانستند و این معني بخاطر پادشاه نهایت گراني مي نمود و نظر بر ریهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند - مکرر بپادشاه زاده ازروی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بي منصب ساخته گرزبردار شدید براو منزازل نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدي

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگریر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روزسیوم بقصد رفاقت قافله وجمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه‌کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمرو بدین بی‌سرانجامی کجامیروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاك حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس درهر لمحه‌چندین شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم اززیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده‌می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبي مي نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعي
از همراهان کمر بسته براي رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته
برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شریف
منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر مغضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او مي
شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعي نمود که
شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوي عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضي پادشاه لباس فقیرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقي عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بودکه ازان بآساني آیهٔ کلام
الله به تعین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمودکه تاحال دیگري باین فکر نیفتاده لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه ازروي بیدماغي بداروغهٔ کتب خانه فرمودند
که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوي ساخته بر مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زادهٔ مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردید تا روزي که برای نماز عید الضحی تشریف می بردند پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف دست راست بنشینند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زماني عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم‌شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیك بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود ملقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت اکبرآباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والاقدر باکبرآباد پادشاه زاده معزالدین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبراباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد ملتان که فرقهٔ مشهور باپي بپای سه نقط هندي که بلباس فقیران طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوهٔ آن در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع پسران برای بندو بست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده معز الدین را بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساختهٔ موافق روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای مصلي طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک درکس بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند - روزي یکي از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده التماس نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشاره بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتي حضور درین باب بعرض رساند درجواب آن از روي بیدماغي فرمودندکه اینقدر جاهل مسئله نیستم که بنقصان عبادت خود راضي باشم - بعده در همان ایام شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بعد طواف حرمین شریفین کهمراجعت نموده وارد بندر سورتگردید - دران ایام امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدي بندر صورت بود حاجي عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوانح دران مجلس نیز حاضربود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب مسئلهٔ وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبدالرحمن جواب داد که خوب نمي کنند - و مکرر عرض نمودیم بسمع رضا

نشنیدند چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکی از شاگردان خاندان خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بد و سه واسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت روایت جواز وضو ازان آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوی معتبر خواند - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید - اولا طهارت ظاهری دست و پای مصلی لازم و در مردم عام احتیاط آن بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پران عمل نمایند برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان مدت مدید دران حوض وضو مینمودند *

درین سال از فتوح غیبی که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و بجهنم واصل شدن سنتای بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان راویان ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چندکلمه از تفصیل آن بطریق اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهان و کومکیان نامی صاحب فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که دران روز ها با پدر بهم رسانده بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

نداشت و از جملهٔ متعینه سوای حامد خان برادر دلیر خان عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم نامی نمانده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود درین ضمن خبر رسید که سنتای گهور پرای نابکار با فوج بیست و پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کروه رسیده آن سپه سالار با فرهنگ نظر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که چون میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را سیناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهته گفته می شد و نسبت بدیگر نا سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقهٔ سلوک و سلامت روی مرعی میداشت سنتا برو تفوق میجست لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هنونت رای و نام که از سرداران نامي گفته مي شد باشارهٔ دهنا جادو که با همراهان عمدهٔ سنتانیزساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهاي نامی لشکرسنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعي کشته وزخمي گشتند - و سنتاي پر وبال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت - از شنیدن این خبردر فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتي روداد - وغازي الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورده درهمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر مي شود که درین زودي سنتاي ملعون بجزای کردارخود خواهد رسیدآن سپه سالار با فرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعي نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام ان فرزند بي ریو و رنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجي که داشت بتعاقب سنتاي بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج بادشاهي و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته مي تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا ومتفرق گردید و درین حالت ناکونا میان(15)نام که یکي از سرداران مرهته گفته می شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش پیوشته بود و دران سر زمین وطن داشت از انکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

(15) ن - ناکویا - ناکومدینا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائي زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پر و بال گشته بر سر ناله رسیده غسل میکرد - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه تو بره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن تو بره مع سر بدست هرکارهای که سرا و رامي شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف‌الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهي بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر اورا در لشکر و در بعضي بلاد دکن تشهیر دهند - و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان‌جهان‌خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر بپاي اعتراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهاي کاری برداشت به نیکنا به پایان رساند *

عبد الرزاق خان لاری که از ابتداي نوکری براي رفتن وطن بهانهٔ

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی سلوک می نمود درینولا بموجب شکوهٔ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدهٔ شجاعت و نمک حلالی او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند و همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی عبدالرزاق خان پردازد - و اورا از ارادهٔ مرکوزخاطر باز داود - عبدالرزاق خان راضی نگشت و دستك رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه پدر رفتن راضی نگشته درحضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحلهٔ عمر بپایان رسانید *

ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی که از قلعه جات ضلع

[16] ن - بیر گانو

راجگده برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه برده
مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقهٔ ستاره و غیره رسانده هفت ماه
در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای
مصلحت طلبیده بارادهٔ فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - دریتولا
از نوشتهٔ اخبار نویسان صوبهٔ ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعهٔ شاه که
سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست
مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین
بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای
هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
اید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه درجواب
نمودند تاکه نوشتهٔ تجاران ما از هندوستان نرسد برصدق این
خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از
خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
بمزاج من نمي سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
در سر زمین گرم سیر تعلقهٔ خراسان خود را رسانده همانجا بسر
برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت
کار صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب
درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود- پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهي و طغیان آب دریا ی بهنره که چهاونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید وقریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه و بادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هرطرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانهٔ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواري خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب رو به تنزل آورد - و دران حالت چهپری بروی آب
پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد
میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه
دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی
صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش پهر
باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار
دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان
مخلص خان بخشی فرود آمده قریب لک روپیه از نقد و زیور
از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که
طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر
جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر
نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند-
بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم
خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم
شدن آب چند قنات درانجا برده استاده کرده هرچند آن زمین را
سه‌چهار جا کندیدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند •

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفرآباد بعرض رسید
که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت
مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق
همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل
نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه منزوی گردیده
خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختگی پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باري و پای قلعهٔ راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداري آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدي یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و سیدي یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبلغ کلي می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیره تعلقهٔ فوجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروري بدستور محبوسان مي رساند - درین سال ازروی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدي یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارك که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکي از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسي که زنان هنود و مسلمین کوکن مي پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساري پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نشسته بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر وا نموده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب بدستور هرشب همینکه نزدیك جای ضرور رسید کنیزی که پیش پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر برو اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده بود فوارهٔ خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته برزمین زده بر سینهٔ او نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های حبشی با مشعل وچوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و اورا بسته خواستند که بسیاست و تنبیه او پردازند یاقوت خان که اورا بصورت و اسم می شناخت و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت اقدام نموده باشد اغلب که فرستادهٔ دیگری است لهذا به تسلی او پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته ازدی دلیری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و بدلاسا اقرار ازو کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت. و نام جمعی

از همراهان معتمدیاقوت خان که‌دربن مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودندظاهر ساخت- اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یومیهٔ او افزود - یکي از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور به افندي که در قراءت و خوش آوازي و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او مي گردیدند و دو خواص جمیله ازمحل با زرینهٔ مرصع بدو بخشیده بودند دربن سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتي پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومي سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتي بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروي سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند-

مخلص خان بخشي نبيرهٔ قوام الدين خان كه بحليهٔ صلاح و تدين و كمالات صوري و معنوي آراسته بود ازين جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافته بجاى او روح الله خان را بخشى نمودند *

ذكر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مكان مطابق سنه هزار و يك صد و نه هجرى

ازروي سوانح برهانپور بعرض رسيد كه نيما سندهيا و دهنا و ديگر نا سرداران غنيم لئيم با فوج عظيم آمده برهانپور را محاصرة نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با ديگر بندهاى پادشاهي برآمده در دفع شر مقهوران كوشيده تا سه شبان روز از بالاى فيل فرود نيامده تردد نمايان بر روى كار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سركار بيجاگده بقصد عبور از آب گذر اكبرپور براى دست اندازي صوبهٔ مالوا آواره گشتند و فيروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبيه واقعى نموده جمعي كثير از مقهوران علف تيغ و هدف تير و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرين باد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسيد كه مير علي نقي از نباير خليفه سلطان كه با بادشاه ايران نيز رشتهٔ قرابت قريبه دارد باميد بندگي درگاه آسمان جاه از ايران رسيده - حكم شد دو هزار روپيه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمايند و مهماندار از حضور تعين فرمودند - سيد حسين علي خان ولد سيد عبد الله خان باره كه از خدمت فوجدارى سلطان پور ندربار و غيره تغير شده فوجداري سيوني هوشنگ آباد يافته آنجا رفته بود بعد انقضاى يكسال

باز بخدمت فوجداری ندربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست آنجا خواست بتعلقهٔ ندر بار خود را رساند - درین ضمن نیما سندهیا وغیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ ندربار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از تاخت ندربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علي خان شدند حسین علی خان نیز از بسیاري فوج غنیم نااندیشیده با هفت صد و هشت صد سوار و قریب دو سه هزار برقنداز و کماندار که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداري خود فراهم آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و محاربهٔ صعب رویداد و حسین علي خان تردد و حلمهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهته را از پیش رو برداشت آخر کار نیما سندهیای ناپکار بسبب بسیاري فوج اطراف حسین علي خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسین علي خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسین علي خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه در سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپي

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر سر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالي ده از نقد و جنس بتاراج بردند دولک روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعي بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقي اسباب که در قصبهٔ تهالیز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علي خان نیز از سختي آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهته عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسین علي خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاري که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فضل و قدر داني نظر بر انتهای شجاعت و تهوري و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان که بر خزانهٔ بندر سورت درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بیارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاري دیگري تا بقای عمر بابرو بسر نبود •

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهي و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفهٔ ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاوني در اسلام پوري که مردم درانجا عمارات عالي و مکانهاي دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النسا بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدهٔ محمدکام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جملة الملک اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادي نمایند که همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتي و تمام خلایق همراه کار خانجات پادشاهي دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدي قبیله و عیال همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف بر افراشته شد و در کوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه که از بیدرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

(18) ن - بیدگانون - برگانون - پیدرگانو - پرگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهي برآمده بطریق فرار آوارهٔ دشت ادبار گردیده و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال ومکانهای دشوارگذار بسر میبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده و خرابي بسیار بقصبه جات و معمور های آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند • بیت •

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعي وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش مقرري هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدي پیش آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاهزاده بیداربخت را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله‌ور گردد - و روح الله خان بخشي را با حمید الدین خان بهادر مورد عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادي اطراف قلعهٔ پر ناله و ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد مسجدی بنظر آمد که از نشان معمور های آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک
مسجد مضرب خیام نمایند - وخود بمسجد تشریف برده بعدادای
نماز حکم تعمیر آن فرموده تعین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان
که کوچ واقع شد سه کروهي بسفت گدّه نزدیک تهانه مسوري نام
نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام
مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند
و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازي
پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش
گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -
فرمودند که یراق همه را گرفته حضرت جاني بانها نرسانده بگذارند -
وقت شب بی آنکه احدي بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که
نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح
بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و
اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهي درآمد - و آن قلعه را
مسمي بکلید فتح ساختند *

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده
معزالدین ناظم بمدد سعي حفیظ الله خان پسر خورد جمدة الملك

مزحوم ناظم صوبه تّهه که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لتي (19) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظیم رویداد و از غلبهٔ مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهاڑ خان (20) با جمعي از بندهاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لتي با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعهٔ ستاره گردیدند - بر قلعه کشایان عالمگیر ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زیر چرخ نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته * بیت *

بالای سرش ز ارجمندي * تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ یک و نیم کروه خیمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایرهٔ فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

---

(19) ن - لبي - لبشي *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرود گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند . و باندك تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که از صدای آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رساندند و از بالا و پایئن آتشبازیهای کوهربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سرقدم نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چاپا رسیده و نا رسیده کار او را تمام مي ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهي و رسد شوخي مي نمودند و نواح قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کاه بیشتر بمرتبهٔ رسیدکه بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مور چال بپای قلعه رسید و یک لك و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماولیهٔ آن ضلع که در فن قلعه گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهاي آسمان پایه و جامهای جرمي هزار ها مهیا گردید و از اشجار ثمردار بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب بندي و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و قابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پلی کار ضایع می ساختند از باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمي دادند یورش بهادران صورت نمي گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشگان کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثاني نداشت مامور گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بربیرونی رسیدند اما کاري نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری نام بر آرد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالي نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درانجا برای چوکي نشاند که بر وقت کار زار ازانها شرط جانفشاني بظهور آید چون منصوبهٔ که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه داده آن هردو طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای جان نثار بسرکاري مخلص خان بخشي و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیادهٔ غزي (21) و کرناتکي نیز رفیق گردیدند در پای کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بر وقت تردد و جانفشاني که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

---

(21) ن - عنبري

پریدند و سوختند - مردم پادشاهي از مشاهدهٔ آن جرأت بهمرماندهٔ
مردانه قدم پیش نهادند - درهمان حالت باروت حفر دویم را
آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود
برسربندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهي چون کوه بلا ریخت -
و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت
پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند
در چشم برهمزدن زیر سنگ‌ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل
و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه که
قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله
و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و
خاك آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق
ندرت ازان صدمه جانبرگردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه
قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذیحیات
کسي را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -
بخوشوقتی تمام فریاد بر آوردند که عرصهٔ تردد خالی است بهادران
جان باز زود خود را رسانند - ازانکه هیچ احدي در پای قلعه نمانده
بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و
قابوي بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از
صدای آنها محصوران خبر یافته برسرآنها رسیدند و کمک نرسیده
همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون
حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد
پردلان خالي یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کار زار
گشته بآرزوي شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار
آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستندخود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
بهادران جاننثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبري سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز غنیم
لیئم بر شما دست بردی ننموده جمعي که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهاي درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاري آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
جان دربدن دارید بکوشید - و بسر افرازخان دکهنی حکم شد که باهمراهان
هر باز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهره مند خان بخشي
بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعي
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چنان بهادران کارطلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که * بیت *

گل را چه مجال است که گوید بکلال
کز بهر چه سازي و چرا مي شکني

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کاو بسیار اگر لاش میت خود را مي شناخت بغسل و کفن و دفن او مي پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکصریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمي آمد و از میر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه مي زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط نوروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند

* بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

در همین آوان منهیان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف براد آوارۀ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد سمت جبال تعلقۀ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعي بماوای اصلي خويش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن ماندند - و دران زودي بعرض رسيد که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمي خود پیوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و راني مذکور رو بجبال دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادۀ کارخانۀ الهي زبان بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارك باد همدیگر کشادند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبهاکه راننا برادر اورا موجود نمي دانستند و می گفتند دیگر مادۀ فساد دکن برطرف شد - اَعیال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهتۀ بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجۀ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان وازیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادۀ فساد و بند و بست مرهته

گردید سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلي بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلی نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان ومال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره‌که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع کثیرکه انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت سراسیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشودکلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم که قلعهٔ پرلي را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بنده‌های پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه بر آمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گونا گون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلي گردیدند - بعده‌که برهمنان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهای فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یورشهائي که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذي الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعي تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه برمحصوران تنگ گردیده بود - اما ازانکه ازباریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمي دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله‌ها کهی نمي رسید بر فوج بادشاهي نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را توت حرکت نماند و بسبب گراني و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی می فروختند کسی

بجوي نمي خريد - و اگر همه قطرۀ باران لولوی آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزوني بود - و گوشت بدن هر ذی‌حیات از فاقه درکاهش از اسپ و بار بردارهوای نام نمانده - لهذا قلعه‌نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخي زیاده می نمودند - تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل‌باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرۀ یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنۀ بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامي که پادشاهان بیجاپور بنا گذشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعۀ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعۀ پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه‌دار و دیگر نسق و بند وبست آن سرزمین آرادۀ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب وهوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمي سازد نام ونشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معهذا از گاوهای ارابۀ باربردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخواه باقي نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند برداشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوخته سبک بارگشتند و نامرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان دره‌ها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالهٔ تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتي شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهي می نمود • بیت •

چه دریا سایهٔ قهر الٰهی • ازو در رعشه از مه تا بماهي

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعاین شدن گرز بردارها که زبردستان بر زیر دستان تعدي نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روزیکي از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشي کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمي و غرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان تورانی دو کشتي بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائي و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفي گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگ

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش
پند نیوش آنها میرساند • بیت •

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است
گر همه عیسي است در فکر خر و بار خود است

و بسیاري از جان سیر آمده‌ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند و از بي بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای قلعهٔ غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضي ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پریشاني حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرناله و دیگر قلعجات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبه‌داري اوجین مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاه‌زاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طلب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعهٔ پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه
روانه فرمودند - چون بسیاری از بنده های جان نثار و اسپان بیشمار
در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم
جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و
بیجاپور و حیدر آباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر
شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاهداشته ششماهه پیشگی از
خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن
لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکانی پر از سبزه و کاه و اشجار
ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول
بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از ارزانی غله و فراوانی همه
ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال
میگفت • بیت •

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ
ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل
ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله
ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام
برشکال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از
بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت پروسعت غیر موسم بارید و
پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای
مبرم جان مردم گردید جمعی که مد هوش بادهٔ عشرت و همآغوش
خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هرکدام‌که هراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افگندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی‌آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت ؛ عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هرطرف بقصدجان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظیم هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت بپیچید پادشاه عالم ستان که در جاي ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو بر پا شده همینکه بر خاستند در عالم اضطراب پاي خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمي آورد و بسیاری از مردم عمدهٔ نامي اسباب وسرانجام بباد داده سرو پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعي پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف بادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز غنیم لئیم بر آن قلعهٔ دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدار القرار جاویدانی شتافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بمزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردنه بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پورنگده که بقلعهٔ پرناله چسپیده بودکنار دریا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دار الخلافت گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوهٔ عیدین بررسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق سنه هزار و صد و یازده هجري

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسیده مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه دادند بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او مي افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او مي‌شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر برینکه مردم احمدآباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند وغرور قدم خدمت وترددات که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه‌داران دیگر کم وبیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفارهٔ این کم خدمتي روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان‌کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ پادشاه بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده بودبدین مضمون رسیدکه درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جهاد کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بآرام نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور نمي تواند رسید اگر مامور گردد یکي از خانه زادان را در تعلقهٔ فوجداري نائب گذاشته خودرا با جمعي که تواند بحضور رسانده سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطاني درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمي منصب مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائي آن پیر عقل و هوش باخته که در مقابل چنان حق نمك و عنایات بی‌پایان بی آنکه سعادت ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسربرده باشد در چنین وقتی که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم براي طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولایت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر میرزاعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیهٔ عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرهٔ را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریای ست بیپایان که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین بر بن آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدیه رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادهٔ احرام حضور بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان مي آوردند پيغام تهديد آميز منع نوكري اختيار نمودن مي نمود تا آنكه محمد مراد خان بسعي بسيار قريب پانصد سوار نوكر نمود ازان جمله هدايت الله نام را كه سابق بخشي شاگرد پيشهٔ شجاعت خان بود اميد وار ساخت كه بعد رسيدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان ديگر ملازمت نمايد بعده كه محمد مراد خان و نظر علي خان پسر خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ايام شروع محاصرهٔ پرناله بحضور رسيدند و بعرض رسيد كه هر دو بر سر چوكی رسيده اند محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنكه تغير رخت بدن نمايد بتاكيد طلبيده وقت ملازمت مورد عنايات ساخته مع متعينه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری كه همراه محمد مراد خان آمده بود اورا نيز بعطای اضافه سرافرازی بخشيدند بعده كه نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ گرز برداری كه نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند كه نظر علی خان را گرز بردار نياورده همچشمي محمد مراد خان آورده - آوردههای محمد مراد خان را حكم نمودند كه محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی كه سرافرازي يابند تصديق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصديق بعرض مكرر رسد و بخشيان را دران دخل نباشد چنانچه هدايت الله را كه سر مثل نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوار نمودند - درين ضمن بالتماس روح الله خان بخشي كمی منصب نظر علی خان و ديگر متعينهٔ صوبهٔ احمد آباد كه بحضور رسيده بودند بحال فرموده حكم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردههای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضای چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده بمنصب سرافرازی یافتهاند همه از قوم ارذال و بازاری احمد آباد و نوکران خانهزادان موروثی آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمی منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معنی باعث کمال خفت و بی آبروئی بندههای قدیم پادشاهی است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشتهگواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی پاجیان پاجی مارا سر مثل کرده معرفی او نمودی مگر خانه زادان و امرازادههای امید وار بندگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی رسیدند و ازروی بیدماغی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از صدي تا پانصدي سرافرازی یافته بودند همه را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود وعدهٔ سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهاي او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید ۞

الحال بذکر محاصرهٔ قلعهٔ پرناله مي پردازد بعده که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعي گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای کوه ربا بعضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوهکن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانهٔ برروي کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان برروی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی خواستند که مقابل تردد میرآتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعی و جانبازی بر روی کار آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید - خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم مکان از راه خانه زاد پروری فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب مناسب و بخدمت بیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان خاص ضمیمهٔ وقائع نگاری و امینی هفت‌چوکی فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباری غلولهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روی داد جماعهٔ

بکثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي و اسیر گشتند و از شجاعان اسلام برخي درجهٔ شهادت یافتند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کردهٔ آن پادشاه قدرافزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوري نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرناله و پون گده که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر مي شد اما هرچند مي خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دو طرف کوه هرکاره ها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمدمرادخان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام بخش را که ازشجاعان کارطلب بودند و درهمان روزها به بحال گشتن منصب وجاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هردو قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج پادشاهزاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کنار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریدند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزادهای او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعي از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشي برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زادها رساند واز بالا تکرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمي داشت و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکي از خواجه سرا و دو سه نفر دیگر زخم گولي تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه سینهها را سپر ساخته بر فراز کوه بر آمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمي کشود عداوت بهم رسانده بودند بي اختیار باظهار هوا خواهي پادشاه زبان بدشنام و

وکلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده
شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند
که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده
نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب
مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه
شقه بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن
آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مور چال
بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند -
روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغهٔ کوه آمده پیغام
بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی اینجا نموده مارا
برای اعانت خود طلبیده اید اما ازما استمدادی که توقع دارید بعمل
آمدن متعذر اگر شما بذات خود وهمرهان خود مورچال قائم می توانند
نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته
فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال وجواب تا آخر روز
بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل
مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط
چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود
آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان
پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان
مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات
شما باشیم و ترود تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد
آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت بادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خلد مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد جرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشی و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت ازخارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور هر روز مثل آوردهای خود ایستاده نمایدبجای خود ایستاد پادشاه ازروی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده نیامده اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند و گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوری کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان‌را طلبیده در خلوت فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بستهٔکه ازخان زمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتندکه در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعي یکي از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعي محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتیند که بجاني رسد بتو که گمان کمال راستي داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شدهٔ و به تربیت خان برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیري و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وي سعي و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقي از و بظهور آمده بود چون همین نزاع همچشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوري اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضي نباشید *

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجري

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رسا تر از طول امل شرط جانبازي بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجهٔ شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش باز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغهٔ کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد ترده
بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار
طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند
و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل
بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش
و تربیت خان خفیه مبلغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذی الحجه
سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالی نمودند
و قلعهای فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهی در آمد و قلعهٔ
پرناله را مسمی به بنی شاه درگ نمودند و در فکر کوچ بودند
درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم برروی آسمان ظاهر گردید و تند
بادی که از علامت غضب الهی توان گفت پدید آمد و خیمهای
خرد و کلان روی زمین و سایه بانهای سر بفلک کشیده بصورت کاغذ
باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند
خیمهٔ نبود که طناب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادری
روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد باز سالم بر زمین فرود آید
عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب
ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی
مبدل گردید که اوباشان پی آزرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از
خوشوقتی نظارهٔ مستورهای بیحجاب در جامه نمی گنجیدند ·

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که برای
آرام سپاه علف زار بسیار و آرزانی غله زیاده از همه طرف بود و
تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادري سرافرازي بخشیدند و فرمودند که براي تنبیه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شیر نبرد خودرا بآن طرف رسانده بسیاري از کفار بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و برکمرگاه هرچهار قلعهٔ که دران ضلع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه برروي کار آورد و جمعي کثیر را طعمهٔ تیغ و تبرو سنان ساخته و اسیران و مواشي بسیار بدست آوردهٔ بمرتبهٔ علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب هراس گشته از آوازهٔ آمد آمد رایت ظفر آیت بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعهٔ پارس گدّه را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانچه گانون بارادهٔ چهاونی مضرب خیام واقع شد قلعهٔ پارس گدّه را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان براي تسخیر قلعهٔ چندن مندن مع فوج شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعها بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعهٔ کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچه گانون بقصد تسخیر قلعهٔ کهلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد تصدیعات و کسالة که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثرگذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي انبوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانبا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که براي تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را ماموز نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند مي کوشید و هم در خدمت ماموره مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام دادکه صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمدة الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و دیگر بهادران رزم جوي کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته برای محاصرهٔ قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند ازانکه مکانی را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن دیده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار درانجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستقبال لشکر پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلک کشیده و پارچهٔ سنگهاي کوه شکوه بزدن گولهٔ بندوق و لغزاندن سنگهاي فیل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر بادیگر بهادران شعله خوتردد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را ازیشا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چنان کار برسر آن کفار بدکردار تنگ ساختند که راه فرار یافته خودرا از بالاي کریوها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمي نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمایان و تردد رستمانه بظهور آمد * بیت *

بروز وغا آن یل زور مند * بچک چاک شمشیر و خم کمند
زدشمن بسي کشت و آورد بند * خدا دادش این دست و نام بلند

بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و عطای علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کنار و منعم خان

راکه اسپ سواري او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا مر بلندي
بخشیدند و بالتماس فتح‌الله‌خان بهمه منصبدا اران برادري او موافق
پایهٔ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه
جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید
و بدواندن کوچهٔ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند
آنچه سعي و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشي
دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن
می‌کشد مجمل می نگارد که در کوچهٔ سلامت چنان کار نامه برروی
کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد
تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر
زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه
برسرهنگهاتاختهسر و دست آنهارا بریده می‌آورد پوست سرآنهارا پرازکاه
نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشهٔ انگور می آویخت و چنان
هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت
بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می
جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچهٔ سلامت و کارنامهٔ ساخته
فتح‌الله خان را مشاهده نموده‌آفرین‌گفتند و قرار دادندکه از جائي
که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبي دولتخانه بود
بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد
کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که
بررستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کسالة
بر خلق گذشت و از غرهٔ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چار پاها و آدم از بالای کوهها بمغاك افتادند و زیر دست
و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج
مرهتها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سر از تن و یراق ورخت
از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک
مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده
بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف
بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که
بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف
متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار
نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی بر خلق
گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر
جان بسلامت برآورده بدام آفت گولهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه
رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را
نزدیك بنی شاه درگ رساند و برای تنبیه اشقیا سر راه آن طرف
که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شدهٔ پادشاهی بران
قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند وفرمودند
که درآنجا استقامت ورزیده بگذارد که ازان طرف کمک مقهوران
برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان
را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج
مغلیه زیرگهات انجا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه
بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد
خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین خان تردد های نمایان بروی کار آورده شریک کافر کشي گردید •

کلمهٔ چند از تردد فتح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالاي قلعه متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا می بارید اما فتح الله خان چندان سعي و تردد در گردآوري مصالح و استادان چابکدست می نمود و زر بجاي خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند واره بدست خود گرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهاي آدم و دست و پاي چار پا موجود نموده محاذي قلعه کوهي اسمان پایهٔ دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ربای صد منی بلکه یک لخت کوهي از بالا غلطان آمده بر تختهٔ عریضي که مصالح کجاوه و غیره بران گذاشته بودند خورده آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که فتح الله خان دست بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت مع کجاوه غلطان گشته در غاري که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد چنانچه غریب فریاد و هنگامهٔ شور دران سرحلها و لشکر بلند گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون حیات چندگاه او باقي بود بحکم حافظ حقیقي کجاوه در درخت سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاوه بر نداشته قوي گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او رسیده ازان بلیهٔ ناگهاني او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه اعضاي او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائي خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ همچشم گردید بعده که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپیچ مرصع و تحسین و آفرین باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروي نام توران گردیدي - گویند بمرتبهٔ در سلوك سخت و بي محابا وقت عرض و کلمه و کلام با پادشاه و دیگر امراي مقرب واقع شده بود که با آن همه جلادت و حسن تردد و کار طلبي او و لطف و مهرباني حضرت خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوري او نظر بر

عاقبت بینی بر مراتب و پایهٔ منصب او بسیار بتامل می
افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمهٔ که خلاف مرضی بادشاه
ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند ازانکه مرحلهٔ عمر او از
هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت
درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که
سال عمر او بخانهٔ هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می
یابد و حواس خمسهٔ او بحال نمی ماند من خود سپاهی فه
مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا
و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش
خبردار ساختند بعذر خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی
کثیر از غنیم لیئم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ریختند
از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از
مغلان و عملهٔ کارخانهٔ مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه
فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره‌بختان رسانده
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز
دوهزار پیادهٔ کومکی بابت سیدی یاقوت خان که با مصالح قلعه
گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار
بخت را از بغی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین
خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافهٔ
دو صد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و فیل
و فرمان آفرین معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند ❊

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهیلانا و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر یهای رستمانه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود اما از زیادهٔ سعی او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستندکه فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم بادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباري چون تگرگ بلا بلا فاصله مي ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریوني قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متزلزل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدي هزار سوار بود باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سرافرازي یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع سربلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نموده بخشي سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روي اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانهٔ کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدي سرافرازي یافته بود و از و درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواستهای بیجا
مي نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت میر بحري کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند ـ
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کڑک بجلي و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریوني برده تردد بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام
از امرای کار طلب سعي داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعي
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود
جرأت پیش‌قدمی نموده رسل و رسائل درمیان مي‌آوردند - باوجود
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که
آن بهادر درخالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قلعه
بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریوني پرسرام قلعه‌دار دست وپا باخته برهمنهای
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت‌براي پیغام عفوتقصیرات
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبي او
درجهٔ قبول نمي یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل
خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمي‌داد آخر کار بقول
مشهور شاه‌زاده و امراي صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام
نموده قرار بردن دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند روز نوزدهم

محرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم
و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهي آن روز همراه نشانها
اندرون قلعه نیاید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته
با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت
باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود
که جمع کثیر از غنیم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه
رحیم کسي مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه
ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید از
جملهٔ تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعهٔ
کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیهٔ کریمهٔ الحمدلله
الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض
گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و
اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهاي زهردار دران درهای دشوار گذار
آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بربدن احدی نماند
اما بقول حافظ شیراز • مصرع •

عیب می جمله بگفتي هنرش نیز بگو.

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین
نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهاي گل
مهندی قسم اول هزاره و عباسي الوان در مد چشم جلوه گر بود و
انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از
اندازهٔ شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچي و قهوه و عافرقره و
صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدهٔ لشکر ذخیرها برمی داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چه نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندیده است کس

همین حصن سخرلنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وزبرون چون گور کافر پر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت یک لک روپیه انعام نموده برای چهاونی و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند وحمیدالدین خان را دوصد سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان راکه دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقي داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزاري پانصدي اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از ناموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضلع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد در آمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری وخبرداري پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعجات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به‌تعین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلدمکان همان مبلغ را بلا کم و زیاده بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضي مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضي امرای آرام طلب که ازگرانی غله و اختلاف هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیر گانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و لا و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ فرو میرفت گذشته و در دکن قرنها بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چپقلش نبود و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یافتن سبقت و رزند اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غني و و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلامبالغة توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب بر پارچهٔ سنگی اگر میسر می آمد والا درمیان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تاپاجي و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروري برسر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه آمیز از زبان برآورده مرحله پیما بودند و جمعي که ازان کم‌ظرف بودند هرزه وفحش و کفر گویان میرفتند تابر سر نالهٔ رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواري و بار بردار چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهي و امرای نامي سوای فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودندکه چندفیل ازفیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا برهنه اکثر با زیورهاي گران بها تا زانو بآب و گل فرو رفته تضرع و عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفي بلکه زیور میدادند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر نالهٔ عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردني پیدا نبود و هریکي را بجز غم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردني میسر نمي آمد - جمدة الملک امیرالامرا با خیمهٔ بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتي که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالای سر جمدة الملک افتاد که آخر تمام شب فراشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهي که چند روز در لا وکل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذرانیدن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه‌دار سخرلنا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان نالهٔ آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفروبردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیري نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائي رسید که فیلبانان در طلب حق السعي گذراندن از ناله بجز اشرفي نام روپیه بر زبان آنها جاری نمی‌گردید - هر که بزور بازو و شناوری و خرج نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت در برده حیات

دوباره یافتن از فضل الهي دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل
تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله
ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان
این زمزمهٔ تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرسانندند • بیت •

تا چند ز مفلسي خود ناله کنیم
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خود را غنیمت
میدانستند - آري بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای
قطرات رحمت حق ابر قهر الهي دریا دریا برای زحمت بندهای
عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي
بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و
پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ
غفلت و خود کامي و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن
کشان بدان سر زمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا
مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال
و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا
بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار
نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که في روپیه (یک) آثار
بسعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از
صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سوای آب و گل بنظر نمی
آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و
رخت آدمهای مرده که برای دفع سرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم آنقدر چارپای و مردم آماسیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کارزندها نیز بجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات ازان آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از نالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جانیافتند که زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب بوده دیدارعزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت فریاد شادی و غلغلهٔ خوشوقتی آن چنان بلندآوازه گردیدکه حضرت خلدمکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسارفرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهاردهکروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بنی شاهدرک رسیده مضرب خیام نمودند - اگرچه روز بروز ردای زطیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان دریوزه کنان مي آمدند از ضرر آدم و جانور موذي محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش مردم اردوي هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازهٔ زهره گداز بیهم دیگر گفتند و آن نه کروه درشانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواري و باربردار که بهزار سعي و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتي بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصلهٔ آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلي دلباختگان مي دادند * بیت *

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن برسر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواري و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتی معدود درهم شکستهٔکهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله برسر مردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدي ظالمان بی مروت که در عبور همه مي خواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هر کشتي حکم یک تابوت و صد مرده بهم رساننده بود بندهاي خدا چه کشیدند ازانکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابي چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیژده روز عبور واقع شد - آنچه بوسیلهٔ شناوري و فرو رفتن کشتي و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز براي تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوري سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادرگده طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از ارادهٔ این سفر چه کوه کوه غم و الم دردلهاي رنج کشیدهٔ دائم سفر سراپا خطر روي داد - سیزدهم شعبان المعظم پاي قلعهٔ

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشی در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان برروی کار می آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر تسخیر قلعهٔ کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام برشکال درراه پونا و مقامات حوالی قصبهٔ مذکور که از جملهٔ مکانهای آباد کردهٔ سیوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلی چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محی الملت خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهرپوری بود و زیاده بر ده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمای جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و بزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم نیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بعرخی زد و در دو سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و دیگر جنس غله از بسیاری بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید و سپاه که امید عشرت آرزانی و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب باراده تسخیر قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافر بانی فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع وکسالهٔ آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان جاده دران پیدا نبود سوای مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهجور مانده بسبب مقام چند گاه بامید آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و بعضی همانجا تاهل اختیار نموده از صدمهٔ کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداری در شان همان پارچهٔ کوه گفته • بیت •

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ‌تراش و بیلدر
بسزاوارِ مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند
آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهای توپخانه و کارخانجات
دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید
بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و
اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار
بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه
و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه
بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبه‌بان راه طی
می نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته
بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
افتادند و طعمهٔ وحوش و سباع گشتند یک و نیم کروه مسافت
راه که‌بجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی
بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد -
اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبی به پیمایش آمده
بود محاصرهٔ واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند
رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیري کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پاي حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعهٔ راجگده پیوسته بودکه سیوای جهنمي بران عمارتهای عالي ساخته مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و بارهٔ آن براي چندین روز ها میکوشید محصوران هرسه کوه درزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن براي بردن غله بالاي قلعه کمي ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهاي قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا بر آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند اما هاماجي نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پاي لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود بوسر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالي نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داري شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و فرار قلعه دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهاي پادشاهي

داخل قلعه شده باقي کفار را بطریق اخراجیان با سر و پا برهنه برآوردند - وحمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوي دیرینهٔ او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدي دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطاي سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بني شاه گده نمودند - چون در لشکر گرانیي و کمیا ي غله بمرتبهٔ شده بود که گندم و نخود و گاه روپیه را دو آثار و گاه گران تر ازین بهم مي رسید و سیدي یاقوت خان فوجدار دندا راجپوري که بندر و بست تمام کوکن نظام الملکي بدو تعلق داشت ازانجا بفاصلهٔ سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدي یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاري گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهي نمي پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقهٔ خود و اجراي راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداري دریا یعني جهازات و کشتیهاي خرد و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبهٔ مي کوشید که هرکه دران ضلع و مکان پرفتنه رسیده میداند که در فدویت و جانفشاني و مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهتهٔ خشکي و دریا کاري که ازو بر مي آمد کار دیگر بندهاي پادشاهي نبود اما ازانکه سیدي خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیري علی الرغم مدعي بموجب حکم چنانچه بذکر درآمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را بلخت و در خویش
حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل ز یمت و قرب امرای
نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و
سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال
وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته
از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور
نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیری
بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن
غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این
ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر
فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدور
بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و
جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
تعلقهٔ این سر زمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان
آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان
و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و
قلعه‌داری راهبری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند
پادشاه‌نیز بغور وتقاضای مصلحت وا رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمی منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبي سوای یک دختر نداشت بسیاري از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقي بضبط سرکار در آوردند *

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که ازو دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره‌که مانده دست تعدی مرهته از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدوهال چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصي قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر- تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل نا سرداران و آبادي معمور های خود و سعي در خرابي ملک پادشاهي بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد سرونج و مندسور وصوبهٔ مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشي و قلعه گیري عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مادهٔ سرکشي کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلدمکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورده مرهته رابي خان و سان ساخت آنها زیاده شوخي نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دوردست واقع شده بود مغصوبان تارا بائي بهر مکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته بهبندوبست کمایش دار پرداخته با زن و فرزند و خیمه و فیل بخاطرجمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زیاد ازحد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند •

صیغهٔ صوبه‌دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین بشنود با هفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصرهٔ و خرابي آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد فی ارابه و گاو وجه مقرري که سه چهاربرابر راهداري فوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشد گرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاري نماید - درهرصوبه یک دو گدهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت مي‌آوردند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران کفار گدهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهتّه با حکام پادشاهی در ادای محصول بدار و مدار می ساختند و تا سرحد احمدآباد و پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوی معلی بلکه تا گنج پادشاهی تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخی که دران ایام قلعه گیری که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهتّه نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاری و آب نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود دربن ضمن فوج غنیم لئیم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح بندر سورت آواره گشته بعد خرابی بسیار که به چند پرگنه رساندند بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداری محمد بیگ خان و نظر علی خان پسر خواندهٔ شجاعت خان و التفات خان فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامی احمد آباد که قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سر زمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و
دفع شر آن گروه بدمآل از آب نربدا عبور نموده کنار آب خیمه زدند ـ
صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت کروه رسیده فرود آمد
ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه از یک طرف نمودار
گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و
خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج
پادشاهی دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهتری
بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه
بخوشدلی و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها وا
نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند وبعضی بخواب رفتند وجمعی
بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت
هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک
کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند
غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند
و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده
بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن
نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو
گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که
درانوقت از رسیدن موج دریای شور پایاب تاپاب گردید و از
طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمی
گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر
علی خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پاي لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خودرا
ازیکه بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده
خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غنیم تمام فوج
پادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زباني همه سرداران صاحب
اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران
عمدهٔ رانی مشتمل برطلب حضور صادرگردد بعده که نزدیک اردوي
معلی برسند راجهرا ساهو - درخدمت پادشاه زاده محمد کام بخش
داده چهار پنج کروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه
ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را
ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز
ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان
بنام نا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق
مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بیني و روباه بازی
آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت با
چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر
راجه ساهورا با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل راني را جواب دادند
و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار فراهم آمده سرراه
گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم
کفار از اقبال بادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ
کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبر کوچ درمیان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید •

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و پانزده هجري

بعد تسخیر قلعهٔ بخشي شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا که چهار کروهی راجگده واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دوکروه بپای قلعهٔ تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند - ودر محاصرهٔ چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کردهٔ بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع شدن چند نفر بیست ذرع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید وبحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیادکه از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر پادشاه کشور ستان در محاصرهٔ و تسخیر این قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتاررا از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز ورسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔ ماوایه که در فن قلعه گیری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با هربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان هم دارند دیگران را طلبیدند وقریب بیست و پنج نفر مسلح بچستی وچابکي با یک نفیر فواز خودرا بهم رساندند و از عقب آن جماعهٔ

سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه بر سر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حملهٔ بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمدد زینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ در آوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صدای نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضی که از هر طرف راه یافتند باسر و پای برهنه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدی دو صد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند وحمید الدین خان بهادر را خلعت دوشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسید بقصد چهارني حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چنبر که در تصرف مردم پادشاهي وملک نوآباد نواح گلشن آباد بود نمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت ه

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات ڈهیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد و درایام شورش حیدر آباد برای کمک ابوالحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خانزاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات امواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح را یچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته سرو سامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهی بود
آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی
پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت
دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم
نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازي مقر و جاي ماندن عیال
و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز ارادهٔ
بازگشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق
احداث نموده و گرد آوري مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته
بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده
هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازي و جلادت شهرت تمام دارند
فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک
فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج
معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه
فوج بر او تعین مي شد بزور جمعیتي که باو فراهم گشته بودند
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ
ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای
هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت
ودر عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در جرگهٔ زمیندارات
مالگذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهور گشت و با غنیم ایتم

مقرري دکن همداستان گرديد و جگنا (22) پسر پيم نايک که وارث آن ملک بود بحضور رسيده بمنصب سرفرازي يافته سند زميندارى آن ولايت بطريق ارث حاصل کرده با فوج برسر او رفت دخل نيافت و بعد جنگ هزيمت خورد بعده که پادشاه زاده محمداعظم شاه را براي تنبيه و گوشمال آن بدسگال تعين فرمودند و فوجهاى اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوي وقت را کار فرموده ملازمت بادشاهزاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطائف الحيل پيش آمده بقبول پيشکش مبلغ هفت لک روپيه بنام بادشاه و دو لک روپيه نقد که بسرکار پادشاه زاده سواى مدارات متصديان واصل وعائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب سلطاني رهائي يافت همينکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طريقهٔ مذموم سابق را اختيار کرده زياده از پيشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فيروز جنگ را با لشکر گران براى استيصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازي الدين خان بهادر فيروز جنگ بدانجا رسيده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازى سابق را بيشتر از پيشتر بکار برده بانواع پيغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپيه پيشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت۔ و در فرصت ايام نزول رايات بقصد تسخير قلعجات طرف پونا و چهاولي سمت جنير که هفت و نيم ماه درانجا توقف واقع شد و درين ضمن دو سه قلعهٔ غير مشهور ديگر آن ضلع بزور سعي بهادران

---

(22) ن - چکيا

کوه نبود بتسخیر درآمده روز بروز خیره تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض
می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه
طرف واکنکیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق
سنه هزار و صد و شانزده هجري

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف
واکنکیرا برافراشته قلیج خان خلف ارشد فیروز جنگ را که
بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح
و اکنگیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا
یده نمیرسیدطلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ‌که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او
نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر
فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند
د اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - در همان
زودي قلیج خان خودرا مطابق حکم رساند و برقاقت تربیت خان
و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب
مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري
گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یک کروه مضرب خیام حکم
نموده بهادران کارطلب‌را سرگرم‌تردد جانفشاني و کافر کشي ساختند
و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ
خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر
سرداران مرهته رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعی از بد نام کن
سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیادهٔ سیاه روی بیشمار
و توپخانهٔ آتشبار بشوخی تمام بر آمده بمقابلهٔ غازیان ظفر انجام
اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان
شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند
محاربات عظیم بمیدان می آمد و از هر دو طرف جمع
کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت
طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ
خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت
قابو جویان بطریق طلایه اطراف سیر می نمودند بر پشتهٔ که بلال
ٹیکری شهرت داشت و پارهٔ سر کوب حصار آن معمورة بود جلوریز
رسیده جمعی از برقنداززان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب
شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال
قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - و درین ضمن شورة بختان تیرة
درون از اندرون و بیرون حصار بر آمده از هر طرف چون سیل بلا از
بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهي فرو گرفتند
و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ
غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن
خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان
و دیگر بندهاي رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را
با فوج کم و زیاد که توانستند عجالة رساندند - و چین قلیچ خان بهادر
و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما ماندہ بر روي

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هر دو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که محاذی بازار آبادٔ کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پینٹھ گویند و پورهٔ آباد کردهٔ جماعه تهیران که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال ٹیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال ٹیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میر ملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ دیگر رسانده جا را نگاه‌داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال ا گوله و اقسام آتشبازي و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائي رسد و آثار فتح وتسخیر قلعه بزبانها جاري گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت - و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه تا سردار نامی دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت نه‌هزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج پادشاهي مي پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعهای مفتوح گشتهٔ دیگر دانسته نگاه‌داشته بودند برآرند و هم منت و احسان کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یکطرف فوج سنگین آنها مقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده بغلبهٔ تمام‌نمودند - درین حال که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تگرگ و ژالهٔ بلا می رسید سرداران پادشاهي را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران رانی بآن تیره روزگار پیغام نصائح آمیز دادند که هرچند ما و تو بر رفاقت و اعانت همدیگر مقابل افواج بحر امواج پادشاهي دست و پا زنیم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثي خود بعجز
و فرمان برداري نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ
نخوت گفتهٔ آنها را بگوش ننموده مبلغي نقد وجنس ماکولات ومشروبات
بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هرروز برای نامردان خرج مقرري
قرار داده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف
رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهتّه گرفتن زر مفت را
غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخي
آغاز مي نمودند جمعی کشته و زخمي میگردیدند و روز بروز برفوج
مرهتّه مي افزود و بسیاري از بندهای پادشاهي نیز بکار مي آمدند
و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر افتاد آخر کار
رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاري تمهید
و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیري که بوسیلهٔ
دست فروشي و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا
و معامله نموده طرح اختلاط و گرمي آمد و رفت بهمرسانده و از فوج
پادشاهي اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود
همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس
مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغني آن التماس را
نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکي
و مالی قلمرو هندوستان نزد او مي باشد آورده حاضر ساخت که
در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل
بر سرم رسیده سرا گرفته بردند و آن بیگدر بد گهر بعد استفسار احوال
لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیر خواه خلق

و پادشاهیدفرستادهٔهدایتکیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش رابخدمت
پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت
و غلبهٔ کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت
پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ
التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنگهر نام برادر آن بد نام از قلعه
برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب
سر افرازی یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روی
درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را که دران ایام
بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای
نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه‌دار و انگیرا
بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند
نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد
نمایند ـ اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنگر برادر آن
بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت
و اسپ و جواهر و منصب سر افرازی یافته آداب تسلیمات
عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح
تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون
حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه
فردا ساعت ملاقات پریا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار
ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای
شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات
تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش بدین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازي یافت و بعبد الغني کشمیري
در دلالي تقدیم این خدمت منصب سه صدي مرحمت فرمودند
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات
و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند
تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز
بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن
پیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر
آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاك خود را از
قلعه بزیر انداخت یا از اثر سودا خود را بلشکر مرهتّه
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاري و بیقراری از راه مکر و
عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد
خاطر جمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالي مي نمایم
امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری
مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه
باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقي مال و عیال از
قلعه برائم پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار شوم سنکر را نیز بقلعه
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار
دفعهٔ ثاني بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد
و رفت. برروی مردم پادشاهي بسته محتشم خان را بدستور
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر
و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا راز راه حوصله وبردباري وتقاضای وقت ومصلحت بزرگي
بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق وا نموده با آنها سلوك
مرعي داشتند - درین آوان چون خبر نزدیك رسیدن ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج
رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود
باز آغاز شوخي نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت
ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم
کم حوصله ببدنامي تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس
برهم ساییده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهي
تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چندین نجس ترین قوم مردار
خوارچنان پادشاه صراپاتدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - وشوخي
مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده
بود روز بروز زیاده میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ و داود خان پني صاحب مدار تسخیر چنچي و
جمشید خان بیجا پوري و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف
1 خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت
بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیري
از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقهٔ بخط
مبارك مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاري ده بی کسان
زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعي دیگر از پردلان
رسیده سر سواري ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات
طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخي مي نمودند گرد راه تکان نداده از راه نا رسیده ابتداء طرف پشتهٔ که محمد امین خان و سلطان حسن مورچال بسقهٔ مرکزوار در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها گذشته بود تاخت آورد و دیگر پردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از هرطرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح دادن یورش مقابله دانسته عنان طرف اثر گرد گردانید باز معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان برروی کار آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید خان باجمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راو دلپت وچندی دیگر منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان وبمحمد امین خان و بعضي دیگر پردلان حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگی آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کَهگِل و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعي بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رسانیدند - روزي که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آرزوی شهادت که وقت تردد محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عدوا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعي دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمي همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز ومبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب برپا گردید و جمعي از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائي که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک کروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمي نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار بند و قیچي را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوري که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معود خانه و اکثر جا ها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راههای مختلف که برای گریز چندین روز مي گذارند برآمده پیهم خود را بفوج مرهته رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان ومنصورخان باجمعي که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثري ازان جماعه ندیدند مگر چندي دست و پا باخته زخمی که پاي گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهي بفریاد او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه مي گردید درآنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهي درآمد و صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشاني بتقدیم رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسپ و جواهر سربلندي حاصل نمودند - حاجي سیف‌الله خان میر تزک که زخم گولي بدست او رسیده بود صد اشرفي انعام زخم بها باو مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتداءً مصدر ترددنمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز ترددات ازانها نظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان را اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري مع شمشیر مینا عطا فرمودند و اضافهٔ پانصدي مع شمشیر مرصع بمحمد امین‌خان مرحمت کردند و قلعهٔ و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت مسافت سه چهار کروه جریبي واقع است چهاوني مقرر گردید - و جا بجا حکام‌نهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالي و ملکي تعین نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضي زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ‌کلي از ملک نو مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - دریتولا خبر رسید که قلعهٔ بخشنده بخش عرف‌کنداانا از بیخبري قلعه دار و حیله پردازي غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را مع تربیت خان برای تسخیر و محاصرهٔ آن مرخص فرمودند •

درین آوان عارضهٔ بدني بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمي گردید هرچند هرروز خود داري نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلي خلق‌الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبر های نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهي شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چیني خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفي وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داري او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند ■

ذکر حوائج سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجري

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و اداي صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکي و مالي میگردیدند - ذو الفقار خان را براي تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند ٭

اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیواي جهنمي را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاری دو هزار سوار و خطاب راجه وجاگیر سیر حاصل سرافرازي بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علاحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ گلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند دریندلا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده دریں سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضاي بیست و دو سال بهم عناني نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعي وتردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید ٭

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هوای احمد اباد نمود خلاف مرضي بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شد که ماهم درایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بوديم درجواب ما فرمان رسید که هواي همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعده که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاه زاده باچین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طي مسافت راه دور نموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبهٔ احمدآباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادرشد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمداباد خودرا رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داري برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داري و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند ٭

درین ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبار نویسان دار الخلافت بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زباني میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالي از غرائب نیست چند سطری ازان می نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانهٔ او درویشی با عصا ورداي مشائخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و ماموروم برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدي زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زباني و سالوسی آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا براي او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتگاري بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام مي نمود تا آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفي و قدری پرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم بدهم و چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجاذبهٔ طمع راضي گشته چند اشرفي بدست آن شعبده ساز داد واو آن اشرفي را نگرفته قدري زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود که رفته در فرصت چهار پنج گهري طفل خردسال آورده بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرهٔ خون بران آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را عجالة زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصداي بوق و روشني مشعل بر سر دروازه آمده هنگامهٔ زدن درو طلب آن فقیر که طفل بیچاره را دزدیده بذبح آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را حوالهٔ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضي ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظهٔ بدنامي تا هزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالهٔ آنها نمایید و یک دام ندهید بتسلي صاحب خانهٔ مي پرداخت و هر لمحه بر سماجت پواج مي افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زباني تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید
طلاي غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائي رساند که تحقیق صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار است و درین مابین هر چند بد و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر لباس می‌نمود او بلباس بی‌طمعي التماس اورا می‌نمود - و در هریک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که عقل درغور آن حیران بود بجلوهٔ ظهورمي آورد و بر اعتقاد مکرم‌خان یکی بده مي افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان مي آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر رسید وفرمودکه دیگي که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفي وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق ریهٔ عیار پیشگان ذوفنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال بالای هم‌چیده سر اورا بگل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش بر افروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان سبب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بودند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر سر فقیر چه گذشت فرستاد کسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر بر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتی از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد و قصهٔ سر بسته باوجود احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری میار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد *

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان
می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه
غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که
در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت
و وجودی بر برادر کلان نمي گذاشت بلکه در همه باب خود را
بزرگ مي پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم
بعرصهٔ وجود نیامده مي انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر
بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده
محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پتنه مدت صوبه‌دار
بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا
بیچا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات رقوعي
و غیر رقوعي خاطر نشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت
طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان
او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده
محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن
بخدمت جد عالي‌قدر بست - و خبر واقعهٔ پادشاه‌زادهٔ محمد اکبر
در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود
و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام
ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند دریندولا از زبانی
محمد اعظم شاه بثبوت پیوست ●

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ ناگزیر خلدمکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و گردآوری لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جمدة الملک اسد خان را با جمعی دیگر امرای صاحب‌مدار حضور باخود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین ازطرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زادهٔ محمدکام بخش که حافظ کلام‌الله و از علم عقلی و نقلی بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی و حرکتهای بیجا وقت فابو ظاهر می گردید ازانکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهرهٔ حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش نموده درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند - حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای وقت هرگاه پادشاه زادهٔ محمد کام بخش بدربار می آمد با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز وشب کمر بسته باحتیاط تمام درنگاه بانی پادشاه زاده می کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوه این معنی بخدمت پادشاه نمود
جواب حاصل نشد تا آنکه رقعه بخدمت نواب زیب النسا
بیگم همشیرهٔ اعیانی خود مشتمل برگلهٔ بی ادبی حسن خان
که پا از دائرهٔ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج
نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست
اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بحضرت خلد مکان رسید
بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود
حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب وسواس و هراس
گردد ما محمد کام بخش را جائی مرخص می نمائیم - اگرچه
محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما
بجز صبر چارهٔ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت
دانست - ازانکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از
مادهٔ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز
زیاده مشاهده می نمودند ماندن هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد
ازتحال خود در لشکر مادهٔ خلل و فساد عظیم در بارهٔ خلق الله
دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء
پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و
احترام تمام بصوبهٔ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از
حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم شاه چون
مار زهردار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در
همان دوسه روز محمد اعظم شاه را نیز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعین سزاولان
شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و همه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمید الدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند وصیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمید الدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجري سیزدهم اسفندار ماه الهي بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پامی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رساند و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت * * بیت *

اگر صد سال مانی در یکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمی فرمودند - و بند و بست ملک بی سیاست صورت نمی گیرد و میان امرا بسبب همچشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار می بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می نمودند بطول می کشید و بآخر نمی رسید - باوجود طی نمودن نود سال ازمرحلهٔ عمر درحواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که آنهم بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر می بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند *

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم تاکید مسترد ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده بار دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار داده ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما حکم سیاست یک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچلکا گرفته برگشته می آمدند ٭

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یك صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد ٭

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوي بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهای الهي گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیرو راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و اثر ازایشان بعمل مي آمد ٭

دیگر شیخ بایزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشي خویش و بارکشي محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمي را پر آوازه ساخته بود که اکثري از مسلمین و هنود و مستمندان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و درماندگان میگردیدند و سر برهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمي بي یاد الهي نمی بودند - بعدهٔکه سیدي یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر مي نمود جمعي نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکري آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربي عالمي اند و من سه عیب دارم اولا غلام بیع زده و دویم قوم حبشي که درشت روی و درشت گوی بدترین انسانند سیوم کوتوال که کسب و کار او به بیروئی است الحال که تشریف آورده برای این جماعه مي فرمایند بجان منت داشته قبول دارم اما بار دیگر که تصدیع کشند قبول نخواهم نمود - شیخ گفت اگر باز آمده باعث تصدیع گردم سر مرا تراشیده برخر سوار نموده تشهیر نمایید - سیدی یحیی جمعی را که شیخ برده بودند چهره نوشته صحیح نمود بعد دو سه روز دیگر باز سه چهار نفر آمده بخدمت شیخ ازروی سماجت بجد شدند که مارا هم برده نوکر نمایند هرچند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام و خري همراه گرفته نزد سیدي رفته گفت چون شرط کرده بودم که اگر باز تصدیع دهم سر مرا تراشیده تشهیر نمایید و این خر و حجام همراه آورده ام الحال سزا که باید داد قبول دارم اما این چند نفر را نوکر باید نمود - سیدی یحیی شنیده تبسم کنان فرمودهٔ شیخ را قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب ساخته بطریق وعظ گفتند که هرگاه سید کونین رسول الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم دختر خودرا کدخدا نموده باشد توکه بادشاه دیندار باشی دخترهارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیدهٔ ایشان زیاده ازانست که بتعداد آید •

بعده سید حسن رسول نما که مجموعهٔ فضل و کمال و از مستعدان روز گار واصل باالله بود خصوص در علم تفسیر و حدیث و عبادت و ریاضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دول که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع
می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم
نفرت گیرند سلوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را
می کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن
می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو می گفتند اما
از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را
بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته
بودند و اکثر محتاجان از توجه باطني ایشان بمراد دل می رسیدند *

و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص
حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت
در خدمت ایشان بارادهٔ تمام بسر برده کلوخ اسفنجا برای ایشان
می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند *
و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان
دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم
است - با کافهٔ انام خاص و عام چندان سلوک و مشربیات را کار می
فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند -
و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص
و عام گردیده بودند - در ایامي که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ
دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون باسلاطین
ملاقات نمودن خلاف مرضي ایشان می دانستند پادشاه بدون
اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته
نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه‌نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نمایم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ مافقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم بارادهٔ حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ن - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث
روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان باني خجسته
بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان
نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ
پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب وروز
درخانقاه حاضر مي بودند ازکمال عقیدت فنا فی الشیخ گشته در عالم
بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ
هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد
آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته
بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی
از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا
مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع برآنها جاری
سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه
دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم
فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل
حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق
لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته
مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم درپاي جنازه
میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي
نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ
دولتمندان کنار دریای پتکی دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمین می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کتخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستندگذشت - و احدی‌را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان دربارهٔ شیخ عبد اللطیف مکرر می فرمودند که مارا شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمرحضرت شیخ‌عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاری گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یکدست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگرکتب سلوک نموده وجه معاش خودبهم میرسانداند و صائم الدهر بوده بعد افطار و ادای نماز عشا دو سه ساعت نجومی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از رجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسي بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلی سوغات و هدیه مي آورد قبول مي نمودند اما تاکه درچند سه چند آن بهر وجه داو عائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد مي نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روي میداد - و از ملاقات اهل دول و حکام نفرت تمام مي داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول ننمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزي منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواري شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریك نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطني ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصي عصیان و نافرمانی در درگاه الهي واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمراني باخلق الله مي نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق مي نگارد که چون عنایت الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهم‌رسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین غلطی و گمان هم اسمی دیگری شاید نزد من آوردید اما درین حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمی توان نمود و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند آری شخصی که تو محتاج اوئی لک و کرور مثل او محتاج آنند او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نسب که در آغاز

عنفوان جواني از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوي نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهي داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلوني که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود سي و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلي و نقلي و ریاضي و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب فقیري و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختي بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار موثر میگردید و باآبروي تمام درانجا بسر میبرد - در یک دو مقدمه که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوي گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربندر سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار درخدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهمرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر میشد و برای هرمطلبی که درحق کافهٔ آنام می نوشت درجهٔ پذیرائی می یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سیدمعا بعرض رسیداگرچه بحال نمودند اما فرمودنددر جواب حسب الحکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با شفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه می نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشرب بیت و سلوکي که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضي اعتقاد صوفیه سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئي که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

* بیت *

بنام آنکه او نامی ندارد * بهرنامش که خواني سربرآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید برسید اعتراض این معنی نمودند که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است سید درجواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروي شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مي نمود که هرجا مجلس سماع و ساز بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور مي کوشید و در محلهٔ که سکنی اختیار مي نمود احدی را درجوار آن جرأت نبود که صدای سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمي خورد - و جمع کثیر باو گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می شوم با زجر و ملامت درمنع این کلمه پیش آمده می گفت بگو آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو مي پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرمايد و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویۀ روزگار نماید قبول خواهی کرد یانه او درجواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت که فرمودۀ من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده اطاعت خواهم نمود و باز باز می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی درخانۀ تو نمی مانم برضامندي زن خواهی کوشید یا فرمودۀ خدا و رسول خدا بجا خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد ازین مقوله گفتگوي نموده توبه میداد و تائب مي نمود تا آنکه سه چهار هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گوفته تا دکن باو گرویده بودند هرکه براي او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و پیشۀ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدۀ نفقۀ زن و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جملۀ نذري که می آوردند پنجم حصۀ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایۀ تجارت خود ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش مي نمودند قبول نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که مصاحب حکام براي ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئي و جذب قلوب اهل دول مي کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف فرمودۀ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود مي شنوند و رقص و سماع بر مقابر بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر درنگرندم جمعی که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که درشب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن رواج طعامی که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر می فرستند و طعام وماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف رویهٔ عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین برسر سفره فاتحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالاي آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف می نمایند هرچند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان می آورد لهذا بهر شهري که میرفت وعظ میگفت حکام و فضلا ومشایخ یااو عداوت بهم رسانده در خفت او مي کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضي اکرم که آخر قاضي القضات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضي درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعي که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعي بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضي حاضر گردید قاضي پرسر حرمت تنباکو که در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر شما آمده که بااین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو می نمایید سوال کرد میر مرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفته ام وگفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضي گرفتند بعده قاضي گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند براي مسلمانان دیگر که بنماز مي آیند جا تنگی می نماید شما براي

وعظ جاي ديگر اختيار نمايند و كلمه و كلام درشت ازطرفين درميان آمد مير درجواب همين گفت كه آنچه موافق شرع شريف باشد حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ايامی كه حضرت خلد مكان بمهم تسخير قلعجات در پونا تشريف داشتند و قاضی اكرم قاضی حضور شده مخاطب باكرم خان گرديده بود مير مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده كتابی كه مسمی بحق گو تاليف نموده بود گذراند پادشاه دين پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده كتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمدلله ثم الحمد لله كه در عهد ما چنان مردم حق گو هستند - بپادشاه زاده محمد كامبخش فرمودند شما سيد را نزد خانهٔ خود جا داده آنچه ارشاد نمايد بسمع رضا بشنويد و موافق آن عمل نماييد و تكليف مدد معاش نمودند سيد والاقدر از قبول ابا نمود و بعد چند روز ديگر پادشاه فرمودند سيد ما مي خواهيم كه بشما خدمت احتساب يكي از شهرها كه آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرمائيم سيد درجواب عرض نمود كه اگر احتساب مردم خاص مي فرمايند قبول مي نمايم و الا مردم عام اكثر شهرها بمن گرويده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهميديم قاضی اكرم خان كه قابوی سخن مي جست بعرض رساند كه مراد سيد از مزار و مقابر بزرگان است كه وقت وعظ بالای منبر مي فرمايند برسر قبر هر بزرگی كه طنبور و دهل و انواع ساز نواخته مي شود و سرود مينمايند استخوان آن بزرگ را برآورده بايد سوخت پادشاه فرمودند كه ما تا اينجا همراه نيستيم اگرچه سيد انكار نمود اما فائده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن منکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعي مي خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختي جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت •

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه‌داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلدمکان باو رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرا سوای اسدخان حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون کلال ار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند ز فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلی الملک اسد خان و دیگر امرای عمدهٔ رکاب و خدمهٔ محل ذت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و انجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن رکاب بود تفریق نموده سزاوار شدید برای سرانجام ب و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان فرس برای جلوس دهم ذي الحجه قرار یافت - بشاه زاده ت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد
و تا رسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمی جرأت ننماید - دران ایام
محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح
نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداری سرکار تهانیسر و کودره داشته
بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه
زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چوبدار ابراهیم خان
ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم
خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید
که نزد شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت
دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید
و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل
را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر
حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که
همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما
تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان
بخانه آمده تبدیل رخت خلعتي نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده
درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب
نوبت بتقید گفت که شاه زاده را بهر تدبیري که دانید بیدار نمایید تا
شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسه
مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیه
بادشاه رسیده بود ...

گریان گشته باچشم اشک آلوده برآمده در خلوت خانه محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی که باخود برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد قدر عالمگیر پادشاه خاق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند روز آسمان برمراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد ازان ابراهیم خان بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید اضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاري نگردیده بود بعید گاه رفته خطبه بنام نامي اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم براه بود و انتظار میکشید که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد نگاه‌داشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون مي ساخت اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه کرور پیه سواي اشرفي و روپیه غریب نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که ... که از ... ملک

مصلحت عقل و راي صائب بود اما آنچه در تقدير الهی بود بعمل مي آيد *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام‌بخش باحاطهٔ بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعهٔ پریندہ که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسیده بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه عالم ستان باو رسید - محمد امین خان باتفاق جمعي بدون اذن و اطلاع محمدکام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده ازانجا بقصد تصرف قلعهٔ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعهٔ بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعه‌دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعهٔ عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعدآمد وشد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهاي نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطرجمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهزاري سرانلدی داده بخدمت بخشیگری مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سیداحمد و سیف خان و حکیم محمدمهدي حیدرآبادي و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهي و والا شاهي را از بخشیدن جواهر وخطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاري ساختن فرمود • بیت •

در دکن زد سکه برخورشید و ماه • پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیازخان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دارنموده پیشتر بقصد واکنکیرا که‌بعد خبر واقعهٔ حضرت‌خلدمکان بتصرف پریانایک رفته بود متوجه‌گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ‌واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیري نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داري بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار گذاشته متوجه ملک گیري گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داري گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگري مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه‌استادگي نمود و بدنامي آن باحسن‌خان عائدگردید - بعد ازان که

برسر بازار گنج احسن خان که قول معافي محصول داده درگرد آوري رمه میکوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادي بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهي می گردد و کام بخش مانع آبادي بازار احسن خان گشت این معني بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشاني که در خدمت کام بخش مي نمود بسیار ناگوار گردیده و جهندهٔ بازار خود را شکسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلي احسن خان نموده برای تسخیر قلعهٔ کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعین نموده پسر خرد خود را بطریق تورهٔ همراه او نمود یوسف خان از سپردن قلعه سروازده بعد پیغامهای وعده و وعید و دواندن مورچال سه لک روپیه برای سرکار داده احسن خان را راضي ساخته برخیزانده - و بعد آن طرف ارکات که داؤد خان افغان پنّي فوجدار آن ضلع بود احسن خان برای ملک گیري مامور گردیده و تردد های که از احسن خان در جانفشاني باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر فاقه می گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن پردازد باطناب کلام می کشد لهذا باقي ذکر محمد کام بخش بر محل موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد *

اعظم شاه دهم ذي الحجه بر تخت جلوس نموده بدین سکه دکن را پر آوازه ساخت * * بیت *

سکه زد در جهان بدولت و جاه * پادشاه ممالک اعظم شاه

و امرای قدیم پادشاهی و والاشاهي و اکثر امیران رکاب را بعطای خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعیدهاي لطف آمیز نواخته و

امیدوار ساخته وسط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملک امیرالامرا اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین محمد خان و صفوي خان که تازه از ایران رسیده بخدمت بخشیگری سرفرازي یافته بود و تربیت خان میر آتش و چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داري بیجا پور رسیده بود و محمدامین خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان‌خان دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و سید مظفر خان اسدخانی و راجه رام‌سنگه‌هاره و دلپت راو بندیله و جمعي دیگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد مقابلهٔ شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگیر که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته مجاور گردیده بعده که براي فاتحهٔ مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گیر براي جاري نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علي رخصت کعبة الله حاصل‌نمود - بعده‌که بسواد دار السرور برهانپور رسیدند یک دو مقام نموده بعد بند و بست ضروري کوچ فرمودند - محمد امین خان بهادر و چین قلیچ خان بهادر که مخاطب بخان‌دوران گردیده بود از بعضی وضع و سلوک اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذي الحجه خبر واقعهٔ پادشاه به‌پشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نموده بعد عرض فرمودندکه جان نثار خان که‌از نمک پروردهای قدیم‌ماکه

در شجاعت و تردد ثاني نقص الله خان است در سرحد اکبراباد با
پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام
طلب امیران و شاه زاده معز الدین که صوبه دار تهته بود و
اعز الدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعي که
گمان فدویت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند وکوچ
بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند
و منعم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت
سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود باچهار
پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده
با فرد موجود ساختن چهل لك روپیه ملازمت نمود و تسلیمات
سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد -
حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت
لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارك که در سلخ محرم
و غرهٔ صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزدن سکه
و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همرکاب
مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید
کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقرهٔ سفید بخت را
شرف رواج زیاده از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نیم
ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها
مسکوک گردید اما چون درتنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن
سابق محسوب مي نمودند رائج نگردید - و براي طلب پادشاه زاده
محمد معزالدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعز الدین پسر محمد معز الدین را منصب هشت هزاري سه‌هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هیجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبرآباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده‌هزاری پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاري نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزاري دو هزار سوار سرافرازي بخشیدند و منعم خان را از پایهٔ هزار و پانصدي مراتب چهار هزاری دوهزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان‌زمان را اضافه و خطاب خانه‌زاد خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان سربلندي دادند و عنایت‌خان پسر لطف‌الله مرحوم نبیرهٔ سعدالله خان را بمنصب چهار هزاري سه هزارسوار و علم و نقاره سرفرازساخته بهراولي فوج بادشاه زادهٔ کلان محمد معز الدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب‌برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدي بود سه هزاری دوهزار سوار نموده از عطاي نقاره بلند آوازه‌گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قلیج‌خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و
محمدسعیدولد اصالت خان را بخطاب سیف‌الله‌خان امتیاز بخشدند
و دیده مغل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند
و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاري از خانه
زادان ررشناس و ملازمان کارطلب والاشاهی را که‌اگر بتحریرتفصیل
هریک پردازد ازسررشتهٔ‌اختصار باز مي ماندبعطای اضافه و عنایات
دیگر بر هم‌دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آینده خورسند
گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانهٔ لاهور گرفته کوچ فرمودند
بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که
صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهي پیشکش نمود و اواخر صفر
المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباد مضرب خیام ظفر انجام
فرمودند - دریں ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم(متضمن
بریننکه بعد رسیدن نزدیک شهزادپور برخبر واقعهٔ ناگزیر جد بزرگوار
اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاساي
تمن داران عمدهٔ آن نواح و تسلي و رعایت فوجداران صاحب‌فوج
پرداخته زیاده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل
از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان
صوبه‌دار را مغلوب هراس و بیدخل ومحصور ساخته‌اموال‌اورا بضبط
در آورده باقیخان قلعه‌دار را نیز مستمال نموده براي سپردن مقالید
خزائن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم
هند بران زیبندهٔ تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال
همایون فال بفرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مژدهٔ

فرحت اثر شگون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون خبر تسخیر اکبر آباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي خان قلعه‌دار که براي سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت بمیان آورده انتظارمقدم‌سعادت اثرمي‌کشید از زبان منهیان و اخبار نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و خزانه ازروي عجز و نیاز بخدمت پادشاه زاده محمد عظیم التماس نموده که‌اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهردو وارث‌تاج و تخت‌دارد اما هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم سپرد و هیچ احدي را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت پشاور نظر بر تردد محمد اعظم‌شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه خواهد رسید *

القصه بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد عظیم حکم‌شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دارالخلافت بود فرستاده به‌پیغام عنایت‌آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي و دوهزار روپیه نذر همراه خان‌زمان فرستاد که از طرف محمد یارخان‌آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي از بنده هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت نشان و بدست‌آوردن سي لک‌روپیه از خزانهٔ دارالخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروری اوائل ربيع الاول کوس توجه رايت ظفر آيت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خيام ظفر انجام فرمودند - و پادشاه‌زاده محمد عظيم مع پسر شاه زادهٔ محمد کريم شرف اندوز ملازمت گرديد - باقيخان قلعه‌دار با مقاليد قلعه و خزائن سعادت آستان بوس دريافته آداب تهنيت جلوس بتقديم رساند و مورد الطاف و عنايات بي پايان گرديد مبلغ نه کرور روپيه را اشرفی و روپيه باختلاف روايت سواي طلاآلات و نقرهٔ غير مسکوک که از جملهٔ بيست و چهار کرور روپيهٔ فراهم آوردهٔ صاحبقران ثانی بعد از خرج نمودن حضرت خلدمکان که بيشتر در مهم ملک دکن بصرف درآمده بود و بروايت ديگر مع اشرفی و روپيهٔ غريب نواز که از صد توله تا پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرفيهاي دوازده ماشهٔ و سيزده ماشهٔ عهد محمد اکبر پادشاه سيزده کرور محسوب مي نمودند بعرض رسيد حکم شد که عجالةً چهار کرور روپيه را اشرفي و روپيه بر آورده ازان جمله سه لک روپيه بهريک از پادشاه زادهٔ رکاب کدنه لک روپيه باشد و سه لک روپيه بخان زمان بهادر مع پسران و لک روپيه - بسادات بارهه و لک روپيه بآفرخان و مغليهٔ همراه او بدهند و بهمين دستور بهمه بند هاي پادشاهي که در رکاب بودند و نوکران سابق که هشت ماهه نه‌ماهه طلب داشتند - و دو ماهه بنوملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمدهٔ تمام کارخانجات و خدمهٔ محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درويشان صاحب رياضت و ارباب حاجت خرمن خرمن روپيه و دامن دامن اشرفی ببخشش

در آوردند جمله دوکرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد - گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پرداخته امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمش و قول و چنداول مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولی مامور فرمودند - و پادشاه زادهٔ محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت محلهٔ سی هزار سوار داده مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد - اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها نموده چشم امید ترقی زیاده از قدیم الخدمتهای دیگر داشت و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم بر راه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست که رعایت نماید و دبدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاه‌زاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر فرو رفته ازانکه خود را در عقل و راي صائب معلم ثالث میگرفت در عالم عاقبت اندیشي چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از قدیم الخدمت شاه عالم گفته مي شوم اما بدل و جان از بندهای عقیدت‌نشان آن جنابم و ارادهٔ ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمي آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این ارادهٔ پیر غلام فوج برای گرفتن، و بودن عاجز تعین نموده امید وارم که از راه فضل و کرم قبل از رسیدن فوج آن بلاي عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون بخدمت شاه زادهٔ محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت احرام رکاب بقصد جانفشاني بسته محمد اعظم شاه فوج براي بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن روانه شده براي طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید لیکن ازینکه با سپاه براي طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد و باربردار میسر نیامد بسیاري از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری بار بردار از طرف

پادشازاده محمد عظیم نیز درراه رسیده خود را بفوج شاه عالم رسانده
ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم و گذرانیدن سیزده
چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعه‌داري و فوجداری و جاگیر
میرحاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت
بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده
بعرض رسانیدند که با سه چهار فیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف
مرضي شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده
که محمد اعظم شاه با توپ خانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار
سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار
تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیده مزاج گرفتهٔ حضور متوجه
پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز
جنگ را که در برار بود همان جا نگاه‌داشته بطریق قافله سالاري
که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع
مراحل و طی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقی مراتب
و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني
و طلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه
امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش
بعرض میرسانیدند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج
لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت برزبان مي
آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق روبهٔ او که داشت علاوهٔ خراش خاطر ها و افسردگی دلهای همراهان مي گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه همت اندازی بر بنجارهٔ لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد ازانکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رساند و او پارهٔ سرانجام ضروري راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذرانده و ازآنجا آنبو نام سرهنگهٔ معروف بداند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می‌شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطان‌پور درتصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثي او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان باز

بتصرف غنیم لئیم رفته بود رماند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائي زن رام راجا رفاقت نمودند خود را براجه ساهو رسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمیني که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و درینولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازي نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف مي سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکرجهان‌آشوب باکبرآباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب‌النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلدمکان وتوابع خود با امیرالامرا اسد خان و عنایت‌الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری وخزانه و جواهر آلات مع قبیله اکثری از امرای همراه
در قلعهٔ گوالیار نگاه‌داشت و چندی از پرد گیان محل را با قدری |
جواهر و اشرفي همراه گرفته پارهٔ زر در طلب سپاه داده شاه زاده
بیدار بخت را هراول نموده ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور
خان پسران خان‌زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیله و رامسنگه
هاره و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول
بیدار بخت نموده و خود پادشاه زادهٔ والا جاه و جمعي از امرای
نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان‌الله خان
و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازه از ولایت آمده وسید شجاعت خان
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدهٔ ایران
و توران و افغانان و راچپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بافوج قریب
بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم
شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی
خزانه که در رساندن زر بسپاه امساک مي نمود و شهرت زر پاشي
و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن
داران با نام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زاده محمد
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامهٔ نصیحت
آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبني بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما آرزاني داشته سواي آن یک دو صوبهٔ دیگرهم بشما تواضع مي نمایم و نمی خواهم که خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ از ایمان دارند ظاهر است که‌مقابل خون یک مسلمانی که ناحق ریخته شود خراج ملکي اگر بکفارت آن دهند تلافی نمي تواند شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر راضي شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافي دست بر نمي دارند و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم خداوند حقیقي وصیت نموده راضي نمی شوند و باظهار شجاعت و تهوري خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که برسر ملک فاني که باهم نزاع داشته باشیم‌عالمي بشآمت‌ما و شما زیرتیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحددر میدان معین بمقابله پردازیم و • بیت •

به بینیم کزما بلندی کراست

و پادشاه حقیقي باعانت که مي پردازد چون شما مقابل شمشیر خود دیگری‌را موجود نمیدانید براي شما صرفه درین کار زارامت. باز واهب بي منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیغان خورده گیر نظر بر تهوري و پردای که محمد اعظم شاه فیل پیکار داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال می کوشید این پیغام بعید می‌نماید اما از راوي ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گردید که شخصی که واسطهٔ پیغام بود وقت رساندن پیغام با او رفیق بودم - و نیز از زبانی جمعي که مدت بر رویهٔ هردو زبدهٔ اولاد تیموري محرم و همدم بودند و طریقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند برینکه هرچند مقابل تیز جلوئي محمد اعظم‌شاه که کوس دلاوری او عالمی را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمی نمود و بخونریزی مسلمانان راضي نمي شد لیکن بعده که کار بکارزار و مقابله باخصم مي کشید هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذیرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبن او بر شجاعت غالب می بود و از خون ناحق ریختن مسلمانان تقرب نمیداشت بعد فتح و جلوس بر تخت وارثان تاج و سلطنت و مدعیان ملک و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق العنان باخود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسیاري لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات غرور برزبان می آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته میگفت تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طریقهٔ دیندار یست اختیار پادشاه حقیقی است *

* بیت *

سزاوار رسد کبریا و منی * که ملکش قدیمست و ذاتش غنی

آري گاه گاه برزبان او جاري مي گردید که برادر ما بشجاعت و پردلی خویش آن قدر غره است که شاید در حملهٔ اول از راه تیز جلوئي خود را در تهلکهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري که دارد آرزوي سلطنت باخو ببرد *

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید بر آشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آستین برمالیده این شعر خوانده • بیت •

چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیجده کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذرانند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه مي خواهد که از گذر طرف سمو گده گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک سراي جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیر نامی صاحب فوج و بیشتري از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم بهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بندي پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که بادیگر امراي کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چغته خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسين
علي خان مع برادران و ديگر سادات شير نبرد بارهه و بهادر علی
خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و
و سادات خان و سيف خان و شهامت خان و عنايت خان
نبيرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار
خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبيرهٔ راجه رام سنگه و راجه
انوپ سنگه و باز خان افغان با بسياری از دلاوران ايران و توران
و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پيشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ
خصم باشند و ديگر بهادران رزم ديده طرف جرنغار و برنغار و فوج
يلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر يکی طرفي مستعد کارزار و چشم
برراه فوج خصم گرديدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرايش فوج
خود نموده و نظر بر بسياری فوج برادر نگذاشته بي آنکه بمنصوبه
و تدبير جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شير غران که خود را برگلهٔ
گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گرديد و از يک طرف همراه
شاهزاده محمد بيداربخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
و خان عالم و منور خان که از تهور پيشگان دکن گفته مي شدند
و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بنديله و رام سنگه هارا و
ستر سال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفی قلي بيگ
رنگنه که از بندهای قديم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و
خدمت داروغگي توپخانه سربلندی يافته بود با ديگر نام آوران
جنگجو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه
طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبيرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ والا شاهی و جمعي از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پنّي و عمر خان و عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمي و عبد الله خان و صلابت خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي و صفوی خان که هردو ازخاندان بادشاه ایران گفته می شدند و جمعي دیگر از جلادت کیشان ایران و افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت‌کیش که ترتیب فوج بندی از تیز جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسر پیش خانهٔ شاه عالم رسیدند - رستم علي‌خان و جمعي دیگر که همراه پیش خانه بودند با مردم توپ خانه ساعتي بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفربکشتن داده روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج رفت و خیمه را آتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم‌شاه آوردند گفت کیستي عرض نمود داروغهٔ‌توپخانه بودم و میدام‌گفت بگذارند - شاه زاده محمد عظیم‌که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بود خبر یافته با فوج‌ منگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب بلامقابل‌فوج هراول اعظم‌شاه بیهم‌رسیدند ازین خبرکه‌در فوج شاه عالم انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر مقربان اعظم‌شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین‌ست که امروز شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم‌خیمه زدن فرموده قرار مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تسلط خبر

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاري از
نام آوران آن‌طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعي
دل‌باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل‌باخته بلا اختیار فرار
نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت
زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودي که بیشتري
از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
خود تعین نمود - هیجدهم ربیع‌الاول مطابق بیست و نهم خور داد
سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
کورهٔ حدادي شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت‌کروه
اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *
رقم سنج شهنامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شدمقابل بهم‌هردو فوج * طپش زد بدلها چودر بحرموج
ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوي محمد عظیم
و محمد رفیع خراساني که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و
بازخان و چندي دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
از هردو طرف صداي توپ و غرش بان جانستان بهم آوازي کوس و
کرناي رزم غیرت افزاي دلاوران آن دشت پر وحشت‌گردید و دلاوران
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگي غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند رستخیز
عظیم برپا می گردید * * بیت *
چوگشت از دو سو لشکر آراسته * جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هرسوی
زبس خون که از کشتگان شدروان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شداز تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
درین دار وگیر و باریدن گوله و تیر راودلپت بندیله و راجه رام سنگه
هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر
گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -
و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار
شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت
برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمدعظیم پیش
راندند و منور خان بی باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده
انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول
ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده
چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر
دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در
چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ فیل
پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و ازگلولهٔ تفنگ
جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و
بغیاری از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمدمعزالدین

با حسین علي خان بارهه و عنایت خان نبیرهٔ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگي داده بحملهاي پیاپی عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علي خان و حسین علي خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعي از دلاوران حملهاي رستمانه برروي کار آوردند و رستم علي خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادهٔ هردو برادر مي شدند شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامي بود و مست علي خان بخشي خانگي محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارههٔ فوج بهادر شاه شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهاي کاري گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاري از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهاي پیاپي جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلودهٔ جگر سوز شعله افروز از سینهٔ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستي که خود را بر کوه پر از شعلهٔ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رساند و حملهاي رستمانه و نبرد بهادرانه مي نمود و بهر تیري صفدري را از خانهٔ زین سرنگون مي ساخت از هر خدنگي حوضهٔ فیل بهادري رنگین مي نمود و هر اجل رسیده که مقابل او مي آمد از تیر شست عدو دوز او بخاک هلاک مي افتاد ٭

٭ نظم ٭

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تني را ز پیوند جان باز کرد
در افگند خود را دران کار زار * چو شیري که گور افگند در شکار
برآمد خروشی ده و دار و گیر * چو باران ببارید ژوبین و تیر
گران جنگ رستم بدیدی بخواب * شدي از نهیبش دل و زهره آب
تردد و تهوري که ازان زیبندهٔ دودمان تیموری دران معرکهٔ کارزار بعرصهٔ ظهور آمده و کوشش و کششي که ازان تهمتن والا نسب بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است اگر داستان بي لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان مي رسید کوس شهرت تهمتني آن منجر بافسانه و داستان کذب آلود میگردید - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که ازمبارزان مشهور گفته مي شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود الحال تردد و جانفشاني شیرخوددرین میدان ملاحظه نمایند و از اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجاآورده داد مردانگي داده ازپا درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ احدي بحال دیگری نمي توانست پرداخت گولهٔ زنبورك بشاهزاده والا جاه برادرخرد بیدار بخت که فیلبان فیل او درهمان حال از زخمهای پیاپي افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و درهمان حال گولهٔ اجل اندرون هوادي حوضهٔ فیل والا جاه رسید و زوجهٔ او جان بحق تسلیم نمود - و فیل سواري والا جاه که دران آشوب قیامت ازصدمات غرش بان و زخم گولهای شرربار لاش آن نو نهال سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار مي گردید و بروایتي از لشکر برآمده راه اکبرآباد پیش گرفته بود و احدي از لشکر طرفین

بحال او نمي پرداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه می خواست
که از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع یابد دران آشوب اثري پیدا
نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان
مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیرهٔ
سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پاني پتي و قلیچ
خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زادهٔ محمد عظیم
و دیگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم
شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صداي دار و گیر باد
تندي که یاد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم
چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیري که
بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره
و بکتر مي گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونهٔ صرصر عاد
و ثمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد مي آمد حکم
ساچمهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تیر و گولهٔ لشکر محمد
اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل
نارسیده بر زمین می افتاد - نقل مي نمایند که دران حالت تربیت
خان ازطرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظیم الشان خالی
نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسینهٔ او خورد و
در همین آن تیر هوائی نیز بردهن او رسید و جان درباخت - بهرحال
دران گرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود •

• بیت •

ز گردي که بر خاست در رزم گاه • جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می‌جست باصد چراغش سپهر
دران دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ فوج شاه عالم از حملهای رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهای کاري در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادري رساند نزدیک بود که بسیاري از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریای غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند - وعنایت خان پسر لطف الله خان نبیره سعد الله خان وسلطان خان و تهور خان و چندي از سادات نامی بارهه جمله چهارده پانزده سردار نامي لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخم برداشتند - و از لشکر اعظم‌شاه تربیت‌خان‌که از مدتی داروغگي توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و دربن اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوی خان بخشي تازه از ایران آمده و مرشد قلي‌خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید یوسف خان پلولي که خود را بفیل شاه زاده محمد عظیم رسانده زینها خالي نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و مست علي خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان قریب پنجاه و دو نفر نامي فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشي داشت و امان الله خان زخمهاي کاري برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها ودیعت
حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشي و عمر خان و
ظفرعلي خان با جمعي دیگراز مردم با نام و نشان زخم برداشتند.
درین ضمن براسپ ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دیدکه
کار از دست رفت و بسیاري از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمي
گردیدند و عرصه چندان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
نجات نمانده خود را بمحمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
و جد وآبائي شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که جریده از لشکر برآمده
تقاضاي وقت را از دست ندادند في الحال مصلحت درین است
که پا از معرکهٔ کارزار کشیده خود را جائي باید رساند تا باز اگر طالع
مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان خود را در هرجا که خواهید
سلامت ببرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
نیز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه
گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسی
بار نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گولهٔ
آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمي
نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالي
تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت
او از صدمهٔ تیر و گوله مي کوشید آن شاه زادهٔ شیر نبرد بدان
سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت او می نمود چون دو سه فیلبان فیل سواري محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پاي خود دررکاب سفر آخرت مي دید ازراه غیرت و شجاعت خودداري نموده پاي خود از حوضهٔ بر آورده فیل را مي خواست نگاهدارد و پیش راند نمي توانست درین حال که آفتاب عمر او نزدیک بغروب بود تیري بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت - رستم علي خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را بالاي فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صداي شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند های محمد اعظم • بیت •

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق .

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علي خان سر محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آوردهٔ رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود ازروي غضب گزید بعد ازان بر پاي فیل شاه عالم انداخته زبان به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب دو دیده گردانید - و هرچهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت فتح بجا آوردند - و شاه زادهٔ عالي تبار و بیدار دل وسعیدبخت را با دیگران حاضر ساختند - و جواهر و اشرفي که در حوضهٔ فیل محمد اعظمشاه بود بتاراج رفت. خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظمشاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمهٔ مختصر استاده نموده فرود آمده دو رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالي تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته بمژدهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلي و پرسهٔ ماتم نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدرداني فرمودند که آنچه یافتم از سعي و تردد و جانفشاني شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سر اورا بچرخ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیر و رعیت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند - و از جملهٔ ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار
نموده خلعت بخشي سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا
بخطاب خانه‌زاد خان بهادرساخته سربلندی بخشیده تسلیم چهار
هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه
زاده را منصب سي‌سي هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه
مقرر فرمودند و محمد معز الدین مهین اختر سلطنت را مخاطب
بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بهادر و
و رفیع القدر را بخطاب رفیع‌الشان بهادر وخجسته اختر را مخاطب
بجهانشاه‌بهادر ساخته‌هرچهار اختر برج سلطنت را حکم‌نواختن‌نوبت
بحضور وسوارشدن‌برنالکي که‌بصورت‌تخت‌روان ساخته‌بودندفرمودند -
و ارسلان خان کاشغري را که خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه
بود مخاطب بچغته خان فتح جنگ ساخته هفت هزاری هفت
هزار سوار نمودند و دیگر همه‌خانه‌زادان قدیم و امراي رکاب‌که ازانها
تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافهٔ نمایان و فیل و
جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر
مي گردد مگر هرجا که ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد
برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته‌شدن
محمداعظم‌شاه بگوالیار رسید حیمه‌بخیمه صدای زاري و نوحهٔ‌آشوب
قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النسا بیگم
که خواهر اعیاني محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزیت
بتقدیم رسانده و به تسلي دیگر پرد گیان حرم پرداخته باتفاق
عنایت‌الله خان‌که دیوان خزانه وتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیهٔ روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داري كه‌از نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود - اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطاي خلعت ماتمي یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطاي چهار قب و پنج اسپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بود اما درجواب فرمودند که گر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضاي مصلحت آن بود که رفاقت عموي خود نمایند -
ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار
نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
ساخته بخدمت میر بخشیگري بدستور سابق بحال داشتند -
و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي را از اصل و اضافه پنج
هزاري پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز
خان صفوي معزز ساخته تسلیم بحالي خدمت تن بخشي
فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانساماني
ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم
نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط
سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد -
حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهي و والاشاهي بانعام انها
و اضافهاي نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطاي جواهر
و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه
وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان
تقاضاي مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت
مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان
بظهور نیامد - و باز روزي که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم
گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و ازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمي عهد حضرت عالمگیر
لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله
نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
رفته بلا هرج سفر دائمي بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد
لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و
ملکي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امورسلطنت
نبود - حکم فرمودندکه حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می نوشته
باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامی و نیک
نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام می داد و در اجراي کار خلق
بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین می نمود که
کاغذ ارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و
ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران
است مجملي ازان مي نگارد که درزمان عهد حضرت خلد مکان
آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان
مقرر کرده بودندکه منصبداری که برو خوراك دواب لازم مي گردید
باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط
یک انار و صد بیمار نموده بودند بنان شب محتاج بودند بعد
سعی و تردد بسیار از جملهٔ قلیلي جاگیر می یافتند هرچند
جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ
دواب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
وکیل اورا مقید ساخته بزجر و خفت تمام از خرچ دواب طلب د

بازخواست می نمودند و هرچند وکلا استغاثهٔ این تعدي بخدمت پادشاه نمودند داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگی قسمي خاطر نشان پادشاه مي کردند که فریاد آن جماعه بجاي نمی رسید و عالمي ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفاي وکالت مي نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرچ دواب داسها از جملهٔ طلب قول او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمایند درینصورت کسالهٔ خرچ دواب از سر منصبداران و وکلا بالکل ساقط گردید بلکه في الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند ٭

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز بهرهٔ داشت کتابي مسمی بالهامیه در علم سلوک و تصوف تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات پا از جادهٔ شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در سکهٔ روپیه و اشرفي نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده نویسند و درخطبه امر نمودند که نام نامي شاه عالم بلفظ سید مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلکه از شروع سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکي از پادشاهان سلف هندوستان از روي تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و اسم جد و آباي او قوم افغان بلفظ ملک ظاهر میگردد بعده که بسلطنت دهلي کامروا گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده سور خان عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخاله منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گرديد بذکر خواهد درآمد به برهان و دليلي که خود را ملقب بسيد ساخته هرچندکه دران نيز اختلاف قول مسموع گرديده اما مجملی از حاصل کلام بزبان خامهٔ صدق بيان ميدهد گويند سيد شاه مير نام از اولاد حضرت خيرالانام غوث الاعظم سيد عبد القادر جيلاني قدس سره درکوهها و ملک جده مادري خلد منزل که از توابع اطراف کشمير واقع شده آمده منزوي گرديد و راجهٔ آنجا اطلاع يافته بخدمت سيد رسيده بمرور ايام عقيدت تمام بهم رسانده صبيهٔ خود را بخدمت سيد شاه ميرگذرانيد و آن سيد ذو الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد ازدواج خود درآورده ازو يک دختر و يک پسر تولد شد و راجه در تربيت و غم خواری آنها مي کوشيد بعد ازانکه آن سيد ازان مکان بقصد طواف بيت الله سفر اختيار نمود و باز ازان سيد اثري ظاهر نگرديد راجه در تربيت اطفال آن سيد کوشيده باهل اسلام پيوند نداده در عالم عاقبت انديشي باخفاي آن کمال احتياط بکار برده در همان جبال پرورش ميداد تا آنکه فردوس آشياني صاحبقران ثانی ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد همان سيد دختري که بحسن صورت و سيرت وذکا موصوف بود باتحف و پيشکش بطريق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعيين معلم و انگه و مغلانيهای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زيب در آورد که ازبطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود در آمد که مراد از نواب باني بيگم باشد بانواع صفت و خوبي آراسته بود و سرای فرداپور

وسط سرحد خاندیس که در پاي کتل واقع است و مدت در جاگیر
او بود و باني جي پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کردهٔ اوست
درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت مي گردد *

الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف مي سازد
بعد فراغ جشن وزن قمري شروع سال شصت و هفت که
در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده
هجري درسواد مستقرالخلافت اکبرآباد بکمال زینت و فیض بخشي
انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیهٔ سمت اودي پور
وجودپور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجملي از تفصیل آن
بگزارش مي آرد از نوشته اخبارنویسان صوبهٔ اجمیر و پرگنات اطراف
جودپور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول النسب
راجه جسونت گفته مي شد در ابتداي نشو و نما باغواي درگاداس
و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لابیه از آوان عهد حضرت
خلد مکان مادهٔ فساد بوده و اداهاي ناخوش ازو سر میزد درین ایام
بعد از واقعهٔ ناگزیر پادشاه قدسي سرشت ازسرنو طریقهٔ نا فرماني
و سرکشي در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشي و بانگ صلوة
و برانداختن بعضي مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهاي
خود شروع نموده و به پشت گرمي و مدد فوج راناي اودیپور
و رفاقت راجه جیسنگه که باهم نسبت دامادي دارند بمرتبهٔ
مست بادهٔ ناکامي گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس
از سعادت ملازمت محروم و بي نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعهٔ بد سگال گردیدند
براه آنبیروطن جیمنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
بحکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجی
پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خان‌خانان
بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
تعین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی
دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال وجان و عیال
آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دارگذاشتند.
اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان‌خانان
و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگی بر زمین نیاز
سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
القضات قاضی خان بجود پور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند
و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موذن مساجد دز چود پور و دیگر معمورهای اطراف تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند ‌•

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه یاذل ذخیرهٔ دند وانواع نعمت خواهم آورده بدین دعا گویان شدند • بیت •

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمی ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل برنگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامهٔ محبت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند
که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي
مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ فان شکرتم لازیدنکم بدل و زبان بجاآورده
طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا
در بارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند .
و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که
مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت
آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي
مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
استعجال خود را برساند - اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر
برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند *

الحال کلمهٔ چند از سلوک محمدکام بخش می نگارد که هرچند
ازطرف محمدکام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میرملنگ اثر کم توجهي ظاهر مي شد و باعث خفت احسن خان میگردید اما در دل او سواي طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلي حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه‌دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه‌دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمدکام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بناي مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله برقلعه‌دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه سرایان موافق تقاضاي روزگار باحسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از براي بر انداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار وبار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشهٔ جواني و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمي مادهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیر اندازی محمدکام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت وضیافت هم دیگر بتواضع تحف میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهاي بد خواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سوداي او بمرتبهٔ زیاده شد که تیشهٔ ناکامی برپاي خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاري می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان براي جذب قلوب همدیگر رابطهٔ خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان وسیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هرسه چهار بدخواه دولت درین زودي بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بي آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شقهٔ بخط خود برستم دل خان بدین مضمون نوشت مي خواهم بصلاح همدیگر جواب نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام ازخود دور نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشینند که من حاضري خورده مي‌آیم وبرای شما آش الوش میفرستم بعدفراغ چیزی خوردن باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت همان زمان منصوبان محمد کام بخش برسر او فراهم آمده مع پسران دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی ازطرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمد که آنچه از طریقهٔ سلوک باهمراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید بایدکه اول در استرضا وسلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشي و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمد خان و دیگران رویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي نامبردها بظن غلطنزد او به ثبوت پیوست سه روز درقید داشته بعده فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پاي فیل سواري همان اجل رسیدهٔ بر گشته طالع بستند اما هرچند خواهت موافق حکم محمد کام بخش حضرت جانبی از طرف آن فیل برستم دل خان

برسد فیل اقدام نه‌نمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته
بدان عذاب‌کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل
که متصل یکی از مکانهای ساختهٔ سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند-
و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید
مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد
بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن
لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ مغمومهٔ مستورهٔ را به بیحرمتي تمام
مقید ساخته با میرحسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او
آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل‌خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در
آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز
نمک حرامي و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و
سیف خان که استاد تیر اندازي محمد کام بخش بود هرچند
بعجز و اظهار خیرخواهي خواست خاطر نشان نماید که مضمون
رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که
دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
بی تقصیر بریدن فرمودي و باز فرمودکه زبان او نیز قطع‌نمایند - درین
حالت مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
لعمدخان افغان را فرمود که دست و پا بسته دراز بخوابانیدند و اسپهای

دندان‌گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز ازان
هردو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود -
ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالای خر بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انیلی
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت
مقید ساختن من می‌نموده باشند - و بعضی جماعه‌داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه
شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه‌داران
عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت
نموده از سرحد محمد کام‌بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
برحسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چندین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهای احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفي و هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز بر قید و شکنجهٔ آن مجبور بلای قضا می‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست وجوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده را نمودند از مشاهدهٔ خریطهای هون و اشرفی گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هر روز بر آثار قهاری و سختي در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار کهچری با نمک زیاد خوراك او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیرباران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کار گر نیامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسولس افعال سفاکي‌که از محمدکام‌بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بودکه بعد رسیدن ایلچی از نزد بهادرشاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچي جمعي از سرهنگ پیشگان بیباک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچي نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکي
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچي رابطهٔ
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکتخدا بودندکه والدهٔ آنها آمده
هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچي نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتي حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمده فتوی خواست آن خدا پرست حق‌گو بیي باکانه‌ر بی محابا
درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوي ظن
و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزي مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزي و ظلمي که
ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک
ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکي مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآية كريمة كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله نوشت بعد رسيدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزاي ديگر كه پيابي بعرض شاه عالم‌بادشاه‌كه بعد ازين خلد منزل نيز بزبان خامه جاري خواهد گرديد رسيد بكوچهاى طولانى از ملاحظهٔ رسيدن برشكال متوجه مهم محمدكام‌بخش گرديدند - و راجه جيسنگه و ديگر راجپوتيه كه از عقب خود را باكبر آباد رسانده رفيق ركاب گشته بودند بعده كه متصل حد دار الفتح اوجين رسيده مضرب خيام فرمودند نام بردها به بهانهٔ شكار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود باخود گرفته خيمهاي كهنه را گذاشته بعضي را آتش داده راه وطن اختيار نمودند بعد عرض نظر برتقاضاي وقت نا شنيده انگاشته - غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ كه در ايام واقعهٔ ناگزير خلد مكان صوبه دارى برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف شمالى به برهانپور آمده استقامت ورزيده بود و اورا صوبه‌دار احمد آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن برسر صوبهٔ خود و ارادهٔ رفاقت محمد كام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد گرديده بود ازانكه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب ترده و امراي عمده گفته مي شد تزلزل تمام در لشكر شاه عالم افتاده بود درينولا بعرض رسيد كه بوسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانه گرديد - محمد مراد خان كه خالوي احسن خان عرف مير ملنگ مير بخشي محمدكام‌بخش مى شد و در مهم حيدر آباد كه خطاب خاني داشت از طرف خلدمكان مدت بوسيلهٔ خدمت بخشيگري و واقع نگارى در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نيكو خدمتي د

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای لطف آمیز امیدوار نتائج
گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده دربغولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاري
وسوانح نگاري کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداري کودره و لهامره
دو سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوي احسن
خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ
احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب
اختیار فوج محمد کامبخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب
سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعي و فدویت محمد مراد خان پردازند
خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر فموده حکم فرمودند که
واقعه نگاري و سوانح نگاري دیگر تعین نمایند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رسوخیت محمد
مراد خان و خلاف گوئي مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب
کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن
مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعهٔ نگارى و سوانح
نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته ببحالى فوجداري
كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان
ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل
از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان
نرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار
منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفاخر ساخته از
اصل و اضافه تسليم هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر
در هزارى هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحيحهٔ
حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر كلان احسن خان
كه همراه خالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب
سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع
يار خان سرافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ
لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير
بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمدهٔ غير واقف خبر انتشار
گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و
طالع يارخان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته
بسياست كشت اما غلط محض بود از يک ماه زياده قبل از رسيدن
خطوط مقيد گشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس
بتدبير و احتياط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت -
اوائل جمادى الاولى در سواد دارالسرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تپتي که زیر قلعهٔ برهانپور جاری ست چنان طغیان نمودکه عبور لشکردران پانزده بیست روز متعذر می‌نمود و روپیه را پنج توله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روزطغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پورکوچ نموده یک کوچ ویک مقام مقرر گرده از راه ملکاپور و ناندیر طی مسافت نمودند تا آنکه اواخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دو سه منزلي حیدرآباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد شش صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدسلوکي و ملاحظهٔ خونریزي و گرسنگي که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ تزلزل و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابي نمی‌نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه‌زادان روشناس حضرت خلدمکان بود و نشهٔ جنون بمرتبهٔ داشت پادشاه اورا ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبة‌الله به بحالي منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میربحري کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم‌زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان بانام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش بآنها دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد رفاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب اوموجودشده بشاه جهان‌آباد برده بر تخت نشانند و دست آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود بامید اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش بارادهٔ ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن میان راجپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاري نموده و بجذب قلوب دیگر امراي غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا ووسوس آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف‌الله خان را محض تمهید و ساختگي با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت درینجا سواي زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمي آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بارملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این‌همه غلبهٔ سودا و بی بضاعتي که لشکر وخزانه اصلا نزد محمدکام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصدملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه کروهی از حیدرآباد باجمعیت قلیل که عمدهٔ آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشهٔ دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هردو پادشاه زاده خان‌خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده فیل سوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داود خان و نیبا (ن) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی ننموده بطریق قراولی اطراف محمدکام بخش فرو گرفته نگذارند که

(ن) نیما

کشته شود و خونریزي مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمد خان‌خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاهزاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان‌خانان و طرف دست چپ ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - ازانکه بسبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه فیل‌سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش‌قدمی در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداري عمدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمي گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هرساعت بخان‌خانان پیغام مخفي یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان‌خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان‌خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج برسر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و داود خان و نیبا سیندهیا که چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام‌بخش سوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوري داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردیدکه تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تاآنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیفی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خودشاهزاده که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید ازانکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محی السنة نمي پرداخت و تاراجیان بالای فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مردمانهای لشکرکه برای جست وجوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان‌خانان باو تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان‌خانان که باو گولهٔ زنبورک رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسیده - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خلدمنزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراجان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رخت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرسي نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را
بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواستم بشهرت
بیجوهري و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت
و ابرام تمام دو سه چمچهٔ شوربا خورانده با دیدهٔ پر نم بر خاست
بعد انقضای سه چهار پهر محمدکام بخش و یک پسر باسم فیروزمند
ودیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هردو را بروضهٔ همایون پادشاه روانهٔ شاه جهان آباد نمودند
وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند.
و بر القاب خان‌خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان
خان‌خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند
و نیباسیندهیا که از جملهٔ نا سرداران مشهور غنیم و عمدهٔ
سرفوجهای مقهوران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج
او خرابي زیاد تا صوبهٔ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیري
و تجویز ذو الفقار خان روي انابت بامید بندگي بدرگاه پادشاه
خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش
گردیده وسیلهٔ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت
حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای
دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه
فرموده پسران و نبیره هاى او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري که جمله چهل هزاري بيست و پنجهزار سوار بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشي الممالک قبل ازانکه اسناد منصب تيار شود بلکه پيش ازانکه بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جيد سير حاصل سرکار نير و ديگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنياد از تغير قريب هزار منصبدار کم منصب و بيش منصب درجاگير او تنخواه نمايند - بنازم کارخانهٔ قدرت الهي را که بعد از نادم شدن آن کافر حربی که از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات و صلحای هر قوم گرديد راست گفته اند پر عقاب را که زياده از همه طائران تيز چنگال و بال جان طيور ميگردد بعد مردن او که پر تير می سازند باز باعث هلاک چندين جاندار می شود *

وکيل راجه ساهو بوسيلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که بخدمت صوبه داری کل دکن ضميمهٔ مير بخشی گری مفوض گشته بود برای حصول فرمان سرديسمکهي جوتهه شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ويران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانکه جملة الملک معظم خان خان خانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را که به برار بايان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قديم فاروقي و محمد اکبر پادشاه از شش صوبهٔ دکن برآورده داخل صوبهای توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته مي خواست که اختيار امور ملکي و مالي و عزل و نصب حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نمايد بر هر اين ميان ذوالفقار خان و معظم خان سوی مزاج بر سر زبانها شهرت يافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي دکن ديگري دخيل و صاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا که زن عموی راجه ساهو ميشد ازو دو پسر خرد سال رام راجامانده بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تا ده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپيه صد سردیسمکهي مي نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون درينولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان نه روپيه سرديسمکهي که پای چوتهه درميان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان ديگر بندوبست ملک نمايد درخواست نمود ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درين ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بميان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هيچ احدي را از ادني و اعلی ردننمايم چنانچه مدعي و مدعي عليه که برضد مدعای همديگر بعرض اقدس ميرساندند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول مي افتاد و حکم ناطق عطا ميفرمودند درمقدمهٔ سرديسمکهي نيز موافق درخواست جملة الملک و مير بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همديگر مقدمهٔ سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند *

ديگر از ابتدای عهد تيموريه مقرر بود که يک خطاب بدو کس عطا نمي فرمودند البته تفاوت يک دو حرف مي نمودند درين عهد صفدر خان بابي متعينهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدين

خطاب موروثي مفتخر بود بديگري يکي از بندهاي قديم رکاب عط
فرمودند صفدر خان بابي درباب بحالي خطاب و بي تقصيري خوا
عرضي نمود بر عرضي او دستخط نمودندکه بحال بحال بحال گو ديگري
همداشته باشد ازان روز قبح آن که يک خطاب بنام دو سه کس
باشد از ميان برخاست و بهمين دستور اعتبار منصب و نوبت و
نقاره و فيل وجيغه وسرپيچ نظر برپايه و مراتب نماند - چون درين
ايام اخلاص خان جديد الاسلام که بحليهٔ فضيلت و ديانت آراسته
بود و درمتصديگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت
بخدمت عرض مکرر معزز گرديد و نظر بر همت و عدم غور پادشاه
دريا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظهٔ مراتب که چون آب
سيل رايگان گشته بود متحمل اجراى عرض مکرر آن نگشته بخدمت
جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقليم بخش
با دولت سلطنت هفت اقليم وفا نمودن خيال محال و دور از عقل
است و تمام عالم بيش طلب پس درين صورت شجر فيض بخشي
پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه‌زادان بانام و نشان ثمر
بيچاکري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشير اين
همت پادشاه وفا نخواهدنمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست
که درين ماده تدبيرو بندوبستي بکار رودکه سد راه آب سيل و سربسر
شدن مداخل پرزمعت هندوستان براى بخشش پادشاه کم وبيش
تواند گرديد اگرچه اين کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب
ظاهر نزد کافهٔ انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار يافته
بود في الواقع مانع خيرو باني خلل رزق خلق الله گرديدن بدترين

صفت مذموم است اما نزد بعضي نکته‌سنجان منصف‌پیشه سخن
راست تلخی آمیز بود اخلاص خان مي‌خواست که هرگاه یاد داشت
منصب نزد وزیر براي دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق
و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید
خان خانان به نامي این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق
برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود
اخلاص خان نیز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بقبول آن
گرفت و گیر نداده خواست استعفای خدمت نماید آخر کار قرار
بران یافت که برین خدمت نو احداث سرا پا ملامت مستعد خان
عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نیک
رو گفته می شد و از صورت و سیرت او مادهٔ سرانجام اجرای این
کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد
داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ شده برای عرض
مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که
صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگي پادشاه دارد یانه و بچه
سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و
قبل از ایام میعاد مقرري اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق
یومیهٔ وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امور که بسیار
دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت
منصب و اضافه و یومیهٔ وجه معاش میشد. و اکثر بیشتری یاداشت
بتعین سزاولان شدید مهرپرور و امة‌الحبیب هردو محل پادشاه و دیگر
مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

امابار تفاوت تمام دراجرای کارخلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را
اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول
اعتبار نماند مطالب خلق چارهٔ نیست ومقلد دستخط باهم بهمرسیده
شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویندکه اکثر این شعر میرزا
صائب ورد زبان داشت * بیت *

هرکه اینجا دست رد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق
و خطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص
در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاك حق واقع
شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملك و بندوبست امور لابدي
چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع
تاریخ جلوس او را (شه بی‌خبر) یافته‌اند - و شبها اکثر به‌بیداري
بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذرانیدند باین سبب در
سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم
غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے
خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها
شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفاي سرکار
مذکور ازظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده
مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان
می آردکه درعهدخلدمکان که رستمدل‌خان پسر جانسپار خان صوبه‌دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه‌داشته بالای پارچهٔ کوهی رفته ملجا و پناه خود ساخته شروع برهزنی و دست‌اندازی بر مسافرین و رعایای اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهم رساند فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه‌داری نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه‌دار دیگر آن زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست اندازی مترددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات دزدی هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاهداشته بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماری شدید بهم‌رسانید زن ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ نرکنده سرکار بهونگیر که جای قلب واقع شده آمده با سروا نام که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچهٔ زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گدهی در شاه پورگذاشته

ملجاي خود ساخته علانيه بتاخت و تاراج نمودن اطراف
پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مل
هنود و مسلمین می شنید بتعدي کشیده آورده متصرف می گردید
تا آنکه جمعي از بیوپاریان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه
نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد
رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت
کروه از شاه پور واقع‌شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب
تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای
دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعده‌که قاسم‌خان به‌کلپاک رسید
به بندوبست پرگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت
فراهم آورده همیشه درفکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا
نیز گاه گاه شوخي زیاده مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزي
بر یکي‌ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت‌آورد قاسم‌خان خبر یافته‌خود را
براي تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد
بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را
بر بالای پارچهٔ کوه‌قلب رسانید‌قاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر
نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گولي از
دست همراهان پاپرا بر پیشاني او رسید و از درجهٔ شهادت کامیاب
گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر
مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج
بسرداري یکي از شجاعان کار طلب براي تنبیه او مقرر نمود فائده
مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ
می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدهي را
مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان
باز آمده گدهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ
و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده • بیت •

درختي که اکنو گرفته است پاي • به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روزگاري هلي • بگردونش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه درین مابین رستم دل خان
او را گدهي پخته ساختن داده بود و ندانست در السنه
شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد
پادشاه و گرفتن اضافه صهم مفسدان را دست آویز ساخته برای
تنبیه و استیصال آن کافرتن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ
فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه
شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي‌نمود - درین ضمن میان
سروا و پردل خان نام جماعه‌دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید
که هر دو میان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکینگي که در
دکن ضابطه است نمودند و پر دل خان بعد رساندن زخم کاري بر
پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چندروز سروا نیز بهمان زخم بجهنم
و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهم رسانده
روز بروز بگرد آوری فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف
می‌کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبهٔ افتاد که
رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار بالا ساخته مبلغی گرفته
مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ
ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع ست رتاخت
آن قصبهٔ مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشهٔ لکوک و قالینهای
بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که
مسلمین و هنود در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند
با دوسه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوارخود را بقلعه ورنکل رسانده
جمعي را بر سر راهها نشانده چنان بند وبست نمود که اصلا بمردم
قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادها
بمددکمند و زینهای رسا بالاي قلعه که چندان استحکام برج و باره هم
نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند
سوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای
بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال
بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست
آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضي محمد سعید نام را با صبیهٔ
هشت نه ساله گرفته داخل اساري درآورد و دوسه روز بخاطر جمعی
مانده تمام خانهاي آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه
مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با
مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل
رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند
قاضي برای خلاصی ناموس خود بالحاح و زاري کوشید فائده نداد
قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر بندوق دوخزانه تعبیه کرده بودند که بعداز خلاص شدن یک خزانه هرگاه خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی و اسپ سواري خود نگاه می داشت - روزي جمعي از بنجار های نامي را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده براي ذخیرهٔ قلعه متصرف گردیده و گاوها را برای قلبه راني جا بجا فرستاد که برای او زراعت و سبزي نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ بهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفاي مسلمین قبائل خود را براي فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپاي قلعه رسانده کار بجائي رساند که نزدیك بود از گذاشتن زینهاي طولاني و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن از افتادن سنگي که بران کمند بسته بودند و بالاي چهپر مردم چوکی قلعه بصداي مهیب افتاد و مردم چوکي را خبردار و سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صداي رسیدن پاپرا بلند گردید عجب آشوب و شور قیامت بر خاست اگرچه قلعه بدست آن ملعون نیامد اما قصبه و بتّه را تا یک پهر روز تاراج و رفت و روب نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم اوبکندن زمین و جست و جوي زر نقد
پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران
خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران
ظرفها انداخته گفت شخصي که ظروف خوردن او این باشد
زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالاي قلعه سنگ
و گولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند
صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالي را
که همراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم
بالاي قلعه حکم اندازي نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه
هزار زن و مرد از بته و قصبه باخود گرفته باسیري برد - و از زبان
راوی ثقه عجب نقلي شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت
با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیري بیارد
پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ
زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که
وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکي از شرفای
مشایخ که بخاندان قاضي هم رشته داشت شیخ زین الدین
نام بدست یکي از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل
بچهٔ گوسفند برپشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار
مسلماني که رشتهٔ خویشي دور و نزدیك بسلسلهٔ شیخ زین الدین
داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر
رسید و گریه کنان و نالان بالاي پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان
دانسته برحال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصي آن

دختر نمود پیاده بهتندی و تلخي پیش آمده گفت که اگر نزدیک
می آمدی یا شفیع خلاصي دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد
سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده
راضي ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال
قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم
صبیهٔ شیخ زین الدین است و آب در دیدهٔ او گردید هرچند
خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او
خلاص سازد دانست که فائده نمي دهد با دختر کمپ زنان
و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته
چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سر او از تن
جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان
دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن
دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه برسر و سینهٔ
درد آلوده دست مي زدند آورده از دور مجملی بر حقیقت
اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز
نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از
شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهي قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل
بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث کرده زیر آن پرکوته قرارداده
برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ
وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان
صاحب تقصیر و بي تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت
زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشید

آرام خور و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم
عروسي و شادي از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ ونابالغ
بگوش او مي رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده می طلبید
بهرحال فریاد آه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعد ازان شاه عنایت
نام پدر زن قاضي مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان
واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر
درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده
مکرر التماس این معني بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که
خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا
مناسب نیست که برای تنبیه سنده‌ی فروش خود متوجه شویم
یکي از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمائیم و
فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او مي نمائیم آن ستم رسیده
ممناجت زیاد نمود تا آنکه میر تزکان حضور آن مجبور بلای آسمانی
را بخفت و بي آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود
رفته از درد بي ناموسی که بي آبروئی تمام نزد همچشمان خاص
و عام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه
مردم خانه رخصت و بهلي حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده
دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تاهمانجا
وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهاني را تسلیم صوبه
داری حیدر آباد فرموده بعد از عطای اضافه باو و همراهان او و دیگر
عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا
تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از
جمله داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج
شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و تاتار خان که
همه از افغانان تهور پیشه‌گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه
آن کافر تعین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه‌آن شقي بدکیش
قبل از تعین فوج بقصبهٔ کلپاك که هشت کروه از شاه پور واقع
شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبهٔ
کلپاک را محاصره‌نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل
چون مردان مرده دل‌می‌نمود و مکرر عرضه‌داشت‌آن زمیندار‌درباب
طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج
افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن
بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از
محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود
خود را بشاه پور رساند و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده
انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت
اطراف کلپاک تقصیر نمي نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود
با جمعی کثیر از مدتي در قلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود
و هیچ احدي را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون
ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن
خودگفت‌که برای من سه‌چهار سوهان بهم‌رسانده همراه طعام برساند
زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام
گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و
محرم خود ساخته بود نموده چشم برراه عطیهٔ الهي داشت تا آنکه
روزیکه آن سگ ناپاک برای شکارماهي دو کروه از شاه پور رفته بود
و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه
آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده
از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل
برسر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم
زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم
دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه
آن شقی بشکار رود زباني زن خود بزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده
بود که چشم برراه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف
با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی
مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود
بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل
دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد
رسیدن صدای توپ بکلپاك که هرکارهای جلد رو نیزخبر رسانده‌ند
دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل
از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که
دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای
دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض
چنان تعبیه نموده بودکه هرگاه دروازهٔ چوبی سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ
آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوپ قائم گردد آخر آن تعبیه

ر احتیاط بالای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند گلمیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود آمده سدراه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپاك نیز رسید و با مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسرپورهٔ پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکندا رسانده مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبرگرفتن ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شدهٔ او خود را بتاریکندا رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان مي کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لمحهٔ از فکر نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کار طلبي خود را رستم ثاني مي شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجي که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ قاریکندا روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و
تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه‌نمود
اما فائدهٔ بر روي کار نیامد بعده یوسف‌خان خود با پنج شش‌هزار
سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت باوجود محاصره نمودن‌ده
دوازده‌هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه‌داران و زمینداران نواح
نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داري که ازان کافر جهنمی
بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل
آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد
محاصره بنه ماه کشید وآدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله وسنگ
ضائع میگردید کار بجائي رسید که یوسف خان جهنمی قول در
لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم‌قلعه پیغام ترک رفاقت‌آن کافر
فاجر رساند وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها مي رساند نموده
در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه درفوج او انداخت و جوق جوق
مردم هردم ازقلعه برآمده زیر جهنمی قولی رسیده بیوسف خان مي
پیوستند وسبلغها بآنها میرسید - بعده‌که ذخیرهٔ باروت رو باتمام‌آورد
یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بته و پرکوته و باره و برج
اطراف‌قلعه بتصرف خود درآورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را
مشاهده نموده بفکر‌فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران‌قلعه
زیر زمین جاي بود که دروازه و زینها برای پایین رفتن‌داشت مردم
چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند وآن مفسد عیار کفش نجس
حقه‌کبتي خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغیر وضع برآمد
که تا دو روز هیچ احدي حتی پسران از اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد
که آباد کردهٔ او بود و از تاریکندا مسافت دو منزل داشت بر آورد
تازی فروشی درانجا باو در خورد باو گفت تازي خوب برای من
بیار هرچند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازي فروش بعد
ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازي
خوب نشانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا
تعلق بهمان خسر پورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال
او گردیده بود و همه تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد
و همان لحظه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند
آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پاي
او رسیده بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان
آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر
مي آورد چند روز براي تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او
جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضای اورا بدروازهٔ
حیدر آباد آویخته بسزاي کردار او رسانیدند • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ سوانح که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از
نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش
می آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایران و پادشاهان
دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود دریتولا گرگین خان
نام ازطرف سلطان حسین شاه ایران قلعه دار ضابط بدراست قلعهٔ مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داری سلسلهٔ اورا میر می خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب رای گرگین خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت گاه گاه میان قلعه‌دار و میراویس نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد و باز بحسب ظاهر رفع کدورت می گردید و ذخیرهٔ آن در دل افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان را بحیله و تزویر برای بند و بست کمرگاه و پائین قلعه بر آورد و بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نموده شب برای مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور ساخته با همرهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل بر سر قلعه‌دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجنگ پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو تعلق داشت داخل گشته باقی همراهان گرگین خان را مقتول و مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده مصلحة خطبه بنام قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رفع بدنامی و استحکام بند و بست خوانده کلید طلائی تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل بر استدعای منصب پنج هزاری بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام و سند قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ندلي که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینهٔ او این بود که غبار و
ملالي که از عهد خلد مکان بسبب ایلچیان ناهموار بمیان آمده
بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب
داده بعد ازان از فرستادن نامهاي محبت افزا و هدایاي بیش بها
همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشتهٔ اخلاص موروثي را از سرنو
استحکام دهد في الحال تقاضاي مصلحت وقت دران دانست که
خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه‌داری مع عطای منصب
پنجهزاری برای خوداو وهمرهان او فراخور پایه ارسال داشت و خفیه
زبانی تجار بسلطان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک
حرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ این فساد که استحکام
بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب
است زودتر باید کوشید و ازطرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر
جمع دارند لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فلکي شاه ایران نیز بمرتبهٔ
از بند و بست سلطنت بي خبر و عاری بود که اصلا بفوج کشي
و تعین لشکر و مردم کشي راضي نبود سوای صحبت علما و فضلا و
شکستن وساختن عمارات بامور ملکي ومالي نمي پرداخت و خلاف
طریقهٔ جد وآبای خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بي
تقصیر راضي نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت
شرعي و عرفي رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول
می رساند این معنی منافي نسق سلطنت الکهٔ ایران می گردید لهذا
زود بفکر تلافی تسخیر قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان
دار الجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق
سنه هزار و بیست هجري

هیجدهم ماه ذي حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت را
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
براسپ وقت سواری و دیگر عنایات سر افرازي بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلي داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خانان و بخشي الملک ذو الفقار خان بهادر را
ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
نالکی سوار شوند ذو الفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانه‌زادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب رای نعمت‌ست و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان
جملة الملك و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
وخان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن
ذوالفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی
او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف
خان را در حیدرآباد نگاهداشته‌برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه‌سه‌هزاری دوهزار
سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور
باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند •

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسپیده
برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغهٔ الهی تقاضای
آن می نمایدکه بعضی مرض و علت جسمانی باعث‌نکال و زوال
دولت و سبب بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت‌انسانی
است‌که همان‌کلید افتتاح رزق و مادهٔ دفع و بال و نکال بی‌بضاعتان
محتاج بنان شب می شود • • بیت •

بسا شکست کزو کار ها درست شود
کلید رزق‌گدا پای‌لنگ و دست شل‌است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سرراه مترددین و مسافرین می نشستند هرکرا نظر بران خلقت می افتاد رحم برجان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هرروز بخانهٔ می بردند بعده که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدراباد ازان راه عبور نمود آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار روپیه نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - درینولا که لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بحد تمیز رسیده بودند و بپای خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دیه بجمع پانصد روپیه در وجه مدد معاش و یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباهات قوم گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم سرانجام باوجود آنکه ذو الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف خود برای خرچ مدد نمود طاقت رفتن برسر تعلقهٔ خود نداشت و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبهٔ دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نمودهٔ صوبه داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او
نزد محمد کام بخش و ادهون او کارگر نیامدن بزبان قلم داده باوجود
ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذوالفقار خان که با امیر الامرا
امد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون
لجملة الملک معظم خان خان خانان رجوع آورده اظهار ندامت
بامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن
منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه مختار ساختند -
سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضي شده باز بجاذبهٔ حب
ریاست خود را پابندنوکری ساخت - وسط جمادي الاولی (۱۱۲۱)
کنار سواد خجسته بنیاد رسیده مضرب خیام و حکم مقام یك ونیم
ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور
ملکي و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت
خلدمکان و رساندن مبلغ کلي بخدام آنجا و حکم فرمودن برای
جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد
بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن
برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن
و منصوب نمودن متولي در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته
بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافت گشتند - چون ابتدا
ذوالفقار خان باظهار مدعي صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان
بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بعده که
خان خانان حقیقت بی تقصیری و حسن عقیدت و فدویت و حقوق
قدیم خدمتي ایام پادشاه زادگي عرض نموده حکم بحالي خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان
بحضور ازانکه حق نیکو خدمتي محمد مراد خان در مقدمهٔ
خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت
و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست
تلافی نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داري بیجا پور
و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه‌از طرف خود متوجه‌احوال
محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان خانان گراني
نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده
کم‌توجه‌بحال او گردیده ازطرف دادن جاگیر کم‌حاصل وزود تغیرنمودن
که علاوهٔ پرشاني سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه
داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور
نیز ازو تغیر نموده به داود خان پنني مقرر نمودند - و آخر رجب
در سواد د ر السرور برهانپور مضرب خیام واقع شد اگرچه میخواستند که
چندگاه بسیر و شکار رمدا و باغات وتفرج آبشارکواره که از مکانهای
فرحت افزاي دلکشای شکار گاه و سیر گاه مشهور است بلا تفرقهٔ
خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد
راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح
اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش
گرم ساخته تهانهاي صوبهٔ اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته
بودند بعده که سید حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد
تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند
و سید‌حسین خان بعدکارزارصعب‌که راجپوت بسیار بدارالبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیری در آمدند و بتخانهای بسیار معمار نموده از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه سنگاهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید - توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند *

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعي از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشوای آنها بلباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هر که از جملهٔ معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جت و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او دران معبدخانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقي بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمآل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرمودہ بودند -
در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گوبند نام از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دوصد سه صد سوار نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعین اسم او اختلاف روایت مسموع گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند خود را عوض گروگوبند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت و تاراج نمودهٔ در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار باو جمع گشته علم شهرت قزاقي و مردم آزاری بر افراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائي کشید که

-ی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال
جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای
خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت
حکومت ملکی و مالي آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج
و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت
تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رسانیدن خرابي و تاخت
پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ
افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامي را باخود رفیق ساخته
سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان
مست جنگي بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده
بمسافت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رساند -
آن ملاعین از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که
همه همراهان او فریاد سچا پادشاه و فتح درس می نمودند
باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید
از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چنان تردد و تهوری نمایان
بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو
فیل را ازپا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت
رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که
از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل
پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهاني وزیر خان بدرجهٔ شهادت
رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب و فیل مع فیلان

و اسپان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا بسهرند رساند - ازانکه سهرند شهری بود پرازمال تجار و صرافان مالدار و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان علما و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته‌شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته‌محصور گردیده یک‌دو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف نموده تا سه‌چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامله را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند بشکستن و کندن و بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی‌محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه بیشتری مال و عیال مردم قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها انداختند اما بعضی شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و بی‌ناموسی بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان سرمایه دار بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و برآوردن فوج باستقبال آن گروه ضال بد مآل پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه چهار کروهی رسیده بردو موضع توابع جلال آباد که کدخدای و آبادی پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این خبر سه صد چهار صد سوار فغان قریب هزار برقنداز تیر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بنی عم بکومك محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاري از رعایا باقسام اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند و صدای دار وگیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان گروه بد مآل نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعي کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت یافته باز بمحاصره جلال آباد مي پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با دوصد سه صد مورچال روان که از تختهاي چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران قرارداده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار درمیان گرفتند اماتردد یکه ازان افغانان جلادت نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کلند و اقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شوخي از حد می گذرانیدند - و افغانان سر از دروازها

را وا نموده با تیغهای برهنه سپرها بر رو کشیده برآمده بران سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد ربا صد در صد نفر از کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز بدرجهٔ شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت آورده کافرکشي می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر بکشتن داده کاري نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر سلطان پور و پرگنات دوابهٔ جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضي فرمایش و استقبال نمودن باخزانهٔ موجوده نوشته مصحوب دو سکهه سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن نوشته با قدري سرب و باروت که از جملهٔ فرمایش سرب و باروت نیز طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون سواري و باربرداري برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن سرب و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار نموده فرستاده آید - بعده شمس خان با قریب چهار پنج هزار سوار و سی هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمیداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از بافندها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که سحلهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهرند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطان پور رست رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوهٔ خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار باراده غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان ومال وعیال همه‌ماها درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه‌وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ گواه رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبار گي قریب ده دوازده هزار
گوله و سنگ فلاخن تگرگ وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل
الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامي
کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج
باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام
شلك اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش
راندۀ بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات
اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صداي تکبیر همت
افزا بلند نموده بران مدبران پر کین یورش کرده و تاخت آورده
بحملهای کافر ربا پیهم بسیاري را بقتل رساندند و زخمي ساختند
و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه
بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده
محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از
سابق ذخیرۀ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته
جان بسلامت بدر بردۀ بودند فراهم آورده موجود داشتند دران
گدهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده
بهئیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام مي ریختند و اسپ و آدم
ضائع می‌ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردید
و شب از گدهي برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان
چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر
بدست آورده به سلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب
هزار نفر گرد آمده تهانۀ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهانهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار به فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بست برج و باره بازدحام عام جمعي از مسلمین و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طائفهٔ کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دوکروهی شهر واقع ست خرابي بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمور هاى مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمي بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کندند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشیده خرابی زیاد آوردند و صد دوصد نفر هنود و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موي سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بي اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقهٔ هنود اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت والی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بسمت اوطان راجپوتیه بر افراشتند *

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اودیپور و جودپور تعلقهٔ راجه جی سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزمای کارطلب تعین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که درهمه بلاد لفظ وصي در مناقب حضرت امیر المومنین علي رضي الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که افواج عدومال برای تاخت و خرابی معمورهای مییر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پایۂ تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس نام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا برومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروی بد مآل رایت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت
پنجاب بر افراشتند - چون قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اوده
مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسیدکه میرزا محمد
هاشم نام که بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ
خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران
بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه‌سلطان سپرده
صبیهٔ خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی
که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران
رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو
با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار
روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند
وسوای آن بنام غازی‌الدین‌خان بهادر فیروز جنگ صوبه‌دار احمدآباد
فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمدهاشم باحمدآباد سرانجام
ما یحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد
درعهد خلدمکان برای قوام الدین‌خان‌که بنی عم میرزا محمد هاشم
می‌شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق
حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود
همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین سجده‌گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم
داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین
علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که
افضل الفضلاي لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

علم نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده براى خواندن خطبه بقيد لفظ وصي مانع آمدند و بهمين دستور فضلا و مشايخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان درمنع خواندن خطبه بدان دستور كه حكم رسيده بود شورش نمودند و بهمين مضمون از نوشتهٔ اخبار نويسان ديگر بلاد بعرض رسيد - و در همين آوان از سوانح احمد آباد معروض گرديد كه خطيب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب كشتن خطيب روز جمعه و محبوس گرديدن مهر على خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد كه بعد كشتن خطيب روز يكشنبه بفرمودهٔ فيروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ كوتوالي مقيد ساختند اگرچه بروايت مختلف در احمد آباد اشتهار يافت اما ازانكه مسود اوراق دران ايام تازه وارد احمد آباد گرديده بود و تا مقدور بتحقيق آن پرداخت مجملى مى نگارد بعده العلم عند الله - بعد رسيدن حكم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد براى حاصل نمودن اذن بخدمت فيروز جنگ صوبه دار عرضى نوشت در جواب دستخط نمودند كه موافق حكم خليفه بخواند بعده كه روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطيب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند كه درين جمعه كه خواندى ترا معذور داشتيم درجمعهٔ آينده نخواهى خواند او در جواب گفت موافق حكم پادشاه و ناظم و صدر مى خوانم - بعد ازانكه روز جمعهٔ دويم خطيب بر منبر آمد يكى از مغلها گفت لفظ وصى نخواهى خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه
لفظ وصی برزبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی
ازجا جسته کاردازبکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت
و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم
جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند
که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب
جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم
والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس
برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروزجنگ چند روپیه
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند
و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بو سر تقصیری
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز
خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خانه الصدق فیروز جنگ
که بصوبه‌داری اودهه گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقهٔ
خود بارجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر
بر بیخبریهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند
گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید ، میرزا محمد هاشم که از
بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر
خود را باستقبال فرستاده بعد نزدیک رسیده بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیلی و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروي تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسیده مجملی از تفصیل آن بگزارش مي آرد که زني از قوم زنهای مرهته تلسی بائي نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتهه بلدهٔ دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانویر که هفت کروهي برهانپور واقع شده رسیده سراي رانویر را که جمعي کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسي بائي و خبر شوخی آن زن جنگي بخاطرآورده بودکه مقابل زن کافر حربي مردان را ملاحظهٔ جان نمودن و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنهٔ جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد - مخذولان خبر یافته مع چهار هزار سوار بر سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهتهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانپور تعین نمودند - میر احمد خان که در سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیرهاي خود زخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصرهٔ نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیك آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیده بودند باقی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند وجمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جانيکه داشت زیر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلاونت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نموده اشعار رنگین فارسي و هندوی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
مي نمايند حرف ميزد بعده كه نا سرداران آن فرقهٔ ضال باو گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوري اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبي اگر دو هزار روپیه میدهي خلاص مي نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه براي خلاصي خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقي نام جوان که از نبیرهای
امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفاي حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشي شهرم
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده
آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسي هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چورامن جاتهه که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم‌دل خان و چورامن جاتهه و دیگر عمدهای لشکر بطریق هراول برای تادیب و استیصال آن طائفهٔ ضال تعین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفي آباد و شادهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل مي رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی قصبهٔ شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی براي دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه مي چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن گروه ضال از ده دوازده کروه تاختیه فتح درس گویان چون سیل ناگهان مقابل فوج پادشاهي رسیدند چه نویسم که از حملهاي وحشت انزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعهٔ نقدیر ابناس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهي راه یافت و چنان صدای دار و گیر و مردکشي بلندگردید که عرصه بر فوج بندهاي پادشاهی تنگ گشت و کار بجائي رسید که بعد کشته شدن و زخمي گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فیروز خان میواتي و چندی دیگر از سادات بارهه از فیل و اسپ پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهاي بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت دادند - اما بعد ازانکه در شادهوره بقصد تعین افواج برای تنبیه و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول اوائل ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چلهٔ زمستان می باشد چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چندان باد زمهریر آسا بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر سقط شدند که از گنده بوئي آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرهٔ بد نام کرده کلمات ناگفتني بر زبان می آوردند دویم آنکه خبر انتشار و فساد آن اشقیای مردم‌آزار که برکهي و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت مي آوردند و شوخی‌زیاد بمرتبه می‌نمودند که یکدو فوجدارنامی بعد رسیدن فوج پادشاهی دران‌حدود بدرجهٔ شهادت رسیدندمتواتر بعرض میرسید جملة الملک‌خان خانان را بایک‌پسر و حمیدالدین خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی و چورامن جاٹهه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده رفیع الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای استیصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتری ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاري از مردم بي نام و نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکي از مکانهای قلب مسمي بلوه گذه که میان جبال قلب نزدیك تعلقهٔ راجه برفی واقع شدهٔ و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که زرپرستي و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام بهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل مي گردد عود نموده و حیات ابدي یافته بترقي درجات دینوي میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه می نمود و آن سگان که گفتهٔ پدر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا مي شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه مي زدند و حملهای صف ربا بر مور چال پادشاهي مي آوردند و هر روز بسیاری بقتل مي رسیدند و

جمعي از مسلمانان سرخروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند - اگرچه از قوم ارذال هنود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در کشته شدن و عوض او همانندم بعرصهٔ کارزار در آمدن حکم خلق الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نیز بیشتری از کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و جاتهای شجاعت پیشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود مي گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقي همه هنود را با مسلمانان واجب القتل مي دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت وارادت پاس مرعات حق نمک در جانفشاني داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر مي گردد برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثري کمتر کسي دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل خویش نداند و همین معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که بتاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان سگ سیرت بد مآل مي گردید و مردم عامسست اعتقاد آنرا حمل بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن محاصره که از هردوطرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخیرهٔ اندرون حصار بآخر رسیدبمرتبهٔ عرصهٔ تردد بر محصوران بدعاقبت تنگ گردید که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته بقیمت دو روپیه وسه روپیه آثار غلهداد و ستدمی نمودند و چادر از بالا

انداخته دران غله بسته از طنابها اندرون مي کشيدند و بقدر
يکمشت و دو مشت ميان خودها قسمت مي‌نمودند و قريب سه
چهار هزارآدم ازفاقه‌مردند و چهارپاي‌سواري و باربرداري‌نماندکه‌همه
را ذبح‌کرده و ناکرده خوردند بعده‌عرصه بران‌کفار تنگ‌گرديديکي‌از قوم
کهتري‌که‌گلابو نام داشت و تنباکوفروشي کسب‌او بودبقصدجانفشاني
در راه پير و مرشد خود بدستور آن مرگروه رخت‌فاخره پوشيده در
مکان‌مرشد خود آمده نشست وآن ملعون بافوج و لشکر خود يك
طرف مورچال‌پادشاهي يورش‌آورده راه کوهستان راجهٔ برفي پيش
گرفته بدر رفت - بعد درآمدن فوج پادشاهي دران گدهي که آن
ملعون را بدان زينت نشسته يافتند گرفته مقيد ساخته بهزاران
خوشوقتي پيش خان خانان آوردند و از چهار طرف صداي
مبارکباد وآواز شاديانهٔ فتح بلند گرديد و منهيان خبر بحضور
پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفرازي يافتند و خان خانان و
همراهان اومورد تحسين و آفرين گرديدند بعد ازان که آن گرفتار
واسير سرپنجهٔ اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال
او و تحقيقات کار و بار پرداختند و پرده از روي کار بر داشته شد
دانستند که باز پريده و عوض آن يکي از بوم صفتان بي اعتبار آن
قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشاني خويش را
عمدا گرفتار دام ساخته ازين معني خان خانان که براي او
مادهٔ خجالت روي‌داد نهايت افسوس خورد - سرداران همراه خود
را بعد سرزنش بسيار فرمود که همه پياده گشته در کوه راجهٔ برفي
درآيند اگرآن ملعون را زنده يابند دستگير نمايند والا عوض او راجهٔ

برفی را گرفته بحضور بیارند چنانچه راجهٔ آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بمجرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلددست تیز هوش قفص آهنی سیخ دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفص نصیب راجهٔ برفی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید وبقلعهٔ دارالخلافت فرستادند - چون درمیان آن قوم موی سروریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهتری و جاتهه در لشکر وکالت و در دربار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم منادی ریش تراشی هنود عموما نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد فاسد که داشتند بعذاب ریش تراشی درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چین قلیچ خان بهادر صوبه دار اودهه که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبهٔ اودهه را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نسب می افزود دریغولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر دانی پادشاه استعفای منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - دریغولا خللی در مزاج خان خانان که ازان روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او رو داده بود روز بروز از غصه می کاهید بهمرسید بسبب عارضهٔ مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای
فانی بروضهٔ جاودانی شتافت *

مردی بود صوفی مزاج فقیردوست که در عالم حکومت
او ایذائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی
از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه
کار و بار روزگار که باختیار انسان سرا پا خطا باشد ممکن نیست
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهی است
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شد که آدم بعضی
کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی
مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد
می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه
بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان
نوشتجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه
بمبالغه و تاکید تمام مع هنڈویهای مبلغ خطیرفرستاد هرجا که حکم
رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم
او را وحی آسمانی دانسته درفکر احداث سراها درون آبادی شهرافتادند
اما بعضی جا زمینی که برضامندی بفروشند و وسعت ساختن
سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتادکه هرچند
خواستندکه زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندی مالکان بدست
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن
خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردندکه صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هنود آه کشان و نفرین کنان ازانجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنهٔ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرج درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعهٔ خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضاي مخلوقی نظر بر غضب خالق ننموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقي بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راهگذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهاي نیم سوخته مزبلهٔ محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچارهٔ میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه محرر اوراق بسیار ازروی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسیده و فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و باني بدعتهای مردم آزاري هم درین دنیا انگشت نماي عالمی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و رسوائي چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
سي و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمي داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوي بظلم منجر گردد بعده
بسبب روي دادن بعضي مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داختن
پردهٔ روسیاهي خود را از میان برداشتن است با خداي خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم ننموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالي که سگبانی و
خوک چرائي بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داري کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهي
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خانخانان برسر تعین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داري دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشي الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران
خانخانان تجویز نمایند ـ و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشي الملک بودن بر ندارد درجواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر نتوانستید نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذو الفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبختر و تفنن چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند ـ و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعین و زیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن وخالصه مقررشده بود بەنیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر ازو سختی و تعدي بسیار درگرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معني بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده اسپ عربي و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخاطب شده بار دیگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش درباب منصب و عطای خدمت عمده ارادهٔ دلجوئی و فیض رساني نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو سلام می نمود درجواب دست برسینه مي گذاشت حتي که درخدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد همچشمي را کار فرموده نمي خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزادهٔ ایران بپادشاه عرضی نویسانید که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آرم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود به‌نشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاه‌زادها در راه درخورند از اسپ پیاده‌شده آداب بجا آرد ۔ اگر درحضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه‌هزاری که سبقت سلام نمایندبرای آنها دست بسر شود بعده‌که برسر مذکورنشستن قبل ازبرآمدن پادشاه‌بدیوان رسیدند‌طرف میرزا شاه‌نوازخان متوجه‌شدندکه چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشیند - و روز دیگر که شاه‌زادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولي از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولي نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام‌لشکر خفتي که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید - روز دیگر میرزا شاه‌نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطني نمود حاصل‌کلام آنکه‌تسلیم‌منصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - در ینولا خبر واقعهٔ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمدآباد گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان متصدي بندر سورت از شنیدن خبر واقعهٔ فیروز جنگ که بعد از ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود ... سپاه و شاگردپیشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطریق یلغار باحمدآباد رساند؛ بضبط خزانه و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیري بود فتح نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان آمیر با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شیرین کلامی میان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار دیده و شنیده شده - گویند قریب نه لک روپیه متصدیان سرکار از خزانهٔ او بر آورده عوض روپیها پل سیاه در خریطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر این تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بي آنکه پاي تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه گردیده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضی زرها را درخزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دقت فضلای لاهور بر لفظ وصي که درخطبه داخل نمودندفرموده بودندمعطل مانده بودحکم احضار فضلای لاهور نمودند ازانجمله حاجي یار محمد و محمد مراد با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ قاضی میر میشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم
رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصي برانها
خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجي یار محمد در رد قول پادشاه
گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال وجواب می نمود
پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمي ترسي که چنین
خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائي حاجی
یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از
واهب بی ظنت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله
سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای سه نعمت
الهي کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقي مانده امید وارم که از
توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح
این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی
از افغانان تمن دار که زیاده از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجي
یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه
طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن
خطبه عرضي نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد
حضرت خلدمکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی
رضي الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصي نباشد - اما
چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیا سهای غلط در فکر شورشند
اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سر و پای واقعه طلب
وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم
کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد
افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ فساد داشتند
آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان
مسموع گشت که آخر حاجي یار محمد را با دو فاضل دیگر
مغضوب نموده بیکي از قلعها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی
مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم
ذی‌الحجه منعقد گردید و عالمي از صغیر و کبیر و امیران با نام و
نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان
کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای
اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای
داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر
صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر
فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر
پادشاه ازهفتاد سال قمري تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پاشاه بهم رسید
و در فرصت هفت هشت پهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید
پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر
رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعي بغتة رسیدند
چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا
پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم
ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهي از دارالخلافت مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهي نمود - و در اواخر سنهٔ چهار زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت عهد او بخرچ وفا نمي نمود کار بجای کشیده بود که در همه کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگي خرج بجائي کشید که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغي بطریق دستگردان میرسید •

• بیت •

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر درش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یك هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذو الفقار خان بهادر که في الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت مینمود چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه جرأت ننمود - و باروت و توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردید - دریں مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفي نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوي بخشي که از خانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان‌شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پیاپی برو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیري مغضوب ساخته و آویخته مبلغي از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتي تمام گرفت و عظیم الشان را پارهٔ تبدیل مکان نموده متصل موضع بوداند که سه چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر براي مقابلهٔ عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت نیم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانهٔ عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر میرسید و اسپ و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثاني صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هرچهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولهٔ توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان گرفتند و از چهار موجهٔ افواج جان برنیامت خود را درمیان دریا انداخت که باز اثري ازو ظاهر نگردید و لچهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدي در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته بمکانهاي خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزي یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج‌کشي انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سر بازي از هردو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامي کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان‌شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ فوج خصم پناه پیزارهاي خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دیدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضي جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف درجست و جوی جهاندار شاه بودند دریں حال ناگهان گولهٔ قضا برجهان‌شاه خورد وفوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلندگردید - بعده رفیع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را
غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای
بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر
روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی
و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که
جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای
پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده
همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو
پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت
روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که
از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود
با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست کشته
بند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم
الملک و هدایت الله خان و ندوی خان و عبدالقدیر خان و لطف الله
خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند
و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر
امیران که جمله از بیست نفر زیاده می‌شدند همه‌را حکم قید و زنجیر
نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط
نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را با خان زمان خان و دو سه امیر
دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده
محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکی از
مردم نامراد رفته نهان شده انگشتری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بهسبب آن انگشتري گرفتار گرديد نزد جهاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغوای ذوالفقار خان و بقولی براهنمائي شاه قدرت الله فقیر علیه اللعنة کشتند *

ودرعهد نا پایدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و ڈھاڑھی گرم گردید که نزدیک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پیاله نوش گردد - وهمه برادران وخویشان دور و نزدیک لعل‌کنور بمنصب چهار هزاری و پنج هزاري و عطاي فیل و نقاره و جواهر بیش بها سرفرازی یافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار خانه‌زادان و دیگر صاحب کمالان و علما از میان برخاست وظریفان شوخ طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند - ازانجمله نقل نمایند که بنام برادر لعل‌کنور خوش حال خان صوبه داري اکبرآباد بعطاي منصب پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشي الممالک در تیاري فرمان و اسناد دیگر چند روز عمدا تکاهل و تغافل ورزید آنگه لعل کنور شکوهٔ بخشي الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت که سبب تعویق تیار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ایم بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کنان گفت که از لعل کنور چه رشوت مي خواهید عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشي مي خواهيم گفت هزار طنبوره چه خواهيد کرد گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدين قوم‌مي فرمايند خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پيشهٔ اين طائفهٔ آبر و طلب اختيار نمايند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل ديگر که بصحت پيوسته و شهر بشهر نقل مجلس گرديده اين‌ست که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار شده با خاصان چند براي سير و تفرج بازار و خرابات خانها تشريف مي بردند شبي از شبها که در رتهه هر دو همدم جاني سوار شده رفته بودند آن قدر شراب هردو خوردندکه وقت مراجعت مست و لايعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهي رسيدند و لعل کنور بمرتبهٔ هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگرديده خود را بيهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغيان نشهٔ شراب خوابش ربود و پادشاه که نيز بالکل بحال خويش نمانده بود همچنان درميان رتهه بيهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده آويخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور نيافتند سراسيمه گشته لعل کنور را ازين معني خبردار ساخته استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بيهوشي پارهٔ بحال آمده پادشاه را قرين خود نيافت مضطرب گشته هوشي که داشت باخته گريه‌کنان هر طرف ميدويد تا آنکه پادشاه را در رتهه يافتند و اين نقل درشهر ها بدين مضمون که برادر لعل‌کنور در عالم مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

ديگر افعالي چند که از سلاطين بلکه نسبت بمردم عام بسيار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت و در حق
پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید *
و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم
چندان ازو سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد
وسبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته مي شد
فحش و هرزه گوئی آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بود که ازبوی گنده دهان
او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست
روز بشب میرساندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ تهیهٔ اسباب
جنگ گرفتن فرخ سیر که در پتنه استقامت ورزیده بود و پیوستن
سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل
ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادي الاولی
داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد
و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت
و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انساني نادر العصر بود و
در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبري
پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده
منزوي گردیده بود بتقاضای مصلحت کارفرمایان او را مستمال نموده
تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند
و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر
شاهي گفته مي شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه‌دار اله اباد مقرر
کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست صوبهٔ اله آباد به نیابت راجي محمد خان مرخص
ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود
رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ اله اباد
گردید چون نزدیک کرّه مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي
سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبدالغفار
مرخص گردیده بود سه کروهي کرّه مانکپور مقابل هم رسیدند
اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته
بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران
سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان
و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهار صد سوار بمدد
فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند
سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته
چندان عرصهٔ تردد برسادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهر تهوریهای
بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی
گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر
هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه
صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصرهٔ
فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار
بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید
عبدالغفار اطراف سادات بارهه را چنان فروگرفته بود که عرصه برفوج
سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبدالله خان با جمعی
از پا در آمد درین ضمن چنین گرد و بادتند و زیدن گرفت که صورت

درمت و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن
سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار
مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار
فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید وصدای شادیانهٔ فتح سادات بلند
گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان
فرمان صوبه داري اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان
مع خلعت روانه نمود دریں ضمن از زبان منهیان ظاهر گردید که
هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر
و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سربلند خان
فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید
عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه
بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داري
احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت
خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ
دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه
اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربی امانت خان و راجه
روزبروز نیزعداوت مي افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود
که بامانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته
بود یا از راه زیاده سري که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن
امانت خان وا زده بسوال و جواب لا یعني پرداخت تا آنکه
گفتگوي مقال و پیغامهاي سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ
نام نهاده دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام‌افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و جمعي كثير دران تهانه كشته شدند و بعضی امیر گردیدند امانت خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهیهٔ سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه هزار سوار نمي رسيد كه ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام در طریقهٔ کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني زیاده از ایام کفر طغیان مي ورزید از بیست هزار سوار که سپاهي مي چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتری ازلشکر او افغانهای با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج‌هزار سوار بالو بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده بعد رسیدن نزدیك نالهٔ سارنگ پور که از دار الفتح اجین چهار پنج منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده بحملهای صف ربا صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت خان بمرتبهٔ تنگ کرده بودند که هیچ احدي از مردم لشکر و بازار امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر افگن اصلا اندیشهٔ کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل غالب حقیقي تکیه کرده جنگ رستمانه و تردد مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خودہمي نمود و کار فرمائیي میکرد و از چهارطرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار درمیان گرفتند - و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شددرین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گری بندرسورت داشت وخدمات چندد رتعلقهٔ سورت ازحضور بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر برانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازي و برق اندازي دران دشت پر وحشت برملا گردید تا دو گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریاي شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل سواري خود را محاذي فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر بیشهٔ وغا باوجود زخم نیزه باستقلال کمال علي الاتصال تیر بیخطا برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را برقامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل برزبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملي ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند جماعه‌دار نامي دیگر کشته گردیدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین‌ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی‌که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئي و اکثر اطوار ناپسندهٔ او بجان رنجیده در قابوي چنین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولهٔ اجل براجه رسید و چنان بي خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردهٔ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست ازهمه‌مالیت‌دیگر برداشته‌فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زروافر بضبط سرکار امانت‌خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیرها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسیدفرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید - بعد ازان امانت خان بقصد پایمال، و تاراج‌نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری‌نمودن خلاف‌طریقهٔ بزرگان است‌بعدازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن باحمدآباد زون تغیرنمودند سبب‌آن معلوم‌نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست ٭

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق سادات بارهه بجهاندار شاه رسید اعزالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند - اگرچه ذو الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سوی مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئي خواجه حسن خان که از سفله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف راي ملایم‌دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان عداوت‌هم‌چشمی بجائی رسیده بودکه هر حرف ومصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر مي دانستند و
پادشاه را خاطرداري کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان
ایمان اوگردیده بود ناچار شده اغماض می‌نمود و چین‌قلیچ‌خان بهادر
که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر
همراه پادشاه‌زاده نتوانست برآمد بموجب حکم ازعقب روانه‌گردید بعده
که بادشاه‌زاده اعزالدین از دریاي جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب
عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد
ازانکه قلیچ‌خان بهادر باکبرآباد رسیدچون‌شنیدکه‌کار و بار لشکر شاه‌زاده
بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دران دانست که
چند روزدر اکبر آباد توقف‌نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده‌باز
چه نقش تازه بر روی کار مي آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر
باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران
رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوژه و کژه
بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که
فوجداری اتاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت
پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک
خان‌دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی‌لشکر اطلاع یافتند
باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر
رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک‌قصبهٔ‌کهجوه رسید و خبر نزدیك
رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ سیزده چهارده
کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه
لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مورچال فرمود - همینکه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار هاي اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیست و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر مي بود و بي اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوهٔ بیدماغي سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات براي تاراجیان گذاشته پاسي از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت می نمودندکه جان بسلامت بدربرند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صدای مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسپ آنچه

بدست آنها افتاد ربودند - بعده که شاهزاده خودرا با کبراباد رساند چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم برراه خبرفتح اعز الدین بود بر خبر شکست او اطلاع یافته عقل و هوشي که از تاراج لشکر عشق مانده بود یکبارگي در باخت و به تهیهٔ سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعده سنهٔ بیست وسه مطابق بیست وپنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت برآمد - فوجي که همراه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بشمار آمد از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلتاش خان بمحاه در آمد که مجموع اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب لک پیاده بعرض رسید وکوچ بکوچ متوجه مقابلهٔ فرخ سیرگردیده خودرا بسموگدّه متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم حصهٔ لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سفله پروري و پیش آوردن کم اصلان بد نام همه امراي ایران و توران از اطوار جهاندار شاه راضي نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست جهاندار شاه می گفتند وفتح فرخ سیرآرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که هر دو سرگروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدهي و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتي که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود. کوکلتاش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثاني او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هرکدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه‌داران باجمعیت قلیل خودرا رسانده بودند باقي فوج عقب مانده بود از ملاحظهٔ شب خون‌آوردن‌فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را بجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختي تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هردو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطهٔ بیان خواهد آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبد الله خان بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه‌پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح‌علی خان داروغهٔ توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي دلاور پیشکان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان صداي دار وگیر بلندگردید که بر لشکر بارهه‌از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعي کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ‌سیر علي اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشکان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم سروپا باخته بنظر نمي آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضهٔ فیل ردیف حسین علی‌خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشکان مشهور بود با جمعي بسیار نقد حیات در باختند و جاني خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه ازپا درآمدند و بر حسین علي خان چنان عرصهٔ کار زار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خودرا از فیل انداخته با چندي از شجاعت پیشکان بارهه تردد رستمانه نموده بعد برداشتن زخمهاي کاري بي خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان‌نمي دانست که‌مآل کار بکجا منجر خواهد شد و مي خواست‌که خود را به بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برپشتهٔ رسید که مشرف برفوج قول سواري جهاندار شاه بتفاوت تیررس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویت یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهئیت مجموعي بخانهاي کمان در آمدند و میان فیلهاي سواري زنانه آشوب غریب و شیون عجیب روي داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواري لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش برقص درآمده هیچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواري جهاندار شاه نیز چنان به بیتابي درآمد که اختیار فیلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قلیخان داروغهٔ توپخانه رسید و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را بر فیل سواري لعل کنور رسانده نزدیك بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصهٔ کارزار برو تنگ گشته بود تا یکپاس شب براي تحقیق خبر جهاندار شاه و اعز الدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست و جوي پادشاه زاده اعز الدین بود که اگر اورا بیابند زود بیارند که بهپشت گرمی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندارشاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواري ردیف گشته راه دارالخلافت اختیارنمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهي نمانده و خزانه براي خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار دریں دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد *

آري ثمر شجر سفله پروری که ترک اوامر الٰهی و اصرار در مناهي ورزیدن علاوۀ آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش وخوشوقتی می کارد آخر بندامت تمام همان را میدرود و نمي داند که دنیای بی اعتبار فاني عجب مکافات خانۀ درگاه الهي است هیهات هیهات بااین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بي بقای دولت ناپایدار این سپنجي سراکه فی الحقیقت دولت

است یکي درین جهان که با آن همه ثروت و کامراني همیشه در غم و غصهٔ ابنای زمان بسر برده آخر بسزاي افعال خود میرسد دویم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرست دولت مي خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامراني می گردند که سواي آنکه ترک اوامر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بي بدل را صرف مناهی الهي می‌نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چندان پردهٔ غفلت میگیرد که براي حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآرهٔ سیاست مذبوح ساختن بجاي گوسفند قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانه‌زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادی برروي خود وا نموده با نگاهبانان بلطف ومدارا پیش آمده سوای پادشاه‌زاده‌ها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید برآورده آزاد ساختند و غم والم اکثر ستم رسیده‌هاي جفا کشیده بفرحت و شادي مبدل گردید - واز انتشار این خبر خانه بخانهٔ ارباب طرب صداي نوحه و زاري ماتم بلند گشت و مندل خوش صدا

از خجالت فریادهای عشرت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست و دائره که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبلان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک مذلت افتاد * * بیت *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت وسست جهان جمله درگذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفي نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میانی خود را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسید درصوبهٔ مذکور نیابة نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده بر واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده فتح یافته تخت آراي هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار وصد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق مي نمود بعد رسیدن پتنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برشکال لنگر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضي درویشان ریاضي دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهرهٔ وافر داشت محمد فرخ سیر را از مژدهٔ نصیب شدن تخت در همان سرزمین مبشر ساخته وسیلهٔ پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث توقف و مکث او دران ضلع گردید •

و درهمان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آوارهٔ گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات شرقي رسانده بود فرمان جعلی قلعه‌داري قلعهٔ رهتاس گده که نزدیک صوبهٔ بهار از قلعجات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقهٔ قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدر او بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدیر، منصوبه قلعه را متصرف شده ام کیست که از تصرف من برآرد.بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه وحکم عظام الشان براي تنبیه و تادیب آن متغلب بي ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسید و محمدفرخ سیراز همراهان صاحب رأي مشورت سرانجام‌نکال آن

بد انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم بي مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگرفت و دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود ازسر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زادهٔ محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن قلعه‌دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم بنتیجهٔ آن سر افرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من بنتائج آن سربلندي ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و مستمال ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهور نشان باجمعی از جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که برسر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه‌دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلادت پیشه دست از جان شسته بجلدي و چابکی تمام کارد آزبکی

به تهیگاه او رسانده بیگ زخم کار او بساخت اگرچه عمله و فعله قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چندین روز بودند اما بعضي هواخواهان و خود مقتول چندزخم‌کاری بلاچین بیگ و همراهان او رسانده رفقاي او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جاي * نبرد رگي تا نخواهد خداي

چون اجل لاچین بیگ نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهاي کاري جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهاي پادشاهي غلو نموده بمدد او کوشیده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته با سر قلعه‌دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر اورا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب‌پادشاهي و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داده بحضور معروض‌داشت و بعد عرض رسیدن چندین منصوبهٔ عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز مستحسن افتاد- و در همان ایام‌خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازین جهان‌فاني‌بروضهٔ جاوداني رسید و‌محمدفرخ سیر بعد‌استماع‌این‌خبر بدون‌تحقیق انفصال‌مقدمه میان‌برادران‌خطبه‌بنام‌عظیم‌الشان‌خوانده سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم مانع آمده‌گفتندکه حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه خود درایتجا صاحب سکه و خطبه شوي صلاح‌دولت نیست- و درین آوان حسین علي خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری پتنه داشت و طرف پرگنات براي تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

ديگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سير در خاطر بهمرسانيد و همچنان نظر بر شجاعت ذاتي سادات بارهه و تسلط حسين علي خان دران صوبه وسوسهٔ عظيم در دل محمد فرخ سير نيز راه يافت و بنامه و پيغام مودت التيام او را مستمال ساخته نزد خود طلبيد و والدهٔ محمد فرخ سير نيز ملتجي بحسين علي خان شده از زباني محمد فرخ سير قول و عهد ايفاي اختيار و مدار سلطنت بميان آورده چنان مطمئن ساخت كه وسواس هراس طرفين باتحاد اخوت مبدل گرديد - و دران زودي خبر كشته شدن عظيم الشان مع ديگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغايت بيستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسيد - و محمد فرخ سير بعد استماع اين خبر اوائل ربيع الاول سنه هزار و صد و بيست و سه هجري مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهي سكه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسين علي خان و استقلال محمد فرخ سير مي افزود - چون سيد عبد الله خان عرف حسن علي خان صوبه دار مستقل اله آباد كه درين هنگامهٔ بتبديل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب راي گفته مي شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داري جهاندار شاه در دل محمد فرخ سير مي خليد با فرمان تسلي و قراري كه با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغيب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسين علي خان نيز درين ماده آنچه بايست به سيد عبد الله خان نوشته زنگ غبار دوئي از آئينهٔ خاطر او زدود بعد آنكه هردو برادر كه از رؤساي سادات شجاعت نشان

بارهه بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آري باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته مي شد و خواجه عاصم که از رفقاي جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرك بر آمدن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شور بار در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجي محمد خان نام را که از پیش آورد هاى خان خانان بهادر شاهي بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار اله آباد مقرر کرده سید عبدالغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته مي شد نائب باستقلال راجي محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کرّا مانکپور رسید سید عبدالله‌خان قریب سه هزار سوار و سه‌چهار هزار پیاده همراه ابوالمحسن خان بخشي خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود براى مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه كروه هر دو لشكر فرود آمدند و چهار پنجروز در پيغام و پيام
معقول نمودن همديگر گذشت اواخر جمادي الاولى سيد عبد الغفار
بآراستگي وآهستگي تمام بهمعنائي غرور وفور سپاه توپخانه را پيش
روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان روز برادران سيد عبدالله
خان باسم سيف الدين علی خان و نجم الدين علی خان و سراج
الدين و رتن چند ديوان با قريب سه صد سوار بمدد فوج خود
رسيدند هرچند كه از سادات بارهه بعضي تيز جلوئي نموده قدم
جرأت پيش ميگذاشتند مردم سيد عبد الغفار اقدام بر مقابله
نمی نمودند بعده كه بفاصلهٔ تير و بندوق نزديک بهم رسيدند
سيد عبد الغفار بهيئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت
اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد كه سادات بارهه
را با آن همه جوهر سر بازي تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول
و زخمي گرديدن چند سوار لشكر سيد عبد الله خان رو بفرار آورد
الا ابو المحسن خان مع برادران سيد عبد الله خان و رتن چند
ديوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار
استقامت ورزيده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بيشتر
از فوج سيد عبد الغفار بتاراج و غارت بهير فوج سيد عبد الله
خان مشغول گشتند و خود سيد عبد الغفار اطراف سادات بارهه
را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود كه كار بكوته
يراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان كشيد و دران
دار و گير سراج الدين علی برادر سيد عبدالله خان با جمعي نقد
حيات مستعار در باخت و در همان گرمي غلبه و حملهای مرد

ربا سید عبد الغفار که سردازان بارهه سینه سپر ساخته بودند و امید نجات بقیة السف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن آوازهٔ کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید عبدالغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه اشاره بنواختن شادیانهٔ فتح نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند و رگ هاشمي سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعي که مشغول تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار هرچند فریاد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی ازدحام سپاه دل باخته گوش بحرف او نمي‌نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاد پور که فاصلهٔ یک منزل داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت دران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب چهار هزاري او دو هزاري افزوده آن صوبه را باز اصالةً بحال داشته و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خلعت روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت
شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعد ازان محمد فرخ سیر باتفاق هردو سپه‌سالار با وقار و صف‌شکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اودیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب ببست و هشت لک روپیه بدوبت سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که بقابوي سربلند خان فوجدار کرا افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقي خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید - و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار براي مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که بزنهٔ کوکلتاش خان مي شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امراي کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوكري نموده منزوي گرديده بود مستمال ساخته بمددشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسیدن قلیچ خان بهادر باکبر آباد چون شنید که شاه زاده قبل ازان از دریای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت اندیشی و رهنمونی رای صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه برروی کار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علي خان و دیگر بهادران جان نثار بطریق هراول طرف دست راست و چپ بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبیله رام که فوجدار کرّا بود و علی اصغر خان پسر کارطلب خان بهادر شاهي که فوجداری اِتاوه داشت در راه آمده مصلحة بشاه زاده اعز الدین ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو یافته خود را باخزانهٔ متعلقهٔ فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رسانیدند - همینکه اعز الدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و آوازهٔ نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصلهٔ سیزده چهارده کروه منزل مانده بود که هراس شمشیر سادات دردل او راه یافت و اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمهٔ خود و لشکر حکم خندق کندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر نمود بعده که جهندهای پیش خانهٔ سید عبد الله خان و حسین علي خان بتفارت یک دو کروه نصب و نمودار گردیدند بدون آنکه فوجها را باهم مقابله افتد سید عبد الله خان دیوارهاي اطراف

دیهات را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ
برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
از ابتدا بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب
می بود و بی اختیار بودن دربن مهم از تسلط خان دوران علاوهٔ آن
گشت زیاده بیدل و دلباخته گردیده با خان دوران که آثار جبن و
دل باختن ازجبین وچهرهٔ حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و
بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانهٔ اشرفی که بقدر
مقدور توانستند باخود گرفتند باقی ازجمله خزانه وخیمه وتوشک خانه
و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار باوقار
مع همدمان ووفادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل
در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروري و زین نمودن
اسپان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان
جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد
فرخ سیر رساندند سوار و پیادهٔ بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوي
چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و
اسپ و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
تاخت و تاراج نموده جمعي که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها
بفاقه بسر مي بردند ذخیرها اندوختند و شام عسرت لشکر محمد
فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید - گویند از جملهٔ اموال که بعد
تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زنانه از توشکخانهٔ خان دوران
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخرهٔ دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافت اکبر آباد تا رسیدن حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون بر قضیهٔ جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده بهرارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بی شمار فراهم آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و عظمت تمام بسموگڈه متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد فرخ سیر بمدد یاوری اقبال و پا مردی سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه وپاش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم وجدید وهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودندکه با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند
و بعضي نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف
جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام
رابطهٔ التیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد
موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و
کوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت نشان
جان نثار مي شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند
و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم
همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم
میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتي همه وقت
خلاف رای سلیم ازو سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب
جمنا بر محمد فرخ سیر یکي می گفت تا مقدور نباید گذاشت
که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید
پرداخت دیگري صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف
بایدکشید چراکه اگراز آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد
هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و
و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد
فرخ سیر از آب بدان زودي نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر
بکمال عسرت خرج و بی سرانجامي خود و سپاه که همه بحال تباه
مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن روي آب مقابل
اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران
بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سير
داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان
و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس
چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم
ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا
سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر
جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سراي روز بهاني که مائل
طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع ست عبور نموده
باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار
گردید و محمد فرخ سير نيز با بعضي همدمان خاص و مبارزان
جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی
خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن
بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت
یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی
خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلاي فوج محمد فرخ سير
از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند
متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن
توپخانه پرداختند جانب راست کوکلتاش خان بهادر با برادر خود
و اعظم خان و جاني خان و دیگر بعضي از سرداران جانباز جا
گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعي
از امرای رزم جوي معرکه آرا گردیدند و جانب یمین کوکلتاش خان
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهکله و شترنال و هتهنال وزنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعي از افغانان پلنگ خو که اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام مي کشد یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذي الحجه موافق نوزدهم دي ماه الهي سنه هزار و صد و بیست و سه که تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پیدا نبود قریب به پهر روز مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعي از نامداران تهور پیشهٔ بارهه بآراستگي تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امرای توران بسبب بیدلي که از بعضي اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تیري که برروي سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار بهادران توران نگشته بمقابلهٔ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حسین علي خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علي خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علي اصغر و چهبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر گوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار وگیر و عجیب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سربازان جان سپار معرکهٔ کارزار گلزار ارغوان می نمود *
بیت *
بهاری ز شمشیر کین بر گرفت * نی نیزه سر سبزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که جستی زجا جوهرش چون سپند
دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در حوضهٔ فیل بود و فتح علی خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشهٔ عمدهٔ حسین علی خان بودند باجمی نقد حیات درباختند - وخان زمان و چهبیله رام ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان ازطرف جهاندار شاه شرط جان نثاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و حسین علی خان که عرصهٔ کار زار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبهٔ خصم بدستور و آئین بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خود را از فیل انداخته با جمعی از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولی بر داشته از خود بیخبر گشته در معرکه فتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقهٔ تمام برفوج او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گویند باوجود از صد دو صد سوار زیاده با او نمانده بودند دران حالت سید عبدالغفار روبروی فیل سید عبدالله خان آمده گفت منم سید عبدالغفار و تیری بچلهٔ کمان در آورده طرف سید عبدالله خان انداخت همراهان سید عبدالله خان برو تاختند وسید عبدالله خان

نیز تیر اورا رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار
زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سید عبدالله خان که
نمی دانست کجا میرود و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید و
از حال برادر نیز بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی
از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهم رسانده خواست
از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از
صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد
و درین ضمن بمدد طالع بر پشتهٔ رسید که مشرف بر قول و فیل
سواری جهاندار شاه بتفاوت تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای
شادیانهٔ فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن
فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبد الله خان قابو یافته با
مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهای
کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد
هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فیلان سواری
لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران
بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه
مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی
زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل
سواری او نیز برفاقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار
فیلبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سید عبدالله خان که هردم از
اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه
قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهمرسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن
خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر
خان و چهبیله رام که بر قابوي وقت در کمین بودند و بروایتي
دیگر قبل ازان بر کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهاي
پیاپی گولي و تیر از پا در آوردند و رضا قلي خان داروغهٔ
توپخانه نیز بکار آمد و بروایتي زخم بر داشته خود را باکبر آباد
رساند بعده مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان زخم بر داشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ
بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواري لعل کنور
رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان
که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت
تاقریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده
درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره
بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که
اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیش
رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان
نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آري ثمر شجر
ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق
نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه مي بخشد - بعده که صداي
شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم
سید عبد الله خان براي جست و جوی حسین علی خان
میان لاشها آمدند از دست اندازي لچها برهنه و بیخود

افتاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر
بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید
و او را بر داشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و
جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر بوده بقول مشهور ریش تراشیده
تغیر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر
دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذو الفقار خان و جهاندار شاه
بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار
شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان
آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت
پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن بر داشته
ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافي کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ
آزموده کار بود چون دید که سر رشتهٔ کار از دست رفته و معزالدین
قابل فرمانروائي نمانده و سواي شورش ملک و بجز خرابي خلق
فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوري سپاه
توان نمود صلاح کار درین دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده
بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب
مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت
او لازم ازینکه جهاندار شاه را بر داشته بسمت دیگر بریم و باعث
فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیمست که مآل کار بکجا منجر گردد -
اگرچه بر عقلاي منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن
آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما
نمی دانست که بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر دستگیر بلای

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد * بیت *

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست فتنه درازست و چوب را دو سر است

و نیز گفته اند * بیت *

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود * بیت *

زمانه دیر شد کین پیشه دارد * کزین بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته سنج مخفي نماند که در ابتدای دیباچه بزبان قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعني بامید نفع و بیم زجر موافق رویهٔ مولفان مجبور عهد طریقهٔ طرفداري و عداوت ورزي دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستي زبان خامه را آشنا بتحریر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده و واقعات غریبه و حادثات عجیبهٔ ناشدني از تغیر اوضاع عالم بعرصهٔ ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهي گشته جانب داری مخاصمت طرفین را از حد گذرانده هرطرف که نظر بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبي طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثاني را بچشم پوشي مبدل ساخته از جادهٔ اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرر

اوراق که بجاذبهٔ شوق خویش تضییع اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیگانه بامید نیض وهم رویهٔ مزاج گوئی میر و وزیر اختیار ننموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانسته بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد معهذا چون افراد وقائع و روزنامه نزد این عاجز نمی رسید بلکه دران ایام تالیف از پریشانی و بدمددی زمانه کاغذ برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو بر جریدهٔ گفتار او کشند ٭

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] هـ درباره پله متصل سواد دار الخلافت نزول نمودند - سيد عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و يار وفادار ظفر جنگ باعنايات ديگر نموده منصب هفت هزارى هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسليم وزارت فرمودند و حسين علي خان را خطاب امير الامرا بهادر فيروزجنگ و مراتب هفت هزارى هفت هزار سوار مع ديگر مراعات عطا فرموده بخدمت مير بخشي مقرر نمودند و محمد امين خان را ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دوم فرمودند و قليچ خان را كه پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملك بهادر فتح جنگ عنايت فرموده صوبه دار دكن ساختند و داود خان را كه بنيابت ذو الفقار خان در خجسته بنياد بود و صوبه داري برهانپور اصالة داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عامم بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري شش هزار سوار سربلندى يافت و احمد بيگ را كه كوكهٔ معزالدين بود مخاطب بغازى الدين خان غالب جنگ ساخته شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سيوم فرمودند و قاضي عبد الله تورانى را كه قاضى جهانگير نگر بود و اورا قبل از توجه رايات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات خفيه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان مير جمله نموده بمنصب هفت هزارى هفت هزار سوار معزز ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي ديوان خاص

و داروغگي ڈاک مفوض گرديد اما همدم و محرم راز نموده اختيار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفر را که منشي‌گري ضميمهٔ بعضي خدمات ديگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني و دار الانشا مفوض گرديد و ديگر سيف‌الدين علي‌خان و نجم الدين علي خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثير که رفيق کارزار بودند و ديگر سادات بارهه و بعضي والاشاهيهاي کارطلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بيرون ميرود هريکي فراخور قسمت و حسن خدمت ميان همچشمان ازعطاي منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتياز يافتند *

بعده که قطب الملک سيد عبد الله خان بموجب حکم براي بندوبست ملکي بشاه جهان آباد رسيده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکي پرداخت اول علت غائي مادهٔ نزاع که مابين مير و وزير بميان آمد اين بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سير ديواني تن و خالصه را به چهبيله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سير پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسيد ديوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سيد امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نيز بدين خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سير پادشاه بسواد دار الخلافت رسيده متوجه امور سلطنت گرديد در تعين صدارت و ديوانيان ميان پادشاه و وزير مضايقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میر جمله و دیگر بعضي مقربان حسد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که حد خودرا دانند نوکر را چه یارا که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات عمدهٔ صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی بود بوسعت خلق و قدر داني موصوف درمقابل خدمت و تردد هریک مي خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار نداشت و جواني بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از خرد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و مستقل بر رای غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت و از مدد چوگان طالع گوي مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده بود و جبن ذاتي برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت و بغور سخن صاحب غرض نمي رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانباني بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف باشند بعد امتحان مرورایام مقرر مي فرمودند که اگر اول پایهٔ وزارت

که مراد از دیواني یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد
فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثاني
در سلطنت سي و یک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت
بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائي دیوانی یکي از صوبجات
یا متصدي‌گري یکي از پادشاه‌زادها برؤس بارهه می فرمودند
بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل
اند از عهد اکبر پادشاه بپایهٔ امارت رسیده بودند و بهرهٔ از حلم و
برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد
میداشتند پابند جاذبهٔ حب ریاست بدین مرتبه نمی‌گشتند
که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ
خود گرفته آخر کار کار بجائي رسانند که مطعون عالمي گردیدند
و بد نامي آقا کشي آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم
رسید و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخرکار
باعث استیصال و قلع ریشهٔ دولت بارهه گردند چنانچه عنقریب
باحاطهٔ تحریر خواهد درآمد آري بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری
آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیواني خالصهٔ تن چندین
صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل
خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
نمودند و چهبیله رام را بصوبه داري اکبر آباد تعین نمودند اما تخم
عداوت در مزرعهٔ دلهای طرفین بآبیاري شیطان صفتان نمام پیشه
کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت بآشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر میدید در عالم همچشمی و حسد برو گوارا نمی نمود و بوسیلهٔ اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقهٔ آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنهٔ مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقیه قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذو الفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در بارهٔ پله آمده خیمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و ارادهٔ میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدی کم نمي تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسي نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلي او
نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که
در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت
جاني و مالي فائدهٔ دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل
انعالی که در ایام حکم رانی و سر فوجي بر غربا و ضعفا و سادات
از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد
چنانچه از داؤد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق
مرهتّه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در
اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد
مي کوشید منتقم حقیقي مي خواست که مکافات کردار اورا
بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر
گردید و اجلش گریبان کشان بپاي دار مکافات اعمال او رساند
القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهاي
ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف‌الدوله دو سه
کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر
عرض نمود ازروی مهرباني ظاهري حکم وا نمودن دست و عطاي
خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمهٔ
بیرون نشینند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدهٔ دل
مشاهده نمود با دل زار و دیدهٔ اشکبار بخیمهٔ خود مراجعت نمود
و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه * بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ملقب به‌بهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رساندن سرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارغ ساختند - وهمان روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را درمکافات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را واژو گون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر درآورده لاشها را پیش دروازهٔ قلعه بیندازند * * بیت *

ای برادر مادر دهر ار خورد خونت مرنج
چون ترا خون برادر هچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهي بودند بقید ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازی مي نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه سرزبان اورا از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت نشمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب مغضوب نمودن او بثبوت نه پیوست و همچنان هدایت‌کیش خان را که تربیت نمودهٔ خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتي دیواني تن و خالصه با نیابت وزارت باستقلال داشت فرمودند که بسیاست تسمه کشی لاچین بیگ مرحله پیماي سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاچین بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم‌را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبهٔ تزلزل و واهمهٔ تسمه در دل امراي خلد مکاني و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجراي پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بحلي حاصل نموده مي رفتند و کار بجائي کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازهٔ سیاست تسمه‌کشی را وسیلهٔ رزق خود ساخته بودند - و تقصیری که بر هدایت کیش خان بستند این بود که هادي قیل محمدکریم برادر محمد فرخ‌سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند ازطرف پادشاه بیگم رقعهٔ جعلي مشتمل بر اشارهٔ استیصال هدایت الله خان که خانسامانی بیگم نیز داشت بنام محمد فرخ‌سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن بیجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب ترآنکه شاه قدرت الله نام درویش که از تعلقهٔ منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضي امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم‌الشان گفته مي‌شد براهنمائي او مقتول گردیده بود میر جمله‌اورا بطریق مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او نصب نموده او را بحلق کشید و در زبانها بدنامي کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خفاف ایلچي شاه حسین که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم‌تربیت خان‌ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامهٔ تهنیت جلوس‌خلد منزل‌بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان مع سه صد اسپ‌انتخابی‌عربي و عراقی‌نژاد و زین و سازهاي مرصع مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهاي مروارید بیش بها و زر بفتهای مقدمه و قالینهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و دیگر حادثات که اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچیک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت ازطرف ایلچی از نظر گذشت لك روپیه و یک اشرفي بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غرهٔ ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمهٔ شمشیر موروثي و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیئم مرهتهٔ دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داؤد خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چوتهه می گرفتند و باقي ذکر ایام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلدمکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه
باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر
راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای
مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه
پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته
چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار
دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشی
نموده باز بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروی خسران مآل آن
مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه برای تنبیه آن شقی
بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده
بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته
خان خالوی خود و جمعی از امرا و فوج شایسته برای تنبیه او
مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر
از صدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و
عیال خود را بکوهستان و مکانهای قلب روانه ساخته ملک خود را
خالی نموده وکلای معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده
التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید
عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم کاران حضور که
مفصل بزمان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید
لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ
خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا
صلح نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان
و امیر الامرا می‌خواستندکه هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت
بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه
از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده
بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط
ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب
راجه و منصب دو هزاری، مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و
وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازي عمده که براي سید
عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید
و بمیر جمله هر صاحب مطلبي که رجوع می آورد از عطای
منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط
نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت
و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر
می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوهٔ سادات بارهه
را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان
پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از
حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمکحرامی
ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت
دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر
پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت
دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده
بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت مي ساخت پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والدهٔ پادشاه نظر بر قول و عهدي که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلي خان عظیم الشانی را که از پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار داني و کار طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیواني کل دکن که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب چهارده پانزده دیواني دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه و داروغگیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داري و اخبار نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالي نماند که باو مقرر نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملهٔ راه نمائي که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند مکحول ساختن شاه زادها ست یعني اعزالدین پسر جهاندار شاه که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبرآباد شده بود و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و والاتبار پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد فرخ سیر در همان زودي و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا درخواست صوبه داري دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مبلغ کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود و بر سر قبول و اباي این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نمي شدگفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمین خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند وبست سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بند وبست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامیرا نشستند قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوهٔ سوی‌ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده پیش پادشاه‌گذاشته‌گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایندکه مارا بقتل رسانند یا بي‌منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما برحرف نمامان و گفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث‌خفت و ضرر جاني و مالی بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبهٔ عظیم آباد عرف پتّنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتّنه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعي داشتند مرا در فرصت بیست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه‌داران باختیار من باشد پادشاه بنابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامین قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگو های فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال فقرهٔ چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزبان خامه‌داده بي آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی راني قتال و جدال بمیان آید از شهرت شمشیر ارثي آن سردار نامدار افواج مرهتّهٔ نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هرسال می نمودندکشیدند اما چون هرجا دست آنها میرهید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه یعنی چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات مي گرفتند و
نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار ننموده خواست که
دست تصرف آنها ازگرفتن چوتهه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه
نماید بفوجداران و ضلع داران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را
از اکثر جاها و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید
فطر سنه دو جلوس یا پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگین برای
بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد
غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان
خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه
مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکي از نا سرداران مرهتّه را
سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطرجمعي
از بند و بست و گوشمال بعضي سرکشان حوالي آن سمت
مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و
بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهتّهٔ تبه کار اطراف
دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند
چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد
محمدابراهیم تبریزی بخشي و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعي
دیگر بدرجهٔ شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس
بیست و سه کروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدهي که درآنجا بدستور -
همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند
چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه
پرگنهٔ شیز که یکي از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتّها

سپاهی کار طلب بود و گاه با غنیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهی رفاقت مینمود و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت کروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهتّه که سابق وصول چوتهه آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتهه بامید ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت مرعی میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهتّه شنیده درخود طاقت آن ندیدمت که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که بنفاق ولا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته بقید در آوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر ینکه این معنی را آخرکار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر ازان جماعهٔ بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چنین فتنه وجرأت و شوخي آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی برای تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعین نمود بعد ازانکه ابراهیم خان مقابل آن بد سگالان رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج غنیم لیئم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر و کمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهتّه که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود نه بهیئت مجموعی برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان استقامت ورزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر برغلبهٔ آن گروه اطلاع یافته باقي تمام فوج خود را مع متعینهٔ خجسته بنیاد بسرداری محمد غازي الدین خان خلف الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود باتالیقي و هراولي محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشي مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک انبوه آن گروه شقاوت پژوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده نا سردار و مرهتّهٔ بیشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاري لا و گل اسلحه و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار تردد رفته بود و اسپان را طاقت حرکت نبود بمرتبهٔ هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجي که یکي از سرداران
آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و
معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خنثی داشت
و مدبر کار آزموده خود را میگفوت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته
را مصلحت فرار داد و چند هزارسوار کار زار دیدهٔ انتخابي با سرداران
نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ
گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد
مسمار ساختن گذهي آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شگال
و طغیاني نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا پاشنه کوب
می زنند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و
خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت
کشي زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چهتري و نشان آن طائفهٔ
ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی
منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین
بعضي گذیها که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر
پادشاهي را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات
که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطهٔ
بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود
با مرهته رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چندین اوقات زن و فرزند آنهارا
دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهي محفوظ میدارند هرگاه
آنجاکه میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده درآنجا فرستاده برای
فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد کروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فیل که سرمایهٔ اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و چهتري بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماري صعب صحت یافته بود و بر چنین فتحی که بعد مدت چنان صدمهٔ شدید بمرحلهٔ رسید کامیاب گردید جشن عالي نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتحجنگ بمیان آمد کلمهٔ چند از ورع و تقوی و خدا ترسي و نیک نفسی و رعیت پروري و سلامت روي و دیگر صفات حمیدهٔ آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئي را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد اولا آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردي و نبائر شاخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکرهٔ اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی ونقلي که سرمایهٔ حاصل زندگانی وکلید فتح ابواب ترقي دنیوي ونجات اخروی است بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص می نماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید

* بیت *

چون گل ببوي وصل گریبان دریدني است

آهی ز سوز سینهٔ بریان کشیدنی است
زنهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیدهٔ ز رخ گل پریدنی است
شاکر برنگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن زخویش برزدهٔ یک ره دویدنی است

ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جملهٔ سعادت کیشان مخمر ساخته درتبعیت اوامر و نواهي الهی تقید تمام مي ورزد و چون درخدمت خلد مکان تربیت پذیرفته درعقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکي و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختیار نموده عمده آنکه سواي زر جاگیر از زر رشوت و جریمهٔ تاوان و پیشکش غیر کفار حربي بري و متنفر می باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد محمول بطریقهٔ مترسمان روزگار میگردد - در ایامي که این عاجز را بکمال نادانيِ از راه لطف و قدردانی دیواني سرکار خود در صوبه داري دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داري که داؤد خان صوبه دار بناي بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای پرگنات صوبهٔ خاندیس و بالا گهات وغیره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده براي وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمایند برابر پشیزی اعتماد ننموده معاف فرمود بلکه مدام بدیوانیان تاکید مي نمود که در پرگنات و محالات جاگیر بعمال برنگارند که از ابواب فوجداري و راه داري و دیگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و در می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمي دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع یدو قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترك منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضي عملهٔ جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بي آبروئي آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیك نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا صحبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهي به تزئین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیدهٔ و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکاربار
ضروري پادشاهی وسرکار خود که درامور جزوي وکلي بقدر مقدور خود
متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثربرای اداي نماز ظهر
و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث وصحبت اهل
کمال و فقراصرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین
و ایمهٔ طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت وبرد باری و حوصله
آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش
آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *
فی الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام
امیرالامرا حسین علي خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکي
بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالی بنام حیدر قلي خان
دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر
فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد
برآمد و به برهانپور که رسید چون دو سه تا سردار غنیم با فوج عظیم
اطراف برهانپور شوخي مي نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و
تنبیه آنها سوار شده یتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید
اگرچه جنگل بسیار دشوارگذار بسبب استقامت ورزیدن مرهته
و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهاي
بار را اسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاه داشت
و پای استقامت مرهته لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد
رسیدن بسرحد پرگنهٔ تهالنیر مراجعت نموده روانهٔ حضور گردید چون
اواخر جمادی الاولی حسین علي خان از باره پلهٔ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابين راه بتفاوت يك دو كروه بهم ديگر رسيدند باوجود آنكه خواهش حسين علي‌خان براى ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امير الامرا بعد رسيدن بمعبر گذر اكبرپور آب نربدا مسموع نمود كه داود خان پنى كه صوبه دار احمد آباد بود بموجب حكم صوبه دار خانديس گشته خود را بدار السرور برهانپور رسانده و نيز از زبانى عوام شهرت يافت كه خفيه بنام او احكام رسيده كه سر باطاعت و ملاقات حسين علي خان فرود نياورده تا مقدور در دفع و استيصال او كوشيده اميد وار صوبه داري كل دكن باشد لهذا داود خان دم از صوبه دارى باستقلال ميزد و ارادهٔ ملاقات ندارد امير الامرا بعد اطلاع برين ماجرا بداود خان پيغام فرستاده كه چون كل صوبه دارى دكن بما تعلق گرفته بايد كه قدم از جادهٔ اطاعت بيرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد پادشاه رسانده مادهٔ فساد وخونريزي مسلمانان نگردد داودخان از قبول هردو تكليف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بيرون شهر دائره نمود اما از اطاعت امير الامرا سر وازده ازانكه با سرداران مرهتّه رابطه و اتحاد زياد داشت و نيباسينده‌يا كه از جملهٔ نوكران عمدهٔ پادشاه گفته مي شد و بشهرت استقبال حسين علي خان و اعانت داود خان كه بر وقت كار رفاقت طرف غالب اختيار نمايد مع چندناسردار مرهتّهٔ ديگرآمده اطراف برهانپورفرود آمده بود و روزبروز گفتگو ميان امير الامرا و داود خان بطول مى كشيد تا آنكه اوائل ماه رمضان المبارك سنه چهار جلوس كار بجنگ صف كشيد و امير الامرا با لشكر خود كه قريب پانزده هزار سوارموجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
با او دران روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میرشمشیر
او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامراء
می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علي
مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان وبسالت
خان اعظم شاهي عرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج
بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي
و راجه محکم سنگه دیوان امیرالامرا و میر مشرف که سابق از نوکران
عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امراي پادشاهي
و نوکران نامي و متعینه برهانپور وخجسته بنیاد که هراول فوج بدست
راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ
عظیم در پیوست و عجیب دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان آمد
از هر دو طرف که حمله مي آوردند چشمهاي دلاوران رزم جو از
نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
پر دلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه
سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تناوران که از
خانه زین بزمین نرسیدند داوٗد خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ
حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبان
خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیر الامرا
برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر روي ترکش

لشكر داؤد خان گفته مى شد با بسياري از همرا هان خود را بتوپخانهٔ امير الامرا زده آشوب غريب انداخته زير تيغ سادات آمده بود و جمع كثير از افغانان نامى اطراف فيل او كشته و زخمي گرديدند - داود خان با آنكه مردم كم با او مانده بودند حسين علي خان گويان حملهٔ رستمانه مى نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار كه با خود داشت تير ميزد و بقصد آنكه خود را مقابل امير الامرا رساند فيل ميراند تا آنكه تزلزل تمام و رستخيز عظيم در لشكر امير الامرا افتاد و رستم بيگ و محمد يوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع كثير ديگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضى مردم عمدهٔ ديگر زخمي گرديدند - درين دار و گير مير مشرف كه از بهادران نامدار و جوانان قوى هيكل غرق سلاح آهن چون كوه البرز بالاى حوضهٔ فيل جلوه گر بود مقابل فيل سواري داود خان تير بحلقهٔ كمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بكتر نمي پوشيد بر مير مشرف بانگ زد كه روى خود مثل زنان چه پوشيدهٔ جهام بردار تا صورت ترا به بينم و تيري بررى زد كه نزديك گلوى او زخم كاري رسيد و مير مشرف تير را بتصديع تمام كشيده بالاى حوضه بدم رو افتاد و بروايت بعضي فيلبان داود خان بسبب پيوستن فيلها بهمديگر دو سه ضرب پشت كجك فيل بر پشت و پهلوي مير مشرف رساند درين ضمن فيلبان مير مشرف فيل خود را از فيل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ كه بمير مشرف رسيد مردم فوج امير الامرا را گمان آن شد كه مير مشرف ازان زخم فارغ گرديد هيبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیك بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجاي خود قائم بودند پاي استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندق جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند۔ امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید۔ و نیبا سیندهیا و دیگر نامرداران غنیم مرهٹه که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبهٔ زد و خورد پاي استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارک باد امیرالامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند۔ خزانه و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگر چه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داري احمد آباد دختر یکی از زمنیداران آن حدود که موافق رویهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش مي نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن دواد خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بثبوت نه‌پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامي با وقار را بیجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می‌شد باعث خشنودي مرضي مبارک و بجا بود *

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال عنان کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد میان فرقهٔ هنود و مسلمین افروخته گردید و انتهاي آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سنه احد جلوس که داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دویم آن شبی که هولی هنود سوخته می شود یکی از هنود که مقابل خانهٔ او جمعی از مسلمانان مي ماندند و مابین هردو خانه صحن کوچهٔ مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانهٔ خود هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي طرفداري داود خان که اکثر در اعانت کفار مي کوشید بحجت آنکه اختیار در خانهٔ خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولي نمود روز دیگر مسلماني که رو بروی خانهٔ او می ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي الرغم هند و باظهار آنکه این جاي در خانهٔ من است کاو آورده ذبح

نمود هنود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند
مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنود
جرأت شوخي بمرتبهٔ رسانیدند که پسر چهارده پانزده سالهٔ گاو قصاب
را و بقولي یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته
مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطرف
مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته
بهیأت مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و
حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و
بهرهاي شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاضی
آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار
در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت
قاضی بسبب رعایت و طرف داري داؤد خان که در بارهٔ
هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را اتش زده شروع
بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و دران
هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده
بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاحب
داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار
شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نموده
بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند و
بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار وبار
بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد
استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

و قاضي و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانهٔ دارالخلافت شاه جهان آباد ساخت و ازطرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت و صلاح آراسته بودند با جمعي ازبهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم ضرور بود بدست آویز محضري که هنوز دردست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان‌دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - ازانکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر برزبان فصاحت بیان خود جاري می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود شنیدن سرود که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمي دانیم چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر * بیت *

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است * از هر وجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید * دردیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضي قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند وکلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقهٔ دین متدین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویهٔ خارجیان میدهد اگر بفقیر خانه تشریف آرند یا جائي مقرر کنند و با دیگر فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل عقلي و نقلي مباحثه نموده ازروي کتب معتبره خاطر نشان نمایند تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبیحهاي کربلا در گردن و بازو بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار کس که سامع وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستادهٔ خواجه اند که براي قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض برزبان راندند مغل زادها را طاقت شنیدن آن نماند بیچتاب خورده از مسجد بر آمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدهٔ سپاهی وضع که بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکي از خدمهٔ مسجد با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جملهٔ آن جماعت ست که بارادهٔ کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موذن انداخته شهید ساخت و آن هندو را نیز کشتند و تا دو سه روز برای تحقیق که آن هندو فرستادهٔ کیست نگذاشتند که لاش اورا بردارند و چندی از فضلا و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سیر پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که خلل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خاند منزل برای

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ
فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد
بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم
روافض مذکور دیگر بزبان نمي آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت
خان قاضي حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضي گفت
که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمي شود و آنچه شیخ
عبدالله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد
که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید
و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا
درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار
روز سرانجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان
رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر
نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور
نمود و جمعي از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصي شیخ
تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
زخمی شدند وآخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد
سادات نظر بند بود •

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
مشتمل بر استیصال گروی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که در سنه هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به‌نیروی اقبال پادشاه عدالت و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروی شقی است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او باوجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گذه و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات وقصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبی که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطهٔ حصاري در صوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دار الخلافت شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبد گروي سابق بود

آنرا بطریق قلعچهٔ پروسعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و ماوای خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیرجنگ را که بصوبه داري دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعي از فوج مغلیهٔ والاشاهي و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدهی آن مردود فوج گروه از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهي انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چنین جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطهٔ آنها میرساندند چون چندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخي و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دلیر جنگ چار ناچار مقابل قلعچهٔ آن بد کیشان احاطهٔ برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده بهبستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و ترددي که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گدهی برآمده دست برد بر

مورچال لشكر اسلام مى نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت ميرسانيدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد نمايان بود بجا آورده اگر بتحرير تفصيل آن پردازد منافي اختصار كلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ايام راه رسد غله و كاه بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخيره دران قلعچه فراهم آورده بودند باتمام رسيد . و روز بروز ابواب تردد آمد و شد برروي آن تبه كاران بسته ميگرديد و كار بجاى كشيد كه با انواع حيل و ساخت كه با مردم لشكر اسلام مى نمودند هرآثار غله بدو روپيه و سه روپيه گاه گاه بدست آورده نا سرداران آنها براى قوت لايموت برابر كف دست بدستور دواى مريض زهر مار مى نمودند - چون در كفر هم ملت نا مشخص غير مقرر داشتند و عرصهٔ زندگانى برانها تنگ گرديده بود گاو و بعضي چهارپايان را كشته از ميسر نيامدن هيمه گوشت خام مى خوردند و از خون شكم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل مى شدند معهذا بعضى اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده بسيار را شهيد و زخمي ساخته با نيم جانى كه داشتند جان بسلامت بدر مى بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعي و اشكال پيش برده كاربران جماعهٔ بدسگال تنگ مى ساختند تا آنكه كار بخوردن آرد استخوان چهارپايان و پوست درختان كشيد و قريب هفت هشت هزار كس ازان نا كسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پيوستند و بسيارى وقت فرار زير تيغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشكر پادشاهي

از تهور و جان‌فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپر ساخته آن سگ مردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعده که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشي بامید نجات ازان احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضي بقول امان جان بخشي نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت‌هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفرتیم بسمل برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر وسعت را طشت پر از خون ساختند * بیت *

دران سرزمین دشت و خاکي که بود
گلي ارمغي شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعي از مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال‌دنیا میباشد اشرفیها را اندوختنه زر و مال را بشکم‌فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود درآمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیها تماشائیان شکم آنها چاك نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهاي بازار و مغلان تیغ‌گذار افتاد - بعد عرض ترده عبدالصمدخان نزد پادشاه مستحسن افتاد وحکم طلب آن شقي با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سرپر از کاه و هزار نفر مسلسل از بندآهني همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن‌سال که امیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیك بدار الخلافت رسیدند، اعتماد الدوله محمد امین‌خان بخشي را فرمودند که برون‌شهر رفته آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود او را بر فیل و دیگران را برشتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سه‌صد نفرآن گروه شقاوت پژوه را پیش چبوترهٔ کوتوالي و رستهاي بازاربقتل رسانند - از جملهٔ قوم کهتریان که خفیه خودرا از زمرهٔ معتقدان و مریدان آن‌مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیربرای جان بخشي آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند که اول فرزند اورا بحضور او بلکه از دست خود او موافق بي رحمی که ازان ملعون درکشتن فرزندان دیگران بوقوع مي آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای اونیز رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید * * بیت *

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو زجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در ایام کشتن آن جماعه مادر یکی ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبدالله خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاول از حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید که جلاد برسر آن شقي با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت ملاقات ازان مقتول مردود یعني سر گروهٔ آن پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع برقوم هنود و مسلمان گشتي

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم حقیقي در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث جزاي کردار آن جماعه می گردد * * بیت *
چو خواهد که ویران کند عالمي * نهد ملک در پنجهٔ ظالمي
بعده براي تلافي اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که اورا نیز بجز او سزاي اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده مي نمائیم *
ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی‌خان که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازي داشت اما بسبب تقاضاي ایام و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت برآورده طریقهٔ سرکشي ازروی بدنهادي اختیار نموده محصول محال جاگیرداران دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهاي راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقي می نمود و سر از اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرد می‌کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته درقابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاده و از بسیاری افواج خود بی باکانه
با بمعرکهٔ کارزار نهاده ازانکه مآل کار باغی پیشگان خسر ان مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سراورابریده و پسر خرد سال و دیوان اورامقید ساخته
بحضور روانه ساختند *

دیگر از مژدهٔ فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از
جملهٔ زمیندارارن سرکش مفسد پیشهٔ مقرری مشهور صوبهٔ عظیم آباد
بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده
طریقهٔ طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت
میبرد بعده که میر جمله بصوبه‌داری آنجا مقرر گشته خودرا برساند
از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده
از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلیه ظلم و تعدی بسیار
رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه عنقریب بذکر خواهد درآمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ
عظیم آباد بسر بلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده
در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاد

نگاه‌داشته براي تنبيه او برآمد وبا آن شقي مقابله نموده بعد ترددات
نمايان كه از هردو طرف بميان آمد وجمعي كثير كشته و شهيد
شدند دهير رو بفرار گذاشت و بعد آوارگي در جنگلهاي دشوار
گذار بقول مشهور از زخم غيب كه از دست همراهان اوباو رسيد
و بروايت ديگر از دست تيغ جان ستان يكي از يكه تازان فوج
سربلند خان بهروجه از تير آه درد آلود جگر سوختگان كه ناگاه دران
گريز باو رسيد بدار البوار پيوست *

چون محمد فرخ سير پادشاه بتجويز لطف الله خان صادق
حكم فرموده بودند كه از دو بيستي تا نهصدي منصبدار پادشاهي
و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا يافتن جاگير درماهه پنجاه
روپيه بعد اسپ بداغ رساندن از خزانه مي يافته باشند از انجمله
مردم والا شاهي كه حق رفاقت وجان بازي ثابت نموده بودند
ده دوازده ماهه طلب در سركار داشتند و جمعي باميد جاگير
خدمت مي نمودند و بيشتر از والا شاهي مغليه بودند احكام
برطرفي آنها يك قلم صادر فرمودند و بخشيان بآن جماعه جواب
دادند - و درهمان ايام كه شورش برطرفي آنها درميان بود مير
جمله كه از زيادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ كلي از
خزانهٔ پادشاهي و تعدي مغلان بر رعايا كه فغان ظلم آنها ازحد
گذشته بود درانجا بآ برو استقامت نمي توانست ورزيد و جاذبهٔ
قرب پادشاه علاوهٔ آن گرديد لهذا از عظيم آباد جريده سوار شده
بطريق ايلغار كه مسافت بعيد يك و نيم ماهه راه در چهارده پانزده
روز روپوش از سپاه كه بعضي از نوكران او نيز خبر نيافتند گذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برگشتی
سوار شده بغتةً وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند -
ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهای تازه
از قصد پادشاه درحق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان
و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود
و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامی تدبیر
دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر
جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیادهٔ از خرابی رعایای
پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد
قطب الملک آمدهٔ باظهار عجز و انکسار واطاعت خواست که التماس
عفو جرائم خود نزد پادشاه وقطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه
حیله و تزویر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام
باشاره یااتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار برطرفی فراهم آمده
بخانهٔ محمد امین خان بخشی و خان دوران نائب امیر الامرا و میر
جمله رفته نالش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این
فساد وهجوم مغلیه با زره و بکتر و فرو گرفتن حویلی نام بردها بطول
انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان وتنخواه جو که
بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی
برخانهٔ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش
نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت
جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران
روزها بفوجداری نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسيده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج
مغليه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزار و فساد بودند و ازطرف
ديگر سرداران قطب الملک نيز با جمعيت شايسته کمر بسته
تا شام بر فيلان و اسپان هنگامه آرا مي گشتند - مير جمله سراسيمه
گشته سررشتهٔ کار و تدبير ازدست داده بخانهٔ محمد امين خان آمده
پناه گرفته از هر طرف نشانهٔ تير ملامت گرديده نمی دانست
چه کار سازد و آخر چارهٔ کار درين دانستند که پادشاه نظر رفع
فساد و تسلی قطب الملک مير جمله را مغضوب وکم منصب
و از صوبهٔ عظيم آباد تغير ساخته تعينات صوبهٔ پنجاب نمودند و
سربلند خان را صوبه داري عظيم آباد فرمودند و نظام الملک
بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقضای
وقت براي دفع ايام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مديد
در السنهٔ فتنه جويان هنگامه طلب شهرت داشت که مير جمله
را پادشاه مصلحة بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبير
و فکر طلبيدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر
برآمده سه ماه و چهار ماه بيرونها ميگذراند خانه بخانه و خيمه
بخيمه همين ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگير
ساختن سيد عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده
نگاهداشت سپاه مي نمود و سواي سادات و متوطنان بارهه ديگران را
کمتر نگاه ميداشت *

و درين سال مطابق هزار و صد و بيست و نه اسد خان
قره مالو که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طئ نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثاني و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند ازین کلفت سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و در امرای متاخرین بدین خوبي آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشورنما در عیش و کامراني و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاري که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جملهٔ امرای قریب العهد دیگري نبود - گویند در ایامي که بیماري مرض سفر آخرت او بطول کشید روزي محمد فرخ سیر پادشاه مصحوب یکي از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ماقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دود مان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات بارهه داده آند صلاح دولت درین ست که تا مقدور بآنها سلوک نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد

آماده گردد و سر رشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور • رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهاي دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا - دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصدیان دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داري سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هر طرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو واجب گردید - و عنایت الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبة الله گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان
ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و
متصدي مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن
بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش
آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای
اضافهٔ منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال
ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که
از بی اختیاري و خفتي که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب
می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیواني خالصه و
تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هرچندکه
خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیواني
تن نمي داد و سید عبد الله خان نیز از سختي سلوک او که در
عهد خلد مکان با جملة الملک اسد خان نموده بود راضي بدیواني
او نمي گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و
و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و
باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت
گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه
و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده
عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیواني
بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز
خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه
رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بموجب بيدماغی پادشاه که عياشي و خلوت نشيني علاوهٔ آن گرديده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنايت الله خان درين ماده نيز ملتمس گرديد که در هفته يک دو بار در قلعه آمده کچهري نمايند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحرير خواهد در آمد پيش رفت کار نگرديد - درين سال مطابق سنه هزار و صد و سي و يک بموجب عرض عنايت الله خان حکم اخذ جزيه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نيزچون هنود و خواجه سرايان و مردم کشمير بساخت و تغلب و زبردستي منصبها بيش گرفته جاگيرهای سير حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصهٔ جاگير بر مردم ديگر تنگ گرديده بود عنايت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجيه منصب هنود و مردم ديگر متغلب را کم و ضبط نمايد و اين معني بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگرديدند بلکه تمام هنود بعلت باز جاري نمودن جزيه و تجويز کمي منصب کمر عداوت بعنايت الله خان بستند و از کاوشهای حسادي و بيحسابي طرفين قراري که ميان ديوان کل و جز مقرر گرديده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش درميان آمد اما ناچار بکجدار و مريز باهم مي ساختند - درين ضمن يکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ رتن چند بوده پای حساب ديواني آمده بود و مبلغ کلي بر ذمهٔ او

بر آمد عنايت الله خان براى وصول زر او را مقيد ساخت و مكرر
رتن چند وسيلهٔ خلاصى او گرديد فائدهٔ نداد روزي عامل مذكور
قابو يافته گريخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامى او گرديد
عنايت الله خان بعرض پادشاه رسانيد و چيلها براى گرفته آوردن
عامل از خانهٔ رتن چند تعين شدند و كار بگفتگوي فساد انگيز
منجر گرديد و پادشاه از روي اعتراض بقطب الملك درباب برطرف
نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد و ديگر سبب فساد
زياد كه ميان محمد فرخ سير و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختيار از
دست رفت اين گرديد كه چورامن نام جاتهه كه از مفسد پيشهاى
مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مكان اطراف اكبر آباد
و فتح پور را تاخت و راه زني مى نمودند و مكرر افواج پادشاهي
بسر فوجى شاه زاده محمد بيدار بخت و خان جهان بهادر و ديگر
امرا براى تنبيه و تاديب آن جماعه و تسخير قلعهٔ سنسني كه بنا
كردهٔ آنها بود تعين شده بودند و در ايام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر
شاه و رسيدن محمد فرخ سير پادشاه نزديك اكبر آباد شوخى
و بي ادبي زياده از دست اندازي و تاراج كارخانجات پادشاهى و
تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود براى تنبيه او
چنانچه بزبان قلم داد راجه دهيراج جيسنگه را مرخص و تعين فرموده
روانهٔ نمودند و سيد خان جهان بهادر خالوي قطب الملك را ازعقب
جيسنگه بطريق سر فوج علحده كومكي باستقلال رخصت كرده
بودند اگرچه سيد خان جهان بسبب بعضى موانع وعدم سرانجام مطالب
بعد رخصت چندہ ماه كنار شهر معطل ماند اما راجه جيسنگه

بر مهم مامورهٔ خودرا رسانده به بند و بست مورچال و محاصرهٔ گدهي چورامن پرداخته زياده ازيک سال تردد نمايان نمود و مکرر يورش و جنگهاي عظيم بميان آمد و مردم بسيار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسيدن سيد خان جهان نيز مصدر ترددات گشت و مورچال نزديک بقلعچه رسيد و کار بر چورامن تنگ گرديد آخر کار وکيل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پيشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع يابد و پای او درميان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سيد عبد الله خان را قبول فرمود اما چون اين مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال نا خوشنودي جی سنگه بميان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسيدن حضور نزديک محلهٔ خود سيد عبد الله خان فرود آورد اگرچه يکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن ميسر آمد اما بازبسبب ملال خاطری که محمد فرخ سير پادشاه ازين صلح داشت راضي بمجراي ثاني او نگرديد - درين ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقريب باحاطهٔ تحرير مي آيد از دکن رسيد و باعث مزيد فتنه و فساد جهان آشوب گرديد *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

بعده که اميرالامرا بر داود خان فتح يافته خود را بخجسته بنياد رسانده به بندوبست ملک پرداخت و اطلاع يافت که کهندو

پہارتیہ (ن) نام کہ سپہ سالار عمدۂ راجہ ساہو گفتہ می‌شد و ازانکہ
در ہردو صوبۂ دکن یکی از سرداران مرہتّہ بدستور صوبہ‌داران پادشاہی
صوبہ‌دار کہ وجہ چوتہہ مرہتّہ بوصول آرد مقرر بود صوبۂ خاندیس
در تصرف خود داشت و مابین راہ بقدر سورت قلعچہای گلی ساختہ
تہانہا قائم نمودہ ہر قافلہ کہ ازان راہ میگذشت اگر چوتہہ یعنی
چہارم حصۂ مالیت آنچہ در قافلہ از تجار و غیر تجار داشتہ باشند
قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآوردہ آدمہارا اسیر
نمودہ باز مبلغی سر نفر می گرفتند انگاہ سر میدادند امیر الامرا
ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سہ چہار ہزار سوار و پنج شش ہزار
پیادۂ بند و قچی برای تنبیہ او رخصت نمود - بعدہ کہ ذوالفقار
بیگ از کوتل مابین خجستہ بنیاد وخاندیس گذشت و خبر کہندو
پہارتیہ کہ قریب ہشت نہ ہزار سوار جنگی ہمراہ او بود نزدیک سرحد
بگلانہ و کالنہ کہ بتفاوت ہفتاد کروہ عرفی از خجستہ بنیاد مسافت
دارد شنیدہ مستعد جنگ گشتہ خواست کہ برو تاخت آرد کہندو
بطریق فرار ناہموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلہای خاردار
دشوار گذار کشید ہرچند کہ ہرکارہا ظاہر ساختند کہ قابوی مقابلہ
با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راہنمائی دیگر
جہال بارہہ سخن ہرکارہا نشنید و یکہ تاز خود را بکہندو رسانید
در اول مقابلہ کہ جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کہندو موافق
داب دکہنیان رو بفرار آوردہ فوج امیر الامرا را بنمود چہار صد پانصد

(ن) دپہارتیہ

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته باز یکبارگي بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کومك سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ تردد و کار زار بر لشکراسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعي از همراهان جانباز بدرجهٔ شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال بعرصهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهوراست گاو و شتر و اسپ احدي از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیهٔ محفوظ نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علي خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علي خان مي شد برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هردو سردار نامدار چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلافي بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای قلب مي بود رساند اما تهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم مي شدند هرچند که با فوجهاي دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن
ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دپهاریه بعمل نیامد - و
بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه با سادات که بقول مشهور فرامین
و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف
کرناتک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و
آنها سر تابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجا پور و
حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز
پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا
ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام
و زمینداران بیجاپور و کرناتک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع
نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور
مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعهٔ ملهیر سرکار
بکلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت
سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت
خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بنی اعمام تیموریه گفته می شد
ارثی مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان باسد علی
خان علی مردان خانی مقرر فرمودند و فتح یاب خان اسد علی
خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان
که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور
داشت سند نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر
امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای
حساب آورده مبلغی بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عناد خاطر گردید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنائت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار دکن جرأت روانهٔ شدن برخدمت ماموره نه‌نمود و بعد قیل و قال بسیار وکالت خان نام را قلعه داري قلعهٔ مذکور از روي سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داري امیر الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامي که خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستاره و پرناله و راج گذهه و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهتّه رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملك قدیم پادشاهی را خالي و پادشاه را دور دانسته نهبت بسالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن واحمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصهٔ آن مقرر نموده وعدهٔ وصول بگذاشتن یرغمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتهه نمي نمودند یا رجوع نمي آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق مي ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار مي گشتند چنانچه قصبهٔ نذربار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضي نمي شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرري بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تا رابائی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهي شش صوبه دکن
بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام
و بمیان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
قلم داده قبول نغمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلاي راجه ساهو
و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهی بشوط چند که در ذکر فرمان
روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع
مابین رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود
بعمل نیامد و دستور سردیسمکی نیز جاری نگردید و در صوبه داری
داود خان که نیابت ذوالفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و
قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زادها و داود
خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان
هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتهه میدهانید و
بقافلها آزار نرساندد باهم چون شیر و شکر جوشیده بکجدار و
مریز بعمل می آمد و در صوبه داري نظام الملك بهادر چنانچه
بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسال
و پنج ماه نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی
رسید بعده که دو سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عناد
با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده ترددی که بایست
بعمل آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت
و رفع فساد در سنه هزار صد و سي هجري بصلاح انور خان که از

شیخ زاده‌های متوطن برهانپور و پیش آورده های سادات بود و دیگر امرای همراز باتفاق سنکرا جي نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنبها بود و از زمان تسخیر قلعه چنچی درجرگهٔ نوکران پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته می نمود و خالي از جوهر رشادت که مدد طالع ضمیمهٔ آن گشته بود نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شقداران بوصول در آرند چهارم حصهٔ آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیرداران نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهی از نزد رعایا بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداري و شقداري و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل حبوبات بگیرند بر رعایا و حکام پادشاهي و جاگیرداران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را کمایش دار و دویم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویاند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیرداران گشتند و

سوای آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق
بسبب سستی فوجداران و غلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه
نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر
دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور
قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ماند درینصورت در
هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در
کچهری وچبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحدات قرار یافت
و سواي آن هر جا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود
مثل دیهات پرگنهٔ ندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار
و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهته بود قرار داد امیر الامرا
منظور نداشته قول سوم حصه بثائي که بجاگیر دار عائد گردد داده
مقرر کردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیر دار و یک حصهٔ سالم
مرهته متصرف شود و یک حصه برعایا را گذارند و درمقدمات ملکي
و مالي حکم و عمل غنیم زیاده بر اختیار فوجدار وجاگیرداران جاری
گردید - هرچند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید
مي نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر
نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان
و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش
نرفت آري در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله
از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین
بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی دیهات که از
تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادي گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بوکلاي راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهه و جمناجي دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالي بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم راني غنیم لئیم را سهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضي محمد فرخ سیر بظهور آمد و درهمان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خله منزل و جهان دیدهٔ پخته‌کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامیدآنکه امیر الامرا با او سلوک بکار خواهد نمود و جان‌نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهي طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داري برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علي خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و درهمان آوان که ماه ذي قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجري

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغیر راجه جیسنگه سوائي نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیك آب نربدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل یافتن درتعلقهٔ ماموره خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته طي مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونج تعلقهٔ مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گویان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید معهذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشي و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسید برنوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهاي معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب
اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور
داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته
بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار
خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه
برهانپور صوبهٔ سرحدي بود و با فرستاده هاى حضور در دخیل
ساختن بخدمات مامورة قصور واقع مي شد و جان نثار خان
را از جملهٔ منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست
تا سه ماه که فصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت
خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهاي
زباني و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه
در قبول صوبهٔ حیدر آباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل
یافتن او متعذر بود مختار مي ساخت و گاه می گفت که چون
بر عقل و دانائی و تجربه کاري و دوستي شما اعتماد کلي دارم
می خواهم که براي مشورت امور ملکي از خود جدا نمموده پرداخت
حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نيابت صوبهٔ محمدآباد عرف بيدر و ناديرداشت حادثهٔ غريب
رو داد مجمل از تفصيل آن مي نگارد که چون از بعضي قصبجات
و ديهات صوبجات دکن که مقدمان و زميندارن فوج و گدهي قائم
داشتند غنيم درين مدت باوجود محاصرهٔ بيست روز و يك ماه
ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلاي
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشي و زور طلبي
زميندارن و مقدمان و حکام گماشتهاي راجه ساهو چوتهه بوصول
نتوانند رساند امير الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
تعلقهٔ امين خان از بعضي محال نرمل و غيره درين مدت يکدام
چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
تحصيل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشي زميندارن آن نواح
بامداد امين خان باميرالامرا نوشت حسين‌علي‌خان درين ماده
بامين خان نوشتجات فرستاد امين خان باظهار آنکه هرگاه درين
مدت چوتهه‌ازين‌ديهات نگرفته باشند من چگونه تن باين ننگ و
عار اداي چوتهه دهم التماس استعفا درميان آورد ميرزا علي نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع‌گفته مي شد بدان خدمت مامور گرديد -
و از شهرت‌اين خبرکه‌در استقلال امين‌خان خلل راه يافته‌روزي‌درهمان
اختلال‌ايام‌امين‌خان‌با جمعيت معدودکه‌بيشتر ازهمراهان معتمد او
در سرانجام شادي کدخدائي دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست درباالکنده صوبهٔناديررفته بود وفوج‌نزد اوجمع‌نبودفتح‌سنگه
پسرخواندهٔ راجه ساهوخبر يافته باتفاق زميندارِي‌که با امين خان
عداوت داشت باسيزده چهارده هزار سوار بجمعيت جنگيت راو

زمیندار نرمل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها درشجاعت و تهوري از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمي داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا دو سه نفر نامي با جمعي دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان واسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعده که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه‌داری برهانپور و حادثهٔ امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید مادهٔ ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان‌نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیواني برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیده ضیاءالدین خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیواني ساخت اما سوای آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیواني استقلال و اختیار نداشت و فضل‌الله خان بخشي جواب صاف یافته بارسلام هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

بوار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني باصاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهمرسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگي افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخشاهی از پایهٔ هزاري
بمراتب هفت هزاري ده هزار سوار براوردهی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سربلند خان را از پتنه
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراداباد و راجه اجیت سنگه را از

احمدآباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمدهٔ حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران سرکار داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ علحدهٔ قرار داده در صوبه داری و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان همد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکیی از بنده ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعای نافرمانی نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران عمدهٔ ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چنین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمی هنگامهٔ عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواری تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیرساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز
زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ
طرف صدائی بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائق
گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت
سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری
و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر می نمود
درین گرمی هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم
نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدکن امیرالامرا
متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان
تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را
که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت
فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بهیچ‌وجه صورت اورا نمی نمود نزد
خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر
رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه
اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثی
مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله
خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او بپادشاه
بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد
رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه
باتفاق اعتقاد خان و خان‌دوران و بعضی دیگر امرای خیر اندیش
بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علي خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتي میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمدفرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمدفرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمي رسید و ازانکه عزم و راي پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش مي آمد و گاه بقصد قلع ریشهٔ بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضي امراي منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیسنگه سوائي بتقاضاي وقت

مشورت برداشتن پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح صلاح کل نظر بر دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده می‌انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران عمدهٔ وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه مامور ببرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضاي وقت ورای صائب بظهور می آمد خصوص ازتجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش درآمده در بارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در حسب و نسب و استعداد ظاهري و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او برخود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و مردم‌توپخانه که هشت نه‌ماهه نقدي طلب‌داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمي‌نمي یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید - درین ضمن در یکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل‌بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هواي دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب معین‌الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض‌داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان‌نثار خان بنام سیف الدین علی‌خان مقرر کرده انتظار خبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یک‌هفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم‌الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بتهیهٔ و سرانجام توپخانه و دیگر ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهته پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبهٔ برار و اسد علی خان علی مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخشی که از سادات نامی بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافی و راجه جیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمدة امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهی که اکثر در رفاقت مجبور و بی‌اختیار بودند و قریب هشت نه‌هزار سوار خانگی و یازده دوازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل خدمات و متعینهٔ خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب نربدا همراه هیچ امیر و شاه زادهٔ نامدار نشده بود و تمام عمله و فعلهٔ کچهری دیوانی و بیوتات و بخشی که جمله قریب بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده هزار پیادهٔ برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاریهای احشام از قدیمان خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهیر که از مدت چهل سال در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن چنانچه بذکر درآمده سعی تمام می‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعهٔ سالیر و دو سه قلعهٔ دیگر بهمراهان خود مقرر نمود و برای فرستادن بعضی از وابستها و اشیای کار آمدنی بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نموده بکمی منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای ماموره آنها مرخص ساخته بود و بعضی ازانها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول
نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب
نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرر
سوانح که بعد کساله و تصدیع مه سال که از دکن بحضور رفته در
رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد که
بخالصهٔ پادشاهی تعلق داشت مامورگردیده بخدمت آن صاحب مدار
دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده برسر
تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کردهٔ پسر عملهٔ میرالامراصوبه دار
برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرچ مه بندی و غیره آمده
همینکه مساعی جمیله درآبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول
کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه
بیست هزار روپیه برای سر انجام توپخانه بقصد محاربه بپادشاه
شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده ازانکه از نرسیدن فصل در
سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل
آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیحساب مرهته
که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کساله که
کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهته
بسرداری کهندو دبهاریه که از سر فوجان مشهور و صوبه دار
خاندیس از طرف راجه ساهو گفته می شد و سنتا و چندی
دیگر از سرداران گم نام همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران
نامی و جماعه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت
و مبلغ مدد خرج مرهون احسان نموده برای آینده امیدواریها داد

و براي سپاه مرهٹه نيم روپيه سراسري سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعي از زمينداران را با خويش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسيدن برهانپور که براي امور ضروري سه چهار مقام واقع شد رنبهابنالکر نام مرهٹه که نوکر پادشاهي گفته مي شد و منجملهٔ فوج کومکي نزد امير الامرا رسيده بود و سنکراجي ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشيده از مدت در فکر تلافي بودند اورا حسين علي خان بموجب اشارهٔ مدعيان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبيده غافل گرفته بقيد و زنجير در آورده لشکر و بهير مغلوب هراس گشتهٔ او را تاراج نمود و عمله وفعلهٔ متصديان کچهري ديوانيان و بخشيان واخبارنويسان را که بوعدهٔ رخصت از پاي کتل فردا پور همراه آورده باز اميدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نيز رخصت نداد و همه حکام وعمال معزول را درکمال بي سرانجامي همراه گرفته بيست و دويم محرم ازبرهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نربدا گذر اکبر پور عبور نمود - درين ضمن اخلاص خان که براي تسلي و برگرداندن امير الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزديک قلعهٔ ماندو رسيده باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بي ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داري اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بيدل ساختن ديگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زياده از سابق سرگرم زود رسيدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امين خان چين بهادر صوبه دار

نامشخص مالوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران پرداخته ارادهٔ مقابله با امیرالامرا دارد حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغهٔ اصطبل بود نزد او برای در یافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهای وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاستهٔ رفتن اعتمادالدوله بی حکم پادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق قلعه‌داری و تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعذر تمارض ودیگر موانع باامیر الامرا ملاقات ننمود و این معنی مادهٔ بیدماغی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقنداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ سید عبدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک بر داشته برسر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه و دولت خانه سید عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد وپیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند و دربن ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

کوشند امير الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامين نوشتجات مذکوره در مجمع ديوان بزبان آورد که اگر واقعي پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکري مطلب و ارادۀ ديگر منظور نيست بعد ملازمت و خاطر جمعي از بعضي مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت اين خبر فرحت اثر در همه محل و خيمه بخيمه ترانۀ شادي و مصالحه و اميد زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاري گشت اما روز دويم و سيم آن از زبان راوي ثقه و محرم راز حسين علي خان مسموع گرديد که در خلوت بر زبان آورد که اين همه دام افسانه و افسون ابله فريب که پادشاه مي بافد عبث است نميداند که گفته اند * مصرع *

نهان کي ماند آن رازي کز و سازند محفلها

تقاضاي مآل انديشي نزد عقلا اين است که اگر ما بمقابوي پادشاه در آئيم رهائي و امان از جان نيابيم و اگر ما برو دست يابيم او را نجات متعذر گردد *

و نيز از نوشتجات حضور ظاهر گرديد که سربلند خان بسبب تغير نمودن جاگير که در چنان حالت بعضي محال سير حاصل او را بميرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضاي ديگر ارباب طلب ترک نوکري و استعفاي منصب نموده فيلان و اسپان و اثاث البيت بجماعه داران و قرض خواهان داده ميخواست خرقه پوش گردد سيد عبدالله خان اطلاع يافته نزد او رفته بتسلي او کوشيده رعايت نقد و فيل و اسپ از طرف خود نموده صوبه داري

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوختهٔ نا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزي براي شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مها راجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادي پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواري نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر براي مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن کذ الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانهٔ
سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانهٔ
سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی
برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند
که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی
بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
برآمده تا کنار دریا رسیده متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه
شدند ـ حاصل کلام بعداز کوچ حسین علی خان از اجین جمعی
که از متصدیان بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین
رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی که هریک بامید خلاصی
از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوزه رخت بر نداشته
بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران
و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
مغضوب گردیدند ـ بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس
گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
نمودند زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
تعلقهٔ راجه دهیراج جی سنگه سوائی باوجود رسیدن یکی از نوکران
عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشی
بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه
چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر
امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر
خان چون در تزک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود
در اهتمام خفت باو رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه
پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشتهٔ سخن یافته بذکر در
آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرة اخری خفیه و آشکارا در تسلی
و عطای اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده
اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام بهپیش آوردهای بدنام می نمایند
و باغوای بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص
سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش
نموده راهنمائی و مصلحتی که طریقهٔ نمک بحرامان و بدخواهان
دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که
آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت بارهه گردید
نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر
ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دار الخلافت طرف
لاتهه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که دو سه کروهی شهر رسید
باظهار بغی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که
خلاف داب پای تخت سلاطین صدای کوس شادیانه بلند آوازه
سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی
گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمرهٔ
نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم - وغریب تر آنکه پادشاه
ساده لوح باوجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان
جرأت چنان بیباکانه و علانیه آواز شادیانه بلند ساخته گوش زد
عالمی نمود و از اشارهٔ دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار
طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالیده پادشاه باز بهوش
نیامده طریقهٔ حزم و رای صائب از دست داده گاه مانند سر نا
سر آستین غضب مالیده شروع بنغمهٔ تهدید باظهار زجر و بیم نسبت
بهردو برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پردهٔ نفاق
در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهیراج که برای یکرو
نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده
نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره
در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند
خصوص مغلیه که برین راز سربسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را
یارای آن نبود که زبان بدان سرمکنون آشنا سازد از مشاهدهٔ
نیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هردو صاحب مدار و سستی عزم و
اغماض پادشاه خون جگرمی خوردند بلکه باشاره و اذن محمدفرخ‌سیر
اکثر بدیدن حسین علی خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان
دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که
چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان
برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جی سنگه برهم‌کار را مرخص
بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان
بمتوسلان ما بفرمایند و درقلعه بندوبست ماشود بلا وسواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعي ماهر دو برادر آمده و رفت توانیم
نمود خسرو مست عقل غافل از دغلبازي روزگار شعبده باز ادعای
هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که
في الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و
همراهان هردو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر
معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب
رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه
ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند
از شاه جهان‌آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خودگردید و همان روزمیان
راجه بهیم و راجه بد سنگه‌که بني‌عم هم بودند و بوسر وطن بوندي
باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع
شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند
و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس
گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که
حامي او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه
اجیت سنگه بامردم‌معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهي
را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم
خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهي بغیر از اعتقاد خان
و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوي
بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازی نخود همه آش گفته
می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکارهٔ دیگری بر در قلعه
وگرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگي

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهته فرو گرفته بود سه پهري داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمهٔ ملالت افزا باظهار کلمهٔ نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفکر اصل نپرداخت - باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست قلعه قرار واقعي پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه بامعتمدان خود و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ خاطر جمعي پیغام که بحسین علي خان نمک بحرام رسید باهتمام شان و دبدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارک که ببارهٔ دری شایسته خان مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر مشتمل بر اینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن خدمتي که در خدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان بظهور آمده و در جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن وگمان بد و فکر فاسد و
ارادهٔ باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده نفموده ایم
چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم
دخل و قتل بندهٔ بي تقصیر بنام داود خان افغان بیدین و
دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب مداران دکن صادر شده در
دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب‌قران
در بارهٔ احدی دیده و شنیده نشده دریں عهد انتهای بد عهدی
ظاهر گشته وسواس هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار
خدمات حضور بلاقید نیابت بماتعلق گیرد و ذکر شروط دیگر بمیان آورد
پادشاه معذور از عقل بعذر دفعیه وعدهٔ جشن پیش آورد و از طرفین
گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بیمزهٔ بدفرجام منجر
گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که
في الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب
ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران
حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشتهٔ
اختیار هردو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را
مخاطب بدشنام ساخته باز آن بر گشته بخت بدنام را فرصت حرف
زدن نداده فرمود از قلعه برآرند و اعتقاد خان عقل و هوش وآبرو
باخته جان بدربردن غنیمت دانسته بپالکی سواري خویش خود را
نتوانست رساند و بر پالکي امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار
نمود و از هر گوشه و کنارهٔ آن حصار آثار فتنه و صداي آشوب بلند
گردید و پادشاه از مشاهدهٔ بر گشتگي ایام خود را بمحل رساند

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب
از شش جهت گنبد نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام
شام بر پشت فیل قیر گون واژ گون بستند و ابواب تردد بر روی
مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از
وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد
و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که درقلعه چه‌گذشت
و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان
خویش در مشورت و اندیشهٔ آنکه شب حامله تا فردا چه زاید
جا بجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهته مثل
کهندو دپاریه و بالاجی بشوناتهه و سنتا و غیره با ده یازده هزار
سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهنی اساس مستغرق
هراس و اندیشهٔ آنکه همینکه مهرهای آبنوس شب از بساط
زمین چیده شود و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از
دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز
نموده ذخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان
آشوب سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و خبرهای مختلف راست و
دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامهٔ وحشت افزا
بر السنهٔ عوام جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی امرای بیخبر
از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امیر الامرا
خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهای
اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه
زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهتّه مقابله و مقاتله رود هدو کار بکارزار افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان‌دوران مشهور بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بي شکوه مغلوب هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکي سوار مع ده یازده‌هزارسوار یکبار بقصدفرار دل و دست و پا باخته‌اسپ‌تاخته رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بي روزگار خبردار گشته تیغها آخته از هرطرف دست و بازو بکشتن و تاراج نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و نیزه از دست و شمشیر از کمر مي ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهاي زین خالي و رنگین از خون آن اجل رسیدگان مي نمودند و اسپ و اصلحه متصرف مي‌شدند حتی قصابان و گاذران و خاك روبان و دیگر کاسبان بازار بضرب شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهرچشم هرچه میتوانستند ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده مي گرفتند بلکه در اول فرار آن قدر بهاله و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران بیعار مي باشد بلا گردان جان نموده انداختند که براي بعضی بی‌سروسامان مصالح و سرمایهٔ چهپر آماده گردید و بسیاری ازان مدبران بیعار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و خاشاك بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاک روبان در دهان گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق رویهٔ دکنیان در فرار بر یکدیگر سبقت مي نمودند و جمعي که زخم بر داشته طاقت گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بازاریان مي افتادند و

بعضي سياه جرده قوم ديگر نيز بگمان و مشابهت سياه روئي آنها کشته و زخمی گرديدند و از سر رستهٔ چوك سعد الله خان که نزديک دروازهٔ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که ازسه چهار کروه زياده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال کشته و زخمي گشته قطار قطار در رستهٔ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامهٔ فرار آن جماعهٔ بد کردار ايستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جملهٔ چهار صد پانصد آفتاب گير که ميان هر پانزده بيست سوار آن گروه يک آفتاب گير نگاه ميدارند و سرمايهٔ فخر ميدانند نشان يکي ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نيامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که ميان خوگير اکثري زر و زيور اندوختهٔ تاراج نگاه ميدارند و چه هميانيهای زر سرخ و سفيد که از ديهات مابين راه تعلقهٔ راجه دهيراج و ديگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگير آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نيفتاد شايد که کمتر در معرکهٔ فرار آن شقيان مردم آزار بدين شمار بدار البوار پيوسته باشند - قريب هزار و پانصد سوار و پياده با منتا نام سردار فيل سوار مع دو سه سر گروه گمنام ديگر زير تيغ آبدار آمدند و بسياری زخمی گرديدند اين معنی محض از فضل و کرم الهي رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهای بيشمار سرمايهٔ لاف و گذاف می نمودند که بپاي تخت دهلی رفتيم و بمدد و بازوی مرهته پادشاه هند مقيد گشت و ديگری را سريرآرای دهلي گردانيديم *

الحاصل چون درين هنگامهٔ جهان آشوب که خبر فرار دکنيان

انتشار یافت و خبرهاي فساد افزای اندرون قلعه خصوص
از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم
خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان
خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق
سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق
از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و درینولا بمنصب پادشاهي
سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم
احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها
و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل
پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دری در فکر فرار
بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان
استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که
کار از دست رفته بمدد عقل دوربین فائده در حرکت ندانسته
ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا
نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ
مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها
تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب‌الملک اندرون قلعه افواج
دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان
و سادات خان مع پسر که تا چاندني چوک جلو ریز رسیده بودند
جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند
ساختند در اول حمله رخ‌فیل غالب جنگ از صدمهٔ بان برگشت
و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بساط فراهم‌آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاري برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادري بود با جمعي از مغلان سوار شده از روبروی دروازهٔ لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازها را بر روي آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقادخان باهمراهان طرف چوک سعدالله‌خان نزدیک خانهٔ خود حند حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپاي خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدحام عام‌چند دوکان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانهٔ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش‌باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه منگدل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب باحتیاطی که بایست ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروکهٔ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از -

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد
جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین
علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله
و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر
را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده
بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي
تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که
اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرو گرفته بودند درپای
افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه
درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ
محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بباد رفتن زیور و
آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال
آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زمانی
از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس
پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی
تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه
اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ
و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند
ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای
یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر
رفیق و همدم نبود محبوس ساختند

* بیت *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت بندامت برخاست

سلطنت پر فساد محمد فرخ سیر شهید مرحوم سوای یازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تاریخ این حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولي الابصار) یافته‌اند (†) في الواقع هرکه از دل و گوش پند نیوش ودیدهٔ بصیرت غور نماید باید که ازگردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدین عجوزهٔ شوهر کش نه بندد * * بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(†) همچنین در نسخ همست لیکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آید *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف خلد مکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر او طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت مالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه براي رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته نداي الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و نعلهٔ کار خانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت -
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافي جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواري تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات وظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز براي تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپوره و
خالوی پادشاه مظلوم مي شدند و سید صلابت خان داروغهٔ توپخانه
و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر براي
خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران والاشاهی که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضي زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
مي یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثري بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرگهٔ منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علي خان اسپ بداغ
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسري میگرفته باشد -
و بخشیگري دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشي سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشي چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ
مالوا را بعوض صوبه داری پتنه که سابق قرار داده نموده بودند

بنظام الملک بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگی وضع روزگار قبول نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزانی داشتند - و سربلند خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بتسلی او پرداخته نظر بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف الدین علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی القضات حضور و میر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوافي نبیرهٔ امانت خان دیواني خالصه و بنام راجه بختمل دیواني تن قرار یافت اما همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان خاص و عام و معلمی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر فرمودند - و در خدمات دیگر صوبجات دور دست براي برهم نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن سرزمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعي کوشیده سرانجام مي داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه بظهور آمده بود تغیرنموده بخواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند - و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجهٔ عذاب و مبتلا باقسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول ساختن نور باصرهٔ او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحي و حب ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانهٔ آگاه‌دلان‌ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام‌عذر ایام گذشته دایه‌تکلیف باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن پادشاه زنده بگورمقرر نموده بودند بتملق پیش‌آمده امیدوار منصب هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن‌خود و رساندن‌نزد راجه‌دهیراج جی‌سنگهه سوائی که وسیلهٔ نجات خود میدانست می نمود و آنها بر ارادهٔ مافي الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دفعهٔ ثاني یا ثالث‌که اثر بخشید چون جان بسختي زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختی هردو برادر که باوجود کفالت قسم کلام الهي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت بهر دو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرام‌خواران تا حال نداده بر می آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هردو مدعی دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه کشیدن بهردو دست‌تسمه را گرفته دست و پای‌لاحاصل زدن‌گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران‌حالت اضطرار کارد و خنجر بر بدن او نیز رسانده اما آنچه محرر سوانح مسموع نمود کار بزدن سرخنجر وکارد نکشید بهر حال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و دو سه هزار مرد و زن خصوص لچهای شهر و فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت گریه ونفرین کنان و دشنام‌دهان با گریبانهای چاک خاک برسرانشان میرفتند و دلاور علی خان بخشی حسین علی خان و سید علی خان برادر بخشی سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت گردیده بودند آنها نیز با جمعی از اعیان شهر رفت کنان مجبور در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند و روز سوم جمعی از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خوانده مجلس مولود نموده تا صبح احیاي شب بجا آوردند *

عجب مکافات و کارخانهٔ درگاه الهي است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظهٔ جان خویش بقو هم افتاده بدین مرتبه سنگدلي را کار فرموده از بدنامي آقا کشي و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند و بایستي که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سراي فاني فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخي الم هریك برو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظارهٔ آن اعتبار بر دارند و بدیدهٔ تامل غور کنندکه بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت دراندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کاشتند چه محصول بر داشتند *

القصه بعدازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر ومرصع آلات وفیلان و اسپان پادشاهي بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواستند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصه رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بمحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملهٔ محرمان حرم پادشاهی پسند نموده بتصرف خود درآورد هرچند که از زیادتی حرص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد
این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و
آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگانی در یافته
باشند میسر نیامد اولا میان هر دو صاحبمدار صحبت اخوت بکدورت
باطنی و وسواس غلبهٔ تسلط هر یکي بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکي به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر
بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علي خان که در شجاعت
و تهوری و کارداني و فیض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ
داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود ببرادر کلان
نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت
و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر
بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر
بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز توانند گردید - و سوای
آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و
تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند
فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رستهٔ بازار که عبور
مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و لچهاى
بازار بگوش او ميرسيد و ميگفتند خون بهاي داماد گرفته ميخواهد
با روسياهى ازين شهر برآيد از شنيدن اين کلمات تنگ آمده
يک دو نفر را حکم کشتن سرسواري نمود - روزي چند نفر
کشميری را بدين تقصير گرفته بفرمودهٔ سادات بر خر سوار نموده
تشهير دادند دراثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طفلان کشميريها
نيز بفرياد اين نغمه با ديگران همزبان ميگشتند که جزای حرام
خوران بد انديش همين است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهيد
ده پانزده روز نگذشته بود که خبر هاي مختلف فساد انگيز قلعهٔ
اکبر آباد که بتفصيل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گرديد
و روانه شدن راجه اجيت سنگه موقوف شد - و درهمين آوان رسيدن
حيدر قلي خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نيابة داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوری اضافهٔ نمايان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان دوران بعهدهٔ خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نيک نام
ساخت اما از بعضي سختي اطوار و ظلم او که سر بهيچ امير حضور
فرود نمی آورد و در ايام ديواني دگن نيز بحمايت خان خانان
مير جمله که دران ايام مربي او بود سيد عبد الله خان را از خود
راضي نداشت و در بندر سورت و احمد آباد ديگر متصديان پادشاهی
و جاگير داران ازو نا راض بودند و شکوهٔ کشتن بلبهداس پيشکار
بندر سورت بسياست تمام بعلت بازيافت زر حسابی و غير

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعي بوسیلهٔ منع مسکرات و دیگر
نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید
عبد الله خان بمیان مي آمد حواشي مجلس زبان بشکوهٔ او
آشنا می‌ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک مي افزود
لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار مي کشید و قرار
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدو خفت رساند
اما از انکه ستارهٔ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازهٔ رشادت
و جرهر تردد و کار طلبي و کاردانی او که بظلم منجر گردیده بود
بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد
با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار
سوار افغان و چهار پنج هزار کولي جنگی باوکه سیوم حصهٔ آن
جمعیت با حیدر قلی خان نبود برو غالب آمد گوش امیر الامرا
پر گشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زادهٔ
هردو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده
بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار
را با خود رام ساخت و درین ضمن مادهٔ شورش اکبر آباد بمیان
آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدر قلي خان نزد برادر کلان
گردید و حیدر قلی‌خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان
با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را
باطاعت از هوا خواهان بی ریو و رنگ وا نموده که نقش
خیر خواهي و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید
و عداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعني غرهٔ رجب سنه هزار و صدو سي و یك
از سوانح اکبرآباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد
بیست و نهم جمادی الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره
خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت
خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت
برآوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند . * بیت *

بزر زد سکهٔ صاحب قراني * شه نیکو سیر تیمور ثاني

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد
اکبر پسر خلد مکان بغي ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر
شیر خوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبرآباد فرستاده
بودند و هر دو دختر یکي بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده
جهانشاه پسران بهادرشاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور
چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از
متوسلان نیکو سیر گفته مي شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و
ستد داشت و از معالجهٔ بعضي مرض و زخمها وقوف حاصل
کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده
بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی
خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و
روشناسي بهمرساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها
گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدست آویز وقوف طبابت
در خلوت راه حرف زدن بهمرساند و با بعضي همدمان محرم خود
را همراز دمساز را نموده برارادهٔ امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزاریهای حسین علی خان که
با هزاریهاي قلعه اکبر آباد رابطهٔ خویشي و رسل و رسائل داشتند
بفکر و خیال خام کاری افتاده بي آنکه باستحکام بناي پیشرفت
کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی
را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازي طفلان دانسته
بوکالت نیکو سیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر
نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد
گذاشت چون این معني از ملاحظهٔ انشاي راز خلاف راي و مرضی
امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد مترصین که از کهنه
رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
نمود و در مابین فرصتي که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت
و شورش سلطنت درمیان آمد خود را نزد راجه دهیراج جي سنگهه
سوائي رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد درباب
بر داشتن نیکو سیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود
براي راجه چهبیلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان
فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
در همان ایام باکبر آباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت
نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و
بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور دردفع‌فتنه و سلامت روی مي‌کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهرحال بوي‌سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان‌نام را خفیه‌قلعه‌دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد باتفاق داورداد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانهٔ اکبر اباد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چهبیلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام‌طلب اعانت رفته بود باهزاریهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته‌بیست و نهم جمادی‌الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه تقاضاي رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوارهمراه غیرت خان صوبه‌دارحاضر نبودند باقي جمعیت دراطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستي که مردم احشام با دو سه متصدي پادشاهي که با آنها همراز گشته بودند غافل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق مي افتاد خاطر ازو جمع مي نمودند و نکو میر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که ازانجا هفت هشت منزل بیش نبود مي رسانند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او برتخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه برادر الامارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان باد پیما فرستاده برحقیقت اطلاع داده خود بگرد آوري لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعي از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفي خان را با پسران صفي خان که درجهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیرالامرا خود با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه دهیراج در تهیهٔ برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد و نظام الملک ازمالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلارام را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد صوبه داري خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارهٔ زیاده پر خاش نمودن باچهبیلا رام بهاده بوعدهای لطف آمیز مي نوشتند - و از هرطرف مردم واقعه طلب بیکارکه دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آناکشي سادات مانند دانهاي انارخون بسته بود هرچه مي خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهيراج و چهبيلا رام و فراهم آمدن جمعيت زمينداران عمدهٔ ديگر بمدد نيکوسير شهرت تمام ميدادند و پادشاه رفيع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او ميکوشيدند اما چون براي مدقوق هيچ معالجه بهتر از تفريح طبع و شنيدن نغمات راحت افزا و حکايات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختيار نداشت بلکه حکم تصويري داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبيه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازين غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشيد و شدت مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی ميگرديد تا آنکه کار بتغير حال را اختيار نمودن سفر آخرت بي آلودگی مآل لازم ملزوم رياست کشيد و خبرهای غم افزاي اکبرآباد مزيد الم و کدورت خاطر گرديد و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجويز سلطنت بنام ديگري از پادشاهزادهای محبوس افتادند وخواستند که از روی قرعه اجل رسيدهٔ ديگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفيع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعيانی مرا که مراد از رفيع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حيات من سکه و خطبه بنام او نمايند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفيع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در کمال نشو و نمای جوانی بروضهٔ جاودانی شتافت ۸ ماه و ده روز نام سلطنت برو بود * * بیت *

الامان زین سپهر تشنه بخون * واه ازین روزگار بو قلمون
یک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالي وسبوی نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیموز میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسوّد اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون وماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنمونی عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد ر
فوج کشی منجر گشت بی آنکه ازو ترددی بظهور آید بی آبرو
گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا
بعد خاطر جمعی از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد
غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب
به‌بهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان
المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله ر
ظفر خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع قریب بیست و
پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار
مختلف از بر آمدن جی سنگه بقصد پیوستن به‌نیکو سیر و ملحق
شدن روح‌الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت فوجداری
احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه
ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان‌آباد بلاشهرت
بر آمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر
حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید [illegible] اصل نداشت
و او از مهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد [illegible] سیر نیافت
و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا [illegible] خت - و اکثر
مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سو [illegible] نا موافقت
روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آن [illegible] بیداد تسلط
هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار [illegible] ور بودند
بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب [illegible] امات و گوشه
نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفول خواجه [illegible] ظ و خوابهای

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را
در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر هاي
مختلف بي اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نزد
راجه دهیراج و حرکت راجها و زمینداران و چهبیلا رام با سي هزار
سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از
جملۀ اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سنگه سوائي با
نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراهم آمده بودند تا یک
منزل از آنبیر برآمده انتظار خبر ارادۀ راجه چهبیلا رام مي کشید
مقرون بصدق بود - از بسیاري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک
پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که
جمله فوج ازسي هزار سوار زیاده مي شد اواخر شعبان المعظم از
دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلۀ جی سنگه گردید -
و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیۀ خود را که در
عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات
که داشت و مجموع بکرور روپیه میرسید طلبیده بقول مشهور تغیر
لباس و رخت مسلماني داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را
مرخص ساخته روانۀ وطن نمود و این معني نزد ارباب شریعت
و قاعده سنجان با حمیت و آداب‌دانان با غیرت خلاف‌داب‌ناموس
سلطنت و طریق‌مستقیم‌اسلام‌بظهورآمد و در زمان‌سلاطین‌سلف چنین
تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن
بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان‌برده باشند - القصه
بعد رسیدن حیدرقلی خان بهادر باکبر اباد باتفاق غیرت‌خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن
مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعد رسیدن حسین علی
خان ترددداتي که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر
آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه
و مور چال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و
شکست و ریخت زیاده بمساجد وشهر رسید و امتداد ایام محاصره
بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر
غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه
را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ
داده بپرانند بدین هیئت دونفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین
را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ
بالاي قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدري بلند
گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب
جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز
محاذي سر او بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگره
بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق
او را برید اگرچه قدري آسیب بدست او رسید اما دران گرمي
هنگامهٔ فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن سر و تن او یقین
بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از کمان جسته بچستي
و چلاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم
ملک الموت داشتند بسوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساند و تا خبردار
شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجاي باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان دم‌شمشیر آبدار گردد بحکم خدا رگی ازبدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهي بسبب ایام برشگال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جي سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل کروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل براي عفوتقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبرآباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشي نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای محیل بیرون که یکي از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضي هزاریهاي مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین‌علي‌خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیرالامرا نظر برتقاضاي وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک رونموده

پردهٔ خجالت از میان بر دارد در اخفای آن کوشید اما خطی بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز حسین علي خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ اول که هزاریها بانتهمل نمودند بعداز دوسه روز دیگر محمد عسکري نام برادر زادهٔ نیکو سیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چوڑامن جات که مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیلا رام یا چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرفت باقي بروعدهٔ بعد رسیدن باله‌آباد قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوڑامن محمد عسکری را مع رفقا و مبلغي که باشارهٔ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن تردد بحسین علي خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوڑامن نام هزاری امیرالامرا پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان مقید گردید و بتسلي امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و مترسین که تمام هنگامه بر پا کردهٔ او بود چون میدانست که بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید گردید خود را بجمدهر جان ستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادیانهٔ فتح نواختند * * بیت *
کسی را بخت چون بر دارد از خاک * ره سیلاب را بندد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسي دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس سه صد چهارصد ساله که ازوقت سکندرلودی و بابر پادشاه که در کوٹها بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضي کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دو سه کرور روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل صاحب قران ثاني ساخته بودنه ـ روز عرس و شب جمعه بر قبر آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد و تیکهٔ آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حاشیهٔ موجدار از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علي الراوی - بهرحال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبي نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگیي تمام چنانچه بگزارش خواهد درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و وسط ماه شوال از اکبرآباد کوچ نموده با فوج پادشاهي و سید عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیشمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هردو طرف مضایقه می نمودند ازانجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهي بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بر دارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهورخان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود وجاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداري سرکارسورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهیراج مفوض باشد و صوبه‌داری احمد آباد و اجمیر ضمیمهٔ جودپور براجه اجیت سنگه بحال مانده دربنصوت از سي کروهي دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتهه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهي رفته بود که هر دو پادشاه یعني هر دو برادر بهرهٔ ازسلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانهٔ جاوداني شتابند شاه جهان ثاني بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاوداني شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد

* بیت *

جهانرا نداوند بي کد خدای * یکي گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثاني عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تداوي و غمخواري آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوك که از هردو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت وتقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسماني و روحاني علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هردو پادشاه جوان که چون دو نهال سرروان که در گلشن جهانباني بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزگار بسموم هموم ناکامي پزمرده گشته بروضهٔ جاوداني انتقال نمایند و بدنامی آن درالسنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علي‌خان پسر سید خان‌جهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور براي آوردن اختر برج جهانباني گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبيرهٔ خلد منزل که هيجده سال از نهال عمر شريف او در چمن اميد سلطنت نشو و نما يافته بود و بچهارده واسطه باميرتيمور صاحب قران ميرسيد و از عهد جهاندار شاه با والدهٔ ماجده در قلعهٔ دار الخلافت بسر ميبرد و جواني بود زيبا و محظوظ بانواع خوبي وجودت طبع و ذکا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنيدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعهٔ شاه جهان آباد آفتاب حيات رفيع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازين جهان فاني بر بست * بيت *

بشادي گذار اين جهان خراب * که ني جم شناسد نه افراسياب

و تا رسيدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثاني را قريب هفته مخفي داشته بعده بکفن و دفن پرداختند يازدهم ذي قعده بفرخي و فيروزي پرتو شرف نزول محمد روشن اختر برساحت سواد فتح پور افگنده گرديد و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهي سنه هزار و صد و سي و يک بعد انقضاي يازده گهري روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتري صاحب طالع بقوت نظر سعد نيرين درخانهٔ دهم رياست جلوه‌گر بود و بحکم اختر شناسان هند قوس دلالت تام بر قوام سلطنت مي نمود و زحل در خانهٔ دوازدهم که بيت الفرح اوست و براي منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درين خانه از براي

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایهٔ مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گراني خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزاني آورد - و صاحب زمان ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکي و فراست و سلوك سر آمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزي که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور مي شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیك را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضي هر دو برادران دانست باقي امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهي استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین دستور درهمه امور رعایت خاطر هردو برادررا بغایت مرعي میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

گلال بار و تعین ناظر وعهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواری و بارچي و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله وفعله وعهده داران از نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و معلمی آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل‌الله از راه کمال فطرت و دانائي باو برفق و مدارا سلوک نموده درهیچ کاری بي استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز جمعه و شکار مختار نبودند وروز سواري کوچ اطراف آن مهرسپهر اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند - القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیلا رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که افسوس سر بریدهٔ اورا برمنان سررسته شهر بشهر ندیدند - و درهمان زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام که میر شمشیر او همان گفته مي شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ فراهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتحپور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالي و شرعی حتي در تعین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کُل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي رسید درهیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلدهٔ از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کاروبار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعداز انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج وکیل او باظهار التماس عفوتقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه براي بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر براي خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آوده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلاور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی حسین علي خان بود براي رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم بارهه و جماعه‌داران عمده بودند همراه داده درخلوت اشاره نمودند که بعد فراغ تنبیه بد منگه باتفاق راجه جي سنگه در سرحد صوبه مالوا رفته استقامت ورزیده چشم‌براه‌رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار شجر این نخل خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد درآمد - و ازانکه از طرف قرار و بنای صلح گردهر بهادر خاطرجمعی حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته برای تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان بنگش و شیر افگن خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلي خان بهادر بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداري و تردد نمایان بود که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد مي بود نزد حیدر قلي خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول منجر نمي گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه قائم بر راي خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدي را اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتمادنمی نمود و درهر هفته و ماه خبرخالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار می یافت وباز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر بریذکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محالات خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلي در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که پیشخانهٔ ظل سبحاني و سید عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبرآباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک روپیه ببرادر کلان عائدگردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفاي آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنهٔ هرطرف که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو باافواج

شایسته روانهٔ الهآبادگردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و هوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد دو سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبه‌داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب درتحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ الهآباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازي تازه بر بساط پروسعت زمین چید و نراد مکافات روز گار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بوقلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفراشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگه هاره و راجه کوته و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون
عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این
امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند
و تبعیت او را ذریعهٔ معموری دین و دنیای خود تصور می
نمایند مناسب نمي دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب
که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی
گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت
نمانده بود گفته صوبه داري عظیم آباد پتنه که بنابر تعدي
زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت
زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و
تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت
آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ
حرام نمک پزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت
قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلي
که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد
حسین علي خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر
میدانست غافل از مضمون یضحک التقدیر علی التدبیر گشته
صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و دردکن
عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است
نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلي و دکن بمنزلهٔ
میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و
پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معني از لطائف غیبي و تاییدات لاریبي تصور نموده روز سیوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدي و جاگیرداران که از بي توجهي نمک حرامان و دیر طلبي پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة بر داشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادري که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان وغیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گري نمود مقدمات چند در چند که مبني بر نقض عهد حسین علي خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که حسین علي خان بارادهٔ فاسد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داري شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ مالوا واقعهٔ کنارهٔ دریاي نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ فاسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهي منظور داشته بیماری را بهانه ساخته براي ملاقات نیامده حسین علي خان که خار این ادا در دل میخلید کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماندو فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علي خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روي رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذرکه اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیدار پرگنهٔ امجده سرکار ماندو را که از مدتهای دراز زمیداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس او مرهته ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده برطبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمیداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خرد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برسم قزاقی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسر چتر سال بندیله قلعهٔ راناگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بپاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از سرکار خود برای این کار تعین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیدهٔ فوج شایسته از افاغنه و روهیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانهٔ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقهای دستخط خاص حضرت ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گرده بهادر

اول آن زبدهٔ فدویان یکرنگ را از میان بر دارند و پس ازان بکام خود فائز شوند ومارا اعتمادکلي بران فدوي کار طلب است نظر بر حقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد و مقدمهٔ گردهر بهادر بصلح فیصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبهٔ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبهٔ مهاراجه اجیت سنگه مرتبهٔ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علی خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارهٔ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برده ها بوندی را بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنهٔ نلام خوب نشد و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هرمقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت درضمیر شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئینان از صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد وملتان و برهانپور هرصوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک که‌در فرصت هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسیدکه آنها بمقتضای شرارت ذاتي و خیانت باطنی گرز داران براي طلب آن عمدة الامرا بحضور تعین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهاي پادشاهی با خطوط خیرخواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ فاسد اینها غیر از استیصال این‌خاندان و برداشتن‌خلیفهٔ زمان‌امری دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ من یتوکل علي‌الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احمال و اثقال از بلدهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبرآباد کوچ کرده بجانب دکن متوجه شد و غرهٔ رجب از درياي نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگاون که از رفقای حسین علی‌خان بود و بمشاهدهٔ نمک حرامي‌خار خار آزار در دل داشت و بنابر نام والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری پرخان مذکور بحال داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهاي مشکل کشا مي باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خسرو چیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داده و میر حفیظ الله خان بخشي وغازی الدین خان بهادر فیروزجنگ پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالاي قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را بەنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت افتتاح بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصواب دید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و نامبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهاي شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمدانور خان و راو بنالکر فوجي ازدریاي تپتي گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنهٔ شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر مي گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصهٔ تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمهٔ دیگر مآثم و معاصی در نامهٔ اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلواي عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود محمد انور خان که ازشجاعت نصیبهٔ نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمهٔ اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهرخیل خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعهٔ ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هرچند سعي نمودند و جمعي از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح وظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی خان برادر حسین علی خان بارادهٔ دار الخلافت وارد برهان پور شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملک گفتند که گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان برای اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضال الهی و بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب می شویم ملک و مال همه از ماست واگر خدا نخواسته بالعکس شد وبال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز و اطفال ومحمدانورخان وغیره درجنب همت ما قدری ندارد وچون غیر از استقلال پادشاه امری دیگر منظور نیست انشا الله تعالی بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل‌کار سیف الدین علي خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایسته داده از دریای نربدا گذرانید - درهمین مقامات لعل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در لعل باغ توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم براحوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال و خانه زادان را توقع قدر داني شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ کارخود شدند و نظر برقلت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته ازجنود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهرالهي بوزیدن در آید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که سیلاب غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسیله

دلاور علی خان و بمهارا و بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بسید عالم علی‌خان ملحق شده بالاتفاق اطفاي این نائرهٔ فساد نمایند - و در همین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگي باجمعی کثیر از نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع‌کوب مخالفان و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هردو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام‌الملک بهادر فتح‌جنگ که از سلامت روی و نیلک سرشتي و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت ماموره خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان سعي موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم‌ننموده بود که رای حسین‌علی‌خان برین‌قرار یافت که بعد فراغ مقدمهٔ گردهر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامي که حسین‌علي خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک
قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت
قلعه داري و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و
هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین وشیران بیشهٔ آن سر زمین ترک
مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف
مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند
چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فلک بکام هردو
برادر گردید خواجم قلي خان تورانی را بقلعه داري ماندو مامور
ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک
قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن
قلعه تعلل ورزید بعده که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان
بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائي نموده در باب
عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر
مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند
و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان
با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثي داشت و مرحمت خان
را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام
تمام نگاهداشت - ازانکه قلعهٔ راناگذهه تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند
پسر چتر سال زمیندار مفسد پیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود
و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام
فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان
خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بعضی بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چند یري که مکان مقرري مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی در همان ایام نوشتهٔ حسین علیخان بنام فتح جنگ مشتمل برین رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست موبجات دکن و اطراف آن مکان براي ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نماییم از چهار صوبهٔ اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملک بهادر زیربار خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علیخان چنانچه بذکر در آمده با نوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسر زمین صوبهٔ مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالی و جانی سکنهٔ آنجا گردید ازین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبروئی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبهٔ اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاک حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوصل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح مندسور که برای بندوبست ونسق آن ضلع پیشخانهٔ کوچ بر آمده بود باز مراجعت فرموده باوجین آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ سرونج دو سه منزل رفته بموضع کایتهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکۀ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن مهل انکاری نموده بسید دلاور علي خان برای تعاقب نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشتۀ شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشتۀ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طریقۀ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات میر حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جادۀ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کردۀ جاگیر دار و صوبه‌دار و دیگر نوکران عمدۀ پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از راوی ثقه مسموع گردید که نوشتۀ صاحب مداران ملک بر اشارۀ ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بودلهذا زیاده از سابق بشوخی
پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود
مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار
سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر
دلیرجنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار
و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک
بموضع جهونپی که از لاهور فاصلهٔ سی کروهی دارد هردو فوج بتفاوت
سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبدالصمد خان بهادر بترتیب فوج
پرداخته کریم قلی خان را که بخشي فوج دلیر جنگ و از مبارزان
با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جاني خان و خواجه
رحمت الله خویشان نبرد ازمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار
سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر
نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه ازحسب و نسب و شجاعت
مورثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر
بزبان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده براي
طرح فوج تعین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و
حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت
خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه
فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیرجنگ صف جنگ
بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان
آتش فشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه
خود را بر توپخانه زد که از توپخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا در آمد و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغلزادهای تیرانداز حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازي‌وشجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها برخود واجب ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغر خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای کمان در آمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شصت دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هر خدنگي که از خانهٔ کمان بهادران میجست از مهرهٔ پشت مخالفان میگذشت و اغرخان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افگند و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری برانها تاخته بساط فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند وحسین خان از مقابل آن شیر پیشه شجاعت جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

روهیلهای غرزم جو بپا مردی مغلان پلنگ خو حملهای صف ربا و چپقلشهای مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران توران چنان استقامت ورزیده یورش نمود که اکثر از نو ملازمان و همراهان دلیر جنگ تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان و دلاوران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای داروگیر بچرخ برین رسید و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقیری شاه بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان جان اورا از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش قدم مرید پاک اعتقاد کشته گشته جهان را در چشم حسین خان درنفس واپسین تیره و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید مبارزان از هر طرف نشانهٔ تیر و گلولهٔ بندوق ساخته بودند و در همان حال شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که سبب او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد باد آه ستم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر یک رعایت
خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید؛ و بآغر خان تواضع فیل و
شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي دوصد سوار نمود. - بعد ازانکه خبر
بسید عبدالله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما
بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف
پیشه مختفی نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید ومغلوب
ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد
برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ
جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران
ملک گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب
نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که
از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک
بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهای قلعهٔ آسیر که خسرو نام
چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه
گردیده بود بهمدمي اقبال بامتقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار
طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در
کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته ومبلغي منجملهٔ طلب دوساله
باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر
شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهاي فتح جنگ در آورد - و
قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي آنکه شمشیر از غلاف و خون
از بیني اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پور که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ استقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ در آمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - ودیگر بوضوح انجامیدکه انورخان صوبه دار برهانپور ورنبها بنالکر که از مرهتهای نامی بود و جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مها راو بهیم سنگه پیهم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خبر دلاور علی خان مي کشید و رتن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند مي کوشید و مي دانست که آخر این فساد مادهٔ وبال جان اوست و حسین علي خان راضي بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمي شد *

درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبي کشمیري که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعي از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی روایت شرعي تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن جیوه و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب مماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعي از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرسانند روزی مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعي بسیر سبزه و باغ رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود
را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ
مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها
پرداخت و جمعي از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد
کشته و زخمی میگردید همچنان بوسر خانهٔ میر احمد خان آمده
اطراف خانه فرو گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت
و تیرو تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رساندند
و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد
خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شرآنها نگشته
بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت
فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار
شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم
آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان
مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و
هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش
داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و
خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و
کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم درپیوست
و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار
بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی
گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش
رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان برسر محلهٔ هنود رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر برسرخانهٔ میراحمد خان آمده مجلس رای را با جمعي که پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بیني آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقید ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده میرآحمد خان را از نیابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای احکام شرعي و تنقیح قضایا مینموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیدخل و منزوي و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد نشسته در اجراي امور ملکي و معاملات می کوشید - بعد از رسیدن خبر بحضور مومن خان نجم ثانی را از طرف عنایت الله خان نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت خان خوافي را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر فرمودند و اکثر متصدیان عمدهٔ کشمیر معاتب شدند - اواخرشوال مومن خان که بسه کروهي کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبد الله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته تکلیف نمود که رفاقت خواجهٔ مذکور جمعي از فضلا و اعیان مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند از انکه خمیر سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتقم حقیقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هنود گذشته برو نیز گذشتني بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود که شمارا نزد میر شاهور خان بخشي رفتن و عذرگذشته خواستن لازم وضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میر شاهور خان رفت بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه ببهانهٔ شغل ضروري برخاست و جمعی از مردم محلهٔ چربیلي و کهکران که بخشي آنها را طلبیده در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور پنهان ساخته چشم براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب خان ریخته اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده اورا بعذاب و عقوبت کشتند * بیت *

هر کسی آنچه میکند یابد * بدو نیکي که میکند یابد

روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعواي خون مقتدای خود فراهم آمده بر سر محلهٔ چربیلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و دو روز جنگ درمیان بود آخر غالب آمده قریب دو سه هزار کس که دران محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز فرود آمده بودند مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت بردند و تا دو سه روز نائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه از خون ریزي و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه شنیده شده باحاطهٔ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

قاضي و بخشي آمدند میر شاهور خان دست و پای لا حاصل زده در مکاني که پی نتوانستند برد رو پوش گردید و قاضي بتغیر لباس بدر رفت و بنای خانهٔ اورا از پا در آورده خشت خشت حویلی را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر میر احمد خان را مع انجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ ایمن آباد که پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم کشمیر طوعا وکرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسید که وسط ماه مذکور بعد رسیدن دلاور علي خان هفده هیجده کروهی برهانپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علی خان رساند و جنگ عظیم در پیوست و دلاور علي خان تردد نمایان نموده با همه سرداران و همراهان نامي کشته گردید و تفصیل این اجمال آنکه بعده که عالم علي خان در خجسته بنیاد بر عبور نظام الملک بهادر از آب نربدا خبر یافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را که یکي از پیش آوردهاي سید عبد الله خان بود و حسین علی خان بدکن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه دار برهانپور ساخته بود و دریناولا از برهانپور نزد عالم علي خان آمده مشیر و صاحب اختیار عالم علي خان گشته بود همراه رنبها بنالکر که از مرهتهاي نامی بود و وقت رسیدن حسین علی خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبصداران راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقید ساخته بدار الخلافت همراه برد واو خود

را از انجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست
برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست
که خار و خس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ فیلان
شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه
انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ فوج ظفراقبال
فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را
آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله
خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست
برج و بارهٔ شهر پناه پرداخته تا رسیدن کومك محصور گردیده
بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب
خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیك قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای
قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند
رجوع آوردند طالب خان قلعه‌دار که درکمال عسرت بسر می برد
ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان
خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ در آمد و
محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته درسواد لعل باغ
نزدیك شهر برهانپور دائره نمود و رنبها بذالکر که رفیق و میرشمشیر
انوور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار
فتح‌نصیب پیوست - درین‌حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر
فراهم‌آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج
فتح جنگ غالب آید شهر بحادثهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار
درین‌ست‌که بصلح پیش‌آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد. آخر برهنمونی عاقبت اندیشی و مصلحت عبد الرشید و ظفرمند خان متعینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از شهر بر آمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بی آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتی که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدی از رعایا وضعفا و سکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آرد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصی و استقلال پذیرفتن بادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علی خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علی خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضی بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال
او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام براي آن
نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده
میوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا
آب نربدا رساند - درینولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسین
علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم براجه
بوندی نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار
فراهم آورده بود و خبرهای مختلف ازو انتشار مي یافت از آب گذرهانده یا
رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت
اگرچه عالم علي خان درین تدبیر بود که تاخبر نزدیک رسیدن
دلاور علي خان بگرد آوري فوج مرهته و نو نگاهداشت و فراهم
آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را
با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج
فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب
سه هزاري و چهار هزاري و پنجهزاري وتوغ و علم و نوبت و فیل
تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف لشکر و رعایت بحال
هریک مي پرداخت اما بحکم یضحک التقدیرعلی التدبیر تقدیر
با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی
خود نوشته بود و محرر سوانح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر می آرد
که قریب هفت هزار سوار قدیمي و دو سه هزار سوار از فوجداران
و کومکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده
از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و مینماید

و فوج کومکی سرداران راجه ساهو و مرهتّهای یکه تاز جانباز که خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از حسین علی خان بمرتبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول نمینمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگهٔ مبارزان نامی خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم‌علي‌خان فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و شیخ‌محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود نیز با لشکر آراسته بهمعنانی فتح و نصرت و بهمرکابی بخت و دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از رتن پور تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علی‌خان مضرب خیام گردید - اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خورداد ماه آلهی صفوف طرفین مستعد کارزار گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جماعه‌داران عمدهٔ بیش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر جمعی از بهادران کار زار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلاوران رزم جو طرف یمین زینت افزای فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عموی فتح جنگ یلتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی درقول جا گرفتند و رعایت خان بحراست بلدهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوشتی و راو رنبها بنالکر با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت - و دلاور علی خان که مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعني و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی‌خان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زایان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هریکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بني عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعه‌داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ فتح جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق وجان‌نثار دلاور علي خان گشتند سوای آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه وتومن‌داران با نام و نشان گفته مي‌شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشهٔ رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر سي هزار سوار حساب نمایند بي لاف و گذاف اغراق بجاست معهذا پشتهٔ بد مست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علي خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیر خان را و بابر خان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بي نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش وتولقمه وطرح پرداخته فاتحهٔ استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمي کوس و کرنای جرمي گوش مبارزان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کارزار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوري را کار فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوي جوانان خود نما رخ فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتري رو بفرار آوردند و عوض خان بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه مي کوشید ودران حالت سر رشتهٔ سرداري و تدبیر از دست نداده قابوی وقت چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روي تیر آورده باز بتلافي مي پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند درین حالت قادر داد خان روشاني که مردم همراه او از صدمهٔ فوج اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی برداشت وعظمت خان جماعه‌دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط جان فشاني بتقدیم رساند تیر و گوله چون تگرگ بلا مي ریخت و محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و بحملهاي مردانه و

چپقلشهاي بهادرانه سد راه سيلاب بلا گرديده صداي دار وگير بچرخ برين رسانيدند • بيت •

ز برج كمان طائران خدنگ • پريدند بر روي مردان جنگ

نهان گشت از تير فرق عدو • بدان سان كه در زير پرگش كدو

بعد زد و خورد بسيار و كوشش بي شمار كه مكرر فوجها غالب و مغلوب گرديدند آخركار از يورش و برش تيغ بهادران عرصهٔ وغا ودلاوران معركهٔ هيجا شيرخان و بابرخان كه از پيش‌قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمي دار و گير دلاور علي خان كه دلاورانه فيل سواره مقابل فوج قول جمعيت‌كم مشاهده نموده بكمال جرأت رسيده بود گولهٔ بندق بدو رسيد وكار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان زميندار روهيله رو بهزيمت گذاشتند راجه بهيم و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار نموده بدستور تهور پيشگان جان سپار هند وستان با راجپوتان جان نثار از فيل و اسپان فرود آمدند و شمشير و سپر در دست گرفته حمله آور گرديده كار بر هراول و ديگر فوج تنگ آورده داد دلاوري ميدادند مرحمت خان بهادر صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط تهوري بكار برد كه هر دو راجپوت نامي بعد ترددِ نمايان كه جاي صد آفرين داشت با قريب چهار صد راجپوت ديگر و بعضي جماعه داران بارهه مجموع چهار و پنج هزار سوار و پياده علف تيغ و طعمهٔ تير و سنان مغلان شير نبرد گرديدند و صداي شاديانه و نفير فتح و نصرت از فوج نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند گرديد و از لشكر ظفر نصيب سواي بدخشي خان كه با چند نفر بي نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ بکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی نرسید و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان با چندي از دلاوران زخم سرخروئي برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطاي اضافه و فیل و اسپ زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران همرکاب تقسیم نمود باقي هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بسیاه چاه مغرب درآمد و جابجا لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز آوردند ساعتي سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروي خیمه محمد متوسل خان آن فیل خرابي کنان نمودار شد محمد متوسل خان با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر بقبضهٔ کمان در آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پر سوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علي خان بر تالاب هرتاله هفده کروهي برهان پور رسید فتح جنگ از استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار جهت کومک رعایا و محافظت بلدة که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل کروه در یکروز طي نموده جریده خود را رسانیده به بند و بست شهر و اطراف پورجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و عالم علی خان از استماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلا متصور نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثر کشته شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند گاه اراده مي نمودند که هردو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت خاقان گردیده همراه بدکن برند گاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت که حسین علي خان از رکاب خدیو زمان روانهٔ دکن گردد و سید عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانهٔ شاهجهان آباد شود - حسین علی خان بامرای رزم آزما طرف دکن کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ بافسون نامه و پیام التیام آمیز صوبه داری دکن باو واگذارند و پای صلح بمیدان آورده بعد طابیدن قبائل بتلافي آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت راي قرار نمی گرفت و درهرهفته و ماه بیشخانهٔ پادشاه و هردو برادر بسمت مختلف برمی آمد و باز دران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه بردن و نگاهداشتن اعتماد الدوله نظر برشجاعت و رایي صائب او مقابل فساد وقت وسواس هراس آمیز در دل داشتند و در تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو صاحب مدار با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت *

و درهمین ایام یعنی بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سي و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمي متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق وا رسیده و از کابلي دروازهٔ شمالی تا لعل دروازهٔ جنوبي رستهٔ بازار ها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن در دروازهٔ شهر پناه وافتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقي بود تا از یمن قدم مبارک خسرو زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگي بلیات ارضی و سماوی گردید *

از اتفاقات سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیهٔ عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائي و الفت مسلماني بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثهٔ اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بي اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نو مسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلماني را که اورا مي خواست که بعقد در آورد بي آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند وقتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدي که مسلمانان نماز جمعه مي خواندند تشهیر کنان مي بردند مسلمانان مي خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبهٔ هجوم کفار جرأت ننمودند این مقدمه شبیه است بسوانحي که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داؤد خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهي نام را که از اعیان برهانپور گفته مي شد و زن هندوي را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده مي خواست بعقد در آورد، یا در آورده بود واقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداري کفار همیشه مي کوشید بلکه یکي از بتهاي کفار را مي پرستید شیخ درگاهي را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عریان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو پاکی زده سر تراشیده بخفت و خواري که ازان بد تر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حوالهٔ

وایشان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثهٔ او بجائی نرسید اما منتقم حقیقی بداد او رسید که بفاصلهٔ سهل ایام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار تشهیر دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار یافته بود که پیشخانهٔ پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امراي رزم آزما روانهٔ دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین آنجامید بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افگن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان فیل مست سواري خود آمدن و پیش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و دهان آن بلاي سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر تردداتِ نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باور نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بي نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خر ماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعی از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گردیده کلمهٔ چند ازان مي نگارد گویند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان دو سه هزار سوار غارت زدهٔ بارهه که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان وقتی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میکوشید و فوج مرهته با منهورخان هراول و قدري توپخانه ازکوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبرملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علي خان روداد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان
کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت
دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و دو سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مادون
ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عموي خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد ـ فتح جنگ بعد
اثبات حجت از سوادکنار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده
نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیک تالاب هرتاله که از
پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین
متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف
برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ
صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج
از آب عبور نمود چون در چندین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي
که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي
خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب
بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت
باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سپاه چند مقام بتصدیعهٔ
تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله و تصدیع بر لشکر
فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
بالکل نمي رسید و دویم آنکه مرهتهای ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تا راج نموده نمی‌گذاشتند که اصلا شتر وگاو بکهی تواند رفت تا بریدن رسد چه رسد و شوخی زیاده ازحد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبهٔ گرانی و کمیابی غله و کاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میدان لاچار می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و جانور بسیار که تا کمر در گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار روپیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طغیان آب نالها و فریاد کسالهٔ سوار و پیادها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهته اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازانجا کوچ کرده سه کروهی بالا پور نزدیک دیهی ویران فرود آمدند چون مرهتهٔ بد کردار شوخی زیاده می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و رنبها بنالکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ درگرفت بعد زد و خوردی که بمیان آمد مرهتهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از مادیان و بهاله و چهتری بدست غازیان فوج اسلام افتاد و سه چهار کروه تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا شد کاه و دانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا وگل و لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سر زمین مدفون ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیك بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه و دانهٔ وافر میسر آمد وسه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دو سه کروه مکان مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندی پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلدرز خان آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب یمین که غلبه سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در همان نزدیکی از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و رنبها بنالکر و البوجی دیسمکهه پرگنهٔ سندیسر که رفیق آنها بودند چنداول و برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملك بهادر فتح جنگ که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکهٔ کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بمقدمهٔ توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علي خان باستظهار سی و پنجهزار سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری کلشن آباد در جنگ مرهتها علم شهرت قزاقي و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران و محال خالصهٔ شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریدهٔ کردار او کشیده بعلوفه سه صد روپیه در جرگهٔ جماعهداران سرکار خود در آورده بودند درینولا عالم علیخان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاري و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زادها و سید ولي محمد و محمد اشرف نذرباري که جماعهداران تصباتی سپاهي پیشه بودند هر یکي را پنج هزاری نموده در استمالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسپ و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت پیشهٔ با نام و نشان موروثي بود مع آپا پندت دیوان او که اورا نیز از نبرد دید هاى بهادر دل می گرفت و میرزا علي که کار هاى نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که بارها ازو نشهٔ بهادري مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالمکه هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما
ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بیدر آنچه خفت و
ضرر جاني از ناگاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین علي
خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش
آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد ودو سه فیل بموجب اظهار
سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان گلهٔ این معني نمود که
باوجود چنین مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها
رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داود خان که
خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در
باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائي
خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف
خان بخشي دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان
مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر
خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد
و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجي سندیه و کهندوجي
ده‌پاریهٔ سیناپت و سنکراجي ملهار و کانوجي و غیره مرهتهای
نامي که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که
همه خود را فدوی جان‌نثار حسین علي خان می‌گرفتند و جمعي
دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته
جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر
نموده و خود در قول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل
با خود ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارسوار برق انداز قدر انداز کرنانگیي عقب توپخانه صف آرا بودند ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه فوجها بتفاوت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و لولهٔ غیرت فزاي کوس و کرنای رزم کوش مبارزان هر دو طرف را گرم دار و گیر ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بانام و ننگ معرکهٔ جنگ گردید ابتدا دو سه گولهٔ فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسیده بی آنکه باحدي مضرت رساند خاك نشین گشت در جواب آن گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن طرف رسید کنار حوضهٔ فیل سواري لطیف خان پنوار را چنان برداشت که حوضهٔ را ناگاه سر نگون و حوضه نشین را پیاده ساخت و تزلزل تمام در لشکر بارهه و دکنیان انداخت بعده تهورخان هراول با تهور پیشگان رزم جوی دیگر که هفده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرر بار از میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه حمله آور گردیدند که پاي استقامت اکثر مردم بي حوصلهٔ لشکر مغلان لغزید بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ گردید موافق ضابطهٔ تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمعي از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پررری کار آوردند درین حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعده که شیخ نور الله براد ر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دویم سالم او نیز چشم زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغرئه و جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمي گردیدند و باقي فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهاي کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد غریب بمیان آمد * بیت *

ز هردو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد
فرو ریخت پیکان زهر آبدار * چوباران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوري را کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضي همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و کار زار مردانه بر روئي کار آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیاورده هرطرف که مي تاختند آواز احسنت احسنت بر مي خواست و آنچه نهایت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله مي نمود و داد تهوري ميداد و محمد متوسل خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگي بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انباز مي ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نه‌ده مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضرکار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پورهٔ تهور خان که فیلباني عالم علي خان می نمود او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواري عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او و شمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره
هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ پردلان شير پيکار
ببادیهٔ عدم شتافتند - دريں دار و گير مرهتهٔ نابکار خود را به بهير
زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفی فتح جنگ بغارت
برد و فيل سواری عالم علي خان تاب صدمهٔ تير باران و تيغ و
سنان بهادران نياورده برگشت و عالم‌علی‌خان با زخمهاي‌خون‌چکان
رو طرف فوج‌فتح‌جنگ‌گردانده فرياد می‌کرد که رخ‌فيل برگشته من
برنگشته ام نقل می نمايند چون تير ترکشهای آن شير بيشهٔ
بارهه تمام شده بود تير های که از دست دلاوران مقابل بر رخساره
و بدن و حوضهٔ او ميرسيد همان تير ها را از روی جلادت بچلدی
تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ کمان پيوسته بر فوج فتح جنگ
می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلاوري ميداد تا آنکه
از رسيدن زخمهای پيابي نقد بی بهای جان را در راه هر دو عمو
نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلاوری
و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دوسال از مرحلهٔ عمر
طی ننموده بود - مجموع هفده هيجده فيل‌سوار نامی باجمع کثير
دران معرکهٔ کار زار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي
گرديدند - و امين خان و عمر خان و ترکتاز خان و فدائي خان ديوان
دکن و چند نفر ديگر از مردم نامی بعداز اتمام جنگ خودرا بفوج
فتح جنگ رساندند و شاديانهٔ فتح و نصرت نظام الملک بهادر
فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنکراجی صاحب مدار راجه ساهو
زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقي كل كارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درين جنگ نيز از فوج ظفر موج سواى آنكه بسيد سليمان كه نبيرهٔ حضرت غوث الاعظم رضى الله عنه مشهور بود وشيخ نورالله با دوسه نفر ديگر غير مشهور آفت جاني رسيد ديگرى كشته نگرديد و محمد متوسل خان و محمد غياث خان و محمد شاه و كامياب خان و غيره چند نفر از مردم نامى فوج فتح جنگ زخم سرخروئى بر داشتند و بهمراهان نامى ديگر آفت جانى و مالى نرسيد - چون اين خبر بخجسته بنياد رسيد قبائل حسين علي‌خان و وابستهاى عالم علي خان مضطر و مايوس گشته براي رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار آنجا رجوع آوردند باوجوديكه از تغير نمودن و كمي منصب و خسارت زياده از طرف حسين علي خان بقلعه دار كه از عهد اعلى حضرت شاه جهان قلعه داري آنجا بخاندان مرتضى خان و سيد مبارك نام كه از سادات سيد جلال بخاريند تعلق داشت رسيده بود قبيلهٔ آنهارا مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت - بعد رسيدن خبر از خجسته بنياد بهر دو برادر وتحقيق آنكه در هردوجنگ همه سرداران بارهه بخاک هلاک افتادند و نيز بهمراهان نامي نظام الملک بهادر سواى دو سه نفر بهيچ يک آسيب نرسيده دست تاسف بهم ساييده گفتند كه مگر همراهان نظام الملک آب حيات خورده اند يا روئين تنند كه از آفت تيغ و سنان سالم مى مانند و آنچه از غم و الم اين حادثه بر هر دو برادر گذشت باحاطهٔ بيان چه سان توان آورد خصوص حسين علي‌خان كه هر روز جوي خون از چشمهٔ چشم او جاري بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر مي آيد و نمي دانست که مآل حال خود درين زودي بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفاوت يک هفته مکرر شنيده شد که قبائل حسين علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسيدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنيدن اين خبر که قبائل از طرف کساله تخفيف يافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم ديدهٔ حسين علي خان گرديد - و در همان زودی بوضوح پيوست که مبارز خان صوبه‌دار حيدر آباد و دلاور خان که هم زلف همديگر مي بودند با شش هفت هزار سوار از حيدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسيده با فتح جنگ پيوسته عهد رفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکايش بسيار قرار برين دادند که سيد عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسين علي خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب‌مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشيدن از فتح جنگ بميان جان قائم بندد و در فکر گرد آوري سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سيد محمد خان پسر اسد الله خان و ديگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه‌داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکري در سرکار هر دو برادر گرم گرديده بود و بامراي همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمياب بود و جماعه‌داران دور و نزديک نظر بر انقلاب طالع هردو صاحب مدار برفتن دکن راضي نمي شدند فوج خاطر خواه ميسر نيامد مع هذا قريب پنجاه هزار سوار قديم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن
مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده
همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امرای کار طلب رزم
آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آورد و خود امیر الامرا
نیز دو کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذي قعده خدمت
میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر
که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبي و کار فرمائي و اوضاع
مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمهٔ باحاطهٔ
تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک
هزار و سی و دو هجري پادشاه جوان بخت بهمعناني فتح و
نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از
شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا
حصول رخصت رفاقت نمود - اما ازانکه برادر خرد بسبب همت
و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار مي برد چندان
تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان
مجبور گردیده اطاعت می‌نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای
همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیگری
و صدارت بیست و دو صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه
با خود بگیرد و سررشتهٔ یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد
که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که
گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد
و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفی همراه پادشاه نهند - و چون پانزدهم ذي‌قعده روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می‌خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علي خان راضي نشده از چهار کروهي مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکاني بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیهٔ جلادت پیشه مقابل دولک سوار وپیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوي ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خاني و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذي قعده سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کروهي اکبر آباد فرود آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطیر که سابق برای رفتن همراه حسین علی‌خان باو داده بودند پنجاه هزار روپیهٔ دیگر باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلشکر پادشاهی میرسانم که در نفس الامر کلمهٔ راست بود مرخص‌گشت اما درمقابل شهرت رویهٔ هردو برادر و تقاضاي قومیت خود بمرتبهٔ نفرت ازان تکلیف داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پردهٔ غیب بعرصهٔ ظهور آمد بزبان خامهٔ تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدي قدیم هر دو برادر خصوصاً سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور و مشاهدهٔ سختی سلوک که با زبدهٔ دودمان تیمور مینمودند و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقلب القلوب بمرتبهٔ دل آنها را گردانده بود که اکثر بر زبان آنها جاري میگردید که اگرچه میدانیم درزوال دولت بارهه ما نیز پامال انواع حادثه خواهیم گردید معهذا آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد بلکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا از درگاه الهی مي نمودند و میگفتند که بقاي زندگاني هردو برادر که فرزند ندارند معلوم اما واي بر حال همه سادات بارهه

میدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خوا

کشته شدن امیر الامرا حسین علي ... بهادر سپه س

بارهه از تیغ مکافات ...

چون بر عقلاي عالم ظاهر است ... در مقابل

ک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا ... و در زوال دول

یناموسي و بی آبروئی ولي نعمت ... کار بجزای

مال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد ... بظهور

وسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهو ... جانب

کر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در

حرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت

ربسته منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال

رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو

دارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری

وروئی که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت

ي انتها رسیده باشند و از جزاي اعمال نیندیشیده خلاف

ریقهٔ نمک حلالان را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساخته

اقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که

لجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند

ست و یقین که هرچه خواهند کشت همان خواهند درويد - حاصل

م آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل

ی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ

... خان با شقهٔ خط رتن چند که در حال ...

ن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اط
ح این واقعهٔ غـ و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چ
سلطنت خـ تیموریه از میان برخاسته بود ک
یر هر قوم بسـ ط هر دو برادر و اختیار رتن چند در
ور ملکی و وای مردم بارهه و قوم بقال را نواز
ی نمودند و شرفای هردیار بخواری و بی اعتبار
زیست ماد الدوله محمد امین خان چین بهاد
میدانسـ عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان قا
یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای
وعده بجاآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه درفکر و تدبیر زوال
دولت بارهه بود و بی مدد رفیق شفیق درچنان امر خطیر اقدام نمود
صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادا
ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری والاشاهی
پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شد
بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال عمدهٔ صوبهٔ اکبر آبا
است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبدالله خان فوج بمدد
طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری
و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان واقعی
کوشیده اضافهٔ پانصدی گرفته درکار طلبی از مشاهیر و نزد هر د
صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مد
در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت بر
خود بلشکر ظفر اثر آمده رفاقت نـ

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته میشد و چون لقب میر شمشیر ارثي داشت ازان میرش میخوانند و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ رشیدي مشتمل بر ذکر احوال تیموریه تالیف نموده براي قلع ریشهٔ حیات حسین علی خان راضي ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم و تصور احدی راه نمي یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه صدر النسا که دست گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک مصلحت ننمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو هجری مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهر ماه الهی که لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازي بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی و پنج کروه عرفي دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علي خان بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی سرگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازهٔ گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسي و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان
داده اورا مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود
و شکوهٔ اعتماد الدوله نموده غافل بچستی و چابکی خنجر آبدار
بپهلوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگر را که رفیق خود
نموده بود او نیز سر شمیر بشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم
جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی
نورالله خان پسر اسد الله خان که عم زادهٔ مقتول می‌شد و پیاده همراه
پالکی میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد - و
بروایت ضعیف دیگر میرمشرف نیز خود را رسانده حربهٔ برو انداخته
کار اورا باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته
جان بسلامت بدر برد و مغلها از هرطرف هجوم آورده نور الله خان را
کشته سر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و
خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دو سه زخم کاری برداشت
که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب
حسین علی خان آنچه شرط فدویت و تهوری بود بجا آورده گریه‌کنان
با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم ازهم دریده تا نزدیک
تسبیح خانه رسیده از ضرب پیاپی گوله و تیر مغلان از پادر آمدند
و مصطفی خان بخشی محکم سنگه با جمعی دیگر از همراهان
محکم سنگه که همراه او بودند از شنیدن خبر خانه جنگی و شورش
با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بی اطلاع محکم سنگه
خود را بدروازهٔ گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف
دیگر سراچهٔ دیوان خاص را شگافته باشمشیر های برهنه هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تردد نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری بر داشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال بار بزدن گلولهٔ تفنگ و رامچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان که بخانه آمده کمر وا نموده درفکر خبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوري سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلي خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضهٔ اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر بارهه وجود مغل ایرانی و توراني را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي که از مسافت بعیدهٔ هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل آن شیر بیشهٔ حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می ساخت همینکه نضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقی یاور طالع پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانهوار پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق بیان مفصل عنقریب جاری می گردد در هر دو مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و نهمت مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلی خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدله و مدد جوهر ذاتی خود بیباکانه و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک مراچهٔ محل که پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از شنیدن خبر شورش ارادهٔ فاسد در حق پادشاه بر حق داشتند و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد خاطر جمعی از شر مخالفان شال پیش روی خود انداخته گستاخانه بمحل در آمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف آوردن ظل سبحانی به بیت الشرف دولتخانه فوج و جمعیت جلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمهای خود

شتافته بودند واز گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان واسپان پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند و سوای محمد امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر مع چهل پنجاه مغل جانباز و جمعي از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار نمي رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلي خان بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواري و گرد آوری مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژ بر بیشه بارهه یعني عزت خان که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت ورزیده داد تهوري و شجاعت مي داد پیش قدم گشتند و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلندگردید دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ایران از هرطرف رسیده بخانهاي کمان در آمده چپقلشهاي رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت مي افزود و بعضی خانه زادان جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هردوطرف بلا فاصله تگرگ و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل و تیرجان ستان مي بارید قمر الدین خان بهادر و حیدر قلي خان بهادر فیل جرأت پیش رانده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمي نمود چنان هنگامهٔ رزم را گرم ساختند
که از شش جهت آواز احسنت احسنت بر خاست و تیر شست
عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلي خان رسیده بود که بعد
فراغ جنگ بدشواري بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان
بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوری
و جان نثاري بتقدیم رسانده بهادرانه میکوشیدند و خسرو عدو مال
خود نیز تیر بر اعدا مي انداختند - در حالیکه تاراجیان دست
بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای
حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزي بر پرچم
پادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و صمصام الدوله خان دوران بهادر
منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران گردید
و ظفر خان طره باز از صدمهٔ هردو فوج دران موج بحر خونخوار
خود را نتوانست رساند درهمین آوان گولهٔ بندوق بعزت خان
که دو زخم تیر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج
بارهه رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه
ابو المظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانهٔ فتح و نصرت بلند
آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهاي بازار و صراف خانه و اکثر
کارخانجات حسین علی خان مع ارابهای خزانه که بمنزل رسیده
بود و مجموع بهمه جهت از کرور روپیه زیاد حساب مینمایند
بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت
تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - واز هجوم پواج و مردم
ی سروپا که بغض هردو برادر در دل اینها بود بیحرمتي که برلاش

حسین علي خان آمد مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی • بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات

زهري که چشیدن نتواني نچشاني

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلي خان بهادر بحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحاني نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاري از اصل و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید بخیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود آمده بر پالکی مایوسي سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید جمعي از مغلان و لچهاي بازار و تماشائیان بیکار که دل از همه اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او ریخته از پالکي برآورده چوب و مشت و لکد بسیار بران تبه کارزده رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدست رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرند * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

راي سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوي وقت دران شورش ریش و بروت تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشاني کشیده خود را بصورت فقیر ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتگار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ تصحیحهٔ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میرمشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافهٔ و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحاني در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند . اما زبانی سیدعبدالله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثهٔ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانهٔ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بوداز آفت بی آبروئي محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبدالله خان

رساند - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطرداشت بموجب طلب حسین علی خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامهٔ بر افتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه در هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالك ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و یك اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گرداندند - و سعادت خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنان ظفرخان بهادر و هر یك از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهي موافق حسن تردد و جانفشانی که از انها بظهور آمده مورد عنایات بیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جانگاه جهان در چشم او تاریک گردیده و بجز صبر چارهٔ کار ندید با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم صرفه در توقف ندانسته متوجهٔ شاه جهان‌آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از انکه فوج اطراف بپادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب‌دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان‌آباد بگرد آوری سپاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابران کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانهٔ سید عبد الله خان مي تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت مي بردند و هرچند فوج دلباخته را تعین مي نمودند فائده نمی بخشید و جمعي از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافلهٔ که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کار خانجات حسین علي خان که بسرای جهانه بفاصلهٔ دو سه کروه از لشکر سید عبدالله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کار خانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هردو برادر هر جا که خبر رسید رعایاي مالگذار و زمینداران مفسد پیشهٔ اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای بر آوردن
یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانهٔ
دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار
شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود -
آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان
رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها
این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی
از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود
تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلی محمد
امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه
خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح
جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای
راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و
محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ
سید عبد الله خان متضمن بر منع پرخاش یا قبیله و ناموس
اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم
خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام
برزهٔ رتن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی
دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از
شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت
یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان
با دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند وبروایت بعضي بعدهٔکه ازانجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند درقبول این التماس جان بخشي جمعي از سادات مي شود وبعدگفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود *

بر داشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهي سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین غالب جنگ را تسلیم هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشي فرمود و نجم الدین علي خان را بخشي دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بابرم خان را بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بي حاصل هر یك افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعي که از عهد رفیع الدرجات بي منصب و محبوس و مایوس از ترقي بودند هرکدام را طلبیده تسلیم مناصب و عطاي مدد خرچ فرموده بیشتري را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ
سی هزار چهل هزار روپیه نمود و بتسلی حامد خان بهادر عموی
فتح جنگ از بحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام‌الملك
بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد
خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی
پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده
بودند همه را بانواع دلبری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود
اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام
و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد
رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم
منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند
اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی
کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور
احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهی نمودند و
بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدی
و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده
مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسری
درماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود
اضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ
مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت
بلاقید هشتاد روپیه مردم بی سر و پا و پواچ بار گیر جماعه داران که
چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه بآنها اضافه بماند

گرديد و جمعي كه از خاندان با نام و نشان و جوانان كار آمدني خوش اسپه و خوش براق بودند و بعد تگ و دو بسيار هفتاد هشتاد روپيه مي يافتند و بحسب ضرور بدان ساخته بودند ازان اضافه محروم ماندند - و بخشي فوج سيد عبد الله خان بسبب افراط محبت كه در خدمت پادشاه شهيد مظلوم محمد فرخ سير داشت و تسلط رتن چند علاوهٔ آن گرديده بود و از مدت در كمال بيدلي بسر مي‌برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپيه بي‌آنكه امتياز جوانان و اسپ خوب وبد بميان آيد نتوانست پرداخت و بى نسقى تمام بكار رفت چراكه اسپ خوب و جوان قابل نوكري كم ياب بود وجمعي كه اسپ دو صد سه صد روپيه بقرض سودي خريده مى آوردند زياده از هشتاد روپيه دستخط نمى‌نمودند و هركه يابوى ناكاره بپانزده روپيه يا بيست روپيه خريده مي آورد همان هشتاد روپيه دستخط مى شد خصوص كه درسركار نجم الدين علي خان و ديگر صاحب رسالها نداى عام نمودند كه هر كه يابوي خرد و اسپ كهنهٔ لنگ بيارد صحيح نمايند - هر جا كه شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود يابوي ده پانزده روپيه كه اصل بچهار پنج روپيه نمى ارزند خريده آورده بداغ مي رساند يک ماهه زر گرفته باز روى نمى نمودند و جمعي كه اسپ خوب داشتند نيز بتبعيت يابو سواران از عدم امتياز اسپ بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختيار مي نمودند در تمام رسالها قريب چهل پنجاه لک روپيه كه مجموع از كرور روپيه سواى درماههٔ نوكران قديم تجاوز نمود منجمله زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج درآمد بهر حال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بیدماغي نوکران قدیم و جدید سیدعبدالله خان گردید - و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده طرف عیدگاه فرود آمدند - درینولا غلام علی خان از لشکر ظفر اثر و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رسانیدند غلام علی خان را با نجابت علي خان که برادر زاده و متبنای سید عبد الله خان مي شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان به بندوبست افواج پرداخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد ازانکه خبر توجه حضرت خاقاني از راه اکبرآباد انتشار یافت آن سرگشتهٔ وادي حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و نجیب محمد خان و ذوالفقار علي خان و دیگر فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواري محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین سوار می شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمیندارن فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان ازنوکران حسین علی خان که در رسالهٔ پادشاهي نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسانیدند و بمرتبه هنگامهٔ
نوکری ماثر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعده
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل قیول که از شاه جهان آباد سی و
پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله
خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ار شد
اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای
گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علي خان که او را
نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور
نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود
داشتند رسیدند و زیاده از صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که
هر یک خود را برابر بیست سوار یکه تاز می گرفت و همه خود را
بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ماله و
اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود
آورد و می گفتند که روز مقابله پیش ازانکه کار بسرداران برسد
بیک حملهٔ برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانهٔ شرر بار گذشته
بفوج قول خواهیم رسید و باکثر اسپ و خلعت و خرج یک ماهه
دادند و بسیاري از کم طالعي برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرج
یافته پیاده همراه فیل سواري مقرر شدند القصه لغایت دهم
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مضمون اوراق از روی دفتر بخشي تحقیق
و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار
بقلم آمده بود که ازان جمله شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جديد و جمعي از سائر و رسالهٔ قديم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نيز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعي ديگر از جماعهٔ حسين علي خان و زمينداران اطراف رسيده مزيد بران گرديدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار ميکرد زمين زير سواران ناپديد بود و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و سه فيل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پيش انداخته آورده بود بطريق ره آورد بسيد عبد الله خان آورده بدو پيوست سيد عبد الله خان فيلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشيد - و ديگر سبب بيدلي نوکران قديم سيد عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گرديد که باوجود اين همه زر پاشي که پر از ارابها خانه بخانه - فراخوارقسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که زر چند بر رعاياي بيچاره نموده براي چنان روز که بناکامي بصرف درآيد جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قديم که دو ماهه پيشگي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و يراق وسازاسپ نمايند و بر وعدهٔ يک ماهه خوش دلي مي دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعي که وسيله داشتند رسيد باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حيدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور مي کوشيد چنانچه بر وقت کار کاری که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ريزش انعام گرفت عنقريب بزبان خامهٔ

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از
موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفر انجام پادشاه والا مقام
گردید امرای عظام و میرآتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج
و پیش بردن توپخانهٔ جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج
پادشاهي از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله
عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جي سنگه داشتند
باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض
موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سوای محمد خان بنگش که با
دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و
عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعی
از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم قدرت
بر افراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند
و بعضي از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف
جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه
سردار صاحب فوج که مصلحة در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه
و دیگر دست گرفتهای هردو برادر که نوشتجات آنها بسید عبدالله خان
میرسید که بر وقت کار مارا رسیده دانند خصوص چورامن
جات نابکار که از قدیم منجمله نمک بحرامان موروثی مشهور است
و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتي بظهور آمده بود و
هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار
می نمودند - و بسبب شهرت بندوبست و اهتمام توپخانه بسعي
میر آتش نوشتجات و پیغام سید عبد الله خان بدان مفسد تبه‌کار

می رسید متضمن بوینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور باورت‌خانه را آتش دهد یا کارهاي توپ کشي را قزاقي نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار مي برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داري میکوشید که آن ناپکار کاري نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمرالدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعي از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافگن خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز درقول ورکاب‌مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر خان واخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بندهاي رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علي خان وسیف الله خان و محامد خان وامین الدین خان وجمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزاي فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدوسوز و شتر نالهای شعله افروز و رامچنگیهاي آتش نمروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان‌آشوب ترتیب دادند - و چمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب فوج بندی نجم‌الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعي از شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته بودند از چند شب بالاي فیل شب بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله مانده بود مقام نموده بفوج بندي که از چند روز هرروز مقرر میشد و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام برفاقت دیگری راضی نمي شد چنانچه بایست بترتیب فوج دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم سر فوجی بر افراشت و بمتابعت دیگري سر فرود نمی آورد و سیف الدین علی خان و نجم الدین علي خان برادران سید عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جابجا جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغني خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر
خان و صبغة الله خان و غلام محي الدین خان و دلیر خان و شجاع
خان پلوای و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمیندارن
فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار
دران صف کارزار یمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله
خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و
سید علي خان بخشي رساله و هیرامن بخشی مردم بارهه با بیست
و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن
سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و
بمراتبهٔ بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان
پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سوران یکه تاز
خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم
از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري
فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران
جانباز از ملاحظهٔ شب خون بر پشت فیلان شب بآخر رسانند - همان
شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و
خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ صولت خورشید
منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط
خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نکال خویش
گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق
مشرق برآورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را ماليد پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهم‌عناني فتح و نصرت و همرکابی بخت و دولت با هزاران تاييدات يزداني و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و جلال در برج حوضهٔ فيل آسمان شکوه ظفر پيکر جا گرفته شرف افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک رتن‌چند را که بيشتر سبب بدنامي سادات همان گشته بود از تن پليد او جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد سازند مطابق حکم سر او بريده بطريق شگون پيش پاي فيل سواری مبارک انداختنند - افواج ظفر امواج به‌پيش‌آهنگي مورچال توپخانهٔ جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای لازم بهمدمي زير و بم ولوله افزاي سطح زمين گشتند وغرش توپهاي هوش رباي خرد و کلان زمين و آسمان را بجنبش درآوردند قريب دو پهر روز که فوج دريا موج طرفين بمسافت گوله رس مقابل بهم‌رسيدند پيغام و پيام گولهايي جانستان و بانهای آتش فشان سامعه افروز مبازران با نام و ننگ گرديد اگرچه دمبدم از ناليدن توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشهٔ دو بالا افزود اما در دل وجان دلباختگان فوج مقابل که دران مرز و بوم از مور و ملخ زياده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گولهٔ اجل باريدن گرفت به‌مرتبهٔ تزلزل راه يافت که بعضی از نو ملازمان يابو سوار و جمعي از قديم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که از بسياري فوج و عدم نسق کسي بحال کسی نمي پرداخت عازم‌پاش‌قدمي فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود که هر ساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت و اطراف سر و بازوی و پهلوي سر بازان هر دو طرف گذشته خبر اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرسانید و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا ساخته حملهٔ رستمانه مي‌آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات جنگ جو خصوصا نجم الدین علي خان بهادر که مورچال به پناه درختان بالاي تبهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم‌آزما مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه معرکه آرا گردیده عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهي تنگ ساختند و در ثبات قدم بعضي دلباختگان خلل تمام پذیرفت منصور جنگ و ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان بارهه خود را رسانده تردد بر روي کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم تردد نمایان بر روي کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چند ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیر چنگال فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مور چال درختان در تصرف فوج بارهه نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته بخت گفت که خیمهٔ مختصر براي بسر بردن شب استاده نمایند بازدانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابي

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دریچهاي شش جهت پیش روي مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاوهاي توپ کشي را برخلاف دستور و اژگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعي بليغ مي نمود چه نویسم از صدمات گولهاي صف شکن فیل افگن توپهاي نامي که از دستیاري تردد میر آتش چه آتش تگرگ ژالهٔ بلا و گلولهٔ اجل برفوج بارهه مي باريد هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در مي آمد چندین فیل و فیل سوار را بوجد و رقص بلا مي آورد و هر صداي زهره شگاف که دران شب مصاف از قلعه گشا بر مي خاست زلزلهٔ آشوب قیامت دران دشت پر وحشت مي انداخت و هر نالهٔ رعد صدا که از ليلي سوخته آتش دوري در آرزوي وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند ميگرديد رنگ از چهرهٔ عاشق پیشگان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ مي پريد و هرگولهٔ فيل ربا که از غازي خان صف شکن در رزمگاه سر فوجان بارهه ميرسيد صفهاي بهادران مقابل را از هم میدرید و هر آواز وحشت افزاي شعله افروز که از شاه پسند بر مي خاست زمین و آسمان پروسعت آن آشوب گاه را سیماب وار بیقرار مي ساخت و حیدرقلي خان بهادر مشت مشت زر سرخ و سفید براي رو سفیدي خود نزد واي نعمت در دست و دامن کار کنان توپخانه مي پاشید و هردم و هرقدم از وعدهٔ ریزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام مصحوب جزاولان تیزگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه مي نمود و

آن واحد فرصت نمي داد و از توپهای کلان که در هیچ معرکهٔ
کارزار زیاده از یک دو صدا بگوش نبرد از مایان کهن سال نرسیده
از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان
میرسید که محاسبان تیز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي
آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب
ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر
ممون اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سنه هفتصد و
هفتاد هجری عهد محمد شاه بهمنی بسرکاري محمد خان رومي
در ایام مهم راجهٔ بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر
ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان
سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چنان تردد
بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتداي تزلزل شلک
آتش بار مردم بي نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر
گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند
اما بعد انقضای چهار پنج گهرَي شب از باریدن گولهای
بیاپی بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعهداران
صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات
گولهای جان ستان پناه ببهیر برده تسبیح الحفیظ ورد
زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیر بر آمده دشت
پیمای سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری ازانها در راه بتاراج
زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمهٔ تیغ قطاع الطریقان
و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعهٔ اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل مي باريد از جملهٔ لك سوار
زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار
همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان
بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
بعضی تومن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت پارهٔ
استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانهٔ شرر بار بر پشت
فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
که کنار آب بتصرف جانبه بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت
میگردند و سوار و پیادهٔ هر دو طرف خود را بآب نمی توانست
رساند سواي ماشه تفنگ خواب بچشم احدي آشنا نگردیده و
همه سرداران بامید صبح نجات ستاره می شمردند و بسر بردند و
نزدیك بآخر شب گولهٔ فیل ربا بر حوضهٔ فیل سواري محکم
سنگه رسید و محکم سنگه خود را بر پشت اسپ رسانده چنان
برق کردار ازان معرکهٔ کارزار جسته جان بدر برد که مدتی
ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه
انجم و اورنگ آراي چرخ چهارم ترکش شعشعهٔ لمعان برکمر
بسته سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و علم زر فشان نور محمدی
پرتو افگن آفاق گردید آن فرازندهٔ سریر فلك نظیر بآئین
دودمان صاحب قران و تاییدات آسماني که برای گرمی هنگامهٔ
بزم رزم بمدد بخت بیدار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشاه
پسند نام بتمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز
که با سعادت‌کیشان رزم جوی رکاب زینت‌افزاي بودند حکم یورش

بهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علي خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بیباکانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند وزد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریاي غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم دارو گیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست

خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد تهوری داده چپقلشهاي مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی بر داشت و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان سعادت آئین، چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیرغران خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاري را طعمهٔ تیغ و سنان ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک پسر و تهور علي خان که از تهور پیشگان مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضي میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکاني و غلام محي الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان پلولي با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سواي دارغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد الغني خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشي او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر بینام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علي خان که گرمي بازار معرکهٔ فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری بر داشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علي خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتي و شجاعت ارثی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چورامن جات نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار گاو و شتر پرتل که بر پشتهٔ ریگ کنار آب جمنا از بیوقوفي پواج جمع شده بودند مع چند شتر بار لنگر خانهٔ و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبدالله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی
بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد
انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبد الله خان که با همراهان
رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه
را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت صمصام الدوله و دیگر
بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت
حیدر قلي خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش
از مشاهدهٔ آن نقد جان را براي نثار راه ولي نعمت برکف اخلاص
گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج
سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع
یافته فیل مقابل حیدر قلي خان راند و بهادران همراه ناصر
جنگ بخانهاي کمان در آمدند و صدای برق اندازي بلند گردید -
دران گرمي دار و گیر سید علي خان برادر ابو المحسن خان
بخشي رساله زخمي گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان
بر سر شیخ هتیلا داروغهٔ توپخانهٔ سید عبد الله خان که سرگرم
اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه داران
راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش
اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان
حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان مینمایند خود را از فیل انداخته تردد رستمانه بکار برده بود و عالمي شرط انتهای تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان بر گشته بخت مقابل در خشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو ترددی ظاهر گردد سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعي از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه جان بازي بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و وقت فرود آمدن سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضي جماعه‌داران عمده که دور و نزدیک اومانده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر و جمعي از تهور پیشگان بارهه و افغانان شجاعت نشان مع بخشی فوج سید عبدالله خان را گذاشته راه شاه جهان آباد اختیار نمودند و گویند که سیف‌الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کار زار کشیده برادران را دران دشت پر بلاکه نمونهٔ کربلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل از جملهٔ پانزده فیل که با خود داشت از دست تا راجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر پیوست مال بر پیشانیي او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان‌جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب ترحمي که حیدر قلي خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهری استقامت ورزیده پارهٔ بهیر که از تاراج جاتهه و مغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریه است و ازان بوي امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات نداشت و سید علی خان بخشی رساله نیز با جمعي دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوري آن پرداختند. * بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند ازانکه حرکت او درآمدن و رفاقت نمودن باختیار او نبود بنظر توجه و جان‌بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید عبدالله خان بدارالخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

کهزیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندي که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشي را که نجم الدین علي خان محل اعتماد دانسته براي محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدین علي خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ ببناموسي و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ نه ده سالهٔ نجم الدین علی خان را بخانهٔ یکی از مغنیهای میراثي سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهي گردید *

* بیت *

بکار آنچه داري چه گندم چه جو * که امروز کشت است فردا درو

آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - عنایت الله خان را با بیوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه بی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند - شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان بنیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرفي

و جواهر با خود گرفته بتغیر وضع از قلعهٔ ارک و شهرپناه برآمدند
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپرداخته
جان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علی خان که جوان سیزده
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برادر
غلام علی خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گرفته
بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره حشم شانزدهم محرم از مکان
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
و چنان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر ترددد
و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکي را فراخور حسن
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتعداد
تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساختند
و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر شش
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدبهٔ فر سکندری شرف
نزول در قلعهٔ دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرالمظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندي یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند که در ملک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی برسید عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر قلي خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سادات بارهه چندین ماجرا نگذشته رجوع آورد حیدر قلي خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین ماده ملتمس گردیده بسعی تمام از محل بر آورده بخانهٔ نجم الدین علي خان فرستاد - از زبان منهیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ بارادهٔ حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبر هاي مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده براي بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از ذمیان که نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه وگردهر بهادر نظر بر هرجی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله در سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضي بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته گاوکشي از شهر و پرگنات تعلقهٔ خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر اباد را طلبداشته براي تنبیه او مامور نمودند

ار بعد قبول بعذر زیادهٔ طلبی ابا نمود بعده صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی‌خان بهادر برای تنبیه او مامور گردیدند و هرکدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت دربر آمدن بدانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنکه مبادا مهم برطول انجامد و خزانهٔ پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیادهٔ مادهٔ آشوب و فساد گردد راضی ببرآمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سنگه را از مخواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام اطاعت و دست برداشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبهٔ اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است. و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیهٔ پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمهٔ آن گشته بود حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائي کار ولایت و کمخاب بیش بهاي احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهاي مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهاي اطراف دولتخانه بدستور مقرري که بعهدهٔ امرای سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعي کار پردازان جلد دست چنان زینت اتمام گرفت که نمونهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشهٔ و الوان جنس بیش بهاي هند و روم و خطا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیرهٔ کفاف سالها اندوختند. و از هر طرف رامشگران لاله رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بهمدمی چنگ و مردنگ و نی و چغانه و بهم آوازی بربط و نال و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عیش را آواز کردند

طرب مي خورد و رو درکوچها کرد * زبد مستي در هرخانه وا کرد

خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی بهادر و خان خانان میر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جیسنگه و گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هرکدام لک لک روپیه نذر گذراندند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهته را بصوبه داری عظیم آباد بقبول پیشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدر قلي خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغیر اجیت سنگه و متصدي بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدين خان را فوجداري سركار مراد آباد از تغير حيدر قلي خان بهادر ضميمهٔ خدمات حضور فرمودند و فوجداري سركار سكندره بنام عبدالرحيم خان مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسيده سعادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثاني ربيع الآخر محمد امين خان چين بهادر بآزار جسماني كه از چهار پنج روز زيادة نكشيده ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مكرر فرمان عنايت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود و اكثر امور ملكي و كار وزارت بر رسيدن آن امير با تدبير صاحب السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر كه از بندوبست افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد مراجعت نموده بود اواخر ذي الحجة الحرام احرام حضور بسته كوچ بكوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديک شاه جهان آباد رسيد باوجود آنكه منافقان برهمكار كلمات دور از رهم و خيال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه ناشنيده انگاشته بخشي الممالک صمصام الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بيست و دويم ربيع الآخر فتح جنگ داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديده و بسبب حاسدان درهم انداز كه شرح آن خالي از اطناب كلام نيست چند روز در كنكايش گذشت آخر كار پنجم شهر جمادى الاولى مطابق سوم فروردي ماه الهي سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجري خلعت وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بیش بها عطا فرمودند اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ مي خواست که در بندوبست وزارت و دراضچه نیک نامي پادشاه و گرد آوري خزانه بدون آنکه مادهٔ بد نامي ظل الله گردد کوشد بسبب مخل گشتن بدهنکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض مي رساندند و دخیل وزارت مي گردیدند میسر نمي آمد خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرفن صاحب جوهر بود و با خواجه خدمتگار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراز و همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از مردم بنام پیشکش برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضي مقربان همچشم نیز حرفهای دور از خیال وتوهم نظام الملک خاطر نشان پادشاه ساده لوح می نمود چنانچه معزالدوله حیدر قلي خان که در خدمت میر آتشي استقلال زیاده بهمرسانده بود از راه چرب زباني در مقدمات مالی و ملکی دخیل میگردید بعده که نظام الملک درین ماده اشارهٔ بخدمت پادشاه نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معز الدوله را مانع آمدند حیدرقلي خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقهٔ صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور گذاشته وسط ماه جمادي الاخری روانهٔ احمد آباد گردید و بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای پادشاهي و مقربان حضور را بضبط خود در آورد بعده که فریاد این معني مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهاي حیدر قلي خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی الحجه ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب درین ست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هردو برادر بمیان مي آمد سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در مادهٔ فرخ سیر یاد مي نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه هردو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عندالله •

چون در ذکر بعضی مقدمات سادات قلم بشکوهٔ هردو برادر شهید بلا اختیار جاري گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفارهٔ آن دو سه کلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و فیض رساني آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختي اجاره و دیگر سلوکي که باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب نمیتوان نمود بود و حسین علي خان قبل از انکه بتعلقهٔ دکن مامور گردد در اخذ زر کارسازي نهایت نفرت داشت بعد مقرر شدن در دکن محکم سنگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند - اما هردو برادر در رعیت پروري و کم آزاری در حق کافهٔ آنام درین زمانه ممتاز بودند تمام سکنهٔ بلاد که خالي از مادهٔ عناد و غرض بودند از عمل سادات شاکی نبودند - و در فیض رساني و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان خصوص حسین علي خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و رسانیدن غلهٔ خام عالمي بفیض میرسید - در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا وبیوه زنان میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست اگرچه اعز الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل باني بنای خیر جاری آن حوض دریا موج که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل و دیگر بناهاي عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در تحمل و بردباري و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس ازو مانده بود و

باوجود داشتن وارث حیدرقلي خان متصدی بندر سورت باظهار
کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او
پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام
گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبد الحی نام
پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر
رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه براي خلاص اموال خود
سواي مبلغ رتن‌چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت
حسین‌علی‌خان‌که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق
پیشکش قبول نمود و حسین علی‌خان روزی قبل از طلوع آفتاب
دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند
طلبیده‌گفت که ما را امشب با نفس‌خود سخت مناظره ومحاربه
در باب اموال عبدالغفور و طمع دران‌مال روداد آخر بر نفس‌سرکش
خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما
نیز درین باب سزاولي‌نموده همین وقت عبدالحی پسر عبدالغفور
را طلبیده تسلیم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه
دام و درم خرچ شود و باحدي التجا باقي ماند بفرمائید - روزی
فیلبان‌فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي‌که فیل‌از محلهٔ
آنها میگذشت و مردم‌محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را
زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود
و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ
زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا
ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی فرضانه بتحقیق ماجرا پردازد. آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته به تنبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط اوامر و نواهی نیز تقید می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهرهٔ تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او ازین جهان فانی و سپنج سرای بی اعتبار سببی روی دهد که مادهٔ آمرزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هردو برادر هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت در صورت مسموم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد - طائفهٔ از قوم جاتهه مشهور به پسران چورامن که در همان ایام بجهنم واصل گشته بود نواح اکبر اباد گدیهای مستحکم پر از مصالح جنگ داشتند و ذکر مفسدی و تمرد و قطاع الطریقی آن گروه بدسگال در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و فرخ سیر شهید مجمل بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهوری و کار طلبی از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشد هرچند درتنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و بظهور امد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح قلعه گیری و عطای دولك روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن بدسگال تعیین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیز آنچه شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها بر آمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند و جمعی کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند در فرصت یك و نیم ماه که کار بر محصوران یك‌دو گدهی تنگ گردید و بمدد اقبال بادشاه عدو مال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم نزاع وطن داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال آنها نمود و بعد تسخیر دو گدهی از تسلط افواج پادشاهی آن گروه بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و غلهٔ بسیار گذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدیها بتصرف بندهای

پادشاهي درآمد - واز طرف خزانه که شهرت تام داشت هرچند تجسس نموده بعضي مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون خبر ضبط جاگیر حیدرقلي خان اطراف دارالخلافت که بحیدرقلي خان رسید بحضور بعضي امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر مرا ضبط نمودند از من نوکري و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معني برای حیدرقلي خان نوشته رفت - اثر نه بخشید - بعده که نالش جاگیرداران و نافرماني حیدر قلي خان از حد تجاوز نموده صوبه داری احمد آباد از تغیر حیدر قلي خان بنام غازي الدین خان بهادر خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمهٔ صوبه داري دکن مقرر فرمودند و بعطای جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فراغ مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدر قلی خان در صورت عدم اطاعت رخصت نمودند و اوائل صفر نظام الملک متوجه احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدر قلي خان که از راه سالوسی و چاپلوسي معذرت آمیز نوشته بود رسید همینکه فتح جنگ بکوچهاي پی در پی بسرحد مالوا رسید از خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدر قلی خان را بشدت تمام عارضهٔ جسمانی رو داده وکار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمدآباد وملحق شدن عوض خان بهادر با افواج دکن و باجی راو و غیره مرهتهاي راجه ساهو واطاعت نمودن همراهان احمد آباد برای مقابلهٔ آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیک بآب نربدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهي بقصد حضور طرف دارالخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه فدویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزراي خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببندوبست امور ملکي و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل مي نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهاي بیجا پادشاه را بد نام مي ساخت و از منع نظام الملک باز نمي آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامي خود بمنع او نمي پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر
فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثاني طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتي که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان رواى ايران و رفتن اصفهان تا سرحد شيراز در تصرف محمود خان و خرابي زياد بر سكنۀ اصفهان آمدن و مقيد گرديدن سلطان‌حسين و بدر رفتن شاه‌زاده طهماس مع برادر و پسران سلطان حسين از قلعۀ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشكر پيهم بعرض محمد شاه پادشاه ميرسيد روزي نظام‌الملك بهادر باظهار خيرخواهى بعرض رساند كه اولا نام اجارۀ محال خالصه كه باعث خرابي و ويراني ملك گرديده برطرف بايد نمود - دوم رشوت كه بنام پيشكش جاري گشته از طريقه و داب بادشاهان بعيد و خلاف راى سليم است - سوم جزيه بركفار بدستورعهد خلد مكان جارى بايد نمود - چهارم آنكه چون در ايام فتور همايون پادشاه كه ملك هندوستان بتصرف شير شاه افغان رفته بود از شاه ايران كومك و خدمتكارى و مهمان پرستى واقعي بعد توجه همايون پادشاه طرف ايران بظهور آمده اگر درين وقت براي دفع اذيت افغانان كومك فرمان رواى ايران نمايند در تواريخ باعث نيكنامى خاندان تيموريه ثبت خواهد گرديد پادشاه فرمودند كه كرا داريم كه بچنين مهم مامور سازيم فتح جنگ بعرض رساند هر يكى از بندهاى كار طلب حضور كه بدين خدمت مامور گردد اطاعت حكم بجا خواهد آورد و الا اگر خانه زاد را بدين مهم ماذون فرمايند بدل و جان خواهم كوشيد ازين مقوله چند كلمه از راه خيراندیشى و خيرخواهى در خدمت پادشاهي عرض نمود بعده كه پادشاه براي اين مصلحت كنكايش با ديگر امراى حضور بميان آورد قسمي از طرف نظام‌الملك بهادر خاطرنشان پادشاه نمودند كه حسن ظن نظام الملك را بسوي

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بي‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت پادشاه موافق رویهٔ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست‌که در نسق آداب پادشاهی اجرای حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح‌جنگ آنچه مرکوز خاطراواصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل‌نموده بد مظنه می‌ساختند و پادشاه نا تجربه‌کار را بمرتبهٔ در حق نظام‌الملک بهادر بفکرهای فاسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشي و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهتهٔ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبهٔ احمد آباد و مالواکه صوبهٔ اول بنام آن سپه سالار و ثاني بغازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبهٔ تعلقهٔ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکاني که گذار دریاي گنگ از جملهٔ شکار گاههای مقرري مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهته باستماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه کردند - و نظام الملک تا نزدیکي بلدهٔ اوجین تعاقب نموده بعد استماع عبور این جماعه از دریاي نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ سهور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ سرونج قریب است رسیده می خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدر آباد که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تام خویش را وا نموده بود فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری بر چهار هزاری با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائي طلبید و ماهي و مراتب و پالکي جهالردار از خود تواضع نمود و براي پسران و رفقایش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزود و عماد الملک مبارز خان در خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه عهد ابقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رفیقان مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داري کل دکن بنام او مقرر شده از صوبهٔ حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه گردیده و عبد النبي خان و دلیر خان و بهادر خان افغانان بیجا پور صاحب فوج و دیگر فوجداران عمدهٔ نواح را بکومک خود طلبیده عازم خجسته بنیاد گشته و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ

که عمدهٔ فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالي نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و درهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بسمت دکن که فی الحقیقت ملک مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعي و تردد هاي نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخري در هنگامي که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهاي ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علي خان که دکن را بمنزلهٔ آلتمغاي خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت وکرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود ترددي که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریاي نربدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط
نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم
فسخ ارادهٔ خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف
آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد
دادن حقوق و مواثیق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد
بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف
خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان
برادر داود خان پنی و عبد الفتاح پسر عبد النبي خان و غالب
خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و
فوجداران عمدهٔ دیگر با جمعیت شایسته بدو پیوسته بودند و
پیادهای بیخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او
می افزود و این معني باعث خلل ملک و مادهٔ زیادتی فساد مرهته
میگردید لهذا اواخر ذی قعده نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد
بهمرکابی ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک
بلده است مضرب خیام نمود و ازانجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود
باز متواتر نامهای نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و
خونریزی مسلمانان بمیان نیاید براي دفع شرکه تمسک اتمام حجت
باشد بموصی الیه می نوشت اما از جاذبهٔ هوای ریاست صوبهداری
دکن مفید نیفتاد و گاه اراده مینمود که خود را بایلغار شبگیر
مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشیر مصلحت می نمود
که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طي
مسافت بطریق ایلغار نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود در آورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج
فتح جنگ منحرف شده از دریای پور نا گذشت و جمعی از سوار
و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیر های خود برای سد راه لشکر
ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برسر همان ناله میان تعین
کرده های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با
سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت
مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد
سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و میوم محرم الحرام
اواخر شهریور ماه الهي نزدیک قصبهٔ شکر کهیره مضاف صوبهٔ
برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد -
فوج بندي نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی
فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از
طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران
و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان
نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمهٔ و خالوی سپه سالار
می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار
زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر ستر سال بندیله
که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقي از بندیلهای
جنگ جوي ملازم سرکار همراه برقنداز خان میر آتش و عطایار خان
داروغهٔ احشام وتوپخانهٔ جنسی با توپهاي آتش بار در پیش فوج
ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض
خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکني و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان حارسی با توپخانهٔ شعله افروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت صوبه داري دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد غیاث خان بهادر مابین فوج قول و جرنغار زینت افزای فوج ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که عموی فتح جنگ میشد جانب برنغار مقرر گردید - و سید غضنفر خان بخشي غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مهین خود را با جمعیت رسالهٔ او قریب هشت صد نفر متعینهٔ برهان پور و اورنگ اباد که از مدت یومیه دار و ریزه خوار مطبخ احسان فتح جنگ بودند و سرداری و غمخواري آنها بعهدهٔ سید غضنفر خان برهانپوری بمناسبت هم وطني ضمیمهٔ بخشیگری فیروز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلهاي شرر بار جلو ریز و جزایل دور انداز همراه ایشان تعین نمودند - و حرز الله خان نبیرهٔ سعدالله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجي میان قول یسار فرمودند و بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جملهٔ شجاعان جانباز یکه تاز و سپاهي صف بر انداز بود ضمیمهٔ این فوج ساختند - و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که دو سه قرابت قریبه با سپه سالار داشتند و اعتماد کلي بر جان فشانی و کار طلبي هردو جوان بود بفاصلهٔ دو جریب نزدیک قول جادادند - و در یلتمش هوشدار خان را که بخطاب

ازثی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند و محتشم خان
نبیرهٔ شیخ میر خوافي را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطاني
دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحهٔ
روزگار یادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و
چپ مقرر فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور
کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان
افغان که از جماعه داران عمدهٔ بیش قرار و بخدمت نیابت
قراول بیگي مامور بودند با جماعهٔ برادری قراولان و عملهٔ شکار و
رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش
فوج قول یلتمش قرار دادند و همهٔ اینها از راه حسن عقیدت و
جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک
حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از
عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان
و اهتدا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیك نظر خان بخشی سرکار
ناصر جنگ و همت یارخان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی
از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوکي خاص
و دیگر مردم روشناس پایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابی
فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری
و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان
سرکار خود بسرداري فوج مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت
هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف
عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندی پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتك حیدرآباد
با جمعیت شایسته رسیده بود خود را از جملهٔ عقیدت کیشان مبارز
پیشه میگرفت. با حسین مغور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
نظام دکنی بشجاعت مشهور هراول قرارداده در عقب او محمد بیگ خان
خالوي خود را که سپاهی کهنهٔ تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
عبد النبی خان میانه که از سالها در کرناتک بیجاپور بشجاعت
مشهور بود با افغانان تومن دار عمدهٔ جنگ دیده با دو هزار سوار
افغان رفیق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیرخان میانه که
از بنکاپور باتفاق علي خان نامی که مدار المهام و متبنای دلیرخان
گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیر خان نیز او داشت
با جمعیت زیادهٔ از سوار و پیادهٔ کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده
بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه
مسعود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
و تهوري خود را رستم وقت مي گرفتند. رفیق ساخته نزدیك قول
جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر شاهی
و مغورخان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکهٔ کارزار
گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت تیز جلوئي را کار نفرمودهٔ

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دو سه کروه بنگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دو پهر معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای توپهای زهره گداز که دران دشت پر وحشت پیچید زمین و آسمان برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کارزار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب می چهل فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد سعید خان وطالب محي الدین خان باشند و سید غضنفر خان ترددی که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعي دیگر از منصبداران

برهانپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود روز جنگ پدر و پسر تشنهٔ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل هم‌شدن شمشیر میزدند ترددی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطهٔ بیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده بود اگرچه از دست دیگریکي از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از پا در آمد - و از حملهای فوج دکنیان پای استقامت بعضی دلباختگان از جا لغزید و از صدمات پیاپي فوج خصم قریب سیزده چهارده فیل پاکهر و نشان و غیره ازمیان فوج فتح جنگ بر گشتند حتی بهیر که بار کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که از مشاهدهٔ بر گشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روز ها مغضوب فتح جنگ گشته پای اعتراض آمده و مبتلا بعارضهٔ بیماري گردیده بجای فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادري و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود ازمشاهدهٔ بي استقلالي مردم بهیر مانع و سد راه آنها گردید - درین حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر باسم اسعد خان و مسعود خان که با بیشتري از فیل سواران با نام و نشان از پا در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و حامدالله خان باجمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان سواری مبارزخان نیز از رسیدن زخمهای پیاپي ازبالای فیل افتاده بود و مبارزخان که کرتهٔ پرخون خود بصورت کفن پوشیده خود فیلباني مي نمود از رسیدن زخمهاي کاري کار او نیزساخته شد و صدای شادیانهٔ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر
که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از
سه هزار نفر زیاده بتخمین درآمد و اسپ آن قدر از صدمهٔ
گولها بالاي هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطاني دیده
نشده - و از فوج فتح جنگ سواي رعایت خان که عمهٔ فتح جنگ
درخانهٔ او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت
گردید و سلیمان خان خویشکي بکار آمد و سید غضنفر خان از
رسیدن زخمهاي کاري بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر
مشهور نیز بکار آمدند و بمردم‌نامی دیگر آسیبي نرسید - نظام الملک
بهادر فتح جنگ براي تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج
زخمیهای که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر
مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف
مبارز خان و محمد بیگ خان‌که خالوی مبارز خان می شد هردو
زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان‌که زخمهای
کاري رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ
خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام‌الملک از سابق بود
بعد دستگیرگردیدن روز دویم در گذشت ودیگراز عمدهای سرداران
افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای
مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان
دکني و بهادر خان و ابراهیم خان پني و عبد الفتاح خان پسر
ارشد عبدالنبی خان‌که فی الحقیقت تمام‌صوبهٔ بیجاپور از مدت‌مدید
در تصرف آنهاست از جملهٔ فیل سواران نامي مقتول زیاده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر فخرالله و غیره ذیل سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زخم ظاهری بآنها نرسیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طلب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان قمر نگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار مچهلی بندر و غیره اگرچه برای بیشتری از مردم اعیان غذا و دو او همه لازمهٔ غمخواری از سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی کثیر را اهتدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بسیار مرد مخیر و فیض رسان بود بیمار داری و تداوی مینمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود برای مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشتهٔ سوانح نگار حیدرآباد که پی درپی رسید ظاهر گردید که قلعهٔ محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه بطریق نیابت پسر مبارز خان صندل خان نام خواجه سرا قلعه داری مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر آباد داشت قلعه را بساخت هزاریها متصرف شده - مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجهٔ بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل قلعه نموده آواخر ربیع الثاني بفرخي و فیروزي در حوالي حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان بانام خواجه احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داري و قلعداري بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادهٔ فساد و شورش گردیده تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران اطراف نوشته فرستاده جا بجا فوج ها برای مدد قلعداران و زمینداران تعین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان بسعي تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود آنها را برای انگیختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و مسافرین و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد کاظم علی خان ولد حاجي منصور که جوان رشید و سپاه کارطلب بود و فوجداري نواح بهونگیر داشت با جمعي کشته گردید اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهرباني و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثي که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای سیرحاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیري نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعي پرداخت درهمین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام‌الملک بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داري حیدرآباد مقرر کرد و تنبیه و تادیب اشقیاي نواح حیدرآباد و مفسدان مقرري ضلع سیکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعي نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغ کلي که گاهی از ابتدای تسخیر ملک درعهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر ترددات مالي و ملکي آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل بر نگارد از سررشتهٔ اختصار دور مي‌افتد - چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیشه مصروف فدویت بوده وغیر از صلاح وقت حرکتی بیجا ازو بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز سوای آنکه سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت سرمو نافرماني بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه درعمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتهه موافق قرار داد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته ترددنمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدیافتند زیاده از چوتهه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد — اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعي حاصل نشد اما انچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان مي‌نگارد که در هر زمینیکه از افعال و کردار بنده های عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش است مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربی معمورهٔبود بکمال آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلي تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی‌نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد و الا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوي مامون و از وفور ارزاني
غله و فواکه محظوظ زندگاني مي‌نمودند بعد از عهد شاه عالم هرسال
اثر گراني و ويراني آن صوبه و تسلط يافتن غنيم و رو دادن
ظلمهای عظیم مي‌افزود و بازيافت نمودن تخفيف دامی که
قریب سي چهل لک روپیه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف
ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود
باوجود رویه کم آزاری که داشت دامهای تخفیف را بازیافت
و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه
افزود و آفت گراني و ظلم حکام علاوهٔ آن گردید و کار حاصل آن
صوبه بجائی رسید که درین ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه
بآن نمي‌رسد - و از ويراني وگراني و فتور غنيم که دران ضلع
روز افزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان
صوبه دار احمد آباد نموده بود برسر سوختن هولي بردر خانه و
کوچهٔ مشترک که میان هنود و مسلمین واقع شده بود و موانع
آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هنود در تلافي آنکه مسلمانان
براي طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و برسر
مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقوای ذبح
نمودند و نساد فریقین چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب
رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداري کفره میکوشید چندین
محله و رستهٔ بازار و مال وافر سوختهٔ گردید بلکه کار بسوختن در
قاضي کشید و تا دو سه روز چندین لکه روپیه را اقمشه و کتاب‌خانهٔ
صحافان بتاراج رفت و چند نفر سرگروه هردو طرف برای استغاثه

روانهٔ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آویز محضری که داؤد خان بر تعدی مسلمانان نموده داده بود جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر رفته بودند مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که حیدرقلی خان در اواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داری احمدآباد منصوب گردید انچه از ظلم و تعدی او در ضبط نمودن جاگیر منصبداران و جنگ و فسادی که با صفدر علی خان بانی نموده و جمعی از مردم مشهور مسلمین و هنود را سیاست ناحق برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاری گشته - بعد ازان که صوبه داری احمد آباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت و حیدر قلی خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم قلی خان که از پیش آوردهای حیدر قلی خان بودند در احمدآباد و رستم علی خان برادر سیوم شجاعت علی خان را در بندر سورت به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشی که از جماعداران عمدهٔ کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوری خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هرسه برادر بزیر تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود ازانها یک پسر در صوبه داری ابراهیم خان در جنگ گولی های مفسده شربت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان
در جنگ مفسد ان نواح چونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسید و سه برادر دیگر
که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها درتجویز اضافه‌های
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی
را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان
ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ
حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عموی نظام الملک
بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای
بندوبست پرگنات بر آمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست
که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته
دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب
مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان نامرداران غنیم و
هر سه برادر همیشه نوج کشی و جنگ و فساد درمیان بود و
عمال چوتهه نمیدادند و صفدر خان بانی سوختهٔ سختی حیدرقلی
خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان
شتافته از سرکشی و صاحب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر
نشان کرده در فکر استیصال انها گردیده بود و وقت رسیدن
شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق
افتاد و شجاعت خان خود را یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر
رسانده و پای قتال و جدال از هردو طرف بمیان آمده وشجاعت‌خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجي شده طرفین را فهمانده بانهه دهری گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانهه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و چیغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان ورهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق تو ام و ترا جاي محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندي ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهر گردیده

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا انکه سزاولان و محصلان حامد خان بهادر پیهم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولي با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسی او گردیدند و ان جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخري از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانهٔ دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بي محابه اندرون درآید چوبداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق وا نموده با دو سه نفر برود ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را هماجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم را گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان باجمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی گردیدند تا انکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گولی و سنگ و کلوخ اطراف که باو رسید کشته گردید و سر او را بریده برلاش او جدا جدا برسر دروازه‌ها آویختند و انچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بسبب اختلاف قول بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل ورگ و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجانبهٔ رسیدن ایام موعود افتاد و از انکه

درمیان پیلوجی تا سردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای
تقاضای چوتهه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت
و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله
بمیان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت دریحال بتقاضای وقت
رستم علی خان با پیلوجي و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از
صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوي وقت را
از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع
خود میدانند و درهرصورت برای او نقش دو شش بود با فوج
خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم
علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج تا
سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان
پیوسته بودند بر آمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک
دریای مهي مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین
کشته و زخمي گردیدند و آن روز شکست عظیم برفوج حامد خان
افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد
خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و
رستم علي خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه
خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول
مشهور پیلوجي را که ذخیرهٔ غبار سرکشی رستم علي خان در دل او
بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کنتهه

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج پیلوجي برسر بهیر رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردي که از هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز مرهتهٔ فوج هردوطرف دست بغارت رسته بازار احمدآباد و دکاکین دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند. وآنچه از تاخت و تاراج غنیم و لشکر های طرفین بر پرگنات خصوص پرگنهٔ برودة با اطراف آن و نواح دریای مهی چه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند خان بصوبه داري احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلندخان که بصوبه داري احمد آباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدي مقهوران چشم پوشي و اغماض بکار برد به پیکار و تنبیه آنها که نزدیک بسي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخت و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کاسبان موالید سه‌گانه جلا وطن گردیده رو باطراف گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدي برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامي گذشت چون مبلغ کلي طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروري نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده برسر پرخاش و شوخي پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع نسان سپاه برین مقرر شده‌بود که جماعداران برات وجه طلب خود برامم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و انها رفته بیوپاري و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می‌نمودند و پرگنهٔ بیرنگر که قصبهٔ معموره پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد میثمودند درانجا آباد بودند وان قطعهٔ زمین از معمورة های هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه‌گانه بود از تاراج‌غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمدشاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه‌داري به ترونگر سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل نداده میخواست بجنگ و پرخاش‌پیش‌آید آخر نتوانست لهذا چنان‌قرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب بادشاه گردید و تامدتي حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه درقلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبي‌ازطرف سیر حاصلي و وفور نواکه و ارزانیء اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشهٔ

پیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای سلاطین هفت اقلیم آبروبخش هندوستان بود بمرتبهٔ ویران گشته که تجار و بیشتری از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر باز فضل الهی بفریاد مظلومان برسد و سایهٔ توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجاه بران ملک افگنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردد *

باز بذکر بندوبست آصفجاه که در صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدر آباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بود مثل زمیندار بد اصل واگنکیرا که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی بر لشکر حضرت خلدمکان در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطهٔ بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح نو جر و پرگنات کوال و سرکار ایلکندل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران و متمردی کوه نشینان عمل واقعی نبود در اندک مدت به تسخیر و تصرف بهادران اسلام درآمد و خس و خاشاك کفر و ظلم اکثر جا ز دوده گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام درراهها از فتور و فساد رهزنان و تاخت و تاراج مرهته و زمینداران مفسد تردد مسافرین و مترددین متعذر بود راه ها بامن و امان جاری گردید و بدعت چوتهه غنیم که از جاگیر داران بانواع ظلم میگرفت و سوای آن فی صد ده روپیه بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا به تحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت در هر هفته و ماه تغیر و تبدیل میتوانستند فرمایشهای زیاده از حوصلهٔ

رعایا مینمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهي که از رعایا میگرفتند معاف نموده پاي کمایشداران چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداري که ازانها نیز اذیت تمام بر مسافرین و مترددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

ذکر شمهٔ از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطافرمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت معه خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که از مشکوي محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میرآتش که در خس خانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه اتش درگرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدربرد و چون اکثر اعضای حیدر قلي خان تا برآمدن از میان ان شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهانرا پدرود نمود *

از واقعهٔ صوبه اجمیر بعرض رسید که دونکر سنگه پسر راجه اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمدهر جان ستان پدر را بدار البوار فرستاد و راجه مجی سنگه نیز مدام از پسر خود باوجود صغر سن، و خواهر زادهٔ پسر بدهه سنگه وطندار بوندی که او نیز از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هر دو داشت بکشتن هر دو امر نمود. جعفر خان عرف محمد هادي که چندگاه خطاب مرشد قلیخان نیز داشت از ابتداء نشو و نما از دستگرفتهای امانت خان خوافي گفته میشد بصفت امانت و تدین که از بهترین صفات انسانی و گل سرسبد سرخروئي و نجات دوجهاني است بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت در کار آقا که نشان عاقبت بخیری از باب فطرت است حق سبحانه و تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داري ملک پر وسعت زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامي زندگاني نموده ودیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه بادشاه رسید بر واقعهٔ او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمي و عنایات لازمه صوبه داری بنگاله مرحمت فرمودند — و صوبه داري مالوه به تغیر دیا بهادر بمحمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسپ و فیل مقرر فرمودند - حقیقت رفتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین در محاصرهٔ افغانان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید بسبب غلبهٔ افغانان و گراني غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید از شامت افعال خود ره نورد بادیهٔ عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن مي پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان
حسین که در ایام محاصره از زیر نابدان قلعه باچند نفر معدود قابو
یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادری
اوبود رسانده هرچند بگرد آوري لشکر که در مقابل خدمتگاری که
از سلطان حسین درایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد
کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش
جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و
بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده
زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله
صوبجات ایران بر سه چهار صوبه افاغنه و رومی دست نیافته بودند
و جمله دو شهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس
باشد هر چند اصل مادهٔ فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته
بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان
مسموع گردیده دریں مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود
خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلي خان حاکم انجا
دست نیافت بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که
باختلاف قول خواهر زادهٔ او میشد بجای محمود خان در صفاهان
جلوس نمود او نیز مکرر برسر مشهد فوج کشی فرمود فائدهٔ مترتب
نگردید تا انکه اشرف خود با بیست و پنجهزار سوار جرار و دوازده
هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقنداز و یک تیرانداز نشسته
بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درینضمن
شاهزاده طهماس بعد سر گردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین صدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا تهته صوبهٔ هندوستان نیز رسیده مهربانیکه از محمد شاه بادشاه بدیده مراجعت نمود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از تومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرا نشینان مبارز پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزادهٔ طهماس رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از انها سپاه کارزار دیده و مبارز پیشهٔ گرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای ان از محصول پرگنات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلي فراهم می‌آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - انچه از زبان راویان ثقهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی برون از احاطهٔ حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علي رضا علیه السلام صرف ان خزانه امام مهدي آخر الزمان خواهند نمود سواي از فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی انچه از طلا و نقرهٔ مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هرسال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهار زریکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بدمعاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - دریغولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام با قبضهٔ کمان زمردین فام و زرهٔ مبارک که ملجای برامدن مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانهٔ آن زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و مردان گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماس زده بود کشته گردید و لاش اورا بعد جست و جوی بسیار از زیر لاشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف ان مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدام آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای مالگذار که مبلغي تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجاآوردند روانهٔ اصفهان گردید ـ نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت ـ بعد افغان کشي زیاده فوجها جا بجا برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال سریرآرای ملک موروثي گردید *

لغایت شروع سنه چهارده بتحریر مجملي از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته ـ انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقاي حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت *

تمام شد

بســـم الله الرحمن الرحيم

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در اولین حصهٔ منتخب اللباب تصنيف خافي خان (خوافي خان) واقع شده اند بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه مکرر آمده است عدد آن صفحه مکرر نوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا بر همگي حالات مرقومهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و نیز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان و دیگری برای مواضع و غیرہ •

• والله المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و الیه المرجع والمآب •

• حرف الف - مردمان •

• مواضع وغیره •

---

* حرف باء ـ مردمان *

● مواضع وغیرہ ●

* حرف پی - مردمان *

* مواضع وغیره *

* حرف تاء - مردمان *

---

* مواضع وغيره *

* حرف تے - موضع *

* حرف ثاء - مردمان *

* حرف جیم - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

● حرف چ - مردمان ●

* مواضع وغیرہ *

* حرف حاء - مردمان *

---

* مواضع وغيره *

---

* حرف دال - مردمان *

* مواضع وغیره *

* حرف ڈ - مواضع وغیره *

* حرف ذال - مردمان *

* حرف راء - مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف سین - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف صاد - مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف ضاد ـ مردمان *

* حرف طاء – مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف ظا ـ مردمان *

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف عین - مردمان *

* مواضع و غيره *

* حرف غين - مردمان *

*** مواضع وغیره ***

حرف فاء ـ مردمان

---

* مواضع و غیره *

* حرف قاف – مردمان *

(شف غین)

* حرف گاف - مردمان *

* مواضع وغیره *

* حرف لام - مردمان *

* مواضع وغیره *

*** حرف میم – مردمان ***

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف نون - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

* حرف واو - مردمان *

* حرف هاء - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

*** حرف یاء ـ مردمان ***

---

* مواضع وغيره *

باتمام رسيد

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائيكه در دومين حصهٔ منتخب اللباب تصنيف خافي خان نظام الملكي واقع شده‌اند بترتيب حروف هجاء *

---

* حرف الف - مردمان *

۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۵۳ – ۱۵۵
۱۵۸ – ۱۶۰ – ۱۷۰ – ۱۷۱
۱۷۵ – ۱۷۴ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۲۰۱
۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۳۷ – ۲۴۱
۲۴۶ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۰
۲۵۱ – ۲۵۲ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹ – ۲۷۰
۲۷۲ – ۲۷۵ – ۲۷۸ – ۲۷۹
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۲۸۲ – ۲۸۵
۲۸۶ – ۲۸۹ – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۵ – ۲۹۷
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۴
۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۶ – ۳۳۸

۳۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۷
۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲
۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۱ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۳۹۳ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۷
۳۹۹ – ۴۰۲ – ۴۰۳ – ۴۰۶
۴۰۷ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۱۳
۴۱۴ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۲۰
۴۲۱ – ۴۲۳ – ۴۲۶ – ۴۲۷
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴ – ۴۳۵
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲
۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۴۵ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۵
۴۵۶ – ۴۵۸ – ۴۵۹ – ۴۶۱
۴۶۲ – ۴۶۷ – ۴۶۹ – ۴۷۵
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف باء – مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف بے - مردمان *

• حرف تاء - مردمان •

*** مواضع وغيرة ***

*** حرف تے ـ مواضع وغيرة ***

*** حرف ثاء ـ مردمان ***

*** حرف جيم ـ مردمان ***

---

* مواضع وغیرہ *

* حرف چ - مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف حاء – مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف خاء - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف دال – مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف ڈ - مردمان *

* مواضع وغیرہ *

* حرف زاء - مردمان *

---

* حرف سین - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

• حرف شین مردمان •

---

* مواضع وغيرة *

• حرف صاد – مردمان •

* حرف ضاد - مردمان *

* حرف طاء - مردمان *

* حرف ظاء – مردمان *

* مواضع وغیره *

* حرف عین – مردمان *

۷۲۱ – ۷۲۲ – ۷۲۳ – ۷۲۴
۷۲۵ – ۷۲۷ – ۷۲۸ – ۷۲۹
۷۳۰ – ۷۳۸ – ۷۳۹ – ۷۴۰
۷۴۱ – ۷۵۲ – ۷۵۵ – ۷۵۷
۷۶۶ – ۷۷۰ – ۷۷۱ – ۷۷۳
۷۷۴ – ۷۷۵ – ۷۷۶ – ۷۷۷
۷۹۰ – ۷۹۲ – ۷۹۳ – ۷۹۴
۷۹۵ – ۷۹۶ – ۸۰۰ – ۸۰۱
۸۰۲ – ۸۰۳ – ۸۰۵ – ۸۰۶
۸۰۷ – ۸۰۸ – ۸۰۹ – ۸۱۲
۸۱۳ – ۸۱۴ – ۸۱۶ – ۸۱۸
۸۲۰ – ۸۲۱ – ۸۲۳ – ۸۲۴
۸۲۷ – ۸۲۹ – ۸۳۱ – ۸۳۳
۸۳۵ – ۸۳۶ – ۸۳۷
۸۳۹ – ۸۴۱ – ۸۴۲
۸۴۳ – ۸۴۵ – ۸۴۷ – ۸۵۰
۸۵۴ – ۸۵۹ – ۸۶۰ – ۸۶۵
۸۷۱ – ۸۸۲ – ۸۸۴ – ۸۸۵
۸۹۱ – ۸۹۷ – ۸۹۸ – ۸۹۹
۹۰۰ – ۹۰۱ – ۹۰۲ – ۹۰۳
۹۰۵ – ۹۰۹ – ۹۱۰ – ۹۱۱
۹۱۲ – ۹۱۳ – ۹۱۴ – ۹۱۵

۹۱۶ – ۹۱۷ – ۹۱۸
۹۱۹ – ۹۲۰ – ۹۲۱ – ۹۲۲
۹۲۳ – ۹۲۵ – ۹۲۷ – ۹۲۹
۹۳۰ – ۹۳۱ – ۹۳۲ – ۹۳۳
۹۳۴ – ۹۳۵ – ۹۳۶ – ۹۴۱
۹۴۲ – ۹۴۴ – ۹۶۵ (شف حاء)
سید عبدالغفار – ۶۹۱ – ۶۹۲
۶۹۳ – ۷۱۲ – ۷۱۳ – ۷۱۴
۷۲۲ – ۷۲۳
عبدالصمد خان بہادر دلیرجنگ
سیف الدولہ – ۷۲۰ – ۷۶۱
۷۶۲ – ۷۶۳ – ۷۶۴ – ۷۶۵
۷۶۷ – ۷۶۸ – ۸۵۷ – ۸۶۱
۸۶۲ – ۸۶۵ – ۹۲۰ – ۹۳۵
۹۳۸ (شف دال)
قاضي عبدالله توراني خانخا ان
میرجملہ قاضیِ جہانگیرنگر –
۷۲۸ – ۷۳۰ – ۷۳۱ – ۷۳۲
(شف جیم)
شیخ عبدالله واعظ – ۷۵۵
۷۵۷ – ۷۵۸ – ۷۵۹ – ۷۶۰
شیخ عبدالعزیز فاضل واعظ – ۷۵۷

*** مواضع و غیره ***

*** حرف غین ـ مردمان ***

---

* مواضع وغيرة *

---

* حرف فاء - مردمان *

مواضع وغیره

---

* حرف قاف ـ مرمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف کاف – مردمان *

---

* مواضع و غیره *

• حرف گاف - مردمان •

---

* مواضع وغيره *

حرف لام – مردمان

---

* مواضع و غیره *

*** حرف میم ـ مردمان ***

*** مواضع وغیرہ ***

• حرف نون - مردمان •

---

* مواضع وغیره *

* حرف واو - مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف هاء - مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

● حرف یاء – مردمان ●

● مواضع وغیره ●

باتمام رسید

00044256